فصلنامهٔ

سیاست خارجی

مجلهٔ علمی ـ ترویجی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی)
سال بیست و چهارم، تابستان ۱۳۸۹، ۳۵۲ صفحه، ۲۰۰۰۰ ریال

مقاله‌ها

نقد و بررسی کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

راهنمای تدوین مقالات

مجله سیاست خارجی از کلیه اساتید، صاحب‌نظران و پژوهشگران با شرایط زیر دعوت به همکاری می‌نماید:

● مقالات در حوزه مسائل سیاست خارجی و روابط بین‌الملل بوده و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشد.

● مقالات باید جنبه علمی و پژوهشی داشته و حاوی نکات جدید علمی باشد.

● نام و نام‌خانوادگی، میزان تحصیلات و نشانی کامل پستی مؤلف همراه با شماره تلفن ذکر شود.

● متن کامل مقاله حداکثر در ۲۰ و حداقل در ۱۵ صفحه همراه با چکیده آن به دو زبان فارسی و انگلیسی (در صورت امکان) که در آن واژگان کلیدی، ساختار و نتیجه بحث ذکر شده باشد، به صورت تایپ‌شده توسط برنامه Word در سه نسخه همراه با دیسکت یا CD به نشانی مجله ارسال شود.

● معرفی کتب ارسالی از کتب جدید انگلیسی، همراه با نقد و ارزیابی و ذکر مشخصات کامل کتاب باشد.

● منابع مورد استفاده در مقاله با الگوی زیر تدوین شود:

۱. به صورت درون متنی با آوردن نام‌خانوادگی نویسنده، سال انتشار منبع و شماره صفحه مورد استفاده از منبع و در صورت تعدد نوشته‌های یک نویسنده در یک سال، با افزودن الف و ب، با ذکر سال انتشار، همه در داخل پرانتز، و هر جا نقل قول مستقیم و غیرمستقیم پایان می‌پذیرد.

۲. در پایان مقاله:

الف) همه کتاب‌های منبع به طور کامل به ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک، سال انتشار کتاب در داخل پرانتز، عنوان کتاب، نام مترجم، تعداد جلدها، شماره چاپ، محل نشر، نام ناشر.

ب) همه مقاله‌های منبع به طور کامل به ترتیب نام‌خانوادگی نویسنده، نام کوچک، عنوان مقاله در داخل گیومه، نام مترجم، نام مجله، دوره یا سال، شماره مجله، تاریخ مجله در داخل پرانتز، صفحات منبع مورد استفاده.

● معادل لاتین و واژگان کلیدی و اسامی خاص در داخل پرانتز مقابل عبارت یا در زیر صفحه آورده شود.

● مقالات پس از تایید دو نفر از اعضای هیأت تحریریه براساس اولویت چاپ خواهد شد.

● مقالات ارسالی عودت داده نخواهد شد و مجله مسؤولیتی جهت پاسخگویی در مورد مقالات چاپ‌نشده ندارد.

● فصلنامه در ویرایش، تلخیص و تغییر عناوین مقالات پذیرفته شده آزاد است.

● مسؤولیت صحت مطالب مندرج در مقاله برعهده نویسندگان است و بیانگر دیدگاه‌های دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه نیست.

● نقل مطالب با ذکر منبع جایز است.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در مهرماه ۱۳۶۲ تأسیس شده است. هدف اصلی از تأسیس این دفتر، تحقیق و مطالعه در مورد مسائلی است که به نحوی با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارد. دفتر در اجرای این هدف، وظیفه خود می‌داند تا در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی، حقوقی، فرهنگی و آنچه در حال حاضر روابط بین‌الملل و مباحث راهبردی خوانده می‌شود، به پژوهش و بررسی پردازد.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در جهت انجام وظایف خود، دارای مراکز مطالعاتی متعددی است که هر یک در حوزه جغرافیایی یا موضوعی خاص به امر پژوهش مشغول هستند. نتایج طرح‌های مطالعاتی و تحقیقاتی انجام‌شده در دفتر، بر حسب مورد، به صورت گزارش، مقاله و یا کتاب آماده شده و به شکلی شایسته در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد. همچنین دفتر مطالعات به صورت مستمر اقدام به برگزاری همایش‌هایی در زمینه موضوعات مختلف بین‌المللی می‌نماید تا به این وسیله محققان کشور بتوانند بخشی از نتایج طرح‌های پژوهشی خود را در معرض قضاوت و بحث و نقد عموم قرار داده و نیز باب مباحثه و تبادل آرای معقول در زمینه سیاست خارجی همواره مفتوح نگاه داشته شود. متن سخنرانی‌ها و مباحث هر همایش به چاپ رسیده، با عنوان گزارش همایش در اختیار عموم قرار داده می‌شود. علاقمندان می‌توانند جهت اطلاعات بیشتر به آدرس اینترنتی دفتر مطالعات به نشانی www.ipis.ir مراجعه نمایند.

فصلنامه سیاست خارجی: به عنوان فصلنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی با هدف پیشبرد ادبیات سیاست خارجی درکشور و نیز امکان ایجاد فضایی برای عرضه نظریات اندیشمندان و صاحب‌نظران علوم سیاسی و رشته‌های وابسته به آن منتشر می‌شود. در این مجله همچنین از مطالب تهیه‌شده توسط نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور استفاده می‌گردد.

اعضای هیأت تحریریه

• برای اشتراک مجله سیاست خارجی و دستیابی به دیگر مجلات و کتب منتشره از سوی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی به نمایشگاه‌ها و فروشگاه‌های مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه مراجعه و یا با مرکز چاپ و انتشارات به آدرس: مینی‌سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، وزارت خارجه، صندوق پستی ۶۳۵۳- ۱۵۸۷۵ مکاتبه نمایند.

فهرست مطالب

نقد و بررسی کتاب

معضلات اجرای رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه

جمشید ممتاز[1]
محمد رزاقی ساکت[2]

چکیده: درباره پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (N.P.T) که مبنای رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای می‌باشد، بارها گفته شده که «اعتبار و ارجحیت خود را از دست داده» و خطر «درهم‌شکستن» و حتی «فروپاشی» آن‌را نمی‌باید از نظر دور داشت. در رابطه با چنین تهدیدهایی می‌توان دو خاستگاه قائل گردید: دشواری‌هایی که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای اطمینان یافتن از عدم انحراف فعالیت‌های هسته‌ای دولت‌های فاقد سلاح‌هسته‌ای عضو پیمان به سوی اهداف نظامی با آن‌ها مواجه است و نیز مسأله جهان‌شمول نبودن این پیمان. این مقاله با اشاره به تلاش‌های ایران جهت رفع نگرانی‌ها در رابطه با فعالیت‌های هسته‌ای خود از یک‌سو و از سوی دیگر امتناع اسرائیل از تحت بازرسی آژانس قرار دادن فعالیت‌های هسته‌ای این رژیم، معضلات اجرای رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه را مورد بررسی قرار خواهد داد.

واژگان‌کلیدی: پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، مناطق عاری، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، موافقت‌نامه پادمان، حق دستیابی به انرژی هسته‌ای، حق غنی‌سازی، پروتکل الحاقی، شورای‌حکام، شورای امنیت، عدم حمله یا تهدید به حمله به تأسیسات هسته‌ای، استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای.

---

۱. دکتر جمشید ممتاز، استاد گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
djmomtaz@yahoo.com
۲. آقای محمد رزاقی‌ساکت، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. hrazzaghi@gmail.com

درباره پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (N.P.T) که در تاریخ اول ژوئیه ۱۹۶۸ به تصویب رسیده است و مبنای رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای می‌باشد، بارها گفته شده که «اعتبار و ارجحیت خود را از دست داده»[۱] و خطر «درهم‌شکستن» و حتی «فروپاشی» آن‌را نمی‌باید از نظر دور داشت.[۲] در رابطه با چنین تهدیدهایی می‌توان دو خاستگاه قائل گردید: دشواری‌هایی که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای اطمینان یافتن از عدم انحراف فعالیت‌های هسته‌ای دولت‌های فاقد سلاح هسته‌ای عضو پیمان به سوی اهداف نظامی با آن‌ها مواجه است و نیز مسأله جهان‌شمول نبودن این پیمان، آن‌گونه که هند و پاکستان، که هر دو از قدرت‌های هسته‌ای می‌باشند، هم‌چنان نسبت به رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای بی‌اعتنا هستند. در خاورمیانه، ایجاد تردیدهای ساختگی درباره جنبه نظامی نداشتن فعالیت‌های هسته‌ای ایران و همچنین بی‌توجهی مطلق به سر باز زدن مداوم اسرائیل از تحت بازرسی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قراردادن فعالیت‌های هسته‌ای خود، باعث ایجاد نگرانی‌هایی گردیده‌اند. در هر دو مورد فقدان راه‌حل دیپلماتیک سریع از جاذبه رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای کاسته و می‌تواند در شرایط بی‌ثباتی سبب گسترش زنجیره‌ای سلاح‌های کشتارجمعی در منطقه گردد.

نخست: نگرانی‌های آژانس درباره ماهیت فعالیت‌های هسته‌ای ایران

در ۱۴ اوت ۲۰۰۲ یکی از گروه‌های مخالف با جمهوری اسلامی ایران اقدام به خبرپراکنی در رابطه با وجود یک کارخانهِ غنی‌سازی اورانیوم نمود و مدعی شد که این مرکز تاکنون مورد نظارت بازرسان آژانس قرار نگرفته است. ایران، به‌عنوان دولت عضو پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای[۳] و موافقتنامه پادمان[۴] که با آژانس منعقد نموده است، این موضوع که فعالیت‌های هسته‌ای خود را می‌باید تحت‌نظارت آژانس قرار می‌داده است را پذیرفته است. با این‌حال، در رابطه با مرکز نطنز چنین تعهدی تنها از زمان تزریق مواد هسته‌ای به سانتریفیوژها برای ایران الزام‌آور تلقی می‌شده، و چنین فعالیتی در زمان «خبرپراکنی» ذکر شده هنوز صورت نگرفته بود. ایران، در واقع، اجرای متن اصلاح‌شده یکی از عنوان‌های بخش عمومی موافقتنامه الحاقی، که در مورد ارائه اطلاعات توصیفی در مراحل مقدماتی می‌باشد، را رد کرده است.[۵] چنین استدلالی

مورد پذیرش شورای امنیت قرار نمی‌گیرد، چرا که شورا معتقد است حق آژانس برای «بررسی شاخص‌های اساسی که بر عهده او می‌باشد، حقی است دائمی که بستگی به مرحله ساخت یک تأسیسات یا وجود مواد هسته‌ای در یک تأسیسات ندارد».[۶]

در ۲۱ فوریهٔ ۲۰۰۳، مدیرکل آژانس به مرکز نطنز می‌رود. در پی این بازدید، بررسی‌های انجام‌شده بر روی نمونه‌هایی که از قطعات سانتریفیوژها برداشت شده بودند نشانگر وجود ذرات اورانیوم با درصد غنای بالا می‌باشند. از نظر ایران منشأ این آلودگی خارجی بوده و به تجهیزاتی که به‌واسطه شبکه پاکستانی عبدالقادرخان تهیه گردیده بودند بازمی‌گشت. مدیرکل آژانس با نادیده‌گرفتن این توضیحات، هر چند که صحت آن‌ها بعدها مورد تأیید قرار گرفتند،[۷] بی‌درنگ اهمال ایران را اعلام کرده و آن را «تخطی» از موافقت‌نامه پادمان، که ایران ملزم به آن بوده است، توصیف می‌نماید؛[۸] چنین ملاحظاتی در ادامه مورد تأیید شورای‌حکّام آژانس نیز قرار می‌گیرند.[۹] با وجود مخالفت آمریکا، که بسیار مصمم به ارجاع سریع مسأله به شورای‌امنیت بوده است، اتحادیه اروپایی مسیر مذاکرات را پی می‌گیرد. در چنین چارچوبی است که ایران، جهت اعتمادسازی، حاضر به پذیرش تعلیق موقت فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم می‌شود. اما امتناع اتحادیه اروپایی از به رسمیت‌شناختن حق غنی‌سازی ایران، باعث شکست مذاکرات و از سرگیری فعالیت‌های غنی‌سازی توسط ایران می‌گردد و این‌گونه بوده است که شورای امنیت به سوی تحمیل تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی به ایران سوق داده‌می‌شود.

الف) تعلیق داوطلبانه فعالیت‌های غنی‌سازی از سوی ایران

ماده ۴ پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای حق دستیابی به انرژی هسته‌ای را حقی «تفکیک‌ناپذیر» توصیف نموده است که سایر ترتیبات این پیمان نمی‌توانند خدشه‌ای به آن وارد کنند. بر مبنای این ماده، دولت‌های عضو از حق «توسعه تحقیقات، تولید و استفاده از انرژی هسته‌ای جهت مقاصد صلح‌آمیز بدون تبعیض» برخوردار می‌باشند. این موضوع که فعالیت‌هایی که در چارچوب یک برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای صورت می‌پذیرند شامل فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم نیز می‌گردند، امری پذیرفته شده است.[۱۰] بنابراین دولت‌های عضو پیمان که چنین فعالیت‌هایی را به انجام می‌رسانند، تا جایی که این فعالیت‌ها تحت نظارت آژانس قرار گرفته باشند، هیچ تخطی

از تعهداتی که برمبنای این پیمان پذیرفته‌اند انجام نداده‌اند. استدلال مطرح‌شده از سوی ایران نیز برای به رسمیت شناخته‌شدن حق غنی‌سازی خود چنین بوده است.

منافع ایران جهت برخورداری از برق هسته‌ای، فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم این کشور را توجیه می‌کنند. سابقه این مسأله به سال ۱۹۷۴ و به دنبال انتشار مطالعه‌ای که توسط «مؤسسه تحقیقاتی استنفورد»[1] در سال۱۹۷۳ صورت گرفته بود، باز می‌گردد. بر اساس برآوردهای این تحقیق نیاز انرژی ایران در آینده نزدیک آن‌گونه بوده است که این کشور می‌باید احداث دست‌کم ۲۰ مرکز هسته‌ای با توان تولید ۲۰ هزار مگاوات برق را پیش از سال ۱۹۹۴ میلادی پیش‌بینی می‌کرده است.(۱۱) وزارت امور خارجه آمریکا در آن زمان اعتبار این تحقیق را به تأیید رسانده و اظهار امیدواری کرده بود که موافقت‌نامه‌هایی با شرکت‌های آمریکایی جهت ساخت مراکز هسته‌ای نهایی گردند.(۱۲) از آن زمان با وجود نیاز مبرم به انرژی در پی دو برابر شدن جمعیت و نیز کاهش محسوس بازدهی حوزه‌های نفتی،(۱۳) ایران با کاهش سهم انرژی هسته‌ای در تولید برق روبه‌رو بوده، در حالی که این سهم می‌باید در طول دهه آینده به ۵ هزار مگاوات می‌رسید.(۱۴)

انتخاب برق هسته‌ای، به‌گونه‌ای طبیعی، باعث نگرانی ایران نسبت به تأمین بی‌دردسر سوخت برای نیروگاه‌های آینده خود می‌گردد. به همین منظور ایران به میزان ۱۰ درصد در سرمایه شرکت اورودیف[2] در فرانسه، که مالک کارخانه غنی‌سازی تریکاستین[3] می‌باشد، مشارکت می‌نماید.(۱۵) با این‌حال، و با وجود تعهداتی که برعهده داشته‌اند، از یک‌سو فرانسه حق ایران را جهت غنی‌سازی در این چارچوب نادیده می‌انگارد(۱۶) و از سوی دیگر آمریکا از تأمین سوخت مورد نیاز یک رآکتور تحقیقاتی ۵ مگاواتی برای تولید رادیوایزوتوپ‌هایی که در مصارف پزشکی کاربرد دارند، سر باز می‌زند. تا به امروز، درخواست ایران از آژانس برای دریافت سوخت مورد نیاز این رآکتور به نتیجه‌ای نیانجامیده است.(۱۷) این رویدادها برای ایران راهی جز آغاز فعالیت‌های غنی‌سازی باقی نمی‌گذارند و ناگزیر بودن چنین انتخابی باتوجه به بسته بودن و نیز عدم تضمین دسترسی به بازار بین‌المللی سوخت هسته‌ای، بیشتر مشخص می‌گردد.(۱۸) از آن

1. Stanford Research Institute.
2. La société Eurodif.
3. Tricastin.

جا که بازفرآوری سوخت استفاده شده در مراکز هسته‌ای، خود می‌تواند جهت دستیابی دولت‌ها به سلاح هسته‌ای مورد بهره‌برداری قرار گیرد، خواست ایران برای دراختیار گرفتن چرخه سوخت هسته‌ای باعث کاستن از بدگمانی‌ها نمی‌گردد. ایران، جهت رفع این نگرانی‌ها و ارائه تضمین درباره اهداف صلح‌آمیز فعالیت‌های خود، پیشنهاد مذاکره اتحادیه اروپایی را می‌پذیرد و بدین طریق روند دیپلماتیک با وزرای خارجه آلمان، فرانسه و انگلستان، به نمایندگی از اتحادیه اروپایی آغاز می‌شود. بیانیه ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳ تهران خطوط اصلی توافقات آینده را که جزئیات آن می‌باید توسط موافقت‌نامه ۱۵ نوامبر سال ۲۰۰۴ پاریس مشخص می‌گردید تعیین می‌کند.[۱۹] ایران در آن زمان تصمیم می‌گیرد تا اقداماتی شامل تعلیق اختیاری فعالیت‌های غنی‌سازی و قبول اجرای موقت پروتکل الحاقی[۲۰] تا زمان تصویب آن را جهت اعتمادسازی به انجام رساند.[۲۱] به این ترتیب بود که بازرسان آژانس توانستند به تمام مراکز صنعتی تحت اختیار وزارت دفاع ایران دسترسی یابند و اقدام به نمونه‌برداری محیطی از مراکزی که از پیش اعلام نگردیده بودند، نمایند.[۲۲]

در مقابل، اتحادیه اروپایی حق ایران را جهت توسعه یک برنامه هسته‌ای غیرنظامی «ایمن، پایدار و به‌دور از تکثیر» در چارچوب پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و پروتکل الحاقی، به استثنای اقدام به فعالیت‌های غنی‌سازی، به رسمیت شناخته و تعهد می‌نمود تا دسترسی ایران به سوخت مورد نیاز جهت فعالیت مراکز هسته‌ای خود را در سال‌های آینده تضمین کند.[۲۳] این پیشنهاد، از نگاه ایران، به‌طور طبیعی، حق تفکیک‌ناپذیر او برای «توسعه تحقیقات، تولید و استفاده از انرژی هسته‌ای جهت مقاصد صلح‌آمیز»، که به موجب ماده ۴ پیمان منع گسترش دارا بوده است، را مورد نقض قرار می‌داد، از همین‌رو نیز از پذیرش آن سر باز می‌زند. ادامه مذاکرات پس از این همراه با موفقیت نبوده است، به‌ویژه آن‌که ایران مصمم می‌شود تا فعالیت‌های غنی‌سازی خود را در مقیاس محدود، از سر گیرد.[۲۴] بنابراین شورای حکام جهت تحمیل تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی به ایران، بی‌درنگ اقدام به ارجاع پرونده به شورای‌امنیت می‌نماید.

ب) درخواست شورای امنیت از ایران برای تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی

در تاریخ ۲۴ سپتامبر سال ۲۰۰۵، به درخواست اتحادیه اروپایی، شورای حکام آژانس طی قطعنامه‌ای مرحله تازه‌ای را در بررسی پرونده هسته‌ای ایران آغاز می‌کند. شورای حکام، در واقع، برای نخستین‌بار تشخیص می‌دهد که آنچه پنهان‌کاری در فعالیت‌های هسته‌ای ایران در گذشته و فقدان اعتماد در رابطه با جنبه صرفاً صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای آن می‌خواند، پرسش‌هایی را ایجاد کرده است که بررسی آن‌ها در صلاحیت شورای امنیت، به‌عنوان نهادی که مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده دارد، می‌باشد. شورای حکام برای ایجاد اعتماد و ترغیب ایران به اتخاذ اقداماتی در راستای شفاف‌سازی‌هایی «که فراتر از الزامات شکلی موافقت‌نامه پادمان و پروتکل الحاقی گسترش یابند»، از ایران می‌خواهد تا فعالیت‌های غنی‌سازی را به‌عنوان اقدامی «داوطلبانه و غیرالزام‌آور از لحاظ حقوقی»[۲۵] تعلیق نماید؛ چنین درخواستی در قطعنامه شورای حکام در ۴ فوریه ۲۰۰۶ تکرار می‌گردد، چنان که با اشاره به تعلیق در بخش عملیاتی و عدم توصیف آن به‌عنوان اقدامات از لحاظ حقوقی غیرالزام‌آور،[۲۶] این قطعنامه اهمیت زیادی برای تعلیق کامل و دائم تمام فعالیت‌های غنی‌سازی و بازفرآوری ایران قائل می‌گردد. شورای حکام با در خواست از مدیرکل آژانس جهت ارائه گزارش به شورای امنیت در رابطه با اقدامات اتخاذ شده توسط آن نهاد در رابطه با برنامه‌های هسته‌ای ایران، با این قطعنامه تصمیم نهایی را برای ارجاع پرونده به شورای‌امنیت اتخاذ می‌کند. مدیرکل آژانس با گزارش خود فهرستی از مسائل و مشکلات حل‌نشده را با تأکید بر این‌که برخی از آن‌ها می‌توانند مرتبط با جنبه‌های نظامی باشند، ارائه کرده و اعلام می‌کند که در شرایطی نیست تا نتیجه‌گیری نماید که مواد یا فعالیت هسته‌ای اعلام نشده‌ای در ایران وجود ندارد.[۲۷]

باید ملاحظه نمود که متأسفانه آغاز روندی که در شورای حکام به ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت انجامید همراه با ایرادی شکلی است که ایران نیز، برای توجیه رد اجرای تصمیمات شورای امنیت، از ذکر آن کوتاهی نکرده است.[۲۸] در واقع، قطعنامهِ ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۵ شورای حکام قصور ایران نسبت به ترتیبات موافقت‌نامه پادمان، چنان‌چه در گزارش مدیرکل آمده است،[۲۹] را به‌عنوان یک تخطّی، آن‌گونه که در بند ج ماده ۱۲ اساسنامه آژانس به آن اشاره گردیده است، تلقی می‌نماید. در حالی

که بر مبنای این مقرره، اعلام هرگونه تخطی یک دولت عضو پیمان منع گسترش از مقررات و ازجمله تشخیص عاری‌بودن فعالیت‌های هسته‌ای آن از جنبه نظامی، مسئولیتی است که تنها بر عهده هیأت بازرسان آژانس می‌باشد. در مورد ایران، در شرایطی که بازرسان هیچ‌گاه قصور مورد اشاره شورای حکام را به‌صورت عینی گواهی نکرده‌اند، این نهاد به «ارزیابی کلی » مدیرکل آژانس در رابطه با فعالیت‌های هسته‌ای ایران بسنده کرده است.[۳۰]

در حالی‌که ایران «به‌طور جدی خواستار بازگشت به میز مذاکره» بوده است، همان‌گونه که دبیرکل سازمان ملل نیز در آن زمان این موضوع را مورد تأیید قرار داده، ارجاع پرونده به شورای امنیّت بسیار شتاب‌زده به نظر می‌رسد. از نظر دبیرکل بررسی پرونده می‌باید «تا حد امکان در چارچوب آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» ادامه پیدا می‌نمود و تنها پس از کامل شدن این روند، پرونده به شورای‌امنیت ارجاع می‌گردید.[۳۱] به این ترتیب نمی‌توان، متأسفانه، غلبه ملاحظات سیاسی را نادیده گرفت. آمریکا ارجاع این پرونده به شورای امنیت را، که دستاورد سیاسی بزرگی برای بانیان آن تلقی می‌گردید، بی‌درنگ به‌عنوان موفقیتی چشمگیر برای دستگاه دیپلماسی خود توصیف کرده است.[۳۲] دخالت شورای امنیت، در واقع، باعث گردید تا درخواست غیرمنطقی آژانس از ایران مبنی‌بر توقف غنی‌سازی اورانیوم و اجرای مقررات پروتکل الحاقی، به‌ظاهر از پشتوانه حقوقی الزام‌آور و نیز فشار سیاسی افزون‌تری برخوردار گردد.[۳۳] دلیل توسل به شورای امنیت نیز همین مسأله بوده است. شورای امنیت در نخستین قطعنامه‌ای که به تصویب می‌رساند تصریح می‌کند که در چارچوب ماده ۴۰ از فصل هفتم منشور عمل کرده «تا تعلیق خواسته‌شده توسط آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای را الزام‌آور نماید». شورای امنیت، بنابراین، از ایران می‌خواهد تا تحت نظارت آژانس «تمام فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی و بازفراوری و از آن‌جمله توسعه و تحقیقات» را معلق کند، هم‌چنین خواستار آن می‌شود تا ایران «برطبق مقررات پروتکل الحاقی عمل کرده و بی‌درنگ کلیه اقدامات شفاف‌سازی که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ممکن است جهت الزامات بازرسی‌های در جریان، خواستار اجرای آن‌ها گردد را اتخاذ نماید».[۳۴]

شورای امنیت برای وادار کردن ایران به پذیرش این درخواست‌ها، از تمام دولت‌ها می‌خواهد تا از انتقال هرگونه محصول، مواد و کالایی که قابل استفاده در فعالیت‌های هسته‌ای و بالستیک ایران باشند، جلوگیری نمایند؛ این فهرست طی

قطعنامه‌های بعدی افزایش یافته است. همچنین از دولت‌ها درخواست گردیده تا ورود اشخاصی که در این فعالیت‌ها مشارکت دارند و شورا از آن‌ها نام برده است را به قلمرو تحت حاکمیت خود اطلاع دهند.[۳۵] با این رویه، بدیهی است که این نهاد امکان در پیش گرفتن مجموعه وسیع‌تری از مجازات‌ها و اقدامات بازدارنده برای اجبار ایران به اجرای قطعنامه‌های خود را دارد. با وجود این، شورا در قطعنامه دیگری که به سال ۲۰۰۸ بازمی‌گردد تنها به تأیید دوباره محتوای قطعنامه‌های پیشین بسنده می‌کند.[۳۶] بی‌تردید این فقدان قاطعیت ناشی از عدم توافق میان اعضای دائم شورای‌امنیت می‌باشد، چرا که خواست چین و روسیه همواره بر ارجحیت راه‌حل دیپلماتیک از طریق ادامه مذاکرات بوده است. شورای امنیت نیز با پذیرش پیشنهاد اعضای دائم و همچنین آلمان که از سوی نماینده ارشد اتحادیه اروپایی حمایت می‌شد، امکان چنین راه‌حلی را از نظر دور نداشته است. این پیشنهادها دستیابی به یک «سازوکار گسترده و بلندمدتی که امکان روابط و پیوندهای همکاری با ایران برمبنای احترام متقابل و برقراری اعتماد بین‌المللی نسبت به ماهیت صرفاً صلح‌آمیز برنامه‌های هسته‌ای ایران را ایجاد کنند»[۳۷] را خواستار می‌باشند. این دولت‌ها در نخستین گام سعی کردند تا نگرانی‌های ایران نسبت به حق غنی‌سازی خود را رفع نمایند. در پیشنهاد ۶ ژوئن سال ۲۰۰۸ خود تأکید می‌کنند «که به‌مجرد برقراری اعتماد جامعه بین‌المللی نسبت به ماهیت صرفاً صلح‌آمیز برنامه‌های هسته‌ای ایران، با این دولت نیز مانند سایر دولت‌های فاقد سلاح‌هسته‌ای عضو ان.پی.تی رفتار خواهد شد».[۳۸] با این حال، برای ایران و به این منظور که از سرگیری فعالیت‌های غنی‌سازی به زمانی نامعلوم محول نشود، مشخص‌شدن معنای «برقراری اعتماد بین‌المللی» لازم به نظر می‌رسید. به هر روی، در هر مذاکره‌ای طرفین باید بتوانند به یکدیگر اعتماد نمایند. حال آن‌که ایران به صداقت فرانسه و بیش از آن آمریکا که به تهدید کاربرد زور در برابر ایران، در حالی که مذاکرات هم‌چنان در جریان بود ادامه می‌داد، تردید دارد.[۳۹] از سوی دیگر، سر باز زدن آمریکا از برداشتن تحریم‌هایی که بر ایران تحمیل کرده است[۴۰] و هم‌چنین منع‌کردن مدیرکل آژانس از انتقال اسناد مرتبط با موضوعات طرح شده، که به دلیل محرمانه بودن به اطلاع ایران نرسیده‌اند، بر مشکلات گفتگو میان آژانس و ایران افزوده است.[۴۱] چنین رفتارهایی، که

مدیرکل سابق آژانس نیز از آن‌ها گله‌مند بوده است، غیرسازنده بوده و از همین روی باعث شکست مذاکرات گردیده‌اند.[۴۲]

سیاست آشتی‌جویانه باراک اوباما که به نظر می‌رسید تغییر رژیم سیاسی در ایران را کنار گذاشته است،[۴۳] در ابتدا امیدهایی را برای پیشرفت مذاکرات ایجاد کرده بود، اما در پی اتخاذ «بازنگری در وضعیت هسته‌ای»[۴۴] توسط آمریکا و کنفرانس خبری آن که در ۶ آوریل ۲۰۱۰ برگزار گردید،[۴۵] امیدهای اولیه کم‌رنگ‌تر گشته‌اند. در این کنفرانس خبری که مقامات ارشد دولت آمریکا در آن حضور داشته‌اند، اعلام می‌گردد که براساس سیاست جدید، آمریکا در مقابل کشورهای فاقد سلاح‌هسته‌ای عضو ان.پی.تی از سلاح‌هسته‌ای استفاده نخواهد کرد و اضافه می‌کنند که این سیاست «پیامی قوی برای دولت‌هایی مانند ایران و کره‌شمالی در بر دارد».[۴۶] با این حال، حکومت جدید آمریکا تعهد خود را برای آغاز روند خلع‌سلاح عمومی و کامل اعلام کرده است.[۴۷] در همین چارچوب است که می‌باید وضعیت خاص اسرائیل را مورد بررسی قرار داده و به سیاست «یک بام و دو هوا»، که دیر زمانی است که مورد اعتراض ایران قرار گرفته است، پایان داد.[۴۸]

دوم: نگرانی‌های آژانس نسبت به امتناع اسرائیل از تحت بازرسی قراردادن فعالیت‌های هسته‌ای خود

اسرائیل نخستین دولت خاورمیانه می‌باشد که، کمی بعد از تأسیس، اقدام به آغاز فعالیت‌های اتمی نموده است. فرانسه با تحویل رآکتور دیمونا، که با قدرت ۲۵ مگاوات در صحرای نقب قرار گرفته است، نقش به‌سزایی در انتقال دانش هسته‌ای به اسرائیل ایفا کرده است. پس از آن، همکاری با دولت آفریقای‌جنوبی، در دوره آپارتاید، به این رژیم در تکمیل دانش خود در این زمینه کمک کرده است.[۴۹] جنبه نظامی برنامه‌های هسته‌ای اسرائیل موضوعی نامشخص بوده و در این زمینه سیاست ابهام، مبنی بر تکذیب نکردن وجود زرادخانه هسته‌ای و نه تأیید آن‌را پیگیری می‌نماید. اتخاذ چنین موضعی دارای این ویژگی بوده است که سیاست همراهی آمریکا با اسرائیل را پنهان نگاه داشته و در رابطه با توانایی پاسخ نظامی، که مبنای سیاست بازدارندگی اسرائیل در برابر دولت‌های متخاصم تلقی می‌شود، ابهاماتی ایجاد کرده است. با این

حال، به نظر می‌رسد که اسرائیل، در پی افشاگری یکی از متخصصین مرکز هسته‌ای دیمونا در رابطه با وجود یک برنامه هسته‌ای نظامی،[۵۰] نمی‌تواند دیگر واقعیتی که بر همگان آشکار گردیده را پنهان نماید؛ این مسأله بعدها با اظهارات نخست‌وزیر سابق اسرائیل اهود اولمرت تأیید شده و به این ترتیب اسرائیل را به فهرست دولت‌های دارای سلاح هسته‌ای افزوده است.[۵۱] امّا بهترین دلیل بر اثبات وجود فعالیت‌های هسته‌ای در جهت مقاصد نظامی در اسرائیل امتناع دائم این رژیم، باوجود درخواست‌های شورای امنیت، از تحت بازرسی آژانس قراردادن فعالیت‌های هسته‌ای خود می‌باشد.[۵۲] این موضوع که اسرائیل دارای چند صد کلاهک هسته‌ای است امری پذیرفته شده است. اسرائیل، افزون بر آن، موشک‌های دور برد خود با نام هارپون را به سلاح‌های هسته‌ای تجهیز کرده است.[۵۳] وجود همین اطلاعات و نشانه‌ها بود که زنگ خطر را برای مجمع‌عمومی به صدا در می‌آورد. با این ارزیابی که توانایی هسته‌ای اسرائیل ماهیتاً وضعیت خاورمیانه را بحرانی‌تر خواهد کرد، مجمع عمومی ایدهِ ایجاد منطقه عاری از سلاح هسته‌ای در خاورمیانه را مطرح کرده است. ایجاد چنین منطقه‌ای، که منظور از آن پایان‌دادن به انباشت سلاح‌های هسته‌ای توسط اسرائیل می‌باشد، مستلزم افزایش سطح اعتماد میان دولت‌های خاورمیانه خواهد بود.

الف) ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی در خاورمیانه

در پی نگرانی‌هایی که در رابطه با توسل اسرائیل به سلاح هسته‌ای برای مقابله با ارتش مصر در هنگام مخاصمه اکتبر سال ۱۹۷۳ ایجاد شده بود،[۵۴] ایران دست به ابتکار طرح ایده ایجاد منطقه عاری از سلاح هسته‌ای در خاورمیانه می‌زند.[۵۵] این طرح مورد پذیرش مصر قرار می‌گیرد؛ مجمع عمومی نیز بر آن تأکید کرده و به همین منظور قطعنامه‌ای را نیز جهت حمایت از طرحی که هدف از اجرای آن جلوگیری از رقابتی ویرانگر برای دستیابی به سلاح هسته‌ای میان دولت‌های منطقه بوده است، به تصویب می‌رساند. برای تحقق این هدف، مجمع‌عمومی از دولت‌هایی که در خاورمیانه هنوز به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای نپیوسته بودند می‌خواهد که بی‌درنگ آن‌را مورد تصویب قرار دهند.[۵۶]

از آن زمان این طرح به راه خود ادامه داده و از حمایت روزافزونی نیز برخوردار گشته است. در پی توافقات صلح کمپ دیوید در سال ۱۹۸۰، اسرائیل با عدم مخالفت با وفاق اجماعی که هنگام تصمیم‌گیری قطعنامه‌های سالانهِ مجمع عمومی در رابطه با این موضوع به وجود آمده بود، موافقت اصولی خود را نسبت به ایجاد چنین منطقه‌ای ابراز داشت. در سال ۱۹۹۰، در کنفرانس خلع‌سلاح، مصر پیشنهادی مبنی بر عاری‌ساختن این منطقه، هم از سلاح‌های هسته‌ای و هم از کلیه سلاح‌های کشتارجمعی ارائه داد.[۵۷] شورای امنیّت نیز که در آن زمان انهدام سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک عراق را به‌عنوان گامی در جهت ایجاد یک منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی در خاورمیانه ارزیابی کرده بود، این طرح را مورد تأیید قرار داد.[۵۸] مرتبط نمودن رویّه انهدام زرادخانه عراق به سایر دولت‌های خاورمیانه جهت از میان بردن زرادخانه‌های آنان، و از جمله زرادخانه اسرائیل، بدون تردید طرح بی‌سابقه‌ای بوده است که شورای امنیت برای پرهیز از هرگونه اتهامی مبنی بر جانبداری از اسرائیل، مصمم به آن گردیده بود.[۵۹] همین نگرانی شورای امنیت را به این ارزیابی رساند که «حل مسأله هسته‌ای ایران در تلاش‌های جهانی جهت منع گسترش و همچنین تحقق هدف خاورمیانه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی اثرگذار خواهد بود».[۶۰] این پیوند، که پیش از این با قطعنامه شورای حکام آژانس ایجاد گردیده بود، مورد اشاره شورای‌امنیت قرار گرفت.[۶۱]

اهتمام آژانس نسبت به ایجاد یک منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی از قطعنامه‌ای که در رابطه با خاورمیانه در کنفرانس بازنگری ان.پی.تی در سال ۱۹۹۵ و با وفاق‌عام به تصویب رسید، تفکیک‌ناپذیر است.[۶۲] این قطعنامه به نفع ایجاد یک منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی در خاورمیانه اعلام موضع کرده و دولت‌هایی در منطقه که هنوز به این پیمان نپیوسته‌اند را به پیوستن بدون تأخیر به آن تشویق می‌کند. تصویب این قطعنامه مورد تأیید دولت‌های عرب، که خواهان پایان انباشت سلاح‌های هسته‌ای توسط اسرائیل و نگران معلق ماندن نامحدود ان.پی.تی بوده‌اند، قرار گرفت. با وجود این که این قطعنامه به‌طور صریح از اسرائیل نام نبرده است و امارات عربی متحده، عمان و جیبوتی که در آن زمان هنوز به ان.پی.تی نپیوسته بودند[۶۳] را نیز مورد اشاره قرار داده، اما مشخص است که دولت اصلی مورد نظر قطعنامه اسرائیل می‌باشد. در واقع، گزارش کمیسیون سوم، که مبنای این قطعنامه بوده است، به صراحت از اسرائیل نام می‌برد.[۶۴] در زمان کنفرانس بازنگری ان.پی.تی در سال ۲۰۰۰ به این مسأله

دوباره پرداخته شد و این‌بار دولت‌های عرب موفق شدند تا در سند نهایی با اشاره صریح به اسرائیل، بر این نکته که این رژیم تنها دولت خاورمیانه است که به این پیمان نپیوسته، تأکید نمایند.[۶۵] با این حال، این موضوع باعث نمی‌گردد تا دولت‌های غربی و در رأس آن‌ها آمریکا به رفتار جانبدارانه خود نسبت به اسرائیل به هنگام کنفرانس بازنگری پیمان در سال ۲۰۰۵ ادامه ندهند؛ از همین‌رو در این کنفرانس هیچ تصمیمی در رابطه با ایجاد سازوکاری برای پیگیری قطعنامه سال ۱۹۹۵ در مورد خاورمیانه اتخاذ نگردید.[۶۶]

پس از آن، دولت‌های عرب که احساس می‌کردند در این مسأله فریب داده شده‌اند، مصمم شدند تا در نشست آینده کنفرانس بازنگری پیمان در سال ۲۰۱۰، جهت نشان دادن قاطعیّت خود نسبت به این امر استفاده کنند. به باور این دولت‌ها مسأله تمدید نامحدود پیمان منع گسترش و موضوع ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای به یکدیگر مرتبط بوده و یک کلیّت تفکیک‌ناپذیر را تشکیل می‌دهند. عدم تعهدپذیری نسبت به ایجاد این منطقه در واقع معنایی جز بی‌اعتبارکردن تصمیماتی که در کنفرانس سال ۱۹۹۵ در رابطه با تمدید نامحدود پیمان اتخاذ گردیده، نخواهد داشت.[۶۷] با وجود این، همان‌گونه که از کارهای مقدماتی کنفرانس سال ۲۰۱۰ نیز برمی‌آمد، امیدواری‌هایی در رابطه با اجرای سازوکاری جهت پیگیری قطعنامه مربوط به خاورمیانه توسط این کنفرانس وجود داشت، هر چند که این امر به برگزاری کنفرانس دیگری با شرکت دولت‌های خاورمیانه در سال ۲۰۱۲ موکول گردید..[۶۸] علاقه دولت‌های خاورمیانه نسبت به انرژی هسته‌ای،[۶۹] و همراه آن بالا رفتن خطرات اشاعه سلاح‌های هسته‌ای در این منطقه، ضرورت اتخاذ سریع تصمیم در این زمینه را آشکار می‌سازد. موضع‌گیری‌های اخیر نشان می‌دهند که دولت‌ها نسبت به این موضوع به‌طور کامل آگاه هستند. در این رابطه بیانیه ۱۳ ژوئیه ۲۰۰۸ پاریس به منظور ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی، که در پایان نشست سران ۴۳ دولت مجمع کشورهای حوزه مدیترانه اتخاذ گردید، نمونه‌ای بارز می‌باشد.[۷۰] دولت‌های ذی‌نفع از این پس می‌باید جهت اعتمادسازی متقابل در راستای تضمین ایجاد چنین منطقه‌ای در خاورمیانه، مذاکرات جدی را در پیش گیرند.

ب) تضمین‌های امنیتی برای دولت‌های خاورمیانه

شش معاهده‌ای که تاکنون در رابطه با ایجاد مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای منعقد شده‌اند برمبنای ماده ۷ پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای شکل گرفته‌اند؛ این مقرره حق گروهی از دولت‌ها برای انعقاد پیمان‌های منطقه‌ای به منظور اطمینان از امحای کامل چنین سلاح‌هایی را در مناطق تحت حاکمیت‌شان، محفوظ داشته است. با وجود این، منطقه عاری از سلاح‌هسته‌ای از لحاظ موضوعی از مفهوم گسترده‌تری نسبت به منطقه منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای برخوردار است. در واقع، برخلاف پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، دولت‌هایی که عضو چنین معاهداتی هستند، نمی‌توانند به دولت‌های دارای سلاح‌های هسته‌ای اجازه استقرار این سلاح‌ها را در قلمرو تحت حاکمیت‌شان بدهند؛ بدین‌وسیله این مناطق تحت وضعیتی قرار می‌گیرند که خصیصه بارز آن امحای کامل سلاح‌های هسته‌ای می‌باشد. اما گذشته از این تفاوت معنایی، تعهداتی که بر عهده دولت‌های عضو قرار می‌گیرند همانند تعهداتی خواهند بود که دولت‌های فاقد سلاح‌هسته‌ای با پیوستن به ان.پی.تی می‌باید عهده‌دار آن گردند، همانند: تعهد به عدم دستیابی و در اختیار گرفتن سلاح‌های هسته‌ای و نیز اجرای موافقت‌نامه پادمان که با آژانس منعقد می‌کنند و پیوستن به پروتکل الحاقی. تعهدات دولت‌هایی که عضو پیمان‌هایی هستند که هدف از آن‌ها ایجاد چنین مناطقی است، توسط مجمع عمومی سازمان‌ملل معیّن شده[۷۱] و جزئیات این تعهّدات نیز در چارچوب دستورالعمل‌های کمیسیون خلع‌سلاح در سال ۱۹۹۹ مشخص گردیده‌اند.[۷۲]

بدیهی است که دولت‌های خاورمیانه، که در منطقه‌ای بحرانی قرار گرفته‌اند، نمی‌توانند تنها به موافقت‌نامه‌های پادمانی که با آژانس منعقد گردیده، بسنده کنند. ترتیبات دیگری جهت اعتمادسازی، که برخی از آن‌ها دارای بُعد سیاسی خواهند بود، می‌باید به منظور تحقق شرایط لازم برای ایجاد یک منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی منعقد گردند. صرف‌نظرکردن از سلاح‌های هسته‌ای برای رژیم اسرائیل، که همواره برای تأمین امنیّت خود به زرادخانه سلاح‌های هسته‌ای اتکا داشته است، پیش از اطمینان یافتن از صلح چندان محتمل به‌نظر نمی‌رسد. مرتبط دانستن ایجاد یک منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای با مسأله گفتگوهای صلح با دولت‌های عربی، موضوعی است که بارها مورد اشاره اسرائیل قرار گرفته است.[۷۳] علاوه بر این، اسرائیل خواهان آن گردیده است که دولت‌های عرب، به‌منظور انجام اقداماتی بیشتر جهت اعتمادسازی،

به‌طور جدی سطح سلاح‌های متعارف خود را نیز کاهش دهند؛[۷۴] دولت‌های عرب چنین پیشنهادی را نپذیرفته‌اند، چرا که بر خلاف دیدگاه اسرائیل این دولت‌ها بر این باورند که ایجاد یک منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای است که می‌تواند به استقرار صلح در خاورمیانه کمک نماید.[۷۵]

با در نظر گرفتن درگیری‌های مسلحانه اخیر، باید اذعان نمود که برتری تسلیحات متعارف اسرائیل در مقایسه با کشورهای همسایه به‌گونه‌ای است که اگر این رژیم از زرادخانه سلاح‌های هسته‌ای خود، که کارآیی نظامی آن‌ها در دنیای کنونی دیگر مؤثر نمی‌باشد، صرف‌نظر کند، تأثیر چندانی در سیاست بازدارندگی این رژیم نخواهد گذاشت. در برابر می‌توان امیدوار بود که خلع‌سلاح هسته‌ای اسرائیل، پایانی باشد بر غرور و ماجراجویی این رژیم تا گردانندگان آن احترام بیشتری برای طرح‌هایی که به آن‌ها پیشنهاد گردیده، قائل شوند.[۷۶] هر چند نمی‌توان انکار نمود که چنین احتمالی در حال‌حاضر چندان واقع‌گرایانه به‌نظر نمی‌رسد. تنها گزینه‌ای که به‌نظر قابلیّت گرد هم آوردن بازیگران اصلی را در آینده‌ای که می‌باید آرزو نمود که چندان دور نباشد، دارد پیشنهاد ارائه‌شده توسط کمیسیون گسترش سلاح‌های کشتارجمعی می‌باشد. این پیشنهاد ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی را در چارچوب یک صلح فراگیر توصیه می‌نماید.[۷۷] در چنین شرایطی ضروری به نظر می‌رسد که تمام دولت‌هایی که قلمرو تحت حاکمیت‌شان در منطقه عاری از تسلیحات قرار خواهد گرفت، از جمله ایران، در این روند مشارکت نمایند.

در زمانی که می‌باید منتظر ماند تا شرایط سیاسی مناسبی برای شروع چنین تحولی فراهم آید، مذاکرات غیررسمی می‌توانند در سطح کارشناسان دولت‌ها به‌منظور پیشنهاد اقداماتی جهت اعتمادسازی آغاز گردند. مدیرکل آژانس نیز طی گزارش اخیر خود دربارهِ اجرای بازرسی‌های آژانس در خاورمیانه، ضمن پیشنهاد تشکیل نشستی در این رابطه، از چنین راه‌حلی حمایت کرده است.[۷۸] این پیشنهاد، از سوی دیگر، تأیید کنفرانس عمومی آژانس که در سال ۲۰۰۹ تشکیل شد را نیز به‌دست آورده است.[۷۹] در میان اقدامات عملی که برای کمک به ایجاد منطقه عاری از تسلیحات کشتارجمعی در خاورمیانه می‌باید اتخاذ گردیده و در نشست ذکرشده مطرح شوند، برخی از اهمیت به‌سزایی برخوردارند.

در رأس آن‌ها می‌توان به موضوع تعیین مقرراتی در رابطه با موشک‌های بالستیک که می‌توانند به‌عنوان حامل جهت پرتاب سلاح‌های کشتارجمعی به‌کار گرفته شوند، اشاره نمود. تمام قطعنامه‌های شورای امنیت که تاکنون به مسأله عدم گسترش این تسلیحات پرداخته‌اند، نسبت به این موضوع بی‌تفاوت نبوده‌اند. اقدامات محدودکننده‌ای که شورای امنیت درخصوص نقل و انتقال تجهیزات مرتبط با فناوری هسته‌ای در رابطه با ایران اتخاذ کرده است، همان‌گونه که به فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی و بازفرآوری اورانیوم اشاره دارند، برنامه موشک‌های بالستیک را نیز از نظر دور نداشته‌اند.[۸۰] در قضیه عراق، شورای امنیت تنها خواستار امحای سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک نمی‌شود بلکه موشک‌های بالستیک با برد بیش از ۱۵۰ کیلومتر را نیز مورد اشاره قرار می‌دهد.[۸۱] می‌شود این پرسش را طرح نمود که در خصوص اعتمادسازی بین رژیم صهیونیستی و همسایگانش آیا می‌توان از این محدودیت به‌عنوان یکی از اقدامات قابل انجام در راستای اعتمادسازی یاد کرد؟ هم‌چنین باید به فعالیت‌های فضایی این رژیم توجه داشت، چرا که فناوری به کار گرفته شده در این حوزه، می‌تواند جهت ساخت موشک‌های بالستیک مورد بهره‌برداری قرار گیرد.[۸۲]

تضمین امنیتی دیگری که می‌توان به آن اشاره نمود، متعهد شدن دولت‌های منطقه نسبت به عدم حمله یا تهدید به حمله به تأسیسات هسته‌ای می‌باشد. این تعهد از آن‌جا دارای اهمیت ویژه‌ای است که اسرائیل بارها چنین رویه‌ای را تکرار کرده است: حمله و انهدام تأسیسات هسته‌ای تموز در عراق در ۷ ژوئن ۱۹۸۱، و پس از آن تأسیسات دیرالزور در سوریه در ۶ سپتامبر ۲۰۰۷، همچنین تهدیدهای چندباره بر علیه تأسیسات هسته‌ای ایران؛[۸۳] رژیم صهیونیستی تمام این اقدامات را با استناد به مفهوم دفاع مشروع پیش‌گیرانه توجیه می‌نماید. همان‌گونه که می‌دانیم، شورای امنیت چنین توجیهی را نپذیرفته است؛ این شورا یک روز پس از حملهِ اسرائیل به تموز از این رژیم می‌خواهد تا «در آینده از این‌گونه حمله‌ها یا تهدید به انجام آن بپرهیزد».[۸۴] از آن زمان، هم در قطعنامه‌های مجمع‌عمومی سازمان‌ملل و هم طی کنفرانس‌های عمومی آژانس در رابطه با ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی در خاورمیانه، ضرورت اتخاذ «اقدامات مناسب جهت منع حمله‌های نظامی در برابر تأسیسات هسته‌ای» مورد تصریح قرار گرفته است.[۸۵]

نتیجه‌گیری

گستردگی مسائلی که طرح گردید، دشواری‌ها و اختلافات موجود میان بازیگران اصلی را نمایان می‌سازند، تا آن‌جا که «محتوا و چگونگی توافقی در رابطه با ایجاد یک منطقه‌ی عاری از سلاح‌های کشتارجمعی در خاورمیانه به‌طور کلی مبهم باقی مانده است».[(۸۶)] این امیدواری بود که کنفرانس بازنگری ان.پی.تی (۳ تا ۲۸ می سال ۲۰۱۰) بتواند این پیمان را تقویت کرده و اهداف «واقع‌گرایانه و قابل حصولی» را در رابطه با سه اصلی که پیمان بر آن‌ها بنا گردیده است، وضع نماید: منع گسترش، استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای و خلع سلاح؛[(۸۷)] اهدافی که محقق شدن آن‌ها مانع از درهم‌شکستن رژیم منع گسترش، که بر پایه این پیمان ایجاد گردیده است، خواهد شد و بر جاذبه آن برای دولت‌ها خواهد افزود. به همین منظور دولت‌های دارای انرژی هسته‌ای می‌باید حق تفکیک‌ناپذیر همه دولت‌های عضو این پیمان برای توسعه تحقیقات، تولید و استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای را محترم شمارند؛ به بیان دیگر حق دولت‌ها را برای دراختیار گرفتن چرخه کامل سوخت هسته‌ای همراه با غنی‌سازی اورانیوم و همچنین حق آن‌ها را برای دسترسی به بازار بین‌المللی سوخت هسته‌ای. دولت‌های مجهز به سلاح‌های هسته‌ای نیز، همان‌گونه که براساس ماده ۶ پیمان به این امر متعهد گردیده‌اند، در نهایت می‌باید مذاکراتی جهت رسیدن به توافقی در رابطه با خلع‌سلاح عمومی و کامل را با حسن‌نیت به انجام رسانند.[(۸۸)] در زمانی که باید در انتظار تحقق این اقدامات دشوار ماند،[(۸۹)] ایجاد مناطق عاری از سلاح‌های کشتارجمعی، از جمله منطقه‌ای که برای خاورمیانه در نظر گرفته شده است، می‌تواند رژیم منع گسترش را استحکام بخشیده و به محقق شدن اهداف خلع‌سلاح هسته‌ای در مقیاس جهانی یاری رساند.

یادداشت‌ها

1. Dans une liberté plus grande : développement, sécurité et respect des droits de l'homme pour tous », Rapport du Secrétaire général, A/59/2005 – 24 mars 2005, p. 33.

2. «Un monde plus sûr, notre affaire à tous », I/59/565–2 décembre 2004, §109.

گزارش گروه شخصیت‌های بلندپایه در رابطه با تهدیدها، چالش‌ها وتغییرات.

۳. ایران در تاریخ ۲ فوریه ۱۹۷۰ معاهده منع گسترش را به تصویب رسانده است.

۴. ایران در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۷۴ موافقت‌نامه پادمان را با آژانس منعقد کرده است: INFCICR/214.

5. Soltanieh, Ali A. "Iranian Activities and Interaction with the IAEA", *Atoms for Peace: an International Journal*, Vol. I, n° 1, 2005, p. 98.

نویسنده، که در حال حاضر سفیر و نماینده دائم ایران نزد آژانس می‌باشد، به مقرره‌ای از موافقت‌نامه پادمان که توسط ایران منعقد شده است استناد می‌نماید که براساس آن تصریح گردیده که ایران می‌باید فعالیت‌های خود را ۱۸۰ روز پیش از تزریق مواد هسته‌ای به سانتریفیوژها به اطلاع آژانس برساند.

6. Rés. 1803 – 3 mars 2008, 5ème considérant du préambule.

7. GOV / 2005 /67 – 2 septembre 2005.

در این گزارش مدیرکل آژانس اظهار می‌دارد:

« The results of the analysis tend, on balance, to support Iran's statement about the foreign origin of the observed HFU contamination ».

8. GOV/2003/40 – 6 juin 2003.

9. GOV/2003/69 – 12 septembre 2003.

10. Shaker, Mohammad Ibrahim, *the Evolving International Regime of Nuclear Non-Proliferation,* RCADI, Tome. 321 (2007), p. 93.

نویسنده این ارزیابی را دارد که ایران براساس ماده ۴ ان.پی.تی از حق غنی‌سازی اورانیوم برخوردار می‌باشد و برای دفاع از این نظر به گزارش کمیسیون سازمان ملل‌متحد در رابطه با گسترش سلاح‌های کشتارجمعی استناد می‌نماید. نگاه کنید به:

« Les armes de terreur. Débarrasser le monde des armes nucléaires, biologiques et chimiques », A/60/934 – 10 juillet 2000, pp. 71-72.

11. Zarif, Mohammad-Javad, "Tackling the Iran-US Crisis: the Need for a Paradigm Shift", *Journal of International Affairs*, Spring-Summer 2007, Vol. 60, n° 2, p. 78.

12. The US-Iran Nuclear Energy Agreement Department of State Memorandum, 20th October 1978.

13. Stein, Roger, "The Iranian Petroleum Crisis and United States", *National Security*, 104, n° 1377, PNAS (Proceedings of the National Academy of Science), 2 January 2007, International Monetary Fund, Islamic Republic of Iran: Statistical Appendix IMF Report 04/307 (Washington DC, International Monetary Fund 2004).

۱۴. اظهارات علی‌اکبر صالحی، رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، در کنفرانس عمومی آژانس، سپتامبر ۲۰۰۹.

15. Rapport d'information de la Commission des affaires étrangères de l'Assemblée nationale française en conclusion d'une mission d'information sur « l'Iran et l'équilibre géopolitique au Moyen-Orient », Rapport 1324 – 18 décembre 2008, pp. 121-122.

ایران و فرانسه در سال ۱۹۷۴ موافقت‌نامه‌ای را منعقد کردند که براساس آن یک شرکت ایرانی-فرانسوی جهت غنی‌سازی با فناوری توزیع‌گازی توسط این دولت‌ها تأسیس گردید (SOFIDEF)؛ این مشارکت به ایران اجازه می‌داد تا اورانیوم با درصد غنای پایین را جهت فعالیت رآکتورهای خود خریداری نماید.

16. Etemad, Akbar, « Quelques questions aux Européens », *Le Monde*, 20 janvier 2005.

نویسنده تا سال ۱۹۷۹ رئیس سازمان انرژی‌اتمی ایران بوده است.

۱۷. پیشنهاد مدیرکل آژانس مبنی بر انعقاد موافقت‌نامه‌ای که براساس آن ایران بخشی از اورانیوم با درصد غنای پایین خود را می‌باید با سوختی که از سوی روسیه و فرانسه تحویل داده می‌شد مبادله می‌نمود؛ این پیشنهاد به خاطر عدم حصول توافق بر سر نحوه انتقال به نتیجه‌ای منجر نمی‌گردد. همچنین پیشنهاد ایران جهت امانت‌گذاری اورانیوم خود تا زمان تحویل سوخت مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرد. نگاه کنید به: اظهارات مدیرکل آژانس در نشست ۲۶ نوامبر سال ۲۰۰۹ در شورای حکام.

۱۸. از جمله موضوعات مورد نگرانی گروه شخصیت‌های بلندپایه. «در رابطه با حصول توافقی مبتنی بر ترتیبات کنونی مواد ۳و ۴ اساسنامه آژانس بین‌المللی انرژی‌اتمی که بر اساس آن‌ها آژانس از این صلاحیّت برخوردار گردد تا به‌عنوان ضامن جهت تأمین مواد قابل شکافت برای استفاده‌کننده‌گان از انرژی‌هسته‌ای در مقاصد غیرنظامی عمل کند». این گروه خواستار انجام مذاکراتی گردیده است Cf. Rapport Op.Cit.2, 130.

دبیرکل سازمان ملل نیز به نوبه خود بر این باور است که می‌باید «تلاش نمود تا با تضمین‌نمودن تأمین سوخت مورد نیاز دولت‌ها جهت مصارف صلح‌آمیز، آنان را ترغیب کرد تا خودشان از تجهیز شدن به وسائل تولید اورانیوم غنی‌شده و جداسازی پلوتونیوم صرف‌نظر نمایند.»

Cf. op.cit.1, « Dans une liberté plus grande », p. 93.

۱۹. متن موافقت‌نامه در این سند آمده است:

INFCICR /637 du 26 novembre 2004.

۲۰. نمونه پروتکل الحاقی که توسط شورای حکام در ماه می ۱۹۹۷ به تصویب رسیده است. دولت‌هایی که تاکنون موافقت‌نامه پادمان را منعقد کرده‌اند می‌توانند این سند را به تصویب رسانند. با الحاق به آن، دولت‌ها می‌پذیرند تا مجموعه‌ای از اطلاعات تکمیلی را درباره فعالیت‌های هسته‌ای خود در اختیار آژانس گذارند و همچنین به منظور اطمینان از آن‌که هیچ نکته‌ای در اظهارات‌شان از قلم نیافتاده است، موافقت می‌نمایند تا امکانات بیشتری را جهت راستی‌آزمایی در اختیار بازرسان آژانس قرار دهند.

Cf. Hirsch, *Theodor,* "IAEA Additional Protocol: What it is and Why it Matters", *The Non-Proliferation Review,* Vol. 11, n° 3, Fall-Winter 2004, pp. 140-163.

۲۱. نامهِ ایران به مدیرکل در تاریخ ۱۰ نوامبر سال ۲۰۰۳. ایران پروتکل الحاقی را در ۱۸ دسامبر سال ۲۰۰۳ به امضا رسانده است.

۲۲. قطعنامه شورای حکام در تاریخ ۱۸ ژوئن سال ۲۰۰۴: GOV/2004/49.

23. INFCIRC/651 – 8 août 2005, § 34.

۲۴. براساس اظهارات مسئولین سازمان انرژی اتمی فعالیت‌های غنی‌سازی در تاریخ ۸ اوت ۲۰۰۵ در کارخانه اصفهان از سر گرفته شد.

25. GOV/2005/77 – 24 septembre 2005.

26. GOV/2006/14 - 4 février 2006.

27. GOV/2006/15 – 27 février 2006.

از این تاریخ تمام گزارش‌های ارائه شده توسط مدیرکل بر این نکته تأکید دارند که تا زمانی که ایران ترتیبات پروتکل الحاقی را نپذیرفته است، او در شرایطی نیست که در رابطه با جنبه نظامی نداشتن فعالیت‌های هسته‌ای ایران سخنی گوید. نگاه کنید به: گزارش آخر مدیرکل در شورای حکام آژانس در ۱۸ فوریه سال ۲۰۱۰: GOV/2010/10.

۲۸. نامه ایران به آژانس: INFCIRC – 2 février 2006.

29. GOV/2003/75 – 14 novembre 2003 et GOV/2005/67 - 7 septembre 2005.

۳۰. قطعنامه ۲۹ نوامبر ۲۰۰۴ شورای حکام که بر اساس «ارزیابی کلی» مدیرکل صادر شده است.

۳۱. اظهارات دبیرکل در تاریخ ۱۲ ژانویه سال ۲۰۰۶، به نقل از:

Millet-Devalle, Anne-Sophie, « Traité de non-prolifération et situation de l'Iran (16 décembre 2005 – 29 mars 2006) », Tome 10, *RGDIP,* Chronique des faits internationaux, p. 467 (2006/2).

۳۲. اظهارات جان بولتون نمایندهِ دائم اسبق آمریکا در سازمان ملل‌متحد.
Cf. Le Monde 10 mars 2006.
33. Pouëzat, Delphine, « L'Agence internationale de l'énergie atomique et le Conseil de sécurité des Nations Unies », *AFDI,* 2005, p.8 et Weckel, Philippe, « Le Conseil de sécurité des Nations Unies et l'arme nucléaire », *AFDI,* 2006, p. 189.
34. Rés. 1696 – 31 juillet 2006 § 1, 2 et 6.
35. Rés. 1737 – 27 novembre 2006 ; Rés. 1747 – 2 avril 2007 ; Rés. 1803 – 3 mars 2008 et Rés. 1835 – 27 septembre 2008.
همه قطعنامه‌های مذکور در چارچوب فصل هفتم منشور صادر گردیده‌اند.
۳۶. قطعنامه ۱۸۳۵ شورا در ۲۷ سپتامبر سال ۲۰۰۸. قطعنامه ۱۸۸۷ که در تاریخ ۲۴ سپتامبر سال ۲۰۰۹ در حضور رؤسای دولت‌های عضو به تصویب رسید، در مقدمه خود مجموعه قطعنامه‌های پیشین را مورد تأیید دوباره قرار داده است.
37. Rés. 1696 – 31 juillet 2006.
38. INFCIRC/723 – 6 juin 2008.
۳۹. در ۱۷ سپتامبر سال ۲۰۰۷، برنارد کوشنر، وزیر امور خارجهِ فرانسه، در تلویزیون این کشور اعلام می‌کند: «ما باید خود را برای بدترین آماده کنیم، و بدترین جنگ است». کمی پیش از این، در ۵ مارس ۲۰۰۶، جان بولتون نیز این‌گونه اظهار نظر کرده بود:
«ما به شورای امنیت تکیه نمی‌کنیم به‌طوری که تنها ابزار در دسترس ما ابراز و بیان مشکل باشد».
Cf. Zarif, M.J., op.cit.11, p.87.
۴۰. منظور تحریم‌هایی می‌باشند که در کنگره آمریکا تصویب شده و توسط رئیس جمهور آمریکا نیز در تاریخ ۴ اوت ۱۹۹۶ به امضا رسیدند (قانون آماتو-کندی)؛ براساس این تحریم‌های ثانوی شرکت‌های کشورهای ثالثی که به تأمین کمک فنی و تجهیزاتی می‌پردازند یا دست‌کم به مبلغ ۲۰ میلیون دلار در بخش‌های مربوط به صنعت نفت ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند، مورد هدف قرار گرفته‌اند. این تحریم‌ها به طور مرتب گسترش یافته‌اند.
Cf. Momtaz, Djamchid, "L'intervention des Etats-Unis dans les affaires iraniennes et la requête de l'Iran devant le Tribunal des différends irano-américains", in *Sanctions unilatérales, mondialisation du commerce et ordre juridique international*, Gherari, Habib et Szurek, Sandra (sous la direction de), Montchrestien, 1998, pp.293-305.
۴۱. اظهارات مدیرکل در شورای حکام در تاریخ ۲۷ نوامبر ۲۰۰۸ و ۲ مارس ۲۰۰۹. همچنین نگاه کنید به: GOV/2009/8 du 19 février 2009.

مدیرکل بارها در شورای حکام از این که در شرایطی نیست تا بتواند اسناد تهیه‌شده توسط آمریکا را در اختیار ایران، که ذی‌نفع اصلی است، قرار دهد، گلایه کرده است.
Cf. Interventions des 27 novembre 2008 et 2 mars 2009. Cf. également : GOV/2009/8 – 19 février 2009.

42. Interview d'Al Baradei accordée au Washington Post « A Conversation with Mohamed Al Baradei, 1er février 2006.

۴۳. پیام باراک اوباما در ۲۰ مارس ۲۰۰۹ به مناسبت نوروز خطاب به مردم و مسئولین ایران. تحلیل‌گران به طور کلی بر این باورند که با این پیام حکومت جدید آمریکا به سیاست گذشته این دولت مبنی بر تسهیل، و حتی تحریک، برای تغییر رژیم سیاسی در ایران پایان داده است.

44. Nuclear Posture Review (NPR), available at: http://www.defense.gov/npr.

45. News Transcript, Presenter: Secretary of Defense Robert Gates, Joint Chiefs of Staff Chairman Navy Adm. Michael Mullen, Secretary of State Hillary Clinton, and Secretary of Energy Steven Chu, April 06, 2010, available at:
http://www.defense.gov/Transcripts/Transcript.aspx?TranscriptID=4599.

46. Secretary of Defense Robert Gates: "I actually think that the NPR has a very strong message for both Iran and North Korea, because whether it's in declaratory policy or in other elements of the NPR, we essentially carve out states like Iran and North Korea that are not in compliance with NPT." Op.Cit. 45.

۴۷. سخنرانی باراک اوباما در ۲۶ آوریل سال ۲۰۰۹ در پراگ.
Cf. Le Monde du 7 avril 2009.

۴۸. اظهارات محمدجواد ظریف نماینده دائم سابق ایران در سازمان ملل، در برابر شورای امنیت، ۲۳ دسامبر ۲۰۰۶.

49.Biad, Abdelwahab, « L'armement nucléaire israélien, un tabou », *Annuaire français de relations internationales,* Vol. VI, 2005, pp. 714-716.

50. Sunday Times – 5 octobre 1986.

51. Interview sur la chaine de télévision allemande T.V. Network, le 11 décembre 2006. Cf. Le Monde du 13 décembre 2006.

۵۲. قطعنامهِ ۴۸۷ شورای امنیت که در ۱۹ ژوئن ۱۹۸۱ در پی حمله اسرائیل به رآکتور تموز در عراق صادر گردید. این قطعنامه از اسرائیل می‌خواست تا «به‌طور فوری تأسیسات هسته‌ای خود را تحت رژیم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار دهد». پاراگراف ۵ قطعنامه شورای امنیت؛ و همچنین: Rés. GC (52) Res/15 (2008).

53. Le Monde du 14 octobre 2003.

۵۴. اسرائیل، جهت مقابله با خطر فروپاشی احتمالی نیروهای مسلح خود، در تاریخ ۶ اکتبر سال ۱۹۷۳ اقدام به اعلام آماده‌باش هسته‌ای می‌نماید. این واقعه در گزارشی که از سوی آمریکا انتشار یافته، نقل گردیده است. به نقل از: Biad, A., Op.Cit.49, p. 720, note 31.

55. A/9693, Add. 1 – 16 Septembre 1974.

56. Rés. 3263 – 9 Décembre 1974.

57. CD/1989 – 20 Avril 1990.

58. Rés. 687 – 3 avril 1991 § 14.

59. Sur, Serge, « La résolution 687 (3 avril 1991) du Conseil de sécurité dans l'affaire du Golfe : problèmes de rétablissement de paix et de garantie de paix », *AFDI*, 1991, p. 53.

به اعتقاد نویسنده، هدف مورد نظر قطعنامه، یعنی ایجاد یک منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی در خاورمیانه، «خواست مبنی بر توجه به نگرانی‌های دولت‌های عرب [...] در برابر تسلیحات هسته‌ای اسرائیل، که وجود آن‌ها، هرچند نه به‌طور رسمی، محرز به نظر می‌رسد را بیان داشته است».

۶۰. بند سوم از مقدمه قطعنامه۱۸۰۳ شورای امنیت، ۳ مارس ۲۰۰۶.

61. GOV/2006/14 – 4 Février 2006.

62. NPT/CONF. 1995/32 Décision I, 11 mai 1995.

براساس پاراگراف ۶ این قطعنامه «ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای، به‌ویژه در مناطق بحرانی، می‌باید مورد تشویق قرار گیرد.»

۶۳. در رابطه با گسترش حوزه شمول منطقه عاری از سلاح‌های کشتارجمعی از نظر جغرافیایی به قلمرو دولت‌های عضو اتحادیه عرب، ایران و اسرائیل، به استثنای ترکیه که عضو پیمان آتلانتیک شمالی می‌باشد، توافق وجود دارد. نگاه کنید به: گزارش دبیرکل در رابطه با ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه:

A/45/435 – 10 octobre 1990.

این استثنا با نظر به شرایطی که براساس آن ترکیه تحت پوشش تضمین‌های امنیتی سازمان پیمان آتلانتیک‌شمالی، که دارای بُعد هسته‌ای نیز می‌باشد، قرار گرفته و تعداد زیادی از سلاح‌های هسته‌ای آمریکا همچنان در پایگاه اینجرلیک ترکیه نگهداری می‌شوند، توجیه گردیده است.

64. Shaker, Mohamed, « La Conférence des parties au Traité sur la non-prolifération des armes nucléaires (TNP) », New-York, avril-mai 1995, *AFDI*, 1995, p. 176.

65. NPT/CONF.2000/28.

66. NPT.CONF.2005/5.

67. NPT/CONF. 2005/WP.40.

سند ارائه شده توسّط قطر به نمایندگی از دولت‌های عرب.

68. Johnson, Rebecca, "Enhanced Prospects for 2010: an Analysis on the third PrepCom and Outlook fot the 2010 NPT Review Conference", Arms *Control Today,* June 2009 and Meetings Coverage, DC/3243, NPT Review conference 16th Meeting (PM).
http://www.un.org/news/press/docs/2010/dc3243.doc.htm.

۶۹. در تاریخ ۲۸ دسامبر سال ۲۰۰۹، امارات عربی متحده توافق‌نامه‌ای را با شرکت نیروی برق کره (Korea Electric Power Corporation) برای تحویل چهار مرکز هسته‌ای نسل‌سوم به ارزش بیست میلیارد و چهار صد میلیون دلار به امضا می‌رسانند. در ۱۴ ژانویه سال ۲۰۱۰، فرانسه و کویت موافقت‌نامه‌ای را به امضا می‌رسانند که بر طبق آن طی دوره‌ای ۲۰ ساله، نخستین مرحله از توسعه شاخه هسته‌ای جهت مقاصد صلح‌آمیز، شامل تولید برق و نیز شیرین‌سازی آب‌دریا به انجام خواهد رسید. Dépêches AFP.

۷۰. بخش ۵ بیانیه.

71. Rés. 3472 – 11 décembre 1975.

۷۲. شورای‌امنیت کشورهایی را که خواهان انعقاد معاهداتی جهت ایجاد مناطق عاری از سلاح‌های هسته‌ای هستند را به انطباق با این دستورالعمل‌ها تشویق می‌کند. قطعنامه‌های ۱۸۸۷، ۲۴ سپتامبر سال ۲۰۰۹، بند ۱۳ مقدمهٔ قطعنامه.

۷۳. اظهارات آریل شارون، نخست‌وزیر اسبق اسرائیل.

Cf. The Washington Times, 8 juillet 2004 et GOV/2004/61/Add. 1 GC (48) 18 Add. 1.

۷۴. اظهارات نماینده اسرائیل در چهل و سومین کنفرانس‌عمومی آژانس که در سال ۱۹۹۹ برگزار گردیده است.

۷۵. اظهارات نمایندگان عربستان، مصر و الجزایر در نشست شورای حکام، در ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۹.

76. Zamaninia, Amir Hossein, "A World Free of Nuclear Weapons : Toward a Nuclear Weapons Free zone in the Middle East", *Iranian Review of Foreign Affairs,* Vol. 1, n° 1, Spring 2010, p. 110.

۷۷. گزارش کمیسیون سازمان ملل‌متحد در رابطه با سلاح‌های کشتارجمعی:

« Les armes de terreur. Débarrasser le monde des armes nucléaires, biologiques et chimiques », A/60/934 – 10 juillet 2006.

اسرائیل تنها در صورت آغاز مرحله دوم نقشه راه، حاضر به شرکت در گفتگوهایی جهت کاهش احتمالی تسلیحات در چارچوب روند صلح در خاورمیانه می‌باشد.

Cf. GOV/2004/61/Add 1 GC (48) 18 Add. 1.

و همچنین بیانیه اسرائیل در نشست ۲۵ سپتامبر سال ۲۰۰۸ شورای حکام.

78. GOV/2009/44/Add. 1 GC (53) 12 – 20 avril 2009.
79. DEC GC (44) DEC/12.
80. Rés. 1696 – 31 juillet, 2006 § 5.
81. Rés. 687 – 3 avril, 1991 § 8.
82. Déclaration du porte-parole du Département d'Etat Robert Wood, Le Monde du 5 février 2009.

۸۳. یادداشت شفاهی نمایندگی ایران در آژانس.

Cf. INFCIRC/687 21 novembre 2006.

84. Rés. 487 – 19 septembre 1981.
85. Rés. 52/34 – 9 décembre 1997 de l'Assemblée générale des Nations Unies et Rés. 533 GC (XXXIV) du 21 septembre 1990 de la Conférence générale de l'Agence.
86. GOV/2009/44 Add. 1, GC (53) 12 Add. 1, 20 août 2009.
87. Rés. 1887 – 24 septembre 2009, § 6.

۸۸. به اعتقاد دیوان بین‌المللی دادگستری «تعهدی مبنی‌بر پیگیری همراه با حسن‌نیت و به انجام رساندن مذاکراتی که به خلع سلاح هسته‌ای در همه جنبه‌های آن تحت نظارتی دقیق و مؤثر منتهی گردد، وجود دارد». نظر مشورتی در رابطه با مشروعیت تهدید یا به‌کارگیری سلاح‌های هسته‌ای، ۸ ژوئیه ۱۹۹۶، پاراگراف ۱۰۵، بند ۲، بخش و.

۸۹. اظهارات باراک اوباما در پراگ، ۶ آوریل سال ۲۰۰۹. Cf. Le Monde 7 avril 2009.

تحریم‌های بین‌المللی: نگاهی به تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت

عزیز منصوری[۱]

چکیده: قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت به‌عنوان چهارمین قطعنامه این شورا علیه جمهوری اسلامی ایران و با تلاش بی وقفه دستگاه دیپلماسی آمریکا در ۱۹خرداد ۱۳۸۹ به تصویب رسید و جز ترکیه و برزیل که به آن رأی منفی دادند و لبنان که ممتنع بود، پنج عضو دائم شامل: آمریکا، فرانسه، انگلیس، روسیه و چین و هفت کشور غیردائم شورا یعنی اتریش، بوسنی و هرزگوین، ژاپن، مکزیک، گابن، نیجریه و اوگاندا با رأی مثبت خود این قطعنامه را تصویب نمودند. آمریکا بدون توجه به بیانیه تهران و با تحمل هزینه سیاسی این اقدام، پیش‌نویس قطعنامه مذکور را مطرح و آن را از تصویب گذراند. با روند تقابلی موجود بین تهران و واشنگتن، قطعنامه جدید که ۲۳ روز بعد از بیانیه تهران صادر شده، بی‌اعتمادی ایران به غرب را به مراتب تشدید نموده است. در این مقاله ضمن تجزیه و تحلیل مکانیزم تحریم‌های بین‌المللی و ارائه سابقه‌ای از تحریم‌های بین‌المللی به نقش سازمان ملل و قدرت‌های بزرگ در اعمال این تحریم‌ها و نقش دوطرفه هزینه تحریم‌های بین‌المللی برای کشورهای تحریم‌کننده و کشورهای هدف تحریم توجه شده و روی وجه غالب تحریم‌های مالی در مقابل تحریم‌های تجاری در دوره اخیر تأکید شده است.

واژگان کلیدی: تحریم، بازرسی، شورای امنیت، قطعنامه، محاصره ،تحریم مالی، توقیف اموال و دارایی‌ها.

قطعنامه ۱۹۲۹ با قطعنامه‌های قبلی تفاوت چندانی ندارد. در واقع تأکیدی است بر قبلی‌ها و البته احیای آن‌ها که در گذر زمان اجرایشان کم‌رنگ شده بود (شاید

۱. آقای عزیز منصوری، دانشجوی دکترای مدیریت راهبردی، azizmansouri@hotmail. com

تشکیل کمیته نظارت بر اجرای قطعنامه یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های این قطعنامه با موارد قبلی باشد). به عنوان مثال، در این قطعنامه کشورهای جهان از فروش هواپیمای جنگی به ایران منع شده‌اند و این موضوعی است که سال‌هاست ایران با آن مواجه است، یا از ایران خواسته شده به فعالیت‌های موشکی بالستیک خود خاتمه دهد یا کشورهای دیگر از همکاری هسته‌ای با ایران منع و موظف شده‌اند کشتی‌هایی را که حامل محموله‌های مشکوک به سمت ایران باشند بازرسی کنند که همه اینها پیشتر نیز وجود داشته‌اند. البته ممکن است در دوره جدید موج بازرسی کشتی‌های به مقصد ایران تشدید گردد. شرکت‌هایی هم که نامشان در فهرست تحریم‌ها آمده، پیش از این نیز با مشکلات عملی در عرصه مبادلات بین‌المللی مواجه بوده‌اند و شرایط جدیدی برایشان رقم نخورده است. البته در بهترین حالت نیز این اقدامات باعث اخلال در روند حمل‌ونقل کالا در مسیر ایران می‌شوند و بدین‌ترتیب هزینه‌های حمل و نقل از بیمه و کرایه کشتی و حقوق پرسنل گرفته تا احتمال دپو کردن محموله‌های کشتی‌ها به بهانه انجام بررسی‌های بیشتر و... بالا می‌رود. همه این‌ها مستقیم و غیرمستقیم بر روی زندگی ایرانی‌ها تأثیرگذار خواهد بود و لذا این که طراحان قطعنامه مدعی‌اند تحریم‌هایشان صرفاً متوجه حکومت است و تأثیری در معیشت مردم ندارد، واقعیت ندارد. شورای امنیت، قاعدتاً در مواردی که خطری برای امنیت جهانی احساس کند، واکنش نشان می‌دهد و درباره ایران هم با این ادعا که ممکن است ایران به سمت تولید سلاح هسته‌ای برود، علیه ایران چندین قطعنامه تحریمی تصویب کرده است. اما برخورد تبعیض‌آمیز میان ایران و اسرائیل، واقعیتی است که از نظر افکار عمومی بین‌المللی انکارناپذیر است. به‌طورکلی این قبیل موارد در بلندمدت منجر به روشنگری افکار عمومی بین‌المللی در رابطه با سیستم غیرعادلانه شورای امنیت سازمان ملل و بی‌اعتباری بیش از پیش این سیستم نزد کشورها و ملل منتقد از این نظام می‌گردد.

دکتر صالح بکر الطیار،[1] رئیس مرکز مطالعات عربی اروپایی چنین مطرح می‌کند که معامله‌ای چندجانبه صورت گرفته است و تحریم‌های ایران شامل صادرات اسلحه روسیه به ایران نمی‌شود و نیروگاه بوشهر را هم روسیه کامل می‌کند. به صادرات و واردات چین به ایران و از ایران هم لطمه‌ای نمی‌خورد و آمریکا چین را در تایوان به

1. Dr. Saleh Ben Bakr Al-Tayar

حال خود می‌گذارد.(۱) در تحریم‌های مصوب شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی ایران ادعا شده که برمبنای فصل هفتم منشور سازمان ملل که در آن صحبت از «تهدید و یا نقض صلح در جهان» به میان آمده است به‌ویژه ماده ۴۱ فصل هفتم که اجازه می‌دهد برای تضمین صلح، تصمیم‌های ویژه گرفته شود، حتّی اگر احتیاج به متوسّل‌شدن به نیروی نظامی باشد، اقدام شده است. در حالی‌که با توجه به اوضاع حاکم بر جهان قدرت‌های بزرگ ضمن توسعه‌طلبی، نقش اصلی را در تهدید صلح و امنیت بین‌الملل برعهده دارند. تا به حال قطعنامه‌های۱۶۹۶، ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، و ۱۸۰۳ ، ۱۹۲۹ از سوی شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی ایران به تصویب رسیده است. علاوه بر سازمان ملل بعضی از کشورها و قدرت‌های بین‌المللی نیز رأساً اقدام به اعمال تحریم‌هایی می‌کنند.(۲) علاوه بر اتحادیه اروپا، کشورهای زیر در فهرست کشورهای اعمال‌کننده تحریم‌های بین‌المللی قرار دارند:

آمریکا(۳)، کانادا، بریتانیا،(۴) روسیه، هلند، بلژیک، آلمان، هند، فرانسه، سوئیس، امارات عربی متحده، ژاپن، استرالیا، بحرین، چین، جمهوری آذربایجان و مالزی.

جنبش‌های ضد تحریم

آثار زیان‌بار تحریم‌های بین‌المللی بر مردم کشورهای هدف تحریم همواره موجی از مخالفت افکار عمومی را علیه تحریم به‌راه انداخته؛ برای مثال، در مورد تحریم‌های گسترده و طولانی‌مدت علیه عراق این مخالفت‌ها چشم‌گیر بود. آمار منتشره از تلفات ناشی از تحریم در عراق طی سال‌های ۱۹۹۰تا ۲۰۰۲ از حدود ۱۷۰هزار تا ۱/۷میلیون کودک عراقی ذکر شده، سازمان ملل در پاسخ به انتقادهای موجود در زمینه عملکرد این سازمان در تحریم عراق، اقدام به اجرای برنامه نفت در مقابل غذا[1] (حاصل قطعنامه ۹۸۶) نمود.(۵) جنبش ضد تحریم عراق[2] در این زمینه شکل گرفته بود. فهرست تعدادی از تشکل‌های ضدتحریم عراق را می‌توانید در آدرس‌های اینترنتی زیر پیدا کنید.(۶) البته در زمینه اجرای این طرح نیز رسوایی‌های مالی متعددی به‌وقوع پیوست که حکایت از عدم‌موفقیت طرح داشت. پسر کوفی عنان یکی از متهمان اختلاس در زمینه برنامه مذکور بود. در پاسخ به تحریم‌ها و تهدید قدرت‌های خارجی

1. Oil- for- Food Programme
2. Campaign against Sanctions on Iraq (CASI)

علیه ایران نیز برخی از حرکت‌های مردمی ضد تحریم شکل گرفته که یکی از آن‌ها جنبش ضد تحریم و مداخله نظامی در ایران یا کَسمی (CASMII)(۷) [1]، است. این نهاد غیردولتی برای رفع تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران و جلوگیری از حمله احتمالی ایالات متحده به این کشور فعالیت می‌کند. اعضای این نهاد از چهره‌های علمی و سیاسی ایرانی و غیرایرانی در آمریکا و اروپا هستند. «کسمی» در دسامبر ۲۰۰۵ پس از نشستی در لندن تشکیل شد. این تشکیلات گزارشی تحت عنوان ۲۰ دلیل لازم برای پیشگیری از حمله به ایران منتشر کرده است.(۸)

تعریف تحریم‌های اقتصادی(۹)

تعریف تحریم‌های اقتصادی کار ساده‌ای نیست که در همان ابتدا معنای آن آشکار شود. تحریم‌های اقتصادی به‌طور کلی جریمه‌هایی اقتصادی در تلاش برای تغییر رفتار سیاسی یک دولت محسوب می‌شوند. بنابراین، تحریم‌های اقتصادی اقداماتی سیاسی هستند زیرا به عنوان ابزارهای اقتصادی سیاست خارجی که منجر به تغییراتی در سیاست‌های داخلی و یا خارجی یک دولت می‌شوند و یا برای تضعیف اقتدار یا ثبات آن حکومت مورد استفاده قرار می‌گیرند.

هنری بنین و رابرت گیلپین، تحریم را به‌عنوان «دستکاری روابط اقتصادی به منظور دستیابی به اهداف سیاسی» توصیف می‌کنند که «به منظور ناگزیرکردن جامعه به تغییر سیاست یا حکومت خود، آن را تهدید به تنبیه اقتصادی می‌کند». استفاده از تحریم‌های اقتصادی برمبنای این فرض است که رابطه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم بین فعالیت‌های اقتصادی و رفتار سیاسی وجود دارد و این فرض که اقتدار و رفتار یک رژیم تاحدی بر بنیان‌های اقتصادی قرار دارد. حتی با وجود آن که تحریم‌های اقتصادی ممکن است به عنوان جایگزینی برای زور تصور شوند به هر حال با هدف قهرآمیز صورت می‌پذیرند. تحریم‌های اقتصادی ممکن است نشانه کاربرد احتمالی زور علیه کشور «هدف» محسوب شود و می‌تواند به عنوان طلیعه جنگ تفسیر شود. اما تحمیل تحریم‌های اقتصادی الزاماً منجر به متوسل‌شدن به نیروهای نظامی نمی‌شوند. تحریم‌ها بعضی اوقات برای هدف دوم، یعنی دلجویی‌کردن از افکار عمومی داخلی، برای

1. Campaign Against Sanctions and Military Intervention in Iran.

نشان‌دادن به این یا آن مخاطب داخلی که بعضی چیزها در حال انجام شدن است مورد استفاده قرار می‌گیرند. همزمان، تحریم‌ها بعضی اوقات برای هدف سوم یعنی دفاع از هنجارهای بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرند. تحریم‌های اقتصادی در هماهنگی کامل با تلاش برای ایجاد و مدیریت یک نظام مالی و تجاری منظم و شکوفا از طریق ساختار برتون وودز است. گنجانده شدن تحریم‌های اقتصادی در معاهدات بین‌المللی و توافق‌نامه‌ها، مشروعیت و پذیرش آن‌ها نیز دفاع جامعه جهانی از حقوق بین‌الملل را نشان می‌دهد. سئوال این است که آیا تحریم‌های اقتصادی در رفتار جمهوری اسلامی ایران در برابر قدرت‌های بزرگ و پیگیری اهداف هسته‌ای‌اش تأثیرگذار خواهند بود؟

پاسخ به این سئوال آسان نیست. چرا که میزان گستردگی و شدت تحریم‌هایی که از سوی شورای امنیت مورد استفاده قرار می‌گیرند چندان مشخص نیست. رابطه اقتصادی قابل توجه ایران با روسیه و چین نیز عاملی بازدارنده برای این کشورها در همکاری با این قطعنامه‌ها خواهد بود. از سوی دیگر، عواقب تحریم نفتی ایران نیز همان‌طور که مقامات جمهوری اسلامی ایران هشدار داده‌اند برای کشورهای غرب که با مشکل بحران اقتصادی جهانی دست به گریبان هستند قابل تحمل نبوده و در صورت تحریم نفت ایران، قیمت جهانی نفت از کنترل خارج خواهد شد.

سابقه تحریم‌های اقتصادی

واژه محاصره blockade از دیرباز با واژه‌های دیگری چون: , Embargo, Siege Sanctions, Boycott، همزمان به کار گرفته شده است. البته در بعضی از موارد واژه Trade Sanctions به Export Embargo یا Arms Embargo و Import Boycott تقسیم شده است.(۱۰) در گذشته محاصره اقتصادی همزمان با جنگ میان طرف محاصره‌کننده و محاصره‌شونده همراه بود.

- براساس تاریخ مکتوب جهان اولین محاصره ثبت شده در تاریخ را می‌توان به اقدام اسپارت ها در جنگ پلوپونز و علیه آتن در ۴۰۴ الی ۴۳۱ قبل از میلاد ذکر نمود. یونانی‌ها در جنگ زمینی در برابر تهاجم اسپارت‌ها مقاومت نموده و مایحتاج خود را نیز از راه‌های دریایی به آتن می‌آوردند. اسپارت‌ها برای اعمال فشار به ساکنان آتن مجبور به وضع محاصره دریایی و تحریم علیه آن‌ها شدند.

- اسکندر مقدونی هم سال ۳۳۲ قبل از میلاد درجنگ با فنیقی‌ها و برای تصرف شهری به نام تیره (یک بندر درجنوب لبنان فعلی) این بندر را محاصره نمود.

- در سال ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۲ عثمانی‌ها برای تصرف کنستانتینوپل (استانبول فعلی) پایتخت روم شرقی این شهر را محاصره نمودند.

- در سال ۱۵۸۵ تا ۱۷۹۲در مقابل تلاش اسپانیا جهت گشودن راه تجارت برای بندرآنتورپ (در بلژیک فعلی) و رقابت آن با تجارت آمستردام مرکز تجاری هلندی‌ها اقدام به محاصره دلتای رودخانه شیلدت نمود.

- انگلیس در جریان انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئون ۱۷۹۲ تا ۱۸۱۵ اقدام به محاصره فرانسه نمود. محاصره دریایی بندر تولون فرانسه نیز که از سوی نیروی دریایی انگلیس در ۱۸۱۰ الی ۱۸۱۴ ادامه یافت نمونه خوبی در این زمینه است.

- انگلیس در جریان جنگ سال ۱۸۱۲ با ایالات متحده آمریکا اقدام به محاصره سواحل شرقی این کشور نمود.

- در سال ۱۸۲۶ محاصره دریایی بندر ریو دلا پلاتا از سوی برزیل با حمایت بریتانیا و مخالفت فرانسه و آمریکا روبه‌رو شده و بریتانیا در این ماجرا خود را به عنوان میانجی برزیل و آرژانتین مطرح نمود.

در دوران معاصر برخی از محققان از تحریم‌ها به‌عنوان شرایط نه جنگ و نه صلح نام می‌برند.

- در این رابطه لانس دیویس و استانلی انگرمان در مقاله خود تحت عنوان مذکور در مجله چشم‌انداز اقتصادی[11] نوشتند: از (۱۸۲۷) محاصره دریایی به صورت مسالمت‌آمیز و بدون توسل به قوه قهریه تحت عنوان محاصره پاسفیک مرسوم شده[12] و اقدام مشترک روسیه، فرانسه و انگلیس در محاصره عثمانی‌ها در حمایت از روند استقلال یونان از عثمانی در این دوره آغاز شد. بدین‌ترتیب، این کشورها بدون اعلام جنگ به عثمانی ضمن محاصره دریایی سواحل یونان، در زمینه استقلال این کشور از عثمانی نقش بسیار حیاتی داشتند. این موضوع توسط یک نفر حقوقدان فرانسوی به نام Hautefeuille نام‌گذاری شد.

- در سال ۱۸۳۷ و ۱۸۳۸ دولت انگلیس از این حربه علیه دولت گرانادای جدید استفاده نموده و توسط ناوگان بریتانیا در غرب اقیانوس هند کشور مذکور تحت

محاصره دریایی بریتانیا قرار گرفت. این اقدام برای آزادی کنسول زندانی شده بریتانیا در گرانادا به وقوع پیوست.

- درسال ۱۸۳۸ نیز دولت فرانسه اقدام به محاصره دریایی بنادر مکزیک نمود تا دولت مکزیک به خواسته‌های دولت فرانسه تن بدهد.

- محاصره دریایی بوئنوس آیرس و سواحل آرژانتین از سوی دولت فرانسه طی سال‌های ۱۸۳۸ الی ۱۸۴۰ یک مورد منحصربه فرد در نوع خود تلقی می‌شود. در جریان این عملیات برای اولین بار در تاریخ موضوع محاصره دریایی به اطلاع سایر کشورها رسید تا از ورود به این منطقه خودداری نمایند.

- فرانسه و بریتانیا در سال‌های ۱۸۴۲ و ۱۸۴۴ اقدام به محاصره دریایی بندر گری‌تاون در نیکاراگوئه نموده و در سال ۱۸۴۵ این موضوع را به اطلاع سایر کشورها رساندند.

در ۱۸۵۰ دولت بریتانیا اقدام به محاصره دریایی بنادر عثمانی نمود. در این ماجرا شناورهای عثمانی توقیف و مصادره می‌شدند. البته شناورهایی که اموال متعلق به خارجی‌ها (طرف‌های ثالث) را حمل می‌کردند اجازه ورود به بنادر عثمانی را داشتند.

- در سال ۱۸۴۵ دانمارک محاصره آلمان را آغاز نمود. این اقدام در جریان جنگ‌های مکرر آلمان و دانمارک در این مقطع به وقوع پیوست.

- در ۱۵ آوریل ۱۸۵۶ طی بیانیه پاریس قدرت‌های وقت اروپا حقوق عثمانی‌ها را در کنترل تنگه‌های بسفر و داردانل به رسمیت شناختند و دریای سیاه را به‌عنوان منطقه غیرنظامی معرفی نمودند. در این بیانیه برای اولین‌بار از عثمانی به‌عنوان یک قدرت اروپایی نام بردند. همچنین شرایط اعمال مؤثر محاصره دریایی تعیین گردید.

- در جریان جنگ‌های داخلی آمریکا ۶۵-۱۸۶۱ شمالی‌ها اقدام به وضع محاصره علیه جنوبی‌های آمریکا نمودند. آبراهام لینکلن رئیس جمهور شمالی‌ها در سال ۱۸۶۱ قانون مربوط به محاصره جنوب را وضع نمود. نیروی دریایی بریتانیا نیز در این ماجرا نقش مهمی ایفا نمود.

- در سال ۱۸۷۹ و در جریان جنگ میان شیلی با پرو و بولیوی جنگ دریایی طرفین موسوم به ایکوئیکو منجر به محاصره این بندر متعلق به پرو شده نهایتاً منجر به تسلیم آن به شیلی گردید.

- در سال ۱۸۸۰ ناوگان متشکل از شناورهای جنگی بریتانیا، فرانسه ،ایتالیا، آلمان، روسیه و اتریش با صف‌آرایی در مقابل بندر اولیج مونته نگرو از دولت عثمانی خواستار واگذاری این بندر به مونته نگرو شدند.

- یکی از مهم‌ترین محاصره‌های دریایی تاریخ نیز در سال ۱۸۸۴ توسط فرانسه علیه بنادر و لنگرگاه‌های فورموسا (تایوان) در چین اعمال شد. انگلیس نسبت به ناکارآمدی نیروی دریایی فرانسه در محاصره دریایی چین براساس بیانیه پاریس اعتراض نمود.

- در سال ۱۸۸۶ عثمانی بار دیگر از سوی قدرت‌های بریتانیا، اتریش، آلمان، ایتالیا و روسیه محاصره دریایی شد. در سال ۱۸۹۷ نیز جزیره کرت یونان از سوی انگلیس محاصره دریایی شد.

- ۱۸۹۷ استانبول پایتخت عثمانی توسط نیروهای دریایی قدرت‌های وقت محاصره شد.

- در سال ۱۸۹۸ نیروی دریایی آمریکا بنادر سان‌خوان و پورتوریکو را محاصره نمودند. این اقدام در راستای جنگ‌های آمریکا با اسپانیا به وقوع پیوست.

- در سال ۱۹۰۲ نیروی دریایی انگلیس، آلمان و ایتالیا ضمن محاصره دریایی ونزوئلا و بنادر این کشور در رودخانه اورینوکو برای کنترل اوضاع از سلاح‌های گرم علیه اهداف نظامی در این کشور استفاده نمودند.

- کنوانسیون لاهه در ۱۹۰۷ نیز تغییراتی در شرایط اعمال محاصره دریایی به‌وجود آورد، این شرایط ناظر بر مجاز بودن توسل به محاصره دریایی در صورت امتناع کشور بدهکار از پرداخت دیون خود به کشور طلبکار بود.

- در بیانیه لندن (۱۹۰۹) حقوق کشورهای ثالث در قضایای محاصره مورد توجه کشورهای مختلف قرار گرفت. این بیانیه تحت‌الشعاع دو جنگ جهانی اول و دوم مورد تصویب کشورهای معدودی قرار گرفت.

- نیروی دریایی بریتانیا در جریان جنگ اول جهانی ۱۸-۱۹۱۴ آلمان را محاصره نمود.

- ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ در چارچوب جنگ اول جهانی محاصره لبنان از سوی نیروی دریایی عثمانی یکی از متحدین آلمان در جنگ به وقوع پیوست.

- آمریکا در جریان جنگ دوم جهانی اقدام به محاصره ژاپن نمود.

- شوروی پس از جنگ دوم جهانی اقدام به محاصره زمینی برلین غربی نمود.

- از سال ۱۹۴۵ شورای امنیت سازمان ملل به استناد ماده ۴۲ منشور سازمان ملل اقدام به وضع تحریم‌هایی نموده است. براساس دستورالعمل سان رمو[۱۳] در رابطه با حقوق بین‌الملل ناظر بر درگیری‌های مسلحانه در دریاها (۱۲ ژوئن ۱۹۹۴) محاصره دریایی ماهیت قانونی داشته و کشور وضع‌کننده محاصره باید فهرست کالاهای ممنوعه را منتشر نماید. براساس این قانون، بازرسی از کشتی‌ها باید در مناطق مشخص اعلام شده یا آب‌های آزاد انجام شود و بازرسی در آب‌های سرزمینی کشورهای بی‌طرف ممنوع است.

- مصر قبل از جنگ کانال سوئز در ۱۹۵۶ و جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷اقدام به محاصره تنگه تیران یعنی گذرگاه خلیج عقبه نمود. مصر در اکتبر ۱۹۷۳ نیز در جریان جنگ اعراب و اسرائیل اقدام به محاصره دریایی سرزمین‌های اشغالی نمود.

- آمریکا در سال ۱۹۶۲ و در جریان بحران موشکی کوبا اقدام به محاصره دریایی کوبا نمود.

- هندوستان در سال ۱۹۷۱ و در جریان جنگ بنگلادش اقدام به محاصره دریایی پاکستان شرقی نمود.

- ناتو در سال ۹۶-۱۹۹۳ اقدام به محاصره یوگسلاوی نمود.

- ترکیه و جمهوری آذربایجان در جریان جنگ ناگورنو قره‌با غ ۱۹۹۸-۱۹۹۴ اقدام به محاصره ارمنستان نمودند.

- رژیم صهیونیستی از سال ۲۰۰۰ همزمان با انتفاضه دوم اقدام به محاصره دریایی و زمینی نوار غزه نمود. رژیم صهیونیستی با مشارکت مصر از سال ۲۰۰۷ نیز اقدام به محاصره نوار غزه نمودند.

- رژیم صهیونیستی در جریان جنگ‌های داخلی لبنان (۱۹۷۵تا ۱۹۹۰) و جنگ ۱۹۸۲ لبنان، جنگ‌های جنوب لبنان در ۱۹۸۲تا ۲۰۰۰ و همچنین در جریان حملات سال ۲۰۰۶ به لبنان اقدام به محاصره این کشور نمود.

تحریم‌ها در جهان معاصر(۱۴)

بررسی اجمالی تحریم‌های اقتصادی در دوران اخیر نشان می‌دهد:

۱. از سال ۱۹۹۰ به دنبال فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، کاربرد سیاست تحریم اقتصادی به شدت افزایش یافته است.

۲. دولت آمریکا بزرگ‌ترین سهم را در کاربرد سیاست تحریم اقتصادی دارد.

۳. از سال ۲۰۰۱ دو پدیده نسبتاً جدید در عرصه سیاست تحریم اقتصادی پدیدار شده است: نخست، پیدایش و گسترش تحریم اقتصادی علیه افراد و سازمان‌های غیردولتی؛ دوم، گسترش فزاینده تحریم‌های به اصطلاح «هوشمند».

در خلال قرن بیستم استفاده از تحریم‌های اقتصادی افزایش یافت. در این قرن حساسیت‌ها در زمینه استفاده از نیروی نظامی برای حل منازعات بین دولت‌ها بیشتر شد. در بعد از هر دو جنگ جهانی، به عنوان جایگرینی برای قوه قهریه، به برجسته‌کردن حقوق بین‌الملل و اعمال اراده جامعه بین‌المللی بر دولت متخلف توجه شد. معماران جامعه ملل و سازمان ملل متحد استفاده از تحریم اقتصادی را در ماده ۱۶ میثاق و فصل هفتم منشور گنجاندند. دیدگاه لیبرالیسم تصریح می‌کند جنگ هم غیرعقلانی است و هم از مد افتاده است. جنگ از افزایش منافع از طریق تجارت و بازرگانی، که موجب سعادت بشر و در نهایت منجر به رفاه می‌شود، جلوگیری می‌کند.

نقش سازمان ملل در تحریم‌های بین‌المللی

تنها بخش کوچکی از تحریم‌ها از پشتیبانی سازمان ملل برخوردار بوده است. در فاصله ۱۹۴۶ تا۱۹۹۰ یعنی در ۴۵ سال، شورای امنیت سازمان ملل تنها دو کشور را مورد تحریم اقتصادی قرار داد: نخست رودزیای جنوبی در سال ۱۹۶۶، دوم آفریقای جنوبی در سال۱۹۷۷. به دلیل وجود حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل، اعمال تحریم اقتصادی توسط این سازمان مستلزم کسب موافقت همه اعضای شورای امنیت است. در دوره جنگ سرد انجام این امر کار بسیار دشواری بود و طرح‌های پیشنهادی به دلیل مخالفت و نهایتاً وتوی اعضای دائم شورای امنیت کنار گذاشته می‌شدند. باوجود افزایش چشمگیر تحریم‌های سازمان ملل در دوره معاصر، اعمال تحریم به وسیله شورای امنیت سازمان ملل روندی زمان‌بر و پر فراز و نشیب است. لذا، اکثر تحریم‌های اقتصادی همچنان در خارج از شورای امنیت سازمان ملل، به وسیله یک یا چند کشور

به اجرا گذاشته می‌شوند. در مجموع، تحریم‌هایی که با استناد به ماده۴۱ فصل هفتم منشور سازمان ملل، به وسیله شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسیده‌اند بالغ بر ۲۰ مورد است که عبارتند از: ۱. ایران، ۲. کره شمالی، ۳. سودان، ۴. جمهوری دموکراتیک کنگو، ۵. ساحل عاج، ۶. عراق (تحریم همه‌جانبه عراق در سال ۱۹۹۰ که پس از حمله این کشور به کویت به تصویب رسید، در دستیابی به هدف خود، یعنی تغییر رژیم یا تغییر رفتار آن ناموفق ماند و نهایتاً به حمله نظامی آمریکا به عراق و سرنگونی نظامی رژیم عراق انجامید)، ۷. لیبریا، ۸. سومالی، ۹. سیرالئون، ۱۰. افغانستان، ۱۱. اتیوپی و اریتره، ۱۲. آنگولا، ۱۳. یوگسلاوی سابق، ۱۴. روآندا، ۱۵. هائیتی، ۱۶.لیبی، ۱۷. آفریقای جنوبی، ۱۸. رودزیای جنوبی. ۱۹. قطعنامه شورای امنیت در ۲۰۰۵ برای ممنوعیت مسافرت و مسدودکردن دارایی‌های افرادی که در قتل رفیق حریری شرکت داشتند، ۲۰. تحریم مالی و مسافرتی اعضا و رهبران القاعده و طالبان که در واقع تعمیم قطعنامه‌های افغانستان برای تحدید و کنترل فعالیت‌های تروریستی سازمان‌های مزبور است. دو مورد آخر مربوط به کشور خاصی نمی شوند، بلکه سازمان‌ها و فعالیت‌های تروریستی را هدف قرار می‌دهند. در حال‌حاضر، تعداد تحریم‌های فعال در سازمان ملل بالغ بر ۱۴ مورد است که توسط ۹ کمیته کاری به اجرا گذاشته می‌شوند.

تجزیه و تحلیل سودمندی تحریم(۱۵)

در حالی که برخی از ناظران همچنان بر این باورند که «تحریم‌ها هرگز مؤثر نیستند»، اما مسئله اصلی اکثر صاحب‌نظران این است که تحریم‌ها چه زمانی مؤثر هستند. لذا مسئله اصلی این است که کدام گروه از اهداف ممکن است پیشرفت‌هایی داشته باشند و کدام‌یک از اهداف این‌طور نیستند. سئوال دیگر این که چگونه اثربخشی تحریم‌ها به حداکثر می‌رسد؟ متغیرها و پارامترهای کلیدی در زمینه تحریم اثربخش باید مشخص و معین شوند. تحلیل‌گران درخصوص مسائل مربوط به بازیگران تحریم‌ها و ابزارهای لازم برای ارزیابی نتایج تحریم‌های اقتصادی دارای اختلاف‌نظر هستند.

در امر فرایند تحریم، تعدادی از کشورها درگیر هستند ولی معمولاً یک کشور مشخص ابتکار عمل را در زمینه اعمال یک تحریم مشخص بر عهده می‌گیرد. این کشور پیشرو ممکن است از طریق مذاکرات دوجانبه یا مؤسسات بین‌المللی همکاری سایر

کشورها را در زمینه اعمال تحریم‌ها جلب نماید. منظور از کشور «هدف» کشوری است که به‌طور مستقیم تحریم‌ها علیه آن اعمال می‌شود. برای مثال، در جریان جنگ دوم جهانی متفقین علیه آلمان و ژاپن متوسل به تحریم شدند. جامعه ملل در دهه ۱۹۳۰ از تحریم علیه بولیوی و پاراگوئه برای حل اختلافات مرزی این دوکشور استفاده نمود. معمولاً برای اعمال تحریم علیه کشور هدف، از بهانه‌هایی مثل تروریزم، تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی یا ماجراجویی نظامی استفاده می‌شود. گاهی اوقات سیاست‌مداران کشور تحریم‌کننده در پاسخ به درخواست برخی گروه‌های داخلی آن کشور اقدام به وضع تحریم علیه سایر کشورها می‌نمایند. هزینه تحریم نیز علاوه بر مسائل و مشکلاتی که برای کشور هدف ایجاد می‌نماید برای کشور تحریم‌کننده نیز به دلیل از دست‌دادن یک بازار اقتصادی و عکس‌العمل کشور هدف یا کشورهای ثالث در مقابل این تحریم‌ها هزینه‌هایی دارد. لئون هددار[1] در مقاله‌ای تحت عنوان شکست کامل تحریم برمه (میانمار) از سوی آمریکا در سال ۱۹۹۸ نوشت:[(۱۶)]

این تحریم‌ها ضمن به خطر انداختن منافع شرکت‌های آمریکایی، در اوضاع و شرایط داخلی برمه هیچ تأثیری نداشته است. در این مقاله از تحریم به‌عنوان ابزار جدید در دست دستگاه سیاست خارجی این کشور نام برده، افزوده است طی سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶ تعداد ۶۱ قانون و بخشنامه در ارتباط با اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه ۳۵ کشور در آمریکا تصویب شده است. براساس مطالعه انجمن ملی تولیدکنندگان آمریکا، ۲/۳ میلیارد نفر یا به عبارتی ۴۲ درصد از کل جمعیت جهان در اثر این تحریم‌ها از دسترسی به تولیدات و خدمات شرکت‌های آمریکایی محروم شده‌اند. به عبارتی شرکت‌های آمریکایی از دسترسی به بازار۷۹۰ میلیارد دلاری و ۱۹درصد از کل بازار جهان محروم شده‌اند. تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه برمه مشکلاتی را میان آمریکا و متحدانش در آسه‌آن، اتحادیه اروپا، ژاپن و چین ایجاد نموده است.

تحریم صادرات گندم آمریکا به شوروی در پاسخ به اشغال افغانستان از سوی این کشور در سال ۱۹۸۰ معادل ۲۲۵ میلیون دلار هزینه اضافی به روس‌ها تحمیل نمود، ولی روس‌ها موفق شدند نیاز خود را از منابع دیگری تأمین کنند. هزینه این تحریم‌ها برای آمریکا معادل حداقل ۲/۳ میلیارد دلار بود. تنها یک‌سوم از تحریم‌ها به

---

1. Leon T. Hadar

اهداف خود می‌رسند. یکی از دلایل عدم توفیق تحریم‌ها وضعیت سیال بازارهای جهانی عنوان شده است.

انواع تحریم‌های اقتصادی

معمولاً کشور تحریم‌کننده از سه طریق مختلف درصدد تحمیل هزینه‌های بیشتر به کشور هدف است. این سه روش عبارت از محدودنمودن صادرات، محدود نمودن واردات و محدودنمودن منابع مالی (شامل سرمایه‌گذاری تجاری، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و اعتبارات و کمک‌های دوجانبه) و ضبط یا توقیف اموال و دارایی‌های کشور هدف که در حوزه نفوذ کشور تحریم‌کننده است. در بسیاری از موارد تحریم‌ها شامل ترکیبی از زمینه‌های تجاری و مالی می‌شود. در برخی موارد نادر نیز، توقیف دارایی‌ها و ممنوعیت سفر برخی افراد که عملکرد آن‌ها به‌عنوان اقدامات نامطلوب از نظر کشور تحریم‌کننده ارزیابی می‌شود، مشمول تحریم می‌گردد. تحریم تجاری هزینه‌هایی برای کشور هدف ایجاد می‌نماید که شامل از دست‌دادن بازارهای صادراتی، ممنوعیت واردات اقلام حیاتی، فروش ارزان‌تر کالای تحریم شده در بازارهای صادراتی و همچنین پرداخت بهای بیشتر برای واردات جایگزین می‌شود. البته اغلب مورد اول یعنی محدودیت صادرات در تحریم‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال تحریم نفتی اعراب ۱۹۷۴-۱۹۷۳، قطع صادرات غله به شوروی از سوی جیمی کارتر و تحریم لیتوانی از سوی شوروی پیرو اعلام استقلال آن کشور، در این زمینه قابل ذکر هستند. در زمینه کنترل واردات نیز می‌توان از اقدام شوروی در زمینه تحریم واردات پشم از استرالیا در سال ۱۹۵۴ با هدف اعمال فشار به استرالیا جهت استرداد دیپلمات پناهنده روس به آن کشور و تحریم واردات چین از فرانسه در اعتراض به فروش اسلحه فرانسوی به تایوان نام برد. آمریکا به‌عنوان اصلی‌ترین کشور به کار گیرنده تحریم‌ها در دوره پس از جنگ دوم جهانی از این حربه یعنی محدودیت واردات بیشتر با اهداف سیاسی استفاده نموده است. براساس قوانین فعلی، رئیس جمهور آمریکا از طریق ماده ۲۳۲ قانون توسعه تجارت مصوب ۱۹۶۲ و یا تحت قانون قدرت‌های اقتصادی در شرایط اضطراری بین‌المللی (IEEPA) ۱۹۷۷ می‌تواند واردات از یک کشور را در صورت لزوم محدود نماید. براساس مصوبه سال ۱۹۸۵ رئیس جمهور آمریکا می‌تواند در ارتباط با

کشورهایی که از تروریست‌ها حمایت می‌کنند یا به‌عنوان پایگاهی برای سازمان‌های تروریستی عمل می‌کنند اقدام به اعمال محدودیت‌های وارداتی نماید. این قانون تا به امروز فقط یک بار و علیه ایران در سال ۱۹۸۷ اجرایی شده است.

قبل از ۱۹۸۵، ایالات متحده به‌ندرت در زمینه اعمال تحریم واردات دست‌به‌کار شده و به استناد تهدید امنیت ملی و یا سایر موارد اضطراری ملی از این حربه فقط علیه کوبا، ایران و لیبی استفاده نموده است.

مزیت نسبی تحریم مالی در برابر تحریم تجاری

کشورهای هدف تحریم‌ها معمولاً در ارتباط با وقفه اعمال شده در زمینه کمک‌های خارجی متضرر می‌شوند و در زمینه سایر امور مالی رسمی شامل وام‌های خصوصی یا سرمایه‌گذاری‌های خصوصی مشکلات کمتری دارند. هنگامی که یک کشور فقیر هدف تحریم‌ها است کمک‌های اقتصادی و یا نظامی ابزار مؤثری برای اعمال تحریم‌ها بوده و کشور مذکور هیچ جایگزین دیگری برای دریافت این قبیل کمک‌ها نخواهد داشت. برای مثال، تجدیدنظر آمریکا در زمینه کمک‌های غذایی و اقتصادی به جمهوری متحده عربی (متشکل از مصر و سوریه) در ۱۹۶۰، هند و شیلی نتایج مهمی برای کشورهای هدف به دنبال داشت. اقدام آمریکا در زمینه اعمال سیاست چماق و هویج و ارائه کمک‌های نظامی منجر به بهبود وضعیت حقوق بشر در برزیل شد ولی در رابطه با اعمال فشار به ترکیه برای خروج از قبرس توفیقی نداشت. کشورهای اعمال‌کننده تحریم‌ها انتظار دارند تحریم‌های مالی مؤثرتر از تحریم‌های تجاری باشند، چرا که تحریم‌های مالی از سوی دولت‌ها و مؤسسات مالی بین‌المللی و یا سایر عرضه‌کنندگان جریان‌های مالی به کشورهای فقیر و در حال توسعه این اقدام را بیشتر از تحریم‌های تجاری دارای چارچوب مشخص و ضوابط معین می‌بینند. در زمینه امور مالی بین‌المللی نظارت و مجازات متخلفین با سهولت بیشتری دست‌یافتنی است. همچنین اتخاذ تدابیر علیه کشور تحریم‌کننده در زمینه امور مالی در مقایسه با تحریم‌های تجاری برای کشور هدف هزینه بیشتری را به‌دنبال خواهد داشت.

معمولاً تحریم تجاری از طریق قاچاق خنثی می‌شود و مجازات‌های احتمالی نیز بسیار ناچیز و ضعیف هستند. ولی در تحریم‌های مالی اگر کسی اقدام به نقض

تحریم‌های مصوب نماید نه‌تنها با مجازات احتمالی بلکه با امکان از دست‌دادن پول خود نیز روبه‌رو است. معمولاً بانک‌ها و تأمین‌کنندگان مالی در مقایسه با عملیات تجاری ریسک‌گریزتر هستند. با وجود این که هنوز در تعدادی از کشورهای جهان سوم سیستم مبادله کالا یا تهاتری رایج است ولی این سیستم جوابگوی نیازهای روز افزون کشورهای مختلف به اقلام تجاری گوناگون نیست. لذا کارآمدی تحریم های مالی در مقایسه با تحریم تجاری یک بار دیگر اثبات می‌شود. در بعضی از موارد نیز با تحریم واردات از یک کشور خاص می‌توان دسترسی آن کشور را به منابع مالی جهت تأمین واردات خود با مشکل روبه‌رو نمود. در این زمینه تحریم واردات نفت عراق در دهه ۱۹۹۰ و مصوبه سازمان ملل در رابطه با ممنوعیت خرید الماس غیردولتی از آنگولا (برای قطع منابع مالی شورشیان یونیتا که خواهان استقلال از آنگولا بودند) قابل ذکر هستند. تحریم‌های مالی ابزار کارآمدی در زمینه سیاست خارجی محسوب می‌شود.

توقیف اموال و دارایی‌های کشور هدف تحریم

یکی از شیوه‌های رایج در زمینه تحریم‌های مالی در سال‌های اخیر توقیف اموال و دارایی‌های یک دولت یا مقامات مربوط به آن دولت از سوی کشور فرستنده تحریم‌ها است. (این روش هنگامی کاربرد دارد که دشمنی دو طرف تحریم به حد اعلای خود رسیده یا بین دو طرف شرایط جنگی حکم‌فرما باشد). برای مثال توقیف دارایی‌های ایران در ایالات متحده در سال ۱۹۷۹ در ارتباط با بحران دستگیری اعضای سفارت آمریکا در تهران از سوی دانشجویان ایرانی به‌وقوع پیوست. توقیف دارایی‌های آرژانتین نزد بریتانیا نیز در جنگ فالکلند در سال ۱۹۸۲ نقش مهمی داشت. یک حالت دیگر از توقیف اموال در شرایطی اعمال می‌شود که یک کشور متجاوز درصدد تملک دارایی‌های کشور تصرف‌شده بوده و متحدان کشور مذکور برای تنبیه متجاوز اقدام به توقیف دارایی‌های کشور تصرف‌شده می‌نمایند. در جریان جنگ دوم جهانی با این کار متفقین ژاپن را از دسترسی به منابع مالی متصرفات خود در جنگ منع نمودند. توقیف دارایی‌های کویت از سوی آمریکا و متحدان وی علیه عراق نیز این کشور را در سال ۱۹۹۰ از دسترسی به منابع مالی فراوان کویت بازداشت. باوجود این که توقیف دارایی‌های نوریگا رئیس‌جمهور پاناما و رائول سدراس رئیس‌جمهور هائیتی از سوی

آمریکا با هدف اعمال فشار به حکومت‌های این دو کشور توفیق چندانی نداشته و آمریکا سرانجام با توسل به قوه قهریه در این دو کشور به اهداف خود رسید، این کشور از همین شیوه علیه گروه‌های تروریستی در کلمبیا که از طریق مواد مخدر درآمد سرشاری دارند و همچنین اسامه بن‌لادن و القاعده نیز استفاده می‌نماید.

ابزار تحریم در سیاست خارجی

از نظر سیاست خارجی «موفقیت» تحریم‌های اقتصادی از دیدگاه کشور فرستنده دارای دو وجه است:

اول، این‌که کشور فرستنده تا چه میزان به اهداف خود دست یافته و از طرفی تحریم‌ها چه سهمی را در دسترسی به این اهداف داشته‌اند. (در مقایسه با عوامل دیگری مثل اقدام نظامی یا تأثیر عامل گذشت زمان). باتوجه به این که معمولاً برای تحقق اهداف سیاست خارجی دولت‌ها از ابزار های متنوعی استفاده می‌شود؛ بنابراین تعیین سهم هر یک از این ابزارها در نیل به موفقیت در عرصه سیاست خارجی بسیار مشکل است.

مواردی از ارزیابی‌های موجود از نتایج به‌کارگیری تحریم‌ها برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی به شرح زیر هستند:

۱. **شکست:** اعمال تحریم شوروی علیه مارشال تیتو رهبر یوگسلاوی در سال ۱۹۵۵-۱۹۴۸ و تحریم‌های آمریکا علیه هندوستان به دلیل آزمایش سلاح هسته‌ای.

۲. **نتیجه نامشخص و تاحدودی مثبت:** اقدامات آمریکا و عربستان سعودی علیه اردن برای قطع حمایت از عراق در جریان جنگ اول خلیج فارس.

۳. **نتایج مثبت یعنی دستیابی کشور تحریم‌کننده به بخشی از اهداف خود:** مانند اقدام آمریکا در آمریکای لاتین برای بازگشت دموکراسی به تعدادی از کشورهای این منطقه در دهه ۱۹۷۰و همچنین اقدام سازمان ملل در جلوگیری از پاک‌سازی‌های قومی در بالکان.

۴. **موفقیت‌آمیز و دستیابی کشور هدف به تمام اهداف یا بخش مهمی از اهداف سیاست خارجی:** اقدام مشترک آمریکا و انگلیس در زمینه سرنگونی ایدی امین

در اوگاندا در اواخر دهه ۱۹۷۰، اواخر دوره آپارتاید در آفریقای جنوبی و برکناری ژنرال رائول سدراس در هائیتی.

برخی ارزیابی‌های موجود از سهم تحریم در تحقق اهداف سیاست خارجی

۱. سهم منفی تحریم‌ها: اقدام مشترک آمریکا و سازمان ملل علیه رژیم سدراس در هائیتی منجر به این شد که تعداد زیادی از شهروندان هائیتی برای فرار از تحریم‌ها و یافتن کار به آمریکا بروند.

۲. سهم ناچیز :قطع مساعدت‌های شوروی به چین در دهه ۱۹۶۰و معلق‌نمودن کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا به تایلند پس از کودتای ۱۹۹۱ در این کشور.

۳. سهم مؤثر و قابل‌توجه: قطع کمک‌های اقتصادی هلند به سورینام طی سال‌های ۱۹۸۲ الی ۱۹۸۸و همچنین تحریم مشترک آمریکا و سازمان ملل علیه آفریقای جنوبی در دوره آپارتاید.

۴. نقش بسیار مهم و تأثیرگذار: نقش تحریم آمریکا در جلوگیری از استقرار رژیم کودتا در گواتمالا در ۱۹۹۳.

اهداف رایج در سیاست خارجی که منجر به اعمال تحریم می‌شوند

۱. تغییر جزئی در سیاست‌های کشور هدف: این مورد اغلب در رابطه با مسائل حقوق بشر، یا حقوق اقلیت‌های مذهبی و همچنین حمایت برخی از کشورها از گروه‌های تروریستی که قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا مرتکب عملیاتی تروریستی شده‌اند، کاربرد داشت.

۲. تغییر رژیم و تغییر اساسی سیاست‌های کشور هدف: آمریکا از این روش در دوران جنگ سرد علیه کشورهایی که به شوروی ملحق شده بودند، استفاده کرد. برای مثال از این سیاست علیه کاسترو در کوبا، خائو گولارت در برزیل و آلنده در شیلی استفاده نمود. شوروی هم از این سیاست علیه تیتو که سیاست‌های ناهماهنگی با شوروی در رابطه با غرب اتخاذ نموده بود استفاده کرد. در دوران اخیر نیز اقدام آمریکا در براندازی مانوئل نوریه‌گا در پاناما و همچنین علیه صدام حسین در عراق را می‌توان به‌عنوان کاربرد تحریم‌ها در زمینه تغییر رژیم نام برد. بعد از جنگ سرد سیاست

دموکراتیزه نمودن سایر کشورها از سوی اتحادیه اروپا و آمریکا انتخاب شد. در این رابطه از سیاست مذکور در مقابل هائیتی، برمه و اکثر کشورهای جنوب صحرای آفریقا استفاده شده است.

۳. سیاست بر هم زدن تعادل نظامی برای جلوگیری از ماجراجویی‌های نظامی: مانند تحریم‌های آمریکا علیه هند و پاکستان همزمان با استقلال بنگلادش .

۴. تخریب ظرفیت‌های نظامی در کشور هدف: برای مثال تحریم‌های اعمال شده در جریان دو جنگ جهانی گذشته، اعمال تحریم های موسوم به COCOM علیه شوروی و متحدانش، تحریم‌های موسوم به CHINCOM علیه چین و تحریم طولانی مدت علیه عراق را می‌توان در این زمینه ذکر نمود. آمریکا از دهه ۱۹۷۰ با این بهانه تحریم‌های مختلفی را علیه بعضی از کشورها اعمال نموده مدعی شده این کشورها قصد تولید سلاح‌های کشتار جمعی را دارند.

۵. اعمال فشار به کشور هدف جهت تغییر اساسی سیاست‌هایش: در این زمینه تحریم‌های اعمال شده به عراق در جنگ اول خلیج فارس برای استرداد کویت قابل ذکر است. البته بدیهی است که کشورهای تحریم‌کننده اغلب اهداف و سیاست‌های خود را به وضوح اعلام نمی‌کنند. البته در بعضی از موارد نیز دولت‌ها با اعلام اعمال تحریم قصد دارند وجهه خود را نزد افکار عمومی جهان ارتقا بخشند. برای مثال، تحریم آپارتاید آفریقای جنوبی انعکاس خوبی در افکار عمومی آمریکا و اروپا داشت. تحریم چین پس از ماجرای میدان تیان آن‌من نیز تأثیر مشابهی داشت.

بررسی اجمالی متغیرهای مؤثر بر هزینه تحریم

این متغیرها شامل دو گروه سیاسی و اقتصادی می‌شود. متغیرهای سیاسی شامل موارد زیر می‌شود:

۱. سیاست‌های همزمان و هماهنگ که توسط کشور تحریم‌کننده و تعدادی از کشورهای ائتلافی اتخاذ می‌شود، مانند مانور پنهانی، فعالیت شبه‌نظامی و فعالیت نظامی مستمر.

۲. میزان همکاری‌های بین‌المللی در اعمال تحریم‌ها، شامل (فقدان همکاری بین‌المللی) و (همکاری قابل‌توجه بین‌المللی).

۳. دخالت سازمان‌های بین‌المللی و همراهی یا عدم همراهی اعضای این قبیل سازمان‌ها در اعمال تحریم.

۴. کمک‌های بین‌المللی به کشور هدف.

۵. وضعیت روابط کشور تحریم‌کننده با کشور هدف قبل از تحریم‌ها (متضاد)، (خنثی) یا (صمیمی).

۶. وضعیت سیاسی دولت هدف تحریم‌ها (استبدادی) یا (دموکراسی): در این زمینه تمایز رژیم‌های سیاسی موجود جهان کار ساده‌ای نیست چرا که اغلب کشورها از سیستم ترکیبی استبدادی و دموکراسی بهره می‌برند.

همان‌طور که کارل فون کلاوتزویتز در ۱۸۳۲گفت: «جنگ، چیزی نیست جز ادامه سیاست که با ترکیب و ابزار دیگری بروز می‌نماید». به همین ترتیب می‌توان گفت: تحریم‌های اقتصادی به عنوان اسلحه‌ای کوچک و ابزاری کارآمد در دست دستگاه دیپلماسی علیه کشورهای معارض به کار گرفته می‌شود.

در زمینه همکاری بین‌المللی چهار حالت متصور است:

۱. بدون همکاری: کشور تحریم‌کننده به تنهایی تحریم‌هایی را اعمال می‌کند.

۲. همکاری لفظی و حمایت جزیی از کشور تحریم‌کننده.

۳. همکاری نسبتاً کم: مثل تحریم‌های آمریکا علیه کوبا (کاسترو) و تحریم‌های آمریکا علیه ایران در طول بحران سفارت آمریکا.

۴. همکاری مهم : مانند تحریم‌های سازمان ملل علیه عراق و صربستان.

معمولاً کشور هدف تحریم‌ها از همراهی و مساعدت کشورهای متحد خود و یا کشورهای همسایه برای تضعیف اثر تحریم‌ها استفاده می‌کند. البته تحریم‌ها یک‌سری هزینه‌های اضافی به کشور هدف تحمیل می‌کند. اما در برخی از موارد کشور هدف تلاش می‌نماید از تحریم ها به‌عنوان یک فرصت ایجادشده علیه معارضین خود استفاده کند. حمایت آمریکا از تیتو و یوگسلاوی در برابر شوروی و حمایت شوروی از سرهنگ منگیستو هایله ماریم در اتیوپی در برابر آمریکا در مقاطع مختلف زمانی در این رابطه قابل‌ذکر هستند. در هردو مورد کشور هدف تحریم‌ها موفق شد بیشتر از هزینه‌های تحریم‌ها از کمک قدرت رقیب کشور تحریم‌کننده برخوردار شود. در قضیه تحریم آلبانی از سوی شوروی، تحریم ایران و نیکاراگوئه از سوی آمریکا و تحریم صربستان از سوی سازمان ملل نیز اوضاع مشابهی تکرار شده و حمایت‌های خارجی موجب تضعیف

اثربخشی تحریم و تقویت روحیه کشور هدف گردید. متغیرهای اقتصادی نیز شامل موارد زیر می‌شود:

۱. میزان هزینه‌های تحمیل‌شده بر کشور هدف، به صورت رقم و عدد مشخص و محاسبه میزان این رقم به صورت درصد از تولید ناخالص ملی و سرانه ملی.

۲. روابط تجاری بین کشور تحریم‌کننده و کشورهای هدف و اندازه‌گیری جریان کالاهای تجاری بین آن دو و بیان این موضوع به‌شکل درصد از کل تجارت کشور هدف.

۳. در نظر گرفتن اندازه نسبی اقتصاد کشورها و همچنین اندازه‌گیری تولید ناخالص کشور تحریم‌کننده به تولید ناخالص کشور هدف.

۴. سلامت اقتصادی و ثبات سیاسی کشور هدف و تعیین وضعیت کشور هدف به‌عنوان (کشور بی‌ثبات) یا (کشور قوی و با ثبات).

۵. نوع تحریم مورد استفاده، وقفه در صادرات کشور تحریم‌کننده به کشور هدف یا قطع واردات از کشور هدف و معلق‌نمودن مناسبات مالی.

۶. هزینه تحریم برای کشور تحریم‌کننده، (سود خالص) یا (ضرر کلی).

مهارت لازم برای هماهنگی در اعمال تحریم‌ها نیز یک متغیر مهم و اساسی در حصول نتیجه برای دولت‌های اعمال‌کننده تحریم‌ها است. اگر مجری تحریم در درون دولت اعمال‌کننده تحریم به هر دلیلی قادر به تحقق این سیاست نباشد در آن صورت موفقیت در زمینه نیل به هدف موردنظر و تحمیل هزینه بیشتر به کشور هدف با مشکلات اساسی روبه‌رو خواهد شد. در این زمینه از نمونه تحریم‌های بین‌المللی علیه ایتالیای فاشیست در سال ۱۹۳۵و ۳۶ نام برده می‌شود که فرانسه و انگلیس در زمینه اعمال تحریم مصوب برای جلوگیری از کشورگشایی ایتالیا از یک طرف و همچنین جلوگیری از اتحاد ایتالیا و آلمان اختلاف‌نظر داشتند.

نتیجه‌گیری

تحریم‌های اقتصادی برعلیه ایران از ۱۹۸۰ تابه حال، علی‌رغم تحمیل هزینه بسیار سنگین بر اقتصاد ایران، در نیل به اهداف خود از موفقیت کمی برخوردار بوده است. اما، قطعنامه‌های ۱۹۲۹و ۱۷۳۷ و تحریم‌های همراه آن، با همه‌جانبه‌کردن تحریم

اقتصادی ایران، تدقیق اهداف آن، ایجاد هماهنگی بیشتر بین اهداف و ابزارهای تحریم و استفاده از ابزارهای مؤثرتر، به نحو چشمگیری کارآیی سیاست تحریم اقتصادی ایران را افزایش داده است. با این وصف، باتوجه به سابقه عدم کارآیی سیاست تحریم اقتصادی و میزان موفقیت تحریم‌هایی که توسط سازمان ملل به اجرا گذاشته شده‌اند، نمی‌توان به موفقیت قطعنامه‌های مذکور در حل بحران هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران اطمینان داشت. در چنین شرایطی نباید احتمال رویارویی نظامی را نادیده گرفت. آثار تحریم اقتصادی در سه دهه گذشته در کشورمان در زمینه خوداتکایی علمی و صنعتی کشور قابل‌توجه و افتخارآفرین بوده، لذا باید روی این مسئله با افکار عمومی کشور به صورت سازمان‌دهی شده و منسجم‌تری کار کرد. بازنگری در شیوه کار شامل اطلاع‌رسانی صحیح به مردم در مورد آثار تحریم‌ها، اجتناب از بزرگ‌نمایی یا سهل‌انگاری بی‌مورد و تأکید بر ظرفیت‌های ملی در مدیریت آن توصیه می‌شود.

تلاش برای پیشگیری از تلاش دشمن در بزرگ‌نمایی آثار تحریم بر کشور نیازمند برنامه‌ریزی دقیق در زمینه تقویت عزم و اراده ملی در مقابله با آثار تحریم است. در بخش‌های مطالعاتی و تحقیقاتی نیز تعریف و اجرای تحقیقات لازم در زمینه فرصت‌های ناشی از تحریم‌های بین‌المللی برای کشور و عرضه نتایج این قبیل تحقیقات به عموم مردم در راستای همین سیاست است. با وجود این که توسل به جنبش‌های ضدتحریم در خارج از کشور در عمل در جریان تحریم‌های عراق نتیجه چندانی به دنبال نداشته ولی افشاگری اقدامات ظالمانه آمریکا و متحدانش علیه کشورمان می‌تواند بیش از پیش رسوایی نظام بین‌المللی موجود را در معرض قضاوت افکار عمومی جهان قرار بدهد.

یادداشت‌ها

1. http://www. presstv. ir/detail. fa. aspx?id=130240&sectionid=351021510
2. http://fa. wikipedia. org/wiki/
3. Keddie, Nikki R. [2003-10-01]. «Politics and Economics in Post-Khomeini Iran», Modern Iran: Roots and Results of Revolution. Yale University Press, 265. ISBN 0-300-09856-1. "the Clinton administration, under pressure from Congress and the pro-Israeli lobby, announced a total embargo on dealings with Iran in April 1995. Trade with the United States, which has climbed after the war, virtually ended

- Iranian Transactions Regulations - 31 C. F. R. Part 560, The sanctions are administered by the U. S. Treasury Department's Office of Foreign Assets Control ("OFAC").
- Wikipedia. com/ United States embargoes
- Wikipedia. com/ Economic sanctions
4. http://handbook. reuters. com/index. php/Main_Page
5. http://en. wikipedia. org/wiki/Iraq_sanctions
6. http://www. casi. org. uk/info/groups. html -http://www. casi. org. uk/info/ngo.html-http://www.casi.org.uk/info/othersites.html#omrg-http://www.peacemakers.ca/research/MiddleEast/IraqHumanitarianRelief.html
7. http://www. campaigniran. org
8. http://www. campaigniran. org/casmii

۹. عابدینی، وحید، «نگاهی به تاثیر و کارآمدی تحریم‌های اقتصادی، در سایت

http://www. irdiplomacy. ir/
10. Paul. R. Krugman, Maurice Obstifeld, Pearson Addison-Wesley International Economics, Theory and Policy ,Trade Sanctions Wesley, 2006.
11. Lance Davis and Stanley Engerman, ***History Lessons****:Sanctions: Neither War nor Peace,* Journal of Economic Perspectives-Volume 17, Number 2-Spring 2003.
12. http://en. wikipedia. org/wiki/Pacific_blockade
13. The San Remo Manual on International Law Applicable to Armed Conflicts at Sea, 12 June 1994.

۱۴. وحید عابدینی، پیشین.

15. Gary Clyde Hufbauer , Jeffrey J. Schott , Kimberly Ann Elliott and Barbara Oegg, Economic Sanctions Reconsidered, The Peterson Institute for International Economics. May 2008.
16. http://www. adelsoninstitute. org. il/PointOfView

جهان‌شهرها: پدیده‌ای نوین در روابط بین‌الملل

قاسم محب‌علی[۱]

چکیده: طی دهه‌های اخیر، روابط بین‌المللی شاهد تحولات شگرفی بوده است. از درون جهان دوقطبی، روندهایی شکل گرفت و جریان یافت که سرانجام همه عرصه‌های زندگی انسانی و ازجمله مناسبات بین‌المللی را دستخوش تغییر و تحول کرد. چهار جریان عمده، روندهایی را شکل دادند که به عصرهای ناسیونالیسم و بین‌المللی‌گرایی که در سراسر قرن بیستم دولت‌ها و کشورها را به خود مشغول داشته بود پایان داده و روند بزرگ جدیدی را باعث شدند که امروزه جهانی‌شدن خوانده می‌شود. روند جهانی‌شدن منجر به خلق انبوه بازیگران جدیدی در عرصه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای شده است. از جمله پدیده‌های در حال شکل‌گیری در این دوره از تاریخ انسانی، ارتقای برخی از کلان‌شهرهای ملی به کلان شهرهای جهانی و یا شهرهای جهانی و نهایتاً جهان‌شهرها می‌باشد. اگرچه جهان‌شهرها خود ازجمله زیرمجموعه‌های جهانی شدن و روندهای چهارگانه آن می‌باشد اما جهان‌شهرها به تدریج به بازیگرانی مؤثر در روند جهانی‌شدن ومناسبات بین‌المللی تبدیل شده‌اند. این شهرها هم در حوزه ملی وهم در حوزه جهانی در حال اثرگذاری برروند زمامداری‌های ملی وجهانی هستند.

واژگان کلیدی: جمعیت، شهر، اقتصاد، جهانی‌شدن، رشد، تولید، شبکه، علم، زمامداری، جهان‌شهر.

در جهان باستان و به ویژه در تمدن یونان قدیم و تمدن‌های حاشیه دریای مدیترانه، دولت‌شهرهای خودمختار دارای مناسباتی فراسرزمینی با شهرها و جوامع دیگر بودند. ازجمله آن که آنان روابط تجاری، فرهنگی و اجتماعی مستقیمی با بسیاری از شهرها و جوامع انسانی دور و نزدیک برقرار کرده بودند. اما همزمان با تشکیل امپراطوری‌ها، حکومت‌های پادشاهی و متعاقب آن‌ها دولت- ملت‌ها، دولت‌شهرها نقش‌های فرا سرزمینی و فراملی خویش را به حکومت‌های امپراطوری و دولت‌های ملی

---

۱. آقای قاسم محب‌علی، کارشناس ارشد مسائل سیاسی، mohammadghasem@gmail.com

واگذار کردند. اگرچه همواره این شهرها بودند که مراکز سیاسی، تجاری و فرهنگی و دینی در درون آن‌ها شکل گرفته و توسعه می‌یافت. در این دوران‌ها پایتخت‌ها غالباً نقش اساسی و تعیین‌کننده در مناسبات خارجی بازی می‌کردند. با این حال، شهرهای مذهبی و یا بندری و یا قرار گرفته در سر راه‌های عبوری و تجاری در مناسبات فراملی واجد اهمیت بودند. برخلاف روستاها که گرایش به انزوا داشته‌اند، شهرها همواره و دائماً با فضای محیطی در پیرامون خویش در ارتباط بوده و در آن فضای محیطی تنفس و زندگی کرده‌اند. نقش مهم شهرها در ایجاد تحول، هنگام پایان‌بخشیدن به اروپای دوران قرون وسطی نیز بسیار شاخص است. در نتیجه برقراری رابطه تجاری فیمابین تعدادی از شهر های ایتالیایی، مانند ونیز، فلورانس و جنوا با جهان شرق و تمدن‌های اسلامی و آسیایی، علم، فلسفه، هنر و تکنولوژی، بازتولد یافته و رسوخ مفاهیم و اندیشه‌های جدید به درون سرزمین تحت‌سلطه کلیسا، موجب پدیداری رنسانس و پیدایی اروپای قرون جدید گردید. تحولی که آثار شگرفی را در پی آورد.

اصطلاح «تمدن» یک واژه برگرفته‌شده از زبان عربی و هم ریشه «مدینه» به معنای شهر است. اما عرب‌زبانان خود از واژه «حضاره» که دارای ریشه لغوی متفاوت است استفاده می‌کنند. در واقع، واژه تمدن و متمدن در زبان فارسی مترادف همتای لاتین خویش Civilization و Civilized به معنای شهریت و شهرنشین می باشد. به‌عبارت دیگر، شکل‌گیری تمدن‌ها رابطه مستقیمی با شهرنشینی، شکل‌گیری و توسعه شهرها و جوامع شهری داشته و این شهرها بوده‌اند که مهد تمدن‌ها بوده و در کانون‌های شهری؛ علم، تکنولوژی، فرهنگ و غالب آن چیزهایی که محصول خلاقیت و نبوغ بشر بوده، ابداع شده و رواج یافته‌اند. شهرها در قرون اخیر که با تأسیس دولت- ملت‌ها، دولت‌های مرکزی قوی، تمام‌عیار و مسلط به تمامی مجاری ورودی و خروجی جوامع شکل گرفت، نقش‌های پیشین خویش را در عرصه‌های مبادلات فراملی و فرامرزی به دولت‌ها و حاکمیت‌های ملی، اعم از انتخابی و یا غیرانتخابی واگذار کردند. شهرها و به‌ویژه کلان‌شهرها اگرچه بازیگری عمده در تحولات داخلی بودند اما در سیاست خارجی کمتر شهری دارای نقشی مستقل از دولت و حاکمیت ملی و به عبارت دولت- ملت‌ها بود. اما از دورن جوامع صنعتی نوین به‌تدریج شهرهایی رو به رشد و توسعه نهادند که در نهایت، نقش‌هایی مستقل از کشور متبوعه، اما کمابیش در راستا و در

امتداد دولت‌ها برای خویش دست‌وپا کردند. این شهرها بعداً پایه‌گذار شکل‌گیری پدیده‌های نوینی بودند که امروزه آن‌ها را جهان‌شهرها و یا شهرهای جهانی می‌خوانند.

طی دهه‌های اخیر، جامعه بین‌المللی دستخوش تحولات بنیادین و چشمگیر شده است. تحولات مزبور همه عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها را در بر گرفته است. انقلاب تکنولوژی، شکل‌گیری ارتباطات جهانی، جهانی‌شدن تجارت و اقتصاد، شکل‌گیری رسانه‌های جهانی، ارتقا و گسترده‌شدن نهادهای بین‌المللی- منطقه‌ای، ورود بازیگران غیردولتی به عرصه‌های روابط فراملی، وقوع انقلاب‌های تأثیرگذار، فروپاشی اردوگاه سوسیالیزم و پایان بین‌المللی‌گرایی مارکسیسم- لنینیسم که نزدیک به یک‌صد سال جهان را به خود مشغول داشته بود و حوادث تأثیرگذاری مانند حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و برکناری رژیم‌های طالبان در افغانستان و صدام‌حسین در عراق و نهایتاً شکل‌گیری شبکه جهانی ارتباطات و جامعه شبکه‌ای، پایان اقتصاد فوردیسم و انتقال به اقتصاد پسا فوردیسم ما را با جهانی متفاوت از پیش روبه‌رو ساخته است. قدرت‌هایی در جهان سر بر آورده‌اند و در آسیا اقتصادهایی پدیدار شده‌اند که پیش‌بینی‌ها حکایت از آن دارد که در آینده پیش‌رو، جوامع آسیایی جایگزین جوامع اروپایی به لحاظ قدرت اقتصادی و ثروت خواهند شد. تحولاتی که حاصل فرآیند روندهای چهارگانه، اقتصادی، زمامداری، انسانی و تکنولوژیک می‌باشد. ازجمله محصولات تحولات جدید شکل‌گیری شهرهایی عظیم از نظر جمعیت، اقتصاد مالی، تولیدی و یا خدماتی و...، با کارکردهای فراملی، منطقه‌ای و جهانی می‌باشد. جهان‌شهرها و شهرهایی که مراکز مبادلات نقل و انتقال کالا، علم و فرهنگ، تکنولوژی، منابع پولی و مالی و تجمع انسانی به خود اختصاص خواهند داد. شهرهایی مثل سنگاپور، دوحه، دبی، استانبول، توکیو، پاریس، لندن و نیویورک، درعین‌حال که متعلق به کشورشان هستند اما از جنبه‌های مختلف شناخته‌شده‌تر از کشورشان بوده و بعضاً دارای موقعیتی برجسته‌تر از کشور متبوعشان در ارتباطات فراملی هستند. ارتباط بین جهانی‌شدن و پدیدارشدن شهرهای جهانی و جهان‌شهرها ارتباطی بسیار جدی و پیچیده است. جغرافی‌دانان شهری و جامعه‌شناسان، طی ۳۰ سال گذشته تلاش زیادی را برای تبیین چرایی و چگونگی این قضیه صورت داده‌اند. کلارک[1] در سال ۱۹۹۶، پیتر

1. David Clark

هال[1] در سال ۱۹۸۴، پیتر تیلور[2] در سال ۱۹۹۵، نینجمن[3] در سال ۲۰۰۰، ساسکیا ساسن[4] در سال ۱۹۹۱، رنه شورت و کیم[5] در سال ۱۹۹۹، رابینسون و سامرس[6] در سال ۲۰۰۲، از پیشگامان و واضعان این مسئله هستند. این اجماع وجود دارد که در پیامد تحولات جدید در عرصه جهانی، شهر و شهرنشینی از نظر پویایی و ساختاری دچار تحول جدی شده است. شهرهای بسیار مهمی پیدا شده‌اند که هدایت و کنترل روندهای اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهانی را در اختیار گرفته‌اند. این شهرها، شهرهای جهانی و جهان‌شهرها نام گرفته‌اند. شهرهای جهانی با انباشتگی سرمایه، مدیریت اقتصاد جهانی، مراکز شرکت‌های بزرگ فراملیتی، مراکز مهم حمل‌ونقل وارتباطات، عرصه‌های قطب‌بندی‌های اجتماعی و مقصد مهاجران داخلی و بین‌المللی شناخته می‌شوند.(۱)

شکل‌گیری این شهرها موجب تحولاتی در مناسبات بین‌المللی و همین‌طور جایگاه کشورها و شهرها خواهد شد. شهرها و جوامعی که از چرخه جهانی‌شدن بازمی‌مانند، به شهرها وجوامع حاشیه‌ای و نیمه‌حاشیه‌ای مبدل خواهند گشت. شهرهای مرکزی و شهرهای اقماری که تاکنون در سطوح جغرافیایی کشورها شکل می‌گرفته‌اند به سطوح منطقه‌ای و جهانی منتقل خواهند گشت. جهان‌شهرهایی که قطب‌های جاذب انسانی، مالی و ثروت و رفاه می‌باشند و با یکدیگر و سایر شهرها در حال رقابت و ارتباط متقابل خواهند بود. این وضعیت جدید، ژئوپلتیک جدیدی را پدید خواهد آورد که موجب تغییرات و تحولات بسیاری در موقعیت دولت- ملت‌ها و مناسبات بین‌المللی خواهد شد. اداره روابط گسترده و در هم تنیده بین ملت‌ها و جوامع انسانی به مدیریتی جهانی و بین‌المللی نیازمند گشته و یا خواهد گشت. با به فراموشی سپرده‌شدن ایده‌های کهنه درخصوص دولت و حکومت جهانی، زمامداری مشارکتی جهانی، شبکه‌های ارتباطی گوناگون را مدیریت خواهد کرد. دولت‌های ملی در فرآیندهای برقراری امنیت، نظام حقوقی، ارزشی و عمومی جهانی واجد نقش‌های نوینی خواهند شد. چشم‌اندازی برای رقیق‌شدن و یا حداقل لطیف‌شدن مرزهای سیاسی و جغرافیایی پدیدار شده است

---

1. Peter Hall
2. Peter Taylor
3. Ninjaman
4. Saskia Sassen
5. Rene Short & Kim
6. Robinson & Samers

که پایانی بر دولت- ملت‌های خودمختار و جوامع بسته، خواهد بود. دولت‌های آتی، دولت‌هایی خواهند بود که به دلیل درهم‌تنیدگی فرآیندهای داخلی و خارجی، در چارچوب قواعد و نرم‌ها و ارزش‌هایی حکومت و رفتار می‌نمایند که همچون قواعد امروزین تجارت، مخابرات، هواپیمایی، ورزش و... حاصل توافقات و تفاهمات جامعه جهانی و بین جوامع خواهد بود. تقسیم وظایف و یا تقسیم کار فیمابین دولت‌های ملی و مدیریت‌های شهری، شهرهای جهانی و جهان‌شهرها ازجمله موضوعات قابل‌بحث و مناقشه‌آمیز در آینده روابط بین‌المللی می‌باشند.

«در جمهوری اسلامی ایران نیز، موضوع جهانی‌شدن شهرها، در سال‌های اخیر مورد توجه دستگاه و کارشناسان ایرانی قرار گرفته است. در طرح مصوب اخیر جامع شهر تهران، ارتقای کلان‌شهر تهران به شهری هوشمند، دانش‌پایه و جهانی ازجمله اهداف توسعه این شهر و اجرای طرح جامع قرار گرفته است. ضرورتاً، تحقق این امر مستلزم ایجاد مناسبات فراملی برای شهر تهران و نهادهای شهری آن می باشد».(۲)

در این نوشته تلاش می‌شود که جایگاه این پدیده نوین در مناسبات بین‌المللی و بین کشوری بررسی شده و به این سئوال پاسخ داده شود که شکل‌گیری جهان‌شهرها با مناسبات فراملی چه تأثیری در جایگاه و نقش دولت- ملت‌ها و حکومت‌های مرکزی در روابط خارجی آن‌ها خواهد داشت.

تعریف جهان‌شهر[1]، شهر جهانی[2] و ابرشهر[3]

جهان‌شهر که تا همین اواخر بعضاً مترادف با شهر جهانی ویا کلان‌شهر جهانی استفاده می‌شد واژه‌ای است که اگرچه قدمتی بسیار دارد، اما به کارگیری آن در مفهومی جدید و متفاوت با مفهوم باستانی آن برای اولین‌بار توسط پیتر هال در سال ۱۹۶۶ مورد استفاده و تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

در مفهوم جدید، شهر جهانی، شهری است که مرکز جریان‌های مالی و تجاری در سطح جهانی است. نزدیک به ۸۳٪ مبادلات پولی جهانی تنها در ۲۳ شهر و نزدیک به نیمی از بازار سرمایه جهانی در این شهرها جابه‌جا می شود. ۴ شهر نیویورک، لندن،

---

1. Global City
2. World City
3. Mega City

توکیو و پاریس در رأس این شبکه به‌هم‌پیوسته بین‌شهری قرار گرفته‌اند. برای شهرهای جهانی ۱۲ شاخص در نظر گرفته شده که ۴ شهر فوق و حداکثر ۲ یا ۳ شهر دیگر بالاترین رتبه‌ها را در این شاخص‌ها کسب کرده‌اند. سایر شهرهای قرار گرفته در فهرست فوق تنها در برخی از شاخص‌ها حائز رتبه بالا هستند. در منطقه آسیا دو شهر سنگاپور و هنگ‌کنگ در ۱۰ شاخص بالاترین رتبه‌ها را کسب کرده‌اند.(۳) لذا به تدریج به ۶ و یا ۷ شهر جهانی صدر فهرست، جهان‌شهر و به سایر شهرها شهر جهانی اطلاق گردید.

شهرهای جهانی و جهان‌شهر متفاوت از کلان شهر[1] بوده به عبارتی تکامل یافته کلان‌شهرها می‌باشند که عموماً محدوده ارتباطی و عملکردی آن‌ها (پسکرانه)[2] حوزه جغرافیایی ملی و یا محلی می‌باشد. اما شهر جهانی و جهان‌شهرها در محیط بین‌المللی و جهانی حضور یافته و واسطه‌ای برای شهرها و کلان‌شهرهای یک کشور و یا کلان‌شهرهای منطقه با اقتصاد، ارتباطات و مبادلات جهانی می‌باشند.

شاخص‌های شهرهای جهانی و جهان‌شهر ها

جمعیت قابل‌توجه و کارآمد	ترمینال هوایی بین‌المللی عظیم	فعالیت بین‌المللی	برند شهری آوازه شهری
زیرساخت پیشرفته ارتباطی و مخابراتی	نهادهای بین‌المللی مالی – حقوقی دفاتر شرکت‌های بین‌المللی	چندفرهنگی‌بودن و ترکیب فرهنگ‌های بین‌المللی	سیستم حمل‌ونقل بسیار پیشرفته
جامعه بزرگ ورزشی همراه با تأسیسات عمده ورزشی	وجود رسانه‌هایی با گستره جهانی	مرکز برگزاری فستیوال‌های فرهنگی بین‌المللی	نهادهای فرهنگی فراملی و چندملیتی

واژه ابرشهر یا مگاسیتی نیز واژه‌ای جدید بوده و ابتدا به کلان‌شهرهایی اطلاق می‌شد که جمعیتی فراتر از ۵ میلیون نفر داشتند. اما با پیدایش کلان‌شهرهایی با جمعیتی بالای ۱۰ میلیون، هم اکنون عنوان ابرشهر یا مگاسیتی به شهرهایی که بالای ۱۰ میلیون جمعیت دارند اطلاق می‌گردد. اگرچه یکی از شاخص‌های شهرهای جهانی و

1. Metropolis
2. Hinterland

جهان‌شهرها حجم بالای جمعیت می‌باشد اما همه ابرشهرها ضرورتاً در زمره آن‌ها قرار نگرفته‌اند. هم اکنون جهان‌شهرهای توکیو با ۳۵ میلیون نفر و نیویورک با نزدیک ۱۹ میلیون نفر درسال ۲۰۰۶ در زمره ابرشهرهای جهانی می‌باشند. اکثر ابرشهرها در مناطق و کشورهای در حال توسعه تشکیل شده و یا خواهند شد.

جهانی شدن: تحولی گریزناپذیر

جهانی شدن، مفهومی است که علی‌رغم گذشت چند دهه از طرح آن هم‌چنان به شدت بحث برانگیز بوده و برداشت‌ها و مواضع متفاوت و متضادی پیرامون آن اتخاذ شده است. مانند هر موضوع دیگر انسانی، پیروان مکاتب و صاحبان منافع مختلف برخورد و دریافت‌های گوناگونی نسبت به موضوع پیچیده و غامض، روند جهانی‌شدن داشته‌اند. چپ‌گرایان آن را یک مرحله از سرمایه‌داری و نظم امپریالیستی تلقی نموده و محافظه‌کاران آن را مخدوش‌کننده هویت‌های ملی و فرهنگی می‌دانند. برخی آن را ساخته و پرداخته و یا توطئه قدرت‌های غربی برای تحکیم سلطه خویش بر جهان پیرامونی و تقسیم جهان به دو جهان متن و حاشیه ارزیابی می‌کنند. از سوی دیگر، بسیاری از صاحب‌نظران و به‌خصوص کارشناسان روابط بین‌المللی و نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل متحد، جهانی‌شدن را دوره و مرحله‌ای جدید از دوره‌های تاریخ بشری می‌دانند که در حال شکل‌گیری و جامعه بشری در حال حاضر در حال عبور از دوران دولت- ملت‌ها و بین‌المللی‌گرایی به دوره جهانی‌شدن می‌باشد. مرحله‌ای که محصول تصمیم سیاسی و یا ارادی شخص و یا قدرت سیاسی خاصی در جهان نبوده است. بلکه روندی است که در پی یک سلسله تحولات به هم پیوسته، در عرصه‌های علم و تکنولوژی، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع و قواعد انسانی حادث شده است. *دایرةالمعارف بریتانیکا* جهانی شدن را چنین تعریف می‌نماید:

«روند جهانی‌شدن، تجربه‌ای روزمره که با انتشار کالاها و ایده‌ها باز شناخته می‌شود که در حال استانداردشدن می‌باشند. عواملی که به جهانی‌شدن کمک می‌نماید ازجمله سرعت شگفت‌آور پیشرفت ارتباطات و وسایل ارتباط‌جمعی، حمل‌ونقل و خدمات، مهاجرت انبوه و جابه‌جایی مردم، سطحی از فعالیت‌های اقتصادی که بازارملی و مرزهای ملی را از طریق گروه‌های صنعتی و تجاری درنوردیده و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی (با کاهش هزینه تجارت در کشورهای خارجی) را گسترش می‌دهد.

جهانی‌شدن منافع بالقوه عظیمی را به شرکت‌ها و ملت‌ها ارائه می‌دهد. اما همزمان با پدید آمدن انتظارات متفاوت، استاندارد شدن سطح زندگی، ارزش‌ها و فرهنگ‌ها، نظام‌های حقوقی و علاوه بر این‌ها مسائل جهانی و تأثیرات متقابل آن‌ها دچار پیچیدگی شده است».(۴)

بیزینس دیکشنری نیز جهانی شدن را چنین تبیین می‌کند:

«جنبشی جهانی به سوی همگرایی اقتصادی، مالی، تجاری و ارتباطات. جهانی‌شدن دلالت بر جایگزینی افق‌های ملی و محلی به چشم‌اندازهای وسیع‌تر به‌هم‌وابسته و در ارتباط با یکدیگر جهانی، با آزادی انتقال سرمایه، کالاها و خدمات فراتر از مرزهای جغرافیایی ملی دارد».(۵)

آنتونی گیدنز[1] «جهانی شدن »را یک رشته فرایندهای پیچیده‌ای می‌داند که نیروی محرک آن را ترکیبی از تأثیرات سیاسی و اقتصادی تشکیل می‌دهند و «جهانی‌شدن» در عین‌حال که نظام‌ها و نیروهای فراملی جدیدی را به وجود می‌آورد، زندگی روزمره را به‌ویژه در کشورهای توسعه‌یافته تغییر می‌دهد. گیدنز «جهانی‌شدن» را تنها زمینه‌ای برای سیاست‌های معاصر نمی‌داند و معتقد است که «جهانی‌شدن» نهادهای جوامعی را که در آن زندگی می‌کنیم، دگرگون می‌سازد.

آنتونی گیدنز «جهانی‌شدن» را بسط، گسترش و دنباله آنچه که در گذشته وجود داشته نمی‌داند، بلکه آن را پدیده‌ای تلقی می‌کند که به‌نحو بنیادی، جدید است. برخلاف سایر نظریات در مورد «جهانی‌شدن»، گیدنز معتقد است که این پدیده صرفاً فرآیندی در بُعد اقتصادی نیست که تنها براساس اقتصاد بازار قابل فهم باشد، این پدیده پایان سیاست، دولت، ملت، خانواده، فرهنگ و عواطف نیستند، بلکه برعکس برخی از آن‌ها را تقویت می‌کند. همچنین، بر این نظر تأکید می‌کند که معنای «جهانی‌شدن» این نیست که جامعه جهانی درحال یکپارچه‌شدن است و برعکس این پدیده در برخی ابعاد با تفرق و پراکندگی روبه‌روست تا اتحاد و یک‌پارچگی. در واقع، موضوع «جهانی‌شدن» از نظر گیدنز روابط عاطفی افراد و زندگی شخصی آن‌ها و روابط محلی و منطقه‌ای است که به سراسر جهان کشیده شده است و نه صرفاً یک مسأله اقتصادی.(۶)

1. Anthony Giddens

مانوئل کاستلز[1] با اشاره به عصر اطلاعات، جهانی‌شدن را ظهور نوعی جامعه شبکه‌ای می‌داند که در ادامهٔ حرکت سرمایه‌داری، پهنهٔ اقتصاد، جامعه و فرهنگ را دربرمی‌گیرد.

مانوئل کاستلز می‌گوید:

«این جهان تقریباً در اواخر دهه ۱۹۶۰ و نیمه دهه ۱۹۷۰، بر اثر تقارن تاریخی سه فرایند مستقل پدیدارشد: انقلاب تکنولوژی اطلاعات؛ بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری و دولت‌سالاری، تجدید ساختار متعاقب آن‌ها و شکوفایی جنبش‌های اجتماعی فرهنگی همچون آزادی‌خواهی، حقوق بشر، فمنیسم و طرفداری از محیط‌زیست. تعامل میان این فرایندها و واکنش‌هایی که به آن دامن زدند، یک ساختار نوین اجتماعی مسلط، یعنی جامعه شبکه‌ای؛ یک اقتصاد نوین، یعنی اقتصاد اطلاعاتی و یک فرهنگ نوین، یعنی فرهنگ مجاز واقعی را به عرصه وجود آورد. منطق نهفته در این اقتصاد، این جامعه و این فرهنگ، زیربنای کنش و نهادهای اجتماعی در سرتاسر جهانی به هم‌پیوسته است».(۷)

جهانی شدن حاصل فرآیند چندین روند همگرا و به هم پیوسته، در سطوح فراملی وبین‌المللی، در دهه‌های اخیر می‌باشد: روند همگرایی اقتصادی، روند همگرایی سیاسی، زمامداری و حقوقی، روند همگرایی ارتباطی و روند همگرایی اجتماعی و جمعیتی. ممکن است این روندها منشأهایی قدیمی‌تر داشته باشند اما هم از نظر سرعت و هم از حجم و محتوی کاملاً با گذشته، متفاوت هستند. در نتیجه، جهان ما از جهان گذشته فاصله گرفته و ما را با جهان جدیدی روبه‌رو ساخته است. این روند جدید می‌تواند پایانی بر دوره‌های ناسیونالیزم و اینترناسیولیزم باشد و همان‌گونه که کاستلز اشاره می‌کند جهان جدید، جهانی شبکه‌ای بوده که در جوامع سیاسی و کشورها همانند سیستم‌های باز و نیمه‌باز در ارتباط با سایر جوامع و سیستم فراگیر که همان سیستم جهانی باشد قرار می‌گیرند.

1. Manuel Castells Oliván

واکنش‌ها در برابر جهانی‌شدن

دامنه واکنش‌ها در برابر جهانی‌شدن بسیار وسیع و متنوع و حتی متناقض است. یکی از مهم‌ترین انتقادهای ثابت از جهانی‌شدن، آنست که جهانی‌شدن منجر به سلطه فرهنگی خواهد شد. مبادله و همگرایی موجب از بین‌رفتن تفاوت شده، قواعد و هنجارها، ایده‌ها و الگوهای بین‌المللی، جایگزین قواعد و هنجارهای محلی خواهد شد. غالب جریان‌های فرهنگی، مثل شرایط خبری، مشخصاً منافع غربی‌ها و کنترل آن‌ها را به نمایش می‌گذارد و امپریالیسم فرهنگی آمریکا می‌خواهد به سمت جهانی‌سازی نمادها و فرهنگ عامه آمریکایی حرکت نماید.[۸] استدلال مقابل بر عدم تجانسی تأکید می‌کند که حاصل جهانی‌شدن می‌باشد. مبادله فرهنگ‌ها به نوع جدیدی از اختلاط فرهنگ‌ها انجامیده و همگرایی باعث دامن‌زدن به دفاع از سنت‌های فرهنگی می‌شود. نُرم‌ها و قواعد جهانی ضرورتاً ترجمان تفاوت‌های فرهنگی باتوجه به سنت‌های محلی بوده و ازجمله قواعد جهانی به رسمیت‌شناختن تفاوت‌های فرهنگی خواهد بود. جریان فرهنگی هم‌اکنون در سطوح مختلفی گسترده شده، ولی موجب سلطه فرهنگی آمریکا نشده و در مقابل امکانات جهانی‌شدن فرصت‌های زیادی را به فرهنگ‌های محلی خرد ناشناخته و یا کمتر ناشناخته داده که خود را درسطح جهانی ارائه نمایند.[۹] ازجمله شخصیت‌های سیاسی و رهبران شناخته‌شده دنیا که درخصوص جهانی‌شدن اظهارنظر کرده و آن را تجزیه و تحلیل کرده‌اند، ماهاتیر محمد نخست وزیر اسبق مالزی می‌باشد. وی می‌گوید:

«جهانی‌شدن یک موهبت الهی ویا قانون تردیدناپذیر طبیعی و یا انسانی نیست. بلکه یک رشته مفاهیم و سیاست‌های بشری است. در نتیجه قابل تجدیدنظر، بازبینی و بازسازی می‌باشد. به لحاظ نظری، جهانی‌شدن برای همه ره‌آورد خوبی می‌باشد. در واقع، این مفهوم توسط کشورهای پیشرفته به نیابت از شرکت‌ها و مؤسسات مالی آن‌ها طراحی شده است. هدف آن، فائق آمدن بر مقرراتی است که کشورهای در حال توسعه برای ارتقای اقتصاد داخلی به حاشیه رفته خویش در دوره استعمار تنظیم کرده‌اند. در عمل، تبعیت از این سیاست‌ها، می‌تواند برای یک کشور فرصت‌های جدیدی را برای رفاه ایجاد نماید. اما همزمان می‌تواند دریک چشم به هم زدن کامیابی یک کشور را تخریب نماید. همانند آنچه پیشتر در آرژانتین و اخیراً درآسیای جنوب شرقی رخ داد».[۱۰]

رویکرد آقای ماهاتیر محمد رویکردی دوگانه است. در تئوری آن را می‌پذیرد ولی بنا به سوءتفاهمی تاریخی با غرب، بر این گمان است که جهانی‌شدن یک روند طراحی‌شده از سوی شرکت‌های غربی می‌باشد. در حالی که تحولات دهه‌های اخیر درآسیا از واقعیت‌های دیگری حکایت می‌کند. به علاوه، سال‌ها پیش و از دهه ۷۰ میلادی به بعد، رهبران سنگاپوری، همان کشوری که ماهاتیر محمد و رهبران پس از استقلال مالزی همواره درحال رقابت و تعقیب آن بوده و سیاست‌های آن کشور را کمابیش الگوبرداری کرده‌اند، این روند را مورد توجه قرار داده و به این باور رسیدند که امروزه، دیگر توسعه اقتصادی نمی‌تواند صرفاً متکی بر منابع ملی و داخلی کشورها استوار گردد و برای رسیدن به توسعه و سوارشدن بر اسب تکنولوژی روز از یک‌سو نیازمند سرمایه، فناوری و همکاری فراملی و از سوی دیگر برای رسیدن به هدف‌های برنامه توسعه، بایستی بازار جهانی را و به‌خصوص بازارهای جوامع توسعه‌یافته را مدنظر نظر قرار داد. برای این منظور، ضرورت دارد که استانداردهای ملی و زیرساخت‌های کشوری را با توسعه‌یافته‌ترین کشورها تطبیق داده و سنگاپور به جهان‌شهر ارتقا یابد.[۱۱]

برخی از نگاه‌ها نیز بیشتر به جنبه‌های درهم‌تنیدگی روابط انسانی و هم‌سرنوشتی جوامع بشری تأکید دارد. دیدگاهی که اگرچه در ادبیات دینی بسیار قدیم است اما در پهنه تاریخی، اقوام، نژادها و ملت‌ها چندان باوری به این امر نداشته و همواره در تلاش بوده‌اند که حساب جامعه خویش را از حساب دیگران جدا ساخته و یا برای جامعه خویش حساب ویژه باز کرده و سعی کنند به هزینه دیگران، سعادت، آسایش و رفاه اتباع و شهروندان خویش را ارتقا بخشند. تئوری‌های برتری نژادی و یا قوم برگزیده، که بر طبقه‌بندی فضیلت و تفاوت در خلقت و سرنوشت ملت‌ها، اقوام، نژادها و مذاهب استوار بود به تدریج کم‌رنگ شده، ولی همچنان ازجمله دل‌نگرانی‌های محافظه‌کاران و هویت‌گرایان می‌باشد؛ کسانی که از اختلاط خون و نژاد و رنگارنگ شدن جامعه خویش گریزانند و در پی آن هستند که با جداسازی خویش از دیگران به گمان خویش از آلودگی و اختلاط پرهیز نمایند. اما این نگاه بدبینانه با تغییر در ترکیب جمعیتی کشورها و شهرها و تشکیل جوامع چندنژادی، چندفرهنگی و چندزبانی درحال رنگ‌باختن‌بوده و دیواره‌های هویت‌گرایی و محافظه‌کاری درحال فروریختن است.

درخصوص جهانی‌شدن، آقای کوفی عنان دبیرکل سابق سازمان ملل می‌گوید:

«ما توانایی نادیده‌گرفتن همسفران خویش را در این کشتی کوچک نداریم. اگر آن‌ها به مرضی دچار شوند همه ما به آن بیماری گرفتار خواهیم شد و اگر آنان در ناراحتی و عصبانیت به سر برند به همه آسیب خواهد رسید». خطابی که شعر جاودانی شاعر بزرگ ایران، سعدی را در خاطره ها زنده می‌کند. در واقع، کشتی موردنظر آقای عنان، سیاره‌ای است که کره زمین نام دارد که گذشته، حال و آینده همه انسان‌ها را به هم گره زده است.

واکنش‌ها به جهانی‌شدن به قدری زیاد، متنوع و متضاد است که طرح آن موضوع در حوصله این مقاله نیست. اما همه آن‌ها بر یک واقعیت تأکید دارند و آن این که دنیای امروزین با دنیای دو دهه قبل کاملاً متفاوت است، چه این امر نتیجه یک طراحی و چه روندی ناشی از فرآیند تحولات ناشی از رشد و توسعه بشریت تلقی شود در عمل، برای همه ملت‌ها و کشورها اعم از توسعه‌یافته و یا درحال‌توسعه و یا توسعه‌نیافته، فرصت‌ها و تهدیدهای بی‌سابقه‌ای فراهم آورده است. جوامعی بیشترین نفع را از تحولات ناشی از جهانی‌شدن برده‌اند که پیشتر جزء فقیرترین و کمتر توسعه‌یافته‌ترین ملت‌های قاره‌های پنج‌گانه کره زمین بوده‌اند. اقتصادهای آسیایی و آمریکای‌جنوبی تا سه دهه قبل جایی در اقتصاد جهانی نداشته و دولت‌های آنان جزء بازیگران بین‌المللی محسوب نمی‌گردیدند. جداول زیر تولید ناخالص داخلی کشورهای برتر را در فاصله ۴۶ سال اخیر نشان می‌دهد:(۱۲)

رتبه (سال ۱۹۶۰)	کشور	تولید ناخالص داخلی به دلار آمریکا
۱	آمریکا	۵۲۰,۵۳۱,۲۰۰,۰۰۰
۲	انگلستان	۷۲,۲۷۳,۳۴۰,۰۰۰
۳	فرانسه	۶۳,۳۴۳,۳۱۰,۰۰۰
۴	چین	۶۱,۳۷۷,۹۳۰,۰۰۰
۵	ژاپن	۴۴,۳۰۵,۰۲۰,۰۰۰
۶	کانادا	۴۰,۵۲۵,۶۷۰,۰۰۰
۷	ایتالیا	۴۰,۳۸۵,۲۹۰,۰۰۰
۸	هندوستان	۳۶,۱۴۹,۹۲۰,۰۰۰

۹	استرالیا	۱۸,۷۹۰,۱۴۰,۰۰۰
۱۰	برزیل	۱۵,۱۶۵,۵۷۰,۰۰۰
۱۱	سوئد	۱۴,۶۸۸,۸۹۰,۰۰۰
۱۲	مکزیک	۱۳,۰۵۶,۱۷۰,۰۰۰
۱۳	هلند	۱۲,۸۱۶,۳۶۰,۰۰۰
۱۴	اسپانیا	۱۲,۰۷۲,۱۳۰,۰۰۰
۱۵	بلژیک	۱۱,۶۵۸,۷۲۰,۰۰۰

همان‌گونه که مشاهده می‌کنید تولید ناخالص داخلی آمریکا در ۱۹۶۰ حدود ۵۲۰ میلیارد دلار بوده و بالاترین رتبه را در سطح جهان آن روز داشته است. کشور بعدی انگلستان بود با حجمی حدود ۷۲ میلیارد دلار و چین با ۶۱ میلیارد دلار رتبه چهارم را داشته است. در آن موقع، حجم اقتصاد آمریکا به نسبت کشور بعدی بیش از هفت برابر بوده است. با فاصله ۴۶ سال، جدول زیر حجم تولید ناخالص داخلی کشورهای دارای اقتصاد بزرگ را در سال ۲۰۰۶ نشان می‌دهد:

رتبه (۲۰۰۶)	کشور	تولیدناخالص داخلی (به‌دلار آمریکا)	رتبه قبلی ۱۹۶۰
۱	آمریکا	۱۳,۲۰۱,۸۲۰,۰۰۰,۰۰۰	۱
۲	ژاپن	۴,۳۴۰,۱۳۳,۰۰۰,۰۰۰	۵
۳	آلمان	۲,۹۰۶,۶۸۱,۰۰۰,۰۰۰	جدید در فهرست
۴	چین	۲,۶۶۸,۰۷۱,۰۰۰,۰۰۰	۴
۵	انگلستان	۲,۳۴۵,۰۱۵,۰۰۰,۰۰۰	۲
۶	فرانسه	۲,۲۳۰,۷۲۱,۰۰۰,۰۰۰	۳
۷	ایتالیا	۱,۸۴۴,۷۴۹,۰۰۰,۰۰۰	۷
۸	کانادا	۱,۲۵۱,۴۶۳,۰۰۰,۰۰۰	۶
۹	اسپانیا	۱,۲۲۳,۹۸۸,۰۰۰,۰۰۰	۱۴
۱۰	برزیل	۱,۰۶۷,۹۶۲,۰۰۰,۰۰۰	۱۰
۱۱	روسیه	۹۸۶,۹۳۹,۶۰۰,۰۰۰	جدید در فهرست
۱۲	هندوستان	۹۰۶,۲۶۸,۰۰۰,۰۰۰	۸

۱۳	کره‌جنوبی	۸۸۸,۰۲۴,۲۰۰,۰۰۰	جدید در فهرست
۱۴	مکزیک	۸۳۹,۱۸۱,۹۰۰,۰۰۰	۱۲
۱۵	استرالیا	۷۶۸,۱۷۷,۷۰۰,۰۰۰	۹

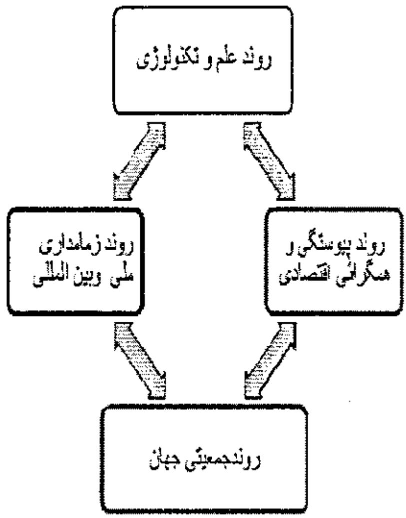
نگاهی به جدول بالا نشان از تحولات و جابه‌جایی‌های قابل‌توجهی در سطح کشورهای جهان دارد. اولاً، حجم اقتصاد آمریکا نزدیک به ۲۵ برابر بزرگ شده است و از ۵۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۰ به بالای ۱۳ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۶ رسیده است. اما نکته قابل‌توجه جابه‌جایی کشورها در سلسله‌مراتب اقتصاد جهانی می‌باشد. ژاپن از رده پنجم به رده دوم صعود کرده است. جالب‌تر آن که دیگر فاصله اقتصاد اول دنیا با اقتصاد بعدی یک فاصله ۷ برابری نیست بلکه این فاصله به ۳ برابر کاهش یافته است. نکته بعدی این که انگلیس که قرن نوزده میلادی به این کشور تعلق داشته در طلوع قرن بیست‌ویکم به رده پنجم نزول یافته و پیش از این کشور و بعد از آمریکا، ژاپن، آلمان و چین قرار گرفته‌اند. در فهرست ۱۵ کشور رده اول سه عضو جدید آلمان، کره جنوبی و روسیه نیز وارد شده، هلند، بلژیک و سوئد از این فهرست خارج شده‌اند. اتفاق بعدی این است که اگرچه حجم اقتصاد آمریکا بیش از ۲۵ برابر بزرگ شده اما حجم اقتصاد ژاپن ۱۰۰ برابر به نسبت ۱۹۶۰ بزرگ‌تر شده است. چین اقتصاد خویش را بیش از ۵۰ برابر بزرگ‌تر کرده و همه این تحولات در حوزه‌های خارج از جهان غرب رخ داده است. حال اگر نگاهی به پیش‌بینی‌های آینده اقتصادهای بزرگ بیاندازیم درمی‌یابیم که این روند جابه‌جایی به نفع آسیایی‌ها و دیگر قدرت‌های خارج از اروپا و غرب تکمیل خواهد شد. یکی از این پیش‌بینی‌ها متعلق به واحد اکونومیست اینتلیجنس می‌باشد. اگر پیش‌بینی این مؤسسه درست از آب در آید، در سال ۲۰۶۶، چین با حجمی یک برابرونیم بزرگ‌تر از آمریکا به رده اول صعود خواهد کرد و هندوستان با اقتصادی ۱/۳ برابر بزرگ‌تر از آمریکا در جای دوم قرار گرفته، آمریکا در رده سوم و پس از آن برزیل، روسیه، مکزیک، آلمان و مالزی قرار خواهند گرفت. همه میهمانان جدید از آسیا و آمریکای جنوبی در نظر گرفته شده‌اند. شاخص بعد درآمد سرانه کشورها می‌باشد که پیش‌بینی واحد اکونومیست اینتلیجنس[۱۳] از این امر حکایت دارد که سنگاپور، هنگ‌کنگ، ایرلند، تایوان، کره جنوبی و سپس آمریکا رده‌های اول تا هفتم را به خود اختصاص داده‌اند. در جدولی که از سوی واحد اکونومیست اینتلیجنس تهیه شده جای

کشورهای مرفه و بسیار ثروتمند امروزین یعنی لوکزامبورک با درآمد سرانه ۱۰۹ هزار دلار، نروژ با درآمد سرانه ۹۴ هزار دلار و سوئیس با درآمد سرانه ۶۵ هزار دلاری خالی بوده تنها دانمارک پس از آمریکا در رده هشتم قرار و کشورهای اروپایی رده‌های بعدی را به خود اختصاص می‌دهند. نتیجه آن که اگر نظم نوین و یا به‌عبارتی جهانی‌شدن همان‌گونه که آقای ماهاتیر محمد می‌گوید طراحی کشورهای توسعه‌یافته فعلی باشد نبایستی جایی برای بالا آمدن چین، هند، برزیل و از جمله کشور متبوع ایشان یعنی مالزی باشد. اگر این روند جهانی همچنان ادامه یابد، باید کشورهای غربی و یا به عبارتی استعمارگران پیشین، بیشتر از دیگران از این تحولات نگران باشند. یک آمار دیگر نشان می‌دهد که تولید ناخالص داخلی شهر توکیو در سال ۲۰۰۵ رقمی برابر ۱۱۹۱ میلیارد دلار بوده و پس از آن، شهر نیویورک با ۱۱۳۳ میلیارد دلار قرار گرفته است. ارقامی که بیش از تولید ناحالص داخلی ۱۸۰ کشور دنیا می‌باشد. در همین سال، تهران با تولید ناخالص داخلی ۸۸ میلیارد دلار رتبه ۵۶ را دربین کلان‌شهرهای جهان کسب کرده است.(۱۴) پیش‌بینی شده است که تولید ناخالص داخلی توکیو در سال ۲۰۲۰، رقمی برابر ۱۶۰۲میلیارد دلار و نیویورک ۱۵۶۱ میلیارد دلار خواهند بود. جالب آن که در همین سال مکزیکوسیتی با دو برابر کردن تولید ناخالص داخلی خویش به نسبت سال ۲۰۰۵، انتظار می‌رود آن را به ۶۰۸ میلیارد دلار برساند. پیش‌بینی برای تهران ۱۷۲ میلیارد دلار و رده ۴۹ می‌باشد.(۱۵) علاوه بر این که کشورها و دولت‌های جدیدی به باشگاه کشورهای ثروتمند و دارای اقتصادبزرگ پیوسته، کنشگران و بازیگران جدید روابط بین‌الملل ظهور یافته‌اند و ارزیابی‌ها و همچنین پیش‌بینی‌ها از ورود بازیگران بیشتری به عرصه‌های روابط بین‌المللی حکایت دارد. جهانی‌شدن بر روندهای به‌هم‌پیوسته و متقابلی استوار است که در فرایند این روندها بازیگران و کنشگران یا جابه‌جا شده و یا نوع طراز نوینی از آن‌ها وارد عرصه‌های مناسبات جهانی می‌شوند.

روند های جهانی شدن و تأثیر آن بر جهان‌شهرها

در بحث پیرامون جهانی شدن، همگرائی و جهانی‌شدن به چهار جریان عمده: اقتصاد، علم و تکنولوژی، ارتباطات فردی و اجتماعی و جمعیت به عنوان عوامل و ریشه‌های شکل‌گیری این دوره جدید از مناسبات بین‌المللی اشاره شد. این چهار جریان

عمده شاخص‌های اصلی روند جهانی‌شدن شناخته می‌شوند. شمای زیر به هم پیوستگی و در ارتباط متقابل‌بودن این چهار روند را نشان می‌دهد:



الف) روند جمعیتی جهان، شهرهای جهانی، ابرشهرها: آمارها نشان از افزایش جمعیت با نرخ بالا در پاره‌ای از مناطق کره زمین و کاهش نرخ رشد در برخی نقاط دیگر دنیا دارد. به‌علاوه، جمعیت هر چه بیشتر در شهرها و به‌ویژه کلان‌شهرها متمرکز می‌شوند. پیشرفت تکنولوژی و پدیداری تکنولوژی نوین، استفاده از نیروی انسانی را در تولیدات کشاورزی به حداقل رسانیده است. همچنین، ارتقای بهداشت و کاهش نرخ مرگ‌ومیر و به‌خصوص افزایش نرخ امید به زندگی در همه کشورهای جهان و به‌خصوص کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه، نیز به نرخ رشد جمعیت کمک کرده است. وضعیت جمعیتی مناطق مختلف جهان در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۵ نشان می‌دهد که جهان با روند جابه‌جایی روبه‌رو می‌باشد.

بررسی‌های آماری مرکز آمار سازمان ملل و دفتر آمار آمریکا[1] نشان می‌دهند مناطق آسیای شرقی، آسیای جنوب شرقی و آسیای‌جنوبی در سال ۲۰۰۰ با کمتر از ۳ میلیارد نفوس انسانی بالاترین حجم جمعیت جهان را به خود اختصاص داده است. همین منطقه در سال ۲۰۱۵ بیش از ۴ میلیارد نفر از جمعیت جهان را در خود جای

1. U.S. Census Bureau

خواهد داد که بیش از ۲/۵ میلیارد نفر آن در سنین کار به‌سر می‌برند. اگر این حجم از جمعیت را با جمعیت سنین کار در اروپای غربی و آمریکای شمالی مقایسه کنیم دریافت خواهیم کرد که سر ریز جمعیت در این مناطق و سایر مناطق کمتر توسعه‌یافته، برای مهاجرت به مناطقی که با مشکل کمبود جمعیت آماده به کار مواجهند تلاش کرده و کشورهایی که با مشکل سالمندی و کمبود جمعیت روبه‌رو هستند در تلاش خواهند بود که افراد شاخص و مستعد جوامع دارای جمعیت فراوان را جذب نمایند. حاصل این فعل و انفعال، تغییر ترکیب جمعیت در بسیاری از مناطق جهان خواهد شد. جدول زیر تغییرات جمعیتی جهان را از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۵۰ نشان می‌دهد. براساس پیش‌بینی سازمان ملل در سال ۲۰۵۰ تنها کمتر از ۱۳٪ جمعیت دنیا در اروپا و آمریکای شمالی زندگی خواهند کرد. بیشترین افزایش درصد جمعیت در آفریقا به چشم می‌خورد. اگر این حجم جمعیت در کنار رشد جایگاه اقتصادی (جداول مربوط به تغییرات تولید ناخالص داخلی کشورهای بزرگ جهان) آسیا قرار دهیم آن وقت بایستی در انتظار تغییراتی در معادلات قدرت در جهان پیش رو باشیم.

برآوردهای جمعیتی سازمان ملل (سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۵۰) در مناطق مختلف جهان

سال	جهان	آسیا	آفریقا	اروپا	آمریکای لاتین	آمریکای شمالی	اقیانوسیه
۲۰۰۰	۶,۱۱۵	۳,۶۹۸	۸۱۹	۷۲۷(٪۱۱.۹)	۵۲۱(٪۸.۵)	۳۱۹(٪۵.۲)	۳۱(٪۵)
۲۰۰۵	۶,۵۱۲	۳,۹۳۷	۹۲۱	۷۲۹(٪۱۱.۲)	۵۵۷(٪۸.۶)	۳۳۵(٪۵.۱)	۳۴(٪۰.۵)
۲۰۱۰	۶,۹۰۹	۴,۱۶۷	۱,۰۳۳	۷۳۳(٪۱۰.۶)	۵۸۹(٪۸.۵)	۳۵۲(٪۵.۱)	۳۶(٪۰.۵)
۲۰۱۵	۷,۳۰۲	۴,۳۹۱	۱,۱۵۳	۷۳۴(٪۱۰.۱)	۶۱۸(٪۸.۵)	۳۶۸(٪۵.۰)	۳۸(٪۰.۵)
۲۰۲۰	۷,۶۷۵	۴,۵۹۶	۱,۲۷۶	۷۳۳(٪۹.۶)	۶۴۶(٪۸.۴)	۳۸۳(٪۵.۰)	۴۰(٪۰.۵)
۲۰۲۵	۸,۰۱۲	۴,۷۷۳	۱,۴۰۰	۷۲۹(٪۹.۱)	۶۷۰(٪۸.۴)	۳۹۸(٪۵.۰)	۴۳(٪۰.۵)
۲۰۳۰	۸,۳۰۹	۴,۹۱۷	۱,۵۲۴	۷۲۳(٪۸.۷)	۶۹۰(٪۸.۳)	۴۱۰(٪۴.۹)	۴۵(٪۰.۵)
۲۰۳۵	۸,۵۷۱	۵,۰۳۲	۱,۶۴۷	۷۱۶(٪۸.۴)	۷۰۶(٪۸.۲)	۴۲۱(٪۴.۹)	۴۶(٪۰.۵)
۲۰۴۰	۸,۸۰۱	۵,۱۲۵	۱,۷۷۰	۷۰۸(٪۸.۰)	۷۱۸(٪۸.۲)	۴۳۱(٪۴.۹)	۴۸(٪۰.۵)
۲۰۴۵	۸,۹۹۶	۵,۱۹۳	۱,۸۸۷	۷۰۰(٪۷.۸)	۷۲۶(٪۸.۱)	۴۴۰(٪۴.۹)	۵۰(٪۰.۶)
۲۰۵۰	۹,۱۵۰	۵,۲۳۱	۱,۹۹۸	۶۹۱(٪۷.۶)	۷۲۹(٪۸.۰)	۴۴۸(٪۴.۹)	۵۱(٪۰.۶)

Source: http://esa.un.org

روند افزایش جمعیت و تغییر ترکیب جمعیتی در جهان و مهاجرت ناشی از آن، حاوی فرصت‌ها و تهدیدات فراوانی خواهد بود و به طور طبیعی کشورهای پیشرفته درتلاش خواهند بود با برپا نمودن نظام جذب نیروهای انسانی مستعد مورد نیاز خویش بهترین نیروهای انسانی جوامع کمتر توسعه یافته را جذب نمایند. این روند باعث به هم زده‌شدن ترکیب جمعیتی در اکثر شهر های بزرگ جهان می‌شود. روندی که از مدتی قبل آغاز شده است. جدول زیر شهرهایی را نشان می‌دهد که حداقل ۲۵٪ جمعیت آن‌ها متولد خارج از کشور هستند.

شهر	سال	جمعیت شهر	جمعیت متولد خارج	درصد
دبی	۲۰۰۲	۸۵۷،۲۳۳	۷۰۲،۹۳۱	۸۲،۰۰
میامی	۲۰۰۰	۲،۲۵۳،۳۶۲	۱،۱۴۷،۷۶۵	۵۰،۹۴
آمستردام	۲۰۰۲	۷۳۵،۳۲۸	۳۴۷،۶۳۴	۴۷،۲۸
تورنتو	۲۰۰۱	۴،۶۴۷،۹۶۰	۲،۰۹۱،۱۰۰	۴۴،۹۹
مسقط	۲۰۰۰	۶۶۱،۰۰۰	۲۹۴،۸۸۱	۴۴،۶۱
ونکوور	۲۰۰۱	۱،۹۵۷،۴۷۵	۷۶۷،۷۱۵	۳۹،۰۲
اوکلند	۲۰۰۱	۳۶۷،۷۳۷	۱۴۳،۴۱۷	۳۹،۰۰
ژنو	۲۰۰۲	۴۲۷/۷۰۰	۱۶۴،۱۱۸	۳۸،۳۷
مکه	۱۹۹۶	۴/۴۶۷/۶۷۰	۱،۶۸۶،۵۹۵	۳۷،۷۵
لاهه	۱۹۹۵	۴۴۱،۵۹۵	۱۶۱،۵۰۹	۳۶،۵۷
لوس‌آنجلس	۲۰۰۰	۹،۵۱۹،۳۳۸	۳،۴۴۹،۴۴۴	۳۶،۲۴
تل‌آویو	۲۰۰۲	۲،۰۷۵،۵۰۰	۷۴۷،۴۰۰	۳۶،۰۱
کی‌یف	۱۹۹۲	۲،۶۱۶،۰۰۰	۹۴۱،۷۶۰	۳۶،۰۰
مدینه	۲۰۰۰	۵،۴۴۸،۷۷۳	۱،۸۹۳،۲۱۳	۳۴،۷۵
نیویورک	۲۰۰۰	۹،۳۱۴،۲۳۵	۳،۱۳۹،۶۴۷	۳۳،۷۱
سان‌فرانسیسکو	۲۰۰۰	۱،۷۳۱،۱۸۳	۵۵۴،۸۱۹	۳۲،۰۵
ریاض	۲۰۰۰	۴،۷۳۰،۳۳۰	۱،۴۷۷،۶۰۱	۳۱،۲۴
پرت	۲۰۰۱	۱،۳۳۶،۲۳۹	۴۲۲،۵۴۷	۳۱،۶۲
سیدنی	۲۰۰۱	۳،۹۶۱،۴۵۱	۱،۲۳۵،۹۰۸	۳۱،۲۰
اورشلیم	۲۰۰۲	۶۷۸،۳۰۰	۲۰۸،۷۰۰	۳۰،۷۷
ملبورن	۲۰۰۱	۳،۳۶۷،۱۶۹	۹۶۰،۱۴۵	۲۸،۵۱
فرانکفورت	۲۰۰۰	۶۵۰،۷۰۵	۱۸۱،۱۸۴	۲۷،۸۴
تفلیس	۱۹۹۹	۱،۳۳۹،۱۰۵	۳۷۰،۹۳۲	۲۷،۷۰

لندن	۲۰۰۱	۷،۱۷۲،۰۹۱	۱،۹۴۰،۹۳۲	۲۷،۰۵
بروکسل	۲۰۰۲	۹۷۸،۳۸۴	۲۶۰،۰۴۰	۲۶،۵۸

Source:www.migrationinformation.org

سه میلیون و پانصد هزار نفر از جمعیت نه‌ونیم میلیون نفری لوس‌آنجلس و دومیلیون نفر از جمعیت بیش از هفت میلیون نفری لندن در ابتدای هزاره سوم مهاجر هستند. ترکیب جمعیت خارجی لندن نشان ازتنوع بسیار بالای خارجی های مقیم آن شهر دارد.

حجم و تنوع بسیار بالای جمعیت خارجی مهاجر در شهری مانند لندن تأثیرات جدی خود را در عرصه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و اداری این شهر خواهد گذاشت. بخش مهمی از درآمد مهاجرین به موطن اصلی آن‌ها ارسال می‌گردد و همین امر علقه‌ای علاوه‌بر دیگر علقه‌های ارتباطی، رسانه‌ای، فرهنگی، سیاسی و امنیتی بین شهری مانند لندن و کشوری مانند انگلستان با موطن اولیه مهاجرین متنوع اضافه می‌نماید و نوعی منافع متقابل بین این شهر با شهرها و کشورهای متعددی ایجاد خواهد کرد.

هم‌اکنون، تعدادی از کشورهای در حال توسعه به مقدار زیادی وابسته به پول ارسالی از شهروندان مهاجر خویش به شهرها و کشورهای توسعه‌یافته و یا ثروتمندتر هستند. جدول زیر ده کشور اول دارای درآمد زیاد از منابع مالی ارسالی از سوی شهروندان را نشان می‌دهد:

ارسال پول از سوی مهاجرین به سرزمین اصلی

mpi — **MPI DATA HUB**
MIGRATION FACTS, STATS, AND MAPS

Top Ten Countries with the Largest Amounts of Remittances (2006)

Country	Amount (US$000)	Share of GDP
1. India	25,700	2.9%
2. Mexico	24,732	3.0%
3. China	22,492	0.9%
4. Philippines	14,923	14.6%
5. Bangladesh	5,485	9.1%
6. Pakistan	5,400	4.3%
7. Morocco	5,049	9.1%
8. Egypt, Arab Rep.	5,017	4.3%
9. Lebanon	4,924	20.7%
10. Vietnam	4,800	7.5%

Note: Remittances are not counted toward the calculation of GDP. List includes only countries for which data is available and excludes high income countries.

Top Ten Countries with Remittances Representing the Highest Share of Gross Domestic Product (2006)

Country	Amount (US$000)	Share of GDP
1. Moldova	1,182	36.2%
2. Tonga	66	30.9%
3. Guyana	201	21.6%
4. Haiti	985	21.2%
5. Lebanon	4,924	20.7%
6. Tajikistan	1,019	20.2%
7. Honduras	1,796	19.6%
8. Jordan	2,500	19.6%
9. Bosnia and Herzegovina	1,943	19.4%
10. Armenia	1,175	19.1%

Note: Remittances are not counted toward the calculation of GDP. List includes only countries for which data is available and excludes high income countries.

در قرن بیستم جمعیت شهرنشین جهان از۲۲۰ میلیون به ۲/۸ میلیارد نفر افزایش یافته است و در سال ۲۰۰۸بیش از۳/۳ میلیارد نفر در شهرها زندگی کرده و این رقم بیش از نیمی از کل جمعیت جهان می‌باشد. پیش‌بینی می‌شود که جمعیت شهرها در سال ۲۰۳۰ به بیش از ۵ میلیارد نفر یعنی ۶۰٪ ساکنین زمین برسد. بیشترین افزایش جمعیت شهرنشین در دو قاره آسیا و آفریقا خواهد بود. در سال ۲۰۳۰ بیشتر از ۸۱٪ جمعیت شهرنشین در شهرهای کشورهای در حال‌توسعه فعلی خواهند زیست. از سال ۲۰۰۷ به بعد افزایش جمعیت صرفاً در مناطق شهری رخ داد. ازجمله پیامد های این روند شکل‌گیری شهرهایی با جمعیت بالای ۱۰ میلیون نفر ساکن خواهد بود. همه این ابرشهرها در مناطقی خارج از اروپا و آمریکای شمالی قرار خواهند داشت. جدول زیر ۲۰ کلان‌شهر و ابرشهر بزرگ جهان را در سال ۲۰۰۶ نشان می‌دهد. تنها دو شهر آمریکا، نیویورک با جمعیتی برابر ۱۸/۶۵ میلیون نفر (رده چهارم) و لس‌آنجلس با ۱۲/۲۲ میلیون نفر (رده دوازدهم) و یک شهر از اروپا، مسکو با ۱۰/۸۲ میلیون نفر

نفوس در این ۲۰ شهر قرار گرفته‌اند، مابقی بین آسیا، آمریکای لاتین، آمریکای جنوبی و آفریقا توزیع شده اند:[(۱۶)]

ردیف	شهر – مناطق شهری	کشور	جمعیت در ۲۰۰۶ (میلیون)
۱	توکیو	ژاپن	۳۵.۵۳
۲	مکزیکو سیتی	مکزیک	۱۹.۲۴
۳	بمبئی	هند	۱۸.۸۴
۴	نیویورک	آمریکا	۱۸.۶۵
۵	سائوپولو	برزیل	۱۸.۶۱
۶	دهلی	هند	۱۶.۰۰
۷	کلکته	هند	۱۴.۵۷
۸	جاکارتا	اندونزی	۱۳.۶۷
۹	بوئنوس آیرس	آرژانتین	۱۳.۵۲
۱۰	داکا	بنگلادش	۱۳.۰۹
۱۱	شانگهای	چین	۱۲.۶۳
۱۲	لس‌انجلس	آمریکا	۱۲.۲۲
۱۳	کراچی	پاکستان	۱۲.۲۰
۱۴	لاگوس	نیجریه	۱۱.۷۰
۱۵	ریودوژانیرو	برزیل	۱۱.۶۲
۱۶	اوساکا، کوبه	ژاپن	۱۱.۳۲
۱۷	قاهره	مصر	۱۱.۲۹
۱۸	پکن	چین	۱۰.۸۵
۱۹	مسکو	روسیه	۱۰.۸۲
۲۰	مانیل	فیلیپین	۱۰.۸۰

Source: http://www.citymayors.com

روند رشد جمعیت ابر شهرها از سال ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۵[۱۷]

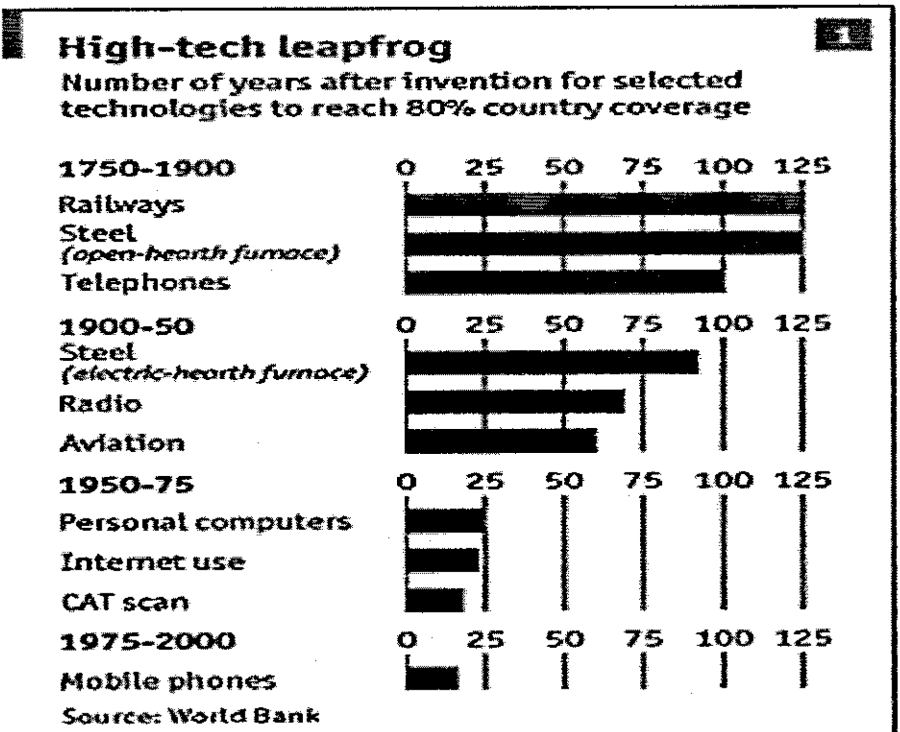
City	Population 1950	2007	2015
		Millions	
Tokyo, Japan	11.3	35.7	36.4
New York-Newark	12.3	19.0	20.0
Mexico City, Mexico	2.9	19.0	20.2
Mumbai (Bombay), India	2.9	19.0	21.9
São Paulo, Brazil	2.3	18.8	20.5
Delhi, India	1.4	15.9	18.7
Shanghai, China	6.1	15.0	17.2
Kolkata (Calcutta), India	4.5	14.8	17.0
Dhaka, Bangladesh	0.3	13.5	17.0
Buenos Aires, Argentina	5.1	12.8	13.4
Los Angeles-Long Beach-Santa Ana	4.0	12.5	13.2
Karachi, Pakistan	1.1	12.1	14.9
Cairo, Egypt	2.5	11.9	13.5
Rio de Janeiro, Brazil	3.0	11.7	12.8
Osaka-Kobe, Japan	4.1	11.3	11.4
Beijing, China	4.3	11.1	12.8
Manila, Philippines	1.5	11.1	12.8
Moscow, Russian Federation	5.4	10.5	10.5
Istanbul, Turkey	1.0	10.1	11.2

Note: A "megacity" is defined as an urban agglomeration with ten million or more inhabitants.

ابرشهرها، اگر در زمره جهان‌شهرها مثل توکیو و نیویورک قرار نگیرند، درارتباط مستقیم مبادلاتی و مهاجرتی با آن‌ها خواهند بود. پیش‌بینی می‌شود که ابرشهرها به دلایل متعددی ازجمله دلایل اقتصادی، امنیتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به مهم‌ترین کانون‌های جهان آینده تبدیل خواهند شد.

ب) روند علم و تکنولوژی و شهر جهانی: اصلی‌ترین روند و جریان مؤثر در شکل‌گیری و تشدید سرعت جهانی‌شدن، تحولات و اصطلاحاً آنچه که انقلاب تکنولوژی خوانده می‌شود، می‌باشد. برای صدها سال سرعت روند پیشرفت علم وتکنولوژی تقریباً ثابت و یا کند بوده است. سرعت این روند درپنج دهه اخیر بسیار افزایش یافت. اما از دهه ۱۹۷۰ میلادی و همزمان با ورود تکنولوژی‌های برآمده از الکترونیک و کامپیوتر، تحولات آن اوج گرفت و امروزه، سرعت آن فوق‌العاده و غیرقابل تصور شده است. شمای

زیر مدت زمان همه‌گیرشدن برخی از تکنولوژی‌های به‌شدت تأثیرگذار در زندگی بشر را در سه سده اخیر نشان می‌دهد:

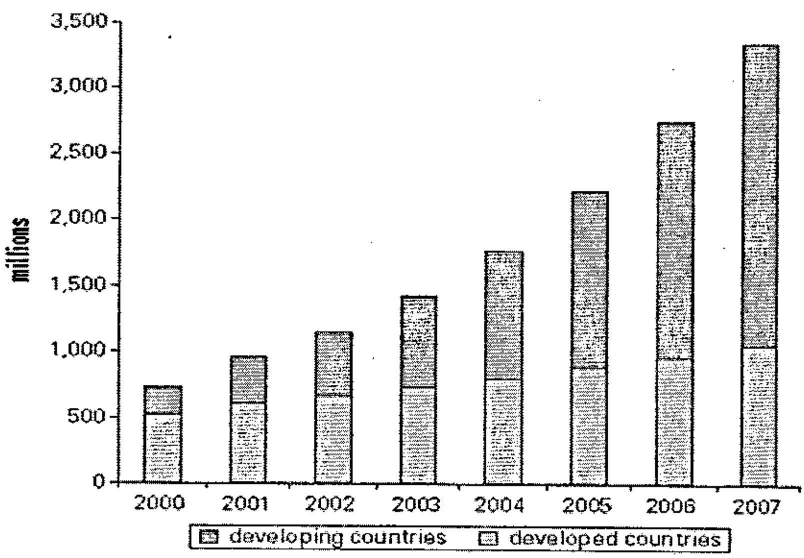


منبع: بانک جهانی

برای این که راه‌آهن و فولاد استفاده عمومی پیدا کند ۱۲۵ سال طول کشیده است. برای تلفن یکصدسال زمان لازم بوده است. زمان لازم برای رادیو و هواپیمانوردی بیش از ۵۰ سال بوده است. اما زمان عمومی شدن کامپیوتر و اینترنت کمتر از ۲۵ سال و موبایل و تلفن همراه کمتر از ۱۵ سال بوده است. امروزه، ضریب نفوذ موبایل در برخی از کشورها به صددرصد رسیده و در سال ۲۰۰۷ بیش از نیمی از مردم جهان دارای گوشی تلفن همراه بوده‌اند. شمای زیر روند رشد استفاده از تلفن همراه را از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ نشان می‌دهد. براساس آمار اتحادیه بین‌المللی مخابرات، در حالی که در سال ۲۰۰۰ کمتر از ۸۰۰ میلیون نفر مشترک تلفن همراه بوده‌اند در سال ۲۰۰۷ به

رقمی نزدیک به ۳/۵ میلیارد نفر رسید. آمار سال ۲۰۱۰ این رقم را۴/۶ میلیارد نفر نشان می‌دهد.

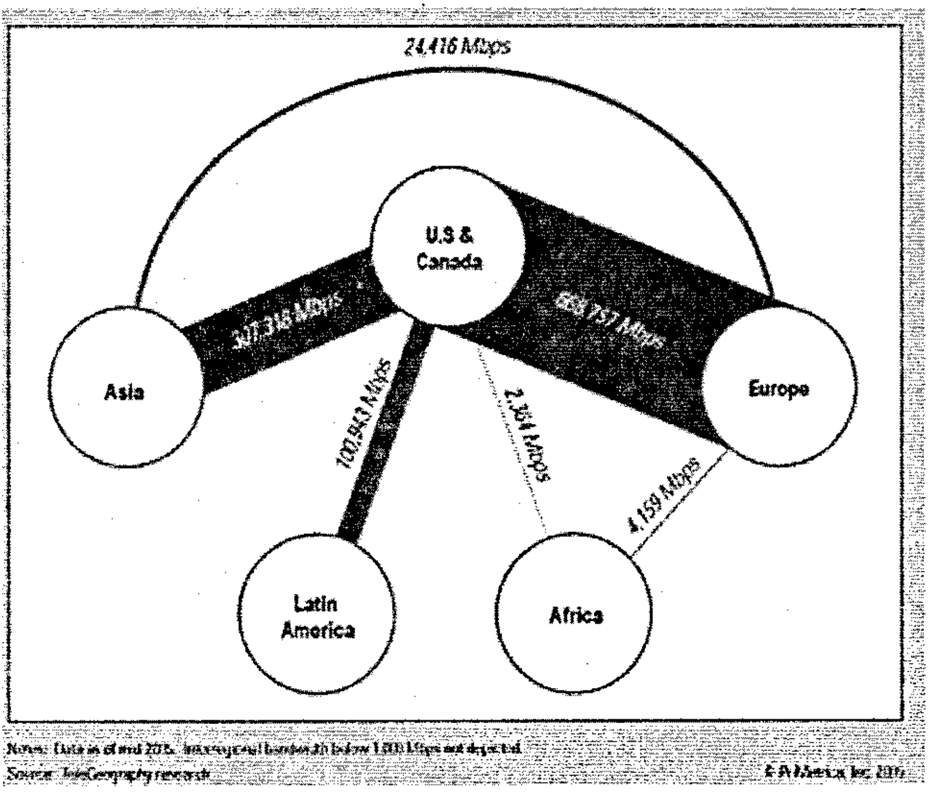
درخصوص اینترنت نیز روند مشابهی به چشم می‌خورد. در حالی که تعداد کاربران اینترنت در سال ۱۹۹۸ رقمی ناچیز و حدود یک درصد جمعیت دنیا را تشکیل می‌داد در سال ۲۰۰۹ به حدود ۲۶ درصد می‌رسد. شمای بعدی رشد مشترکین تلفن همراه را براساس مناطق مختلف جهان از ۱۹۹۸ تا۲۰۰۹ به نمایش می‌گذارد:



Source: International Telecommunication Union (ITU), World Telecommunication/ICT Indicators Database.

ماهواره‌ها و شبکه‌های فیبر نوری هم اکنون مناطق مختلف جهان را در ارتباط بی‌وقفه با یکدیگر قرار داده است. هم اکنون ما با دو جهان روبه‌رو هستیم، جهانی مادی و فیزیکی که به وسیله شبکه‌های راه‌های زمینی، هوایی و دریایی و همین‌طور رسانه‌های گروهی به هم پیوسته است و جهانی مجازی که از طریق شبکه‌های الکترونیکی فیبر نوری و ماهواره‌ای بی‌سیم جهان را به هم پیوند می‌زند. جهانی که برخلاف جهان اول که در آن زمان و مکان و فاصله‌های جغرافیایی، روز و شب و عوارض جغرافیایی و طبیعی مداخله دارد. اما در جهان مجازی ساعت کاری و اداری مطرح نیست، نه خورشید غروب می‌کند و نه فاصله‌های جغرافیایی و عوارض طبیعی در آن

تأثیری دارد. جهانی که فضای جریان‌ها جایگزین فضای مکان‌ها شده و ژئوپلتیک جدیدی شکل گرفته است. در این ژئوپلتیک برخلاف دوران ماقبل جهانی‌شدن، که جایگاه و وسعت جغرافیایی و مشرف‌بودن بر مسیرهای حمل‌ونقل و قدرت سخت‌افزاری شاخص‌های اصلی و تعیین‌کننده موقعیت و جایگاه کشورها و همین طور شهرها بود، جایگاه آن در شبکه‌های به هم پیوسته جهانی و یا به اصطلاح گره‌های ارتباطی واجد اهمیت اساسی خواهد بود. شمای زیر پهنای باند بین‌قاره‌ای و شبکه‌های فیبر نوری را در سال ۲۰۰۵ نشان می‌دهد:



همان‌طوری‌که که مشاهده می‌شود پهنای باند بین اروپا و آمریکا در حال‌حاضر بیش از دو برابر آسیا است. اما سطح پهنای باند آفریقا و خاورمیانه با آمریکا نزدیک ۳۰۰ برابر کمتر از اروپا و کمتر از ۱۰۰ برابر از آسیا و آمریکا می‌باشد. آمریکای لاتین وضعیت به‌مراتب بهتری به نسبت آفریقا دارد. مشابه همین وضعیت درخصوص سمت‌گیری ماهواره‌های اطراف کره زمین به سمت قاره‌های مختلف کره زمین وجود

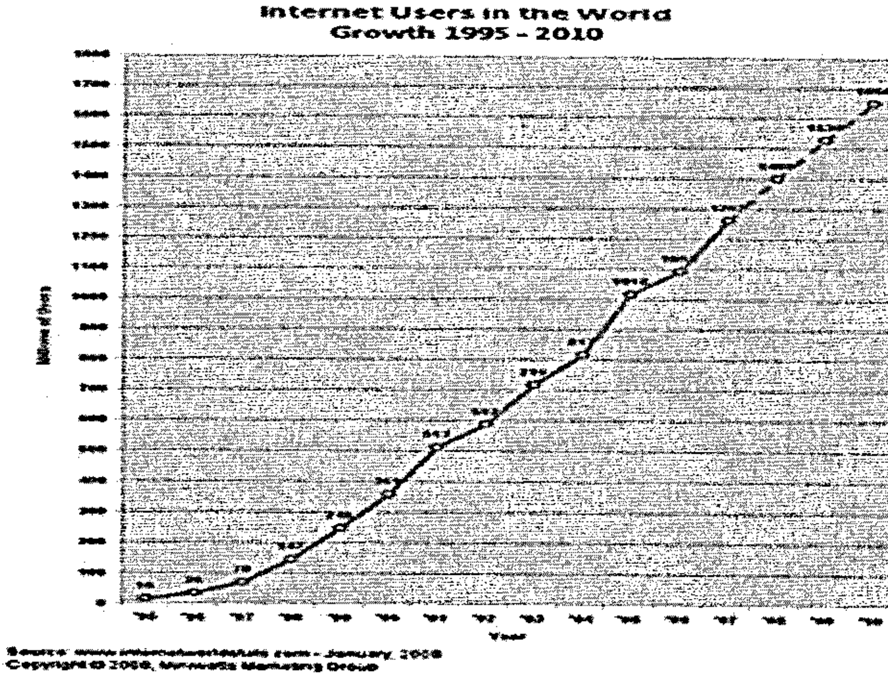
دارد. در این ساختار شبکه‌های به‌هم‌پیوسته که شبکه جهانی ارتباطات نام دارد و شبکه‌های جهانی اینترنت و تلفن‌های همراه و رسانه‌های دسته‌جمعی چندرسانه‌ای در آن ایجاد شده شبکه‌های هوشمندی شکل گرفته است که در آن، انواع مبادلات انسانی صورت گرفته، اطلاعات و دانش بشری در آن انباشته می‌شود. حجم اطلاعات موجود در شبکه جهانی اینترنت با سرعت نجومی در حال افزایش است به‌گونه‌ای که دیگر شاید هرگز قابل اندازه‌گیری نباشد. این اطلاعات در ابررایانه‌ها یا سرورهایی انباشته می شود که در شهرهای جهانی و جهان‌شهرها قرار گرفته‌اند. ازجمله خصوصیات این شهرها مراکز ارتباطات جهانی هوشمند و دانش‌پایه‌بودن آن‌ها می‌باشد. از این شهرها و از طریق این شبکه‌های به هم پیوسته جهانی منابع مالی، نقل‌وانتقال سرمایه و کالا، نیروی انسانی و خدمات مدیریت و کنترل می‌شود. فاصله‌های زمانی و مکانی در این ساختار به صفر رسیده و مرزهای جغرافیایی کلاسیک‌در آن فاقد معنا و مفهوم است. در نتیجه، با شکل‌گیری جغرافیای سیاسی از نوع جدید مفاهیمی مانند مرزهای سیاسی ملی و یا نقطه تماس بین‌المللی تعاریفی متفاوت از گذشته پیدا می‌کند. در واقع، مرز ملی از همان نقطه یا شهری آغاز می‌گردد که دستورالعمل و یا درخواست کاربر وارد شبکه می‌شود. سپس، از گذرگاه‌ها و نودهای متعددی عبور می‌کند که هرکدام از آن‌ها می‌تواند در کشور و یا کشورهای مختلفی قرار گرفته باشند. برای عبور از این گذرگاه‌ها و ایستگاه‌ها نیازی به مجوز و یا ویزا نمی‌باشد. همه فعل و انفعالات و اطلاعات در سرورهایی انباشته می‌شود که در قلمرو حاکمیت متبوعه کاربر و یا سازمان اقدام‌کننده قرار نداشته و از سوی دیگر دولت آن سرزمین سلطه‌ای بر آن‌ها ندارد. شهرهایی که این توانایی را دارند که بتوانند عدد و حجم بالایی از سرورهای امن و یا مراکز هاستینگ را در خود جای دهند جایگاه ویژه‌ای در فضای جریان‌ها که همان جغرافیای سیاسی جدید در حال شکل‌گیری است خواهند داشت. موضوع امنیت مجازی که شامل حفاظت از شبکه‌های ارتباطی، پایگاه‌های نگهداری اطلاعات و گذرگاه اطلاعاتی می‌باشد. از جمله مسائل و معضلات نوین است که می‌تواند در حوزه مأموریت‌های دولت- ملت‌ها و یا زمامداری‌های ملی و بین‌المللی قرار گیرد. شبکه عظیم حمل‌ونقل هوایی و همین‌طور شبکه ارتباطات مجازی این امکان را به شهر داده است که برای ارتباط با مراکز فراملی نیازی به طی کردن فضا و عبور از سرزمین کشور متبوعه خویش نداشته باشند. در این حالت، همزمان با دو محیط مختلف، ملی و فراملی در ارتباط قرار و نقاط تماس

بین‌المللی به شهرهای جهانی منتقل می‌شود. در شمای زیر با استفاده از شاخص آمادگی شبکه‌ای، ۱۵ کشور دارای بالاترین رتبه دیده می‌شوند. سوئد اول و سنگاپور در جای دوم قرار گرفته است.

The Networked Readiness Index 2009–2010

Country/ Economy	Rank	Score	Rank within income group*	
Sweden	**1**	**5.65**	**HI**	**1**
Singapore	2	5.64	HI	2
Denmark	3	5.54	HI	3
Switzerland	4	5.48	HI	4
United States	5	5.46	HI	5
Finland	6	5.44	HI	6
Canada	7	5.36	HI	7
Hong Kong SAR	8	5.33	HI	8
Netherlands	9	5.32	HI	9
Norway	10	5.22	HI	10
Taiwan, China	11	5.20	HI	11
Iceland	12	5.20	HI	12
United Kingdom	13	5.17	HI	13
Germany	14	5.16	HI	14
Korea, Rep.	15	5.14	HI	15

Source: www.insead.edu



Source: www.internetworldstates.com

ج) روند همگرایی اقتصادی و شهر جهانی: غالباً و ازجمله سیاست‌مداران و استراتژیست‌های آمریکایی و اروپایی، پروسه جهانی‌شدن را یک روند اقتصادی تلقی می‌کردند. در استراتژی امنیت ملی آمریکا که درسال ۲۰۰۰ توسط دولت بیل کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا تنظیم شده است، همواره واژه جهانی‌شدن با قید جهانی اقتصادی و یا جهانی‌شدن تجاری به کاررفته است.(۱۸) اما حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ همچون نقطه عطفی باعث شد که به دامنه‌های امنیتی جهانی‌شدن نیز توجه شود. همگرایی اقتصادی و تشکیل بازار جهانی کالا، سرمایه، خدمات و نیروی کار به‌عنوان مهم‌ترین جریان و قوه محرکه جهانی‌شدن شناخته می‌شود. اما همگرایی جهانی اقتصادی بدون وقوع انقلاب الکترونیکی و پدیداری تکنولوژی اطلاعاتی غیرممکن به نظر می‌رسید. اقتصاد متکی‌بر صنعت مکانیک موجب شکل‌گیری واحدهای متمرکز و عظیم صنعتی شده بود. واحدهایی که مثل مجتمع خودروسازی فورد در شهر دیترویت وسعتی در حد یک شهر داشته، هزاران نفر از نیروی کار در یک محوطه به کار گرفته و به تولید انبوه مبادرت می‌نمود. همه بخش‌های کارخانه عظیم از مدیریت، طراحی، تولید، امور

مالی و بازاریابی و فروش در یک محوطه به هم پیوسته صورت می‌گرفت. از این‌رو این شکل از تولید اقتصادی به اقتصاد فوردیسم معروف گردید. اما تکنولوژی الکترونیک و برقراری شبکه‌های ارتباطی جهانی و جهانی‌شدن بازار تجارت و سرمایه و تشکیل بازارهای مالی فراملی و مدیریت شبکه‌ای و از راه دور این امکان را فراهم آورد که بخش‌های مختلف یک مجتمع تولیدی از هم جدا شده و هزینه تولید، بازار و نیروی کار و همین‌طور منابع مالی و مقررات حقوقی و مالکیتی در مکان پراکنده و دور از هم از نظر جغرافیایی توزیع شود. تولید قطعات و محصولات نهایی باتوجه به مزیت نسبی در کشورها و قاره‌های مختلف صورت گرفته و به بازارهای مقصد ارسال گردد. این نحوه تولید اقتصادی که به اقتصاد پسا فوردیسم معروف شده است وضعیت شهرها را از نظر مدیریت، بازارهای مالی و مراکز تولیدی از هم مجزا ساخته است. پاره‌ای از شهرها مراکز مالی، مدیریتی، خدماتی و علمی و تحقیقی تبدیل و جهان‌شهر و یا شهر جهانی نام گرفته و پاره‌ای دیگر دارای کارکرد تولیدی خواهند شد. این تقسیم کار در آسیا، اروپا و آمریکای شمالی درحال رخ‌دادن بوده و به تدریج در حال رسوخ به مناطق خاورمیانه، آفریقا و آمریکای جنوبی و مرکزی می‌شود. رشد اقتصادی چین و اکثر کشورهای آسیای جنوب شرقی محصول این روند است. روندی که همزمان، پراکندگی و تمرکز را با یکدیگر تجربه می‌کند و بنابر نظر خانم ساسکیا ساسن عامل اصلی شکل‌گیری شهر جهانی و جهان‌شهرها می‌باشد. وی در توضیح وضعیت جدید اقتصاد جهانی و شکل‌گیری شهرهای جهانی می‌گوید:

«سه ویژگی اقتصاد امروزی توضیح می‌دهد که چرا ۳۰ تا ۴۰ جهان‌شهر بیش از هر وقت دیگر اهمیت یافته‌اند. اول؛ «اقتصاد جهانی» یک بازار ساده نیست، بلکه به کار یک سیستم تخصصی مدیریتی نیاز دارد که در شهرها متمرکز شده است. دوم؛ خصوصی‌شدن و آزادسازی، برخی از کارکردهای حکومتی را به شرکت‌های جهانی منتقل کرده است که باز هم این امر فعالیت‌ها را متمرکز می‌کند. سوم، دیجیتالی‌شدن این معنی را در بر دارد که بخش‌های هدایتی و مدیریتی، نیازمند دسترسی به زیرساخت‌های کاملاً پیشرفته، که در مراکز تجاری عظیم یافت می‌شوند، می‌باشند. در نتیجه، به جای متروکه‌شدن شهرها در اروپا و آمریکا، وظایف فرماندهی در خویش را متمرکز کرده، به‌مثابه سایت‌هایی برای تولید نیازهای مالی و دیگر صنایع راهبردی،

دوران فراصنعتی عمل می‌نمایند و بازاری را فراهم می‌آورند که دولت‌ها و شرکت‌ها از آن‌ها مایحتاج مالی و خدماتی خویش را تدارک می‌نمایند.

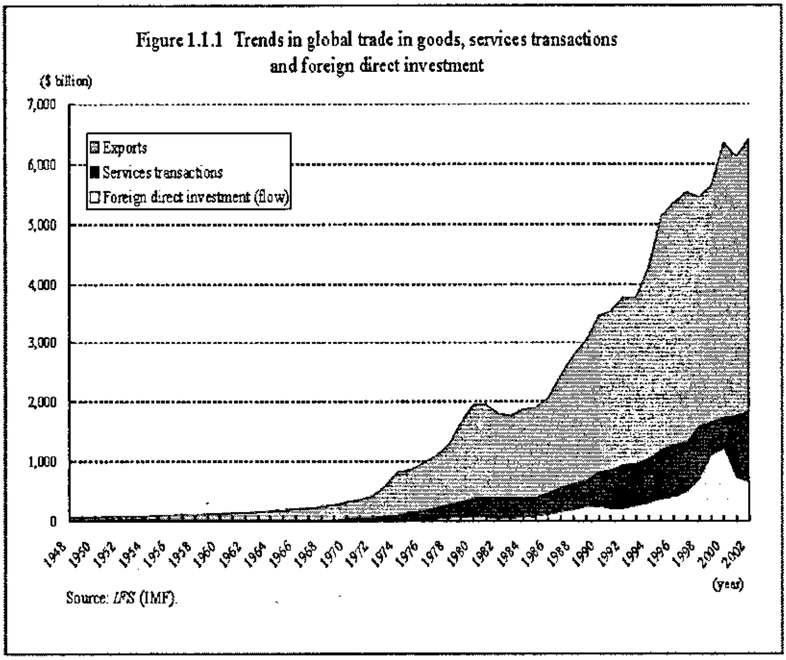
تعداد این شهرها چقدر است و یا تحول در سلسله‌مراتب آن‌ها چگونه صورت می‌گیرد و کدام دست ازتحولات را نمایندگی می‌کنند؟ تماماً موضوعاتی قابل بحث و مناقشه‌برانگیز است، اما بسیاری از محققین، توافق دارند که بسیاری از شهرها در هر دو قاره (اروپا و آمریکا)، درحال حاضر به عنوان مراکز هماهنگی، کنترل و خدماتی بازار سرمایه جهانی عمل می‌نمایند. تجزیه و تحلیل جهانی‌شدن با تمرکز روی شهرها، این اجازه را می‌دهد که روندهای اقتصادی را نه به صورت مجرد در سطح ملی، بلکه در شکل پدیده‌های عینی و ملموس و واقع‌شده در مکان‌های مشخصی، مشاهده کرد. این مطالعه همچنین ملت- دولت را به چندین مؤلفه فرعی ملی تقسیم کرده و نشان‌دهنده کاهش اهمیت «اقتصاد ملی» به عنوان یک مقوله واحد می‌باشد.[۱۹]

خانم ساسن با توضیح این که چگونه در فرآیند همکاری متقابل تکنولوژی نوین و جهانی‌شدن اقتصاد، تکنولوژی اطلاعاتی این فرصت را برای پاره‌ای از شهرها و خصوصاً شهرهای اروپایی و آمریکایی که به دلیل از دست‌دادن مزیت‌های خویش برای توسعه و سرمایه‌گذاری‌های جدید، پیش‌بینی می‌شد درخطر رکود قرار گیرند، با بهره‌گیری از مزیت‌های شبکه‌های ارتباطی و مالی، با تغییر عملکرد، موقعیت خویش را به عنوان مراکز خدماتی مالی و مدیریتی جهانی، نوسازی نمایند. نگاهی به شاخص رقابت‌پذیری در ساخت و تولید نشان می‌دهد که تنها کشور آلمان از بین کشورهای اروپای غربی همچنان در بین ۱۵ کشور بالای جدول باقی مانده است. چین، هند و کره جنوبی بالاترین نرخ رقابت‌پذیری را در ساخت در فهرست ۲۵ کشور تحت بررسی دارند. چرخه‌هایی مانند وجود نیروهای با استعداد بالا، هزینه نیروی کار و مواد اولیه، هزینه انرژی و سیاست‌های مربوطه، شبکه تأمین، پویایی تجارت محلی، نظام اقتصادی، تجارت، مالی و مالیاتی، کیفیت زیرساخت‌های فیزیکی، سرمایه‌گذاری دولتی درساخت و نوآوری، نظام حقوقی و مقرراتی، کیفیت و در دسترس‌بودن بهداشت و درمان ازجمله عناصر مورد نیاز برای کسب رتبه بالا در رقابت‌پذیری تولیدات می‌باشد. باتوجه به نرخ بالای رشد اقتصادی و همین‌طور جمعیت انبوه انتظار می‌رود این روند تشدید شود. اگر امروزه کالاهای چینی انبارها و ویترین‌ها را پر کرده است، دیری نخواهد پایید که کالای هندی نیز در سبد خرید ساکنان کره زمین قرارگیرد.

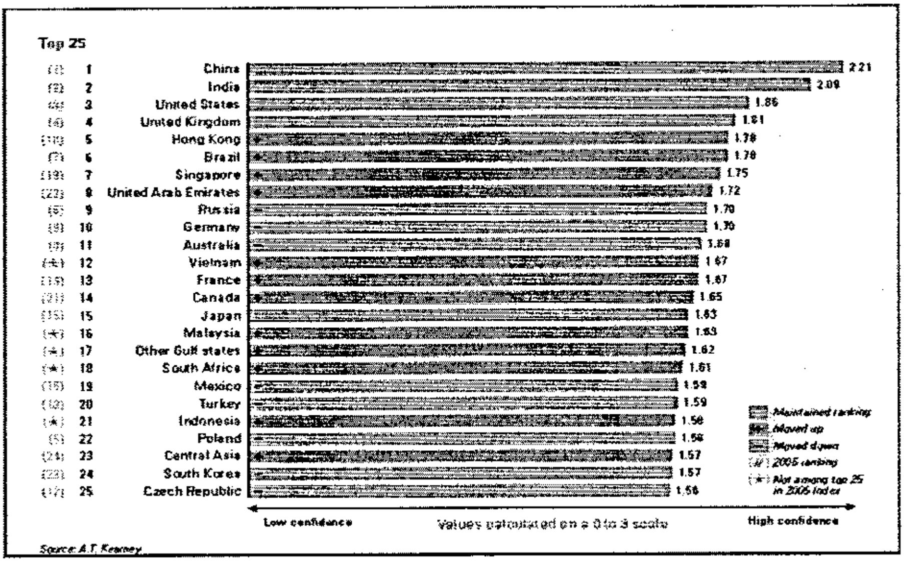
شاخص رقابت‌پذیری در ساخت و تولید جهانی در سال ۲۰۱۰ [۲۰]

ردیف	کشور	نرخ شاخص
۱	چین	۱۰.۰۰
۲	هند	۸.۱۵
۳	جمهوری کره	۶.۷۹
۴	آمریکا	۵.۸۴
۵	برزیل	۵.۴۱
۶	ژاپن	۵.۱۱
۷	مکزیک	۴.۸۴
۸	آلمان	۴.۸۰
۹	سنگاپور	۴.۶۹
۱۰	لهستان	۴.۴۹
۱۱	جمهوری چک	۴.۳۸
۱۲	تایلند	۴.۱۷
۱۳	کانادا	۴.۱۱
۱۴	سوئیس	۳.۰۷
۱۵	اتریش	۳.۰۷

بررسی روند همگرایی اقتصادی جهانی با استفاده از شاخص‌ها و آمارها نشان می‌دهد که حجم تجارت جهانی، سرمایه‌گذاری و خدمات در سطوح متفاوتی به سرعت در حال افزایش است. اما بیشترین سهم از این افزایش را کشورهای آسیایی از آن خود ساخته‌اند.



در حالی که در سال ۱۹۴۸ حجم تجارت جهانی در حدود ۱۰۰ میلیارد بود در سال ۲۰۰۲ این رقم به بیش از ۶۰۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۷ چین از آلمان پیشی گرفت و به اولین صادرکننده جهان تبدیل شد. درخصوص سرمایه‌گذاری مستقیم نیز چین و هند جایگاه اول را در سال ۲۰۰۷ به خود اختصاص داده‌اند.



Source: A.T. Kearney

با کنار هم قراردادن روند جمعیتی و روندهای اقتصادی، رقابت‌پذیری در تولید و شاخص جذب سرمایه مستقیم خارجی به‌خصوص در منطقه آسیا، همنوایی و هم‌جهتی این روندها را نشان می‌دهد، رشد شهرنشینی و شکل‌گیری اکثر ابرشهرها در این منطقه قابل پیش‌بینی می‌باشد. بیشترین رشد تولید و جذب سرمایه هم در آسیا صورت می‌گیرد. دور از ذهن نخواهد بود که جهان‌شهرها، شهرهای جهانی و ابرشهرها خصوصاً آن‌هایی که در آسیا (منهای خاورمیانه و آسیای میانه) قرار دارند به کانون‌های آتی مسائل جهانی و بین‌المللی تبدیل شوند.

د) روند زمامداری و حکمرانی و شهرهای جهانی: جهانی‌شدن، در حال متحول‌کردن عرصه‌های مختلف زندگی بشر می‌باشد. مناقشه‌برانگیزترین و حساس‌ترین موضوع تاریخ جوامع انسانی به احتمال قریب به یقین موضوع حکومت و به زبان امروزین حکمرانی و یا زمامداری بوده است. شیوه، ساختار و قدرت تصمیم‌گیری و اجرا، قلمروهای حقوقی و جغرافیایی و کارآمدی آن موضوع بحث زمامداری می‌باشد. دو چرخه تصمیم‌گیری و اجرا و همین‌طور دامنه‌ها و عرصه‌های آن چگونگی، کیفیت و کارآمدی آن را تبیین می‌کند. دولت‌ها هم‌اکنون با دو بحث «دامنه و عرصه‌های زمامداری» و دیگر بحث کیفیت و کارآمدی آن دست و پنجه نرم می‌کنند. بحث اول، مشخصاً از تحولات اخیر و موضوع جهانی‌شدن نشأت می‌گیرد و بحث دوم، به نحوه و

چگونگی یک زمامداری خوب و متناسب در این دوران باز می‌گردد که نحوه زندگی یک جامعه سیاسی موفق و یا ناموفق را با استفاده از معیارهای جهان‌شمول و استاندارد مورد ارزیابی قرار می‌دهد. سئوال این است که در فرآیند جهانی شدن، روند زمامداری به چه سمتی میل خواهد کرد و چه تغییراتی در شکل و محتوای آن رخ داده و یا خواهد داد؟ با شکل‌گیری بازیگران فراملیتی و ازجمله شهرهای جهانی و جهان‌شهرها رابطه آن‌ها با دولت‌های ملی و مرکزی چگونه خواهد بود؟ چه تغییراتی در ساختار حقوقی و اجرایی محتمل الوقوع به نظر می‌رسد؟

روند تحولات در این عرصه، سابقه‌ای نسبتاً طولانی‌تر و حداقل از پایان جنگ جهانی دوم روند آن تسریع شده است. تشکیل سازمان ملل متحد و متعهد شدن اعضا به منشور، اعلامیه جهانی حقوق بشر و مصوبات ارکان و ارگان‌های وابسته به آن و تأثیرپذیرفتن تصمیمات و مقررات داخلی کشورها از آنچه مقررات و حقوق بین‌المللی خوانده می‌شود و همزمان شکل‌گیری کنوانسیون‌های متعدد و لازم‌الاجرا برای اعضا، دولت‌ها و حکومت‌ها را از حالت خودمختار تمام‌عیار قبلی خارج ساخت. اگرچه پذیرش و اجرای نسبی آن‌ها داوطلبانه و باتوجه به مصالح و منافع دولت عضو نهادهای بین‌المللی صورت می‌گیرد اما در عمل گریز از آن‌ها اگر غیرممکن نباشد هزینه‌های فراوان وبعضاً غیرقابل جبرانی برای کشور مزبور به دنبال خواهد آورد. اما سمت این تحولات بیشتر از محیط خارجی و بازیگران آن به سمت محیط داخلی در جریان بوده و بیشتر دولت‌ها و به‌ویژه دولت‌های کوچک‌تر بنا به دلایلی مانند منافع ملی و یا امنیت ملی و یا حتی منافع ایدئولوژیک خویش تعهدات فراملی و بین‌المللی را پذیرفته و براساس آن تعهدات و متناسب با آن‌ها تغییرات بیشتر خود خواسته و مدیریت‌شده در محیط داخلی و حتی نظام حکومتی کشور خویش به وجود می‌آورند. اکثر قریب به‌اتفاق مؤسسات بین‌المللی تا دو دهه اخیر بین دولتی و براساس توافق دوجانبه و یا چندجانبه بین دولت‌های مستقل و خودمختار پا به حیات گذاشته‌اند. اما در دو دهه اخیر روند دیگری شدت گرفته است. روند مؤسسات و ارگان‌هایی که بین‌کشوری و چندملیتی هستند ولی بین‌دولتی و بین‌حکومتی نیستند. به غیر از فدراسیون‌های ورزشی مانند فیفا، هم‌اکنون تعداد زیادی اتحادیه‌ها، فدراسیون‌ها و مؤسسات با عملکردهای منطقه‌ای و جهانی ایجاد شده‌اند که اعضای آن‌ها لزوماً دولت متبوعه خویش را نمایندگی نکرده و بعضاً در جهتی برخلاف سیاست‌های رسمی کشور خویش وارد مناسبات و تعهدات

فراملیتی می‌شوند و یا بنا به ایده‌ها، منافع و خواسته‌های جامعه خویش در تلاش هستند تا در روندها و مقررات بین‌المللی اثر گذاشته و یا تغییرات در حوزه‌های مورد فعالیت خویش به وجود آورند. ده‌ها هزار نهاد غیردولتی و چندین هزار شرکت و مؤسسات تجاری، خدماتی و صنعتی فراملیتی در حال ایجاد مراکز و گردهمایی‌های دوره‌ای و یا اتفاقی منطقه و بین‌المللی بوده و حاصل آن شکل‌گیری نوعی جدید از مناسبات بین‌المللی و جهانی است که لزوماً از دولت‌ها سرچشمه نگرفته ولی در نحوه و چگونگی اداره کشورها و جوامع مؤثر واقع می‌گردد، در قوانین و مقررات داخلی کشورها وارد می‌شود بدون این که امضای اولیه آن‌ها توسط دولت صورت گرفته باشد. علاوه بر این در فضای مجازی و شبکه ارتباطات آن نیز مرتباً پروتکل‌های جدیدی ابداع، توافق و به کار گرفته می‌شود که مراکز و مؤسسات حکومتی وابسته به آن نیز از آن رویه‌ها وپروتکل‌ها یا به صورت عملی و یا بعضاً پس از تبدیل به مصوبه و مقررات از آن‌ها تبعیت می‌کنند. این تحولات هم مخلوق بازیگران و کنشگران نوین است و هم به خلق بازیگران و کنشگران جدیدتر یاری می‌رساند.

ازجمله بازیگران جدید شهرهای جهانی و جهان‌شهرها و شهروندان آن‌ها هستند که شبکه به هم‌پیوسته‌ای از ارتباطات در حال شکل‌گرفتن از آن‌ها می‌باشد. علاوه بر اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و گردهمایی‌هایی که از سوی شهرها، نهادها و مؤسسات شهر و مدیریت شهری تشکیل شده، تبادل تجاری، سرمایه‌ای، خدماتی، نیروی کاری، انسانی و فرهنگی بین آن‌ها صورت می‌گیرد. این مبادلات می‌تواند با هماهنگی دولت‌های ملی و یا بدون هماهنگی قبلی با آن‌ها صورت گیرد و در نهایت به یک رشته رویه‌ها و قواعد تبدیل شوند. چرا که شرکت‌های صنعتی، مالی و یا خدماتی که در این‌گونه شهرها جای گرفته‌اند، عموماً فقط دفاتر اداری ومالی آن‌ها در این شهرها قرار گرفته‌اند ولی حوزه عملیاتی آن‌ها در شهرها و مکان‌های جغرافیایی خارج از قلمرو دولت‌های متبوعه و ملی خویش قرار دارند.

به نظر خانم ساسکیا ساسن «در شرایط فعلی دو عرصه دارای ارتباط متقابل، برای دولت ملی قابل شناسایی می‌باشد یک عرصه، حوزه‌ای است که دولت‌ها در حال‌حاضر بدان مشغول هستند یعنی شرکت در زمامداری و اداره اقتصاد بین‌المللی، با وجود آزادسازی مبادلات و خصوصی‌سازی و علی‌رغم قدرت رو به رشد بازیگران غیردولتی می‌باشد. سئوالی که پیش می‌آید این است که آیا ممکن است نوع خاصی از

نفوذ و قدرت در اثر این مشارکت بین قدرت دولت ملی (دولت- ملت) در برخورد با روندها و بازیگران جهانی شکل بگیرد یاخیر؟ آیا دولت‌ها که در واقع یا تئوری و یا به طور اصولی، دارای آن چنان قدرتی هستند که بتوانند پلی بین سیاست‌های جهانی و خواسته شهروندانشان برقرار کنند یا خیر؟ شهروندانی که همچنان برای بهره‌گیری از توانایی‌هایشان به مقدار وسیعی به عرصه‌های ملی وابسته‌اند. اگر شرکت دولت در عرصه‌های خارجی به شکل‌گیری قواعد و نهادهایی برای جهانی شدن و ایجاد ترتیباتی برای پاسخ‌گو کردن مؤسسات و ارگان‌های جهانی باشد و بتواند خواسته‌های شهروندان خویش را در قالب قوانین و مقررات جهانی بگنجاند آن وقت می‌توان گفت که دولت ملی در این عرصه نیز نقشی حیاتی بازی می کند این موضوع عرصه دومی است که می‌تواند برای دولت‌های ملی درنظر گرفته شود».[۲۱] حل‌وفصل چالش دائمی بین قواعد محلی و قواعد بین‌المللی و جهانی از یک‌سو می‌تواند به محدودسازی حقوق شهروندان یک کشور منجر شده ویا از سوی دیگر باعث شود که عرصه‌های حضور و فعالیت آن‌ها گسترش یابد.

بحث دیگری که درخصوص شهرهای جهانی و جهان‌شهر وجود دارد موضوع شهروندانی است که در آنجا زندگی می‌کنند ولیکن به جامعه سیاسی ویا فرهنگی و یا مذهبی دیگر تعلق دارند. آن‌ها پس‌اندازهای خود را به قلمرو کشور مادری خویش یا سرزمین دیگری که با سرزمین مقیم و یا مادری متفاوت هست ارسال نموده و در آنجا نگهداری و یا خرج می‌نمایند و هم‌اکنون پاره‌ای ازدولت‌ها شدیداً به این پول‌های ارسالی نیازمند بوده ویا به آن‌ها وابسته شده‌اند. اگرچه این‌گونه مهاجرت‌ها سابقه طولانی در عرصه ملی داشته اما این بار قضیه قدری متفاوت است چرا این فعل و انفعالات در قلمروهای حکومتی و زمامداری‌های متفاوتی صورت می‌گیرد. وابستگی‌های متقابلی که به این ترتیب ایجاد می‌شود منجر به شکل‌گیری نوع جدیدی از مناسبات بین شهرها و کشورها و تحول در مقررات و سنت‌های این شهرها می‌شود. هم فعل و انفعالات درون‌شهری را دچار تحول می‌کند و هم دولت ملی را وادار می‌سازد که در قواعد و مقررات داخلی و خارجی خویش تجدیدنظر نموده و آن‌ها را نوسازی نماید. شهرها و همین‌طور کشورها عموماً از حالت تک‌فرهنگی، تک‌نژادی، تک‌دینی و یا مذهبی، تک‌زبانی خارج شده و در همه آن‌ها و حتی مراسم عمومی و سنتی تنوع پدید خواهد آمد. رسانه‌های گروهی چندزبانه و یا رسانه‌های گوناگون با زبان‌های مختلف اجازه

فعالیت یافته، مراکز فرهنگی و مذهبی گوناگون که پیشتر و برای قرن‌ها ممنوع بودند در نتیجه این تحولات نشانه‌ها و نمادهای آن‌ها در شهرها پیدا خواهد شد. اروپا سال‌ها تلاشی ناموفق در برابر این تحولات داشت. دامنه این تحولات به تدریج به سایر نقاط کشیده و جوامع محافظه‌کار و حکومت‌ها و نهادهای سنتی و محافظه‌کار را به چالش خواهد کشید.

موضوع بعدی که درنتیجه شکل‌گیری شهرهای جهانی قابل توجه خواهد بود این است که به‌طور روزافزونی شهرها درارتباطات فراملی درگیر می‌شوند. اما شهرها و مدیریت‌های شهری فاقد قدرت امنیتی برای مقابله با تهدیدات و یا چالش‌های ناشی از تحولات جهانی‌شدن می‌باشند. سئوال این است که آیا همچنان حوزه فعالیت شهر، غیرنظامی و کمابیش غیرسیاسی باقی خواهد ماند؟ و اگر چنین امری بیشتر محتمل به‌نظر می‌رسد رابطه بین فعالیت‌های جهانی شهرها و امنیت ملی و جهانی چه خواهد بود. آیا تقسیم وظایفی بین دولت‌های ملی و مدیریت شهری و بازیگران غیردولتی فراملیتی در این خصوص صورت می‌گیرد و یا نظامی بین‌المللی و جهانی برای این امر شکل خواهد گرفت. یکی از این موضوعات امنیت شبکه‌های ارتباطی مجازی خواهد بود. این شبکه‌ها در عین حال که از حوزه قلمرو دولت‌های ملی عبور می‌کنند در همان حال آنچه در درون آن‌ها جریان دارد همانند یک کالای ترانزیتی و یا هواپیمای عبوری درحوزه حقوقی آن کشور قرار نگرفته وحتی برای آن‌ها قابل کشف هم نیست. در این‌جا دولت- ملت‌ها با قواعد و مأموریت جدیدی مواجه هستند. آن‌ها وظیفه دارند امنیت شبکه را تضمین نمایند اما نمی‌توانند تشخیص دهند که این کار در راستای امنیت ملی مورد قبول ایشان هست یاخیر؟ به هر حال موضوع امنیت در هر دو عرصه ملی و جهانی دستخوش تحولات بسیاری شده و خواهد شد. موضوع امنیت دسته‌جمعی و تشکیل نهاد و یا نهادهایی فراملیتی برای پاسخ‌گویی به شرایط جدید ازجمله چالش برانگیزترین مباحث زمامداری درجهان پیش رو خواهد بود.

روند زمامداری در حال حرکت به سمتی است که هر روزه قواعد و مقررات محلی، ملی و منطقه‌ای به سمت استانداردشدن و هماهنگ‌شدن بیشتر می‌باشد. این امر اقتضای شبکه‌ای‌شدن مناسبات جهانی است. در یک نظام شبکه‌ای ارتباطات نیازمند پروتکل‌های عمومی و فراگیر می‌باشد که برای همه اعضای شبکه قابل فهم و اجرا باشد. درهمان اعضای شبکه نیز هم از نظر سخت‌افزاری و هم از نظر نرم‌افزاری بایستی

سامانه‌ها و محصولات آن‌ها را با این پروتکل ها هماهنگ نمایند. انطباق و هم‌خوانی مناسبات داخلی و خارجی، سازگاری محیط داخلی و محیط بین‌المللی، نیازمند تحول در چرخه‌های تصمیم‌گیری و اجرا در سطح ملی و مشارکت سازنده و کارآمد در سطوح جهانی است. رابطه بین سامانه‌های مدیریت کلان‌شهرها، شهرهای جهانی و ابرشهرها با دولت‌های ملی که همزمان ماهیت دوگانه ملی و جهانی دارند از جمله موضوعات مناقشه‌برانگیز و مورد بحث زمامداری در جهان پیش رو خواهد بود.

از موضوعات مورد بحث جامعه جهانی، یعنی زمامداری، حقوق بشر و مکانیسم اقتصاد بازار هم اکنون حقوق بشر و اقتصاد بازار به عنوان قواعد پذیرفته در سطح جامعه بین‌المللی تلقی شده و در تنظیم مناسبات بین‌المللی همواره مورد استناد و اجماع قرار می‌گیرد. اما شیوه تصمیم‌گیری و اجرا در سطوح فرا ملی و چندملیتی همچنان از قاعده‌ای به نام دموکراسی که قاعده پذیرفته در جوامع توسعه‌یافته در سطح ملی می‌باشد پیروی نمی‌نماید و از این لحاظ موضوع زمامداری در سطح جهانی همچنان از قواعدی غیردموکراتیک پیروی می‌کند. ناسازگاری شیوه‌های زمامداری‌های ملی با زمامداری جهانی از جمله چالش آینده جهان خواهد بود. در سطح جهانی، علی‌رغم این که در تئوری دولت‌ها دارای حقوق مساوی هستند و هر کدام دارای یک حق رأی هستند اما فرایند تصمیم‌گیری و اجرا را توان و قدرت دولت‌ها در سطح جهانی معین می‌نماید. به غیر از مجمع عمومی سازمان ملل متحد که مصوبات عموماً جنبه نمادین داشته و الزام‌آور نیستند در سایر ارکان و مؤسسات سازمان ملل و یا وابسته، نقش و حضور دولت‌ها که رسماً ملت‌ها را نمایندگی می‌کنند هم‌سطح و برابر نیستند. روند جهانی شدن و ورود بازیگران غیردولتی که الزاماً از قواعد جاری بین‌المللی پیروی نمی‌کنند و در تلاش برقراری قواعدی دموکراتیک در مجامع خویش هستند با ساختار مزبور ناهماهنگی دارد. شکل‌گیری نوعی زمامداری جهانی[1] که در آن روندهای تصمیم‌گیری و اجرا، منافع و خواسته‌های بازیگران جدید را که در آینده از مناطقی غیر از اروپای سنتی و آمریکای شمالی برخاسته‌اند و علاوه‌بر آن دولت‌های ملی آن‌ها ضرورتاً منافع آن‌ها را نمایندگی نمی‌کنند در نظر گرفته و برآورده سازند.[۲۲]

1. World Governance

موضوع دیگری که در شکل‌گیری شهرهای جهانی واجد دقت نظر است، مسئله شهروندانی است که می‌توان آنان را شهروندان جهانی نام نهاد. افرادی که چندتابعیتی هستند و در عمل به جامعه خاصی تعلق ندارند. حضور آنان در جامعه و شهر مقیم، حضوری حرفه‌ای همانند حضور بازیکنان فوتبال در تیم‌های حرفه‌ای فوتبال است که می‌توانند به راحتی جابه‌جا شوند. در جام جهانی اخیر دو برادر در تیم‌های ملی دو کشور متفاوت بازی می‌کردند و بسیاری از بازیکنان تیم‌های کشورهای اروپایی دارای تابعیت اکتسابی بودند ولی با عشق و علاقه شدید برای تیم ملی کشوری متفاوت با کشور خویش بازی کردند و حتی در مقابل تیم ملی کشور مادری خویش قرار گرفتند. چندملیتی و چندتابعیتی‌شدن شهروندان یکی از مهم‌ترین قلمروهای دولت‌های ملی را به چالش کشیده و با بحران مواجه می‌سازد. موضوعاتی مانند هویت ملی به سطح عضویت اجتماعی و شهروندی تنزل خواهد یافت. این امر تسلط تمام‌عیار و بی‌چون و چرای سنتی دولت‌ها بر اتباعشان را کم‌رنگ خواهد ساخت. شهروندان یک شهر جهانی و جهان‌شهر، شهروندان تنها یک شهر نیستند و بنا به ملاحظات حرفه‌ای می‌توانند جابه‌جا شوند. جهان‌شهرها همانند تیم‌های حرفه‌ای ورزشی اشتیاق زایدالوصفی برای جذب استعدادهایی دارند که خصوصاً در جوامع کمتر توسعه‌یافته می‌یابند. در حالی که دولت- ملت‌ها همچنان در برابر اختلاط جمعیتی مقاومت می نمایند. حفظ و حراست از مرزهای ملی و هویتی از جمله مأموریت‌های دولت‌های ملی می‌باشد. شهرها و نهادهای شهری برای توسعه خویش هر چه بیشتر در تلاش هستند که فضایی با دامنه‌های متنوع و منعطف برای حضور در فضای جهانی ایجاد نمایند. این تحولات نیازمند زمامداری ملی با مشخصات تازه‌ای می‌باشند. امری که حاصل پدیده نوینی به نام دولت شهرها می‌باشد.

نتیجه‌گیری

روند رشد شهرنشینی و تشکیل شهرهای بزرگ و تبدیل برخی از آن‌ها به شهرهای جهانی و جهان‌شهرها مسیری است که از دیر باز شروع شده و هم اکنون وارد مراحل جدیدی شده است. ورود شهرها به عنوان بازیگران بین‌المللی و جهانی فراگرد نوینی را شکل داده، قطب‌بندی‌ها و کنش و واکنش‌های متفاوتی را پدید آورده و مرتباً تشدید خواهد کرد. چالش‌ها و فرصت‌های حاصل از روندهای جابه‌جایی جمعیت، اقتصاد، علم و تکنولوژی و زمامداری در فرایند جهانی‌شدن، همه کشورهای جهان را

تحت‌تأثیر قرار داده است. در هیچ کشوری از ۱۹۲ کشور عضو سازمان ملل نمی‌توان مرز دقیقی بین سیاست خارجی و سیاست داخلی ترسیم کرده و نظم داخلی و خارجی در امتداد یکدیگر قرار گرفته‌اند. در این شرایط جوامعی که دارای طرح‌ها و چشم‌انداز درازمدت با درک درست از حرکت و جهت‌گیری روندهای چهار گانه مورد اشاره، مسیر آینده خویش را انتخاب و ترسیم می‌کنند، می‌توانند در سلسله رقابت‌های سخت و نفس‌گیر پیش‌رو دستاوردهای بهتری کسب نمایند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین نیاز کشورها و به‌خصوص کشورهای در حال توسعه، تلاش در جهت تحقق زمامداری خوب و شایسته برای رسیدن به جامعه خوب می‌باشد. دستیابی به استانداردهای زمامداری خوب بیش از آن که یک درخواست و مطالبه اجتماعی شود و یا بنا به الزامات روابط خارجی مدنظر قرار گیرد بایستی به فهمی حکومتی برای دولت‌ها و حکومت‌های کشورها تبدیل شده تا هزینه‌های ملی آن کاهش یافته و دسترسی به شاخص‌های آن آسان‌تر گردد. ناکامی کشورها، آن‌ها را در مسابقه رشد و توسعه، بهروزی و رفاه از دیگران عقب انداخته در شبکه‌های به هم پیوسته جهان پیش‌رو به مراتب پائین‌تر و دارای دسترسی کمتر سوق خواهد داد. شهرهای آنان در حاشیه و امتداد شهرهای دیگر کشورها قرار گرفته، به جامعه‌ای مهاجر فرست و از نظر اقتصادی تولیدی و سخت‌افزاری تبدیل خواهند شد.

یادداشت‌ها

1.A Global Perspective on the Connections between Immigration and World Cities, by Lisa Benton-Short, Marie Price and Samantha Friedman, The GW Center for the Study of Globalization-gstudynet. org/publications/OPS/papers/CSGOP-04-32.pdf

۲. نگاه کنید به طرح جامع شهر تهران مصوب شورای عالی شهرسازی کشور ۱۳۸۷.

3. A Roster of World Cities-J.V. Beaverstock, R.G. Smith and P.J. Taylor http://www.lboro.ac.uk/gawc/rb/rb5.html-

Sassen, Saskia -۲۰۰۰--. The Global City: New York, London, Tokyo. (new updated edition). Princeton University Press.

4. The Britannica Concise Encyclopedia http://www.britannica.com/EBchecked/topic/1357503/cultural-globalization

5.http://www.businessdictionary.com/definition/globalization.html

۶. درخصوص مفهوم جهانی شدن نگاه کنید به مقاله «انسان گلوبال»، نوشته رضا اسماعیلی در آدرس: http://www.ayandehnegar.org

۷. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (جلد ۳، پایان هزاره)، ترجمه: احد علی‌قلیان، افشین خاکباز، حسن چاوشیان؛ ویراسته علی پایا، تهران: طرح نو، چاپ‌پنجم.

8. H. Schiller , Mass Communication and American Empire ,1969; and C. Hamilink , The Politics of World Communication:1994

9. B.Barber; Jihad vs. Macworld, 1995 and M. Featherstone; Global Modernities 1995

10. Mahathir bin Mohamad. Recreating Asia: Visions for a New Century, Edited by Frank-Jürgen Richter and Pamela Mar and published in September 2002.

11. The Strategic Economic Plan: Towards a Developed Nation-Published in December 1991-http://app.mti.gov.sg/default.asp?id=885#5

12. http://www.nationmaster.com/statistics

13. http://www.eiu.com/

14. City Mayors Statistics-http://www.citymayors.com/statistics/richest-cities-2005.html

15.City Mayors Statistics-http://www.citymayors.com/statistics/richest-cities-2020.html

16. City Mayors Statistics. http://www.citymayors.com/statistics/urban_2006_1.html

17. Megacities: Population in 1950, 2007, and Projection for 2015

World Urban and Rural Populations, 1950-2007, with Projection to 2030, http://www.earthpolicy.org/index.php?/books/pb4/pb4_data

18. A National Security Strategy for a Global Age –the White House, December 2000.

19. Global cities: a challenge for urban scholarship, Saskia Sassen-
www.columbia.edu/cu/21stC/issue-2.4/sassen.html
20.www.compete.org/.../2010_Global_Manufacturing_Competitiveness_Index_FINAL.pdf
21.The Participation of States and Citizens in Global Governance , SASKIA SASSEN-2003
Symposium- Globalization and Governance: The Prospects for Democracy
Indiana Journal of Global Legal Studies, Vol 10, No. 5, Issue 1
22. Global governance, participation and the public sphere
Patrizia Nanz / Jens Steffek Paper prepared for the 2003 ECPR Joint Session, Workshop 11: The Governance of Global Issues, Effectiveness, Accountability, and Constitutionalization. Edinburgh (UK), 28 March, 2 April.

جابجایی قدرت جهانی
مشخصه‌ها و سناریوها

زیبا فرزین‌نیا[۱]

چکیده: نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد به‌خصوص در سال‌های اخیر دستخوش تحولات عمده‌ای شده است. یکی از این تحولات جابجایی قدرت از غرب به شرق می‌باشد. در این خصوص نظرات و تحلیل‌های متفاوتی از سوی نظریه‌پردازان ارائه شده است که این مقاله ضمن ارائه نظرات متفاوت به سئوالات زیر درخصوص جابجایی قدرت جهانی پاسخ می‌هد.

۱. خصوصیات دوران گذار چه می‌باشد؟

۲. مشخصه‌های قدرت‌های در حال ظهور (نمونه موردی: چین) چیست؟

۳. چه سناریوهایی را برای آینده می‌توان ترسیم نمود؟

روابط بین‌الملل جدید با ویژگی‌های نوین در حال شکل‌گیری است. تحولات پی در پی سیاسی حاکی از آن است که تغییر در قدرت جهانی و وابستگی متقابل هم از نظر محتوا و هم از نظر سرعت در حال افزایش می‌باشد. مقاله حاضر روندهای جاری و جدید در روابط بین‌الملل را مطالعه نموده، ویژگی‌های قدرت‌های نوظهور جهانی را بررسی می‌نماید.

واژگان کلیدی: قدرت جهانی، چین، هند، آمریکا، جهانی‌شدن، تک‌قطبی، چندقطبی، رقابت.

مقدمه

تقسیم قدرتی که پس از جنگ جهانی دوم بر جهان چیره شد، دیگر به گذشته تعلق دارد. هر چند که آمریکا در سال‌های آینده، قدرتمندترین کشور در جهان باقی خواهد ماند، اما قدرت نسبی آمریکا حتی در حوزه‌نظامی هم کاهش یافته و این کشور

۱.خانم فرزین‌نیا، معاون پژوهشي دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی z_farzin@yahoo.ocm

روز به روز ضعیف‌تر خواهد شد. در نظم نوین جهانی که در آینده چندقطبی خواهد بود، آمریکا در کنار قدرت هایی نظیر چین و هند در رأس هرم قرار گرفته و بر سر توسعه‌قدرت، با هم رقابت خواهند کرد. اینها نکاتی است که در گزارش شورای امنیت ملی آمریکا[1] در سال ۲۰۰۹ آمده است.(۱)

در سال ۲۰۰۹، جهان دستخوش تحولات عمده‌ای گردید از جمله تغییر تدریجی در توازن قدرت از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه. با توجه به روند تغییرات در درازمدت در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی در جهان، رشد کشورهایی چون چین و هند عامل تضعیف آمریکاست. از نظر برخی، در سطح سیاسی و نظامی هنوز در دنیایی تک‌قطبی زندگی می‌کنیم، ولی در ابعاد دیگر زندگی- اقتصادی، مالی، اجتماعی و فرهنگی- سهم آمریکا از تاثیرگذاری و قدرت روز به روز کمتر می‌شود. این موضوع باعث به‌وجود آمدن جهانی کاملاً متفاوت با جهانی خواهد شد که اکنون در آن زندگی می‌کنیم؛ جنگ و صلح، اقتصاد، ایده‌های جدید و هنر اکنون (علاوه بر جامعه غرب) توسط مردمانی متفاوت در اقصی نقاط جهان تعیین و یا جهت داده می‌شوند.

در این مقاله، ضمن مرور نظرات مختلف در خصوص جابجایی قدرت در سال‌های آینده در جهان به سئوالات زیر پاسخ می‌دهیم:

۱. خصوصیات دوران گذار چه می‌باشد؟
۲. مشخصه‌های قدرت‌های در حال ظهور (نمونه موردی : چین) چیست؟
۳. چه سناریوهایی را برای آینده می توان ترسیم نمود؟

جابجایی قدرت : نظرات مختلف

درخصوص جابجایی، چرخش قدرت جهان یا انتقال مرکز ثقل قدرت جهانی بحث‌های متفاوتی ارائه شده است. برخی این اتفاق را در آینده نزدیک پیش‌بینی می‌کنند و برخی با تأکید بر دلایلی این مسأله را به زودی محقق نمی‌دانند.

برژینسکی مشاور امنیت ملی سابق آمریکا در مقاله خود می‌گوید: «مرکز ثقل سیاسی و اقتصادی جهان از اقیانوس اطلس شمالی به آسیا و اقیانوس آرام تغییر کرده است».(۲) بحران مالی جهانی به این تغییر سرعت بخشیده است. مدودف رئیس جمهور

1. US National Security Council

روسیه بحران مالی ۲۰۰۸ را نشانه‌ای از پایان رهبری آمریکا نامید. پل کندی در مقاله‌ای درخصوص «ظهور و سقوط»[1] به بررسی این نکته می‌پردازد که چگونه جابجایی قدرت را می‌توان فهمید و این مسأله چه معنی برای قدرت‌های قدیمی می‌دهد؟ چرا ملت‌ها قدرت را کسب کرده و از دست می‌دهند؟ رشد بهترین جوابی است که می‌توان به این پرسش داد و وسیله‌ای است که از قدرت دفاع می‌کند.[۳]

فرید زکریا در کتاب «جهان پسا آمریکایی» در این خصوص می‌گوید: «ما در حال تجربه سومین جابجایی قدرت در جهان هستیم. اولین جابجایی قدرت در قرن پانزدهم و با قدرت گرفتن کشورهای غربی در دنیا همراه بود. این جابجایی، جهانی که ما اکنون می‌شناسیم را پدید آورد؛ علم و تکنولوژی جدید، تجارت، سرمایه‌داری و انقلاب‌های کشاورزی و صنعتی. این دگرگونی در معادلات قدرت همچنین به تحمیل اراده سیاسی کشورهای غربی بر دنیا منجر شد. دومین جابه‌جایی در قدرت که در سال‌های پایانی قرن نوزدهم پدید آمد، حاصل قدرتمندشدن ایالات متحده آمریکا در جهان بود. آمریکا پس از صنعتی‌شدن توانست به قدرتی بزرگ‌تر از حاصل جمع تمامی کشورهای قدرتمند دنیای آن زمان تبدیل شود. در بیست سال اخیر موقعیت آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت جهانی هیچ‌گاه به خطر نیفتاده است و این واقعه‌ای است که پس از روم باستان در تاریخ جهان بی‌سابقه است. در زمان ابرقدرت بودن آمریکا، اقتصاد جهانی رشدی بی‌سابقه را شاهد بود و این رشد نیرویی است که باعث سومین جابجایی قدرت در جهان گردیده است.[۴] البته مشخص است که فرید زکریا حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که شدیداً قدرت آمریکا را مورد چالش قرار داد را در اینجا ذکر نمی‌کند. همچنین از زمان حملات ۱۱ سپتامبر، شکاف میان قدرت و نفوذ آمریکا در سطح جهانی افزایش پیدا کرده است. از زمان ادعای تنها قدرت هژمون بلامنازع در سطح جهان پس از پایان جنگ سرد، در چند سال گذشته اعتبار آمریکا از نظر افکار عمومی در سطح جهان سقوط کرده است.

برخی معتقدند معادله جدید قدرت در دنیا بیش از آن که حاصل کم‌شدن قدرت آمریکا در سطح جهان باشد، ناشی از قدرت گرفتن دیگر کشورهاست. جهان

1. Rise & Fall

جدید ناشی از حرکت مثبتی است که در بیست سال اخیر در دنیا شاهد آن بوده‌ایم؛ حرکتی که فضایی صلح‌آمیز و پر از شکوفایی در جهان خلق کرده است.

بسیاری از افراد هنگام نگریستن به پویایی کشورهای توسعه‌یافته نتیجه می‌گیرند که ایالات متحده ضعیف شده‌است. «گبور استینگارت» سردبیر مجله اشپیگل نیز به این نکته اشاره می‌کند که: «جهان دارد آمریکا را پس می‌زند». او و بسیاری دیگر عقیده دارند ایالات متحده با از دست‌دادن صنایع کلیدی دنیا در بازارهای آسیایی مقروض شده و مردمش پس‌اندازهای خود را از دست داده‌اند. بحران اقتصادی اخیر آمریکا نیز به ترس از حقیقت داشتن چنین ایده‌ای دامن می‌زند.[۵]

از نظر اقتصادی، با رشد دیگر کشورها سهم همه کشورها از اقتصاد دنیا به ناچار بیشتر می‌گردد و آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نیست. ولی از نظر ژئوپولتیک قدرت‌های جدید خواهان تأثیرگذاری بیشتری در دنیا خواهند بود و این می‌تواند به نبردی برای قدرت در دنیا تبدیل شود زیرا کشورهای بیشتری خواهان آزادی عمل در عرصه سیاسی هستند. این موضوع، کمترشدن تأثیر و قدرت آمریکا در صحنه سیاسی جهان را به دنبال خواهد داشت. اما از دیدگاه دیگر، می‌توان دید که بیشتر مراکز قدرت در جهان در نظم، رشد و آرامش کنونی سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

فرید زکریا در این خصوص می‌گوید: «در ۶۰ سال اخیر ایالات متحده از دیگر کشورهای جهان می‌خواست بازارهای خود را بگشایند، سیاست‌های اقتصادی خود را برطبق سیاست بازار آزاد تدوین کنند و راه را برای پیشرفت تکنولوژی و تجارت باز کنند. دیپلمات‌ها، تجار و روشنفکران آمریکایی از مردم دیگر کشورهای جهان می‌خواستند که از تغییر نهراسند و به دنیای پیشرفته بپیوندند. اکنون که این کشورها در حال عمل به این ایده‌ها هستند، به نظر می‌رسد مردم آمریکا از این ایده‌ها خسته شده و دیگر به آن‌ها اعتقادی ندارند. اکنون این ما هستیم که از تجارت، بازار آزاد، مهاجرت و سرمایه‌گذاری خارجی در هراسیم زیرا اکنون خارجی‌ها برای سرمایه گذاری به آمریکا می‌آیند و دیگر این ما نیستیم که برای سرمایه گذاری به کشورهای دیگر می‌رویم. دقیقاً در زمانی که دنیا در حال باز کردن بازار خود به اقتصاد جهانی است، ما درهای اقتصاد خود را به سوی جهان می‌بندیم. هنگامی که نسل‌های بعد تاریخ زمانه ما را بنویسند، شاید به این نکته که در اوائل قرن بیست‌ویکم ایالات متحده در جهانی‌سازی موفق بود، اشاره کنند. بیایید امیدوار باشیم در تاریخ از آمریکا به عنوان

کشوری نام برده نشود که هم‌زمان با رسیدن به این موفقیت تاریخی، فراموش کرد خود را نیز جهانی کند».(۶) البته باید در نظر داشت که جهانی شدن مترادف با رفاه و ثروت نیست، بلکه شکاف بین اقشار ثروتمند و طبقات فقیر را بیشتر نموده است.

چین ازجمله قدرت‌های جدید است. بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۰، چین سالانه رشد ۹ درصدی را تجربه کرد. صادرات چین به آمریکا طی ۱۵ سال گذشته ۱۶۰۰ درصد افزایش داشته است و ارتش آزادی‌بخش جمهوری خلق چین از آفریقا تا آسیا به عنوان صلح بانان جهانی به چشم می‌آیند. دیدگاه ایالات متحده نسبت به چین در چنین فضایی شکل گرفت و گروهی را بر آن داشت تا از «برخورد غول‌ها»[1] در آینده سخن بگویند. جان مرشایمر[2] استاد سیاست بین‌الملل دانشگاه شیکاگو از جمله واقع‌گرایان بدبینی است که پیش بینی می‌کند جنگ میان آمریکا و چین اجتناب‌ناپذیر است.(۷) طبق این نظر مأیوس‌کننده در دنیای هرج و مرج‌زده هر بازیگری به این دلیل که هرگز نمی‌تواند نسبت به نیات سایر بازیگران در آینده اطمینان یابد، می‌کوشد به مقصود عالی‌ترین شکل امنیت یعنی هژمونی جهانی دست یابد. اما چون دست‌یافتن به هژمونی جهانی برای همه بازیگران میسر نیست، لاجرم تلاش خود را در مسیر تبدیل‌شدن به هژمون منطقه‌ای به کار می‌بندد. رسیدن به چنین جایگاهی موجب تشدید رقابت‌های منطقه‌ای میان قدرت هژمون و سایر مدعیان می‌شود که در نهایت یا به چیرگی بلامنازع اما موقت هژمون ختم می‌شود یا از همان ابتدا و در ثمره پدیداری موازنه گرهای جدید، ساختار منطقه ای پویا به شکل توازن قدرت درمی‌آید.

چارلز کوپچان[3] در اثر خود به نام «انتقال قدرت»[4] نوع جدیدی از دولت‌ها را شناسایی می‌کند که هرگز وارد جنگ نمی‌شوند و رغبتی به درگیری نظامی نشان نمی‌دهند مگر آن که منافع حیاتی آنان مانند تمامیت ارضی ایشان به مخاطره افتد. کوپچان این دولت‌ها را دولت‌های خوش‌خیم یا خوش‌نیت[5] می‌نامد. انتخاب عبارت «خیزش مسالمت‌آمیز»[6] از ناحیه رهبران چین و پرهیز آنان از هراساندن قدرت‌های

---

1. Clash of Titans
2.. Mearsheimer
3. Charls Copchan
4. Power Transition
5. Benign States
6. Peaceful Rise

بزرگ نسبت به نیات نهان چین دلیل کافی بر این خواهد بود که چین را در فهرست دولت‌های خوش‌خیم قرار دهیم.[۸]

به اعتقاد برخی متخصصان، بیشترین خطری که ایالات متحده را تهدید می‌کند از جانب بازندگان جهانی‌سازی نیست بلکه از طرف برندگان آن است. خطر ناشی از بمباران دیروز [اشاره به یازده سپتامبر] نیست بلکه از کارخانه‌های فرداست. مهم‌ترین وظیفه یا پروژه رئیس جمهور آمریکا تغییر تمرکز سیاست خارجی آمریکا از خاورمیانه به خاور دور است. وقتی تاریخ امروز را بنگارند، به طور قطع و یقین (بسیار مهم‌تر و فراتر از جنگ در لبنان یا تنش در مورد ایران) ظهور و پیشرفت چین و هند که دنیا را تغییر داده است، برجسته خواهد بود. این تغییر قدرت، تأثیر وسیع و خوش‌خیمی بر این کره خاکی خواهد داشت. اما این تغییر موجب پیچیدگی‌های بی‌شمار و تغییرات اساسی نیز خواهد بود؛ تقاضای جدیدی برای انرژی و مواد خام ایجاد خواهد کرد. کشورهایی که از این منابع برخوردارند مانند ایران، روسیه، ونزوئلا، عربستان سعودی به قدرت‌های بزرگی تبدیل می‌شوند که برای قوانین بازار و تجارت استثنا به وجود خواهندآورد.[۹]

ساموئل هانتینگتون نظام بین‌المللی آینده را «تک - چندقطبی» می‌نامد یا همان چیزی که متخصصان ژئوپولیتیک چینی «قدرت‌های بسیار و یک ابرقدرت» می‌خوانند.[۱۰]

از نظر عده ای دیگر، در نظام بین الملل- اقتصاد بازی ای نیست که حاصل آن صفر باشد- اوج‌گیری دیگر بازیگران کیک را بزرگ‌تر می‌کند که به نفع همه است - اما ژئوپلتیک مبارزه‌ای است برای بسط نفوذ و سلطه.[۱۱]

کینگ از اقتصاددانان بانک بین المللی HSBC معتقد است که جهان اول در حال از دست دادن کنترل خود بر اقتصادش می‌باشد و درک درستی از روندهای پیش‌رو ندارد. او اهمیت ظهور چین و هند را به عنوان قدرت‌های نوظهور متذکر شده و بر این ایده تأکید می‌کند که آفتاب در بخش دیگری از جهان در حال طلوع است. وی همچنین غرب را متهم می‌کند که از تاریخ، سیاست و جغرافیا درس نگرفته و متوجه کمبود منابع نیست زیرا برای دهه‌های متوالی رقیبی برای خود نداشته است.[۱۲]

دیوید کالئو[1] ، استاد برجسته سیاست خارجی و رئیس دانشکده مطالعات عالی روابط بین‌الملل دانشگاه «جان هاپکینز» در کتاب جدیدالانتشار خود با عنوان «حماقت قدرت: خیال‌پردازی آمریکا در مورد «جهان تک‌قطبی»[2] در بحثی نسبتاً جامع اظهار می‌دارد که آمریکا تصوری ژئوپلیتیک از جهان تک‌قطبی داشته و این تصور ژئوپلیتیک، ریشه‌دار و در ذهنیت نخبگان سیاست خارجی آمریکا جا افتاده است. براساس این تصور، آمریکا در محور و مرکز جهان تک‌قطبی و هژمون مسلط در آن است. کالئو زمینه این تصور ژئوپلیتیک را عمدتاً در تحولات دهه‌های اول و میانی قرن بیستم جستجو می‌کند. تحولاتی که با مطرح شدن قطب شرق و قدرت نظامی شوروی و نظام جنگ سرد، خیال‌پردازانه‌بودن این تصور ژئوپلیتیک را به چالش جدی کشید، اما بعد از فروپاشی شوروی، تصور ژئوپلیتیک جهان تک‌قطبی بر ذهنیت استراتژیک نخبگان آمریکایی سایه افکند، به‌گونه‌ای که اوباما از حضور جهان تک‌قطبی سخن نمی‌گوید، آنچه که او با عنوان «لحظه آمریکایی پایان نیافته است» از آن یاد می‌کند و تأکید پی‌درپی او بر «رهبری آمریکا»، چیزی جز تداوم تصور ژئوپلیتیک فوق‌الذکر نیست.[(۱۳)]

اما کالئو ایده جهان تک‌قطبی مطلوب آمریکا را به‌خاطر کثرت، تعدد و پراکندگی کانون‌های قدرت، خیال‌پردازی می‌داند. به‌علاوه، هرجا که هژمون و هژمونی مطرح شود، مقاومت به صورت‌های گوناگون بروز می‌کند. به عبارت دیگر، در کنار همکاری با آمریکا، بازیگران قدرتمند الزاماً به رهبری آمریکا تن نمی‌دهند. همچنین، باید در نظر داشت تغییراتی که در جهان در دو دهه بعد از پایان جنگ سرد به وجود آمده، جدی است و تأثیرات مهمی بر ساختار قدرت در نظام بین‌الملل گذاشته‌است.[(۱۴)]

از نظر برخی نظیر جوزف نای[3] مشکلی که برای قدرت آمریکا در قرن ۲۱ وجود دارد این است که گرچه آمریکا از جهت تجهیزات نظامی مشکلی ندارد ولی روز به روز مسائلی که خارج از کنترل آمریکاست افزایش می‌یابد.[(۱۵)] گزارش مؤسسه مطالعات استراتژیک لندن در این خصوص می‌گوید: کاهش نفوذ آمریکا در جهان به دلیل شکست‌ها در دوران بوش و ظهور چین و روسیه واتحادیه اروپا آغاز شد. تضعیف

1. David Calleo
2. Follies of Power: America's Unipolar Fantasy
3. Joseph Nye

ایالات متحده می‌تواند موجب عقب‌نشینی این کشور از صحنه جهانی شود بدون آن که کمکی از ناحیه متحدانش دریافت کند. متکثر بودن منابع و مراکز قدرت را باید در کنار نحوه نگرش مردم جهان مورد مداقه قرار داد تا چالش‌های تصور ژئوپلیتیک آمریکا روشن‌تر شود.(۱۶)

بنابراین، چه در دیدگاه خوش‌بینانه که فرید زکریا در مقالات خود در نیوزویک و کتاب «جهان پسا آمریکایی» از جهان آینده طرح می‌کند و قدرت امریکا را در آینده نزدیک رو به زوال نمی‌بیند و چه در دیدگاه بدبینانه مرشایمر که جنگ میان آمریکا و چین را اجتناب‌ناپذیر می‌داند یک نکته مشترک است و آن این است که انتقال قدرت جهانی چه به صورت مسالمت‌آمیز یا خشونت‌آمیز در حال انجام است و نقطه ثقل و تمرکز این انتقال از آمریکا به آسیاست.

برخلاف دو سند راهبرد امنیت ملی آمریکا[1] (سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶) که در آن‌ها به ضرورت هماهنگی و همکاری آمریکا با قدرت‌های بزرگ دیگر به‌ویژه روسیه و چین کم‌توجهی شده بود؛ در سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۰ ایالات متحده، آمریکا خود را نیازمند و آماده همکاری با قدرت‌های بزرگ برای رسیدگی به مشکلات اقتصادی و امنیتی جهان معرفی کرده است. این کشور حتی بر ضرورت همکاری بیشتر با اقتصادهای نوظهور گروه ۲۰ و توسعه مناسبات با کشورهای عربی ازجمله مصر، اردن، عربستان سعودی و نیز ترکیه و اسرائیل تأکید نموده است.(۱۷)

خصوصیات دوران گذار

چالش‌هایی که در دنیای امروز با آن مواجهیم به راه‌حل‌های جدیدی نیاز دارد. بازیگران جدیدی به همان ساختار قدیمی افزوده شده‌اند آسیا در حال به پا خاستن

۱.طی دهه‌های اخیر دولت‌های حاکم در آمریکا هر چهار سال یک بار گزارشی حاوی راهبرد امنیت ملی منتشر می‌کنند که در آن ضمن شناسایی تهدیدات پیش روی امنیت ملی آمریکا، راه‌های مقابله با تهدیدات و لوازم تثبیت امنیت ملی کشور معرفی می‌شوند. دولت بوش طی هشت سال حکومت دو بار در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ اقدام به انتشار چنین گزارشی کرد. در ۲۷ مه ۲۰۱۰ نیز دولت اوباما سندی تحت عنوان «راهبرد امنیت ملی آمریکا» منتشر کرد که در آن جهت‌گیری‌های مختلف آمریکا به منظور تأمین امنیت ملی در سال‌های آتی تعریف گردیده است.

است. البته این فقط آسیا نیست که در حال پیشرفت است. فعالیت‌های اقتصادی و اعتماد به نفس سیاسی در آمریکای لاتین و حتی آفریقا رو به رشد است. بازیگران غیردولتی نیز روز به روز قدرتمندتر می‌شوند. رسانه‌های جدید از الجزیره گرفته تا العالم و کانال‌های تلویزیونی مختلف در هندوستان به خوبی وقایع جاری را به تصویر کشیده‌اند. برخی مشخصه‌های دنیای جدید عبارتند از:

۱. تغییر موازنه جهان‌بینی‌ها- درحالی که آمریکا و اروپا فراز و نشیب‌های خاص خود را دارند، بقیه جهان در حال حرکت هستند و یک موازنه جدید ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ها، در حال شکل‌گیری است

ظهور قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای مهم دارای آثاری است که فراتر از تغییر در توزیع قدرت و منابع می‌باشد. حقیقت آن است که نظام بین‌الملل به طور فزاینده درحال تغییر و ناهمگونی است و از این پس قدرت‌های بزرگ نسبت به هم بسیار متفاوت خواهند شد. کنسرت جهان در حال ظهور، در برگیرنده بازیگرانی است که از سنت‌های تاریخی و فهم مسائل بین‌المللی و موقعیت‌های متفاوتی برخوردارند.

پیچیدگی عرصه بین‌المللی در حال ظهور تنها محدود به این دوگانگی‌های آسان نیست، به‌خصوص وقتی صحبت از احترام به حقوق بشر و حاکمیت قانون می‌شود، تمایز بین دموکراسی‌ها و رژیم های اقتدارگرا یکی از این دوگانگی های مهم می باشد.

در چند سال گذشته، آمریکا با تلاش برای حفظ برتری خود، دولتی خواهان حفظ وضع موجود بوده که در عین‌حال جهت به اصطلاح گسترش دموکراسی حتی با توسل به زور، به عنوان یک دولت تجدید نظر طلب شناخته می شود. در مورد قدرت‌های در حال ظهور نیز باید گفت که تجدیدنظرطلبی طبیعی آن‌ها لحن‌های متفاوتی به خود می گیرد. مواضع تهاجمی روسیه برای تثبیت موقعیت جدید قدرت و فضای نفوذ خود با تلاش آرام و البته بسیار زیرکانه و مصمم با مواضع چین جهت تأمین منافع راهبردی این کشور، تفاوت دارد. هند نیز به نوبه خود با علاقه‌ای وافر به دنبال کسب موقعیت یک ابرقدرت، نه در مقابل غرب، بلکه از طریق همکاری با آن می باشد.

۲. حرکت به‌سوی نظام چندقطبی- نظام فعلی بین‌المللی که «تک-چندقطبی» نامیده می‌شود و در آن آمریکا برتری داشته و از نفوذ کافی برای بسیج و رهبری اقدامات دسته‌جمعی برخوردار است، به سوی نظام چندقطبی در حرکت است. بحران مالی و اقتصادی جاری این گذار را تسریع می‌کند. هیچ قدرت بزرگی به تنهایی

نفوذ کامل بر نظام بین‌الملل ندارد. در رابطه با اقدام دسته‌جمعی برای برخورد با چالش‌های نظام‌مند در سطح منطقه‌ای و جهانی همکاری تمام قدرت‌های بزرگ لازم است. بنابراین در دوران جدید در کلوپ قدرت‌های بزرگ دگرگونی ایجاد شد. در دهه اول پس از جنگ سرد، گروه هفت مهم‌ترین امور بین‌المللی در جهان را کنترل می‌کرد. در آغاز قرن بیست‌ویکم ما شاهد تغییر اساسی در جهان بودیم: اول، رشد روزافزون جهانی‌شدن مناسبات اقتصادی و تجاری و فعالیت‌های فرهنگی بین کشورها را تقویت کرد. دوم، مسائل امنیتی غیرسنتی شامل تروریسم، آلودگی محیط زیست، بلایای طبیعی و امراض فراگیر به‌طور جدی در سراسر جهان افزایش یافتند و در نتیجه برای حکمرانی جهانی پدیده‌های جدید مطرح شد. سوم این که چین، هند، برزیل و دیگر کشورهای نوظهور به سرعت رشد یافتند و به‌تدریج نفوذ بیشتری در امور بین‌المللی پیدا کردند. سازوکار گفتگو میان گروه هشت (که با پیوستن روسیه به گروه هفت تشکیل شد) و پنج کشور (چین، هند، برزیل، آفریقای جنوبی و مکزیک) در سال ۲۰۰۵ شکل گرفت. به تدریج کشورهای پیشرفته نفوذ قدرت‌های نوظهور را درک کردند و زمینه‌ای را برای مشارکت کشورهای در حال توسعه در امور جهانی فراهم نمودند. در اجلاس واشنگتن در ۲۸ نوامبر ۲۰۰۸ گروه ۲۰ ایفای نقش جهانی خود را آغاز نمود. بنابراین، شکاف بین قدرت‌های بزرگ محدودتر شد و وابستگی بین این قدرت‌ها افزایش یافت و رقابت‌ها بین آنها برای بقای در آینده گسترش یافت.

۳. انقلاب اطلاعات- این حقیقت که دولت‌های تازه‌قدرت‌گرفته پس از دوران جهان تک‌قطبی و آمریکایی، انگاره‌ها و گرایش های خود را با قدرت بیشتری ابراز می‌کنند واقعیتی گریزناپذیر است. برداشت‌های متفاوت و داشتن دیدگاه‌های مختلف در مورد رخدادهای جهانی توسط کشورهای مختلف همواره وجود داشته است، اما امروزه باتوجه به انقلاب اطلاعات دیدهای مختلف توانایی مطرح‌شدن یافته‌اند. اکنون ده‌ها شبکه مختلف رادیویی و تلویزیونی وجود دارند که برداشتی متفاوت از سی.ان.ان و بی‌بی‌سی ارائه می‌دهند. نتیجه وجود این برداشت‌های متفاوت این است که دیگران، امکان بحث در مورد دیدگاه های گوناگون را یافته‌اند.

در بیست سال گذشته شاهد انقلاب اطلاعات در جهان بوده‌ایم و این باعث شده‌است تا همه به اخبار و از آن مهم‌تر به تصاویری زنده از اقصی نقاط دنیا دسترسی

داشته باشیم. پخش تصاویر زنده و فشار بیست و چهار ساعته اخبار باعث جار و جنجال تبلیغاتی بزرگی شده‌است. هر مشکل آب و هوایی «توفان بزرگ این دهه» خوانده می‌شود و انفجار هر بمب مساوی با قطع اخبار و پخش خبر فوری در رسانه‌ها می‌گردد. به دلیل انقلاب اطلاعات است که نویسنده ها، خبرنگاران، بینندگان و خوانندگان در حال فرا گرفتن چگونگی جای دادن همه اخبار در توصیف اوضاع و احوال کنونی خود هستند. این انقلاب اطلاعات نه تنها باعث دسترسی سریع مردم دنیا به جدیدترین اخبار در سراسر جهان گردیده بلکه سبب تغییر تحلیل‌ها و تأثیرات جهانی این اخبار نیز شده است.

۴. استفاده از قدرت نرم- واقعیت این است کشورهایی که اکنون در حال قدرت گرفتن هستند با مقیاس تاریخی، از قدرت نرم استفاده می‌کنند. در زمان قدیم کشورها با کسب قدرت اقتصادی، خواهان کسب قدرت نظامی و تغییر در نظم جهان می‌شدند، ولی کشورهایی نظیر ژاپن و آلمان در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، خواهان تغییر در معادلات قدرت و تغییر نظم موجود در جهان برای گرفتن قدرت بیشتر نبوده‌اند.

کشورهایی مانند هند و چین تصمیم گرفتند که با تبعیت از این کشورها، بدون به وجود آوردن امپراتوری جدید و با حفظ مناسبات کنونی جهان، در سیستم موجود قدرتمند شوند. این موضوع حتی در مورد روسیه نیز صادق است، با وجود آن که این کشور رفتاری تهاجمی از خود نشان می‌دهد؛ قدرت گرفتن این کشور با قدرت‌گرفتن سایر کشورهای جهان در طول تاریخ قابل مقایسه نیست و این کشور رفتار تهاجمی به مراتب کمتری را از خود نشان می‌دهد. اگرچه حمله روسیه به گرجستان در اوت ۲۰۰۸ را نمی‌توان از نظر دور داشت.

نگاهی به دو کشور روسیه و چین در طول تاریخ به ما نشان می‌دهد که این دو کشور به‌خصوص روسیه ۳۵ سال پیش خطری بر علیه آمریکا به شمار می‌رفتند. این دو کشور در آن زمان در حال مبارزه‌ای آشکار بر علیه آمریکا در جهان بودند که شامل مسلح کردن جنبش‌های سیاسی در جهان، حمایت مالی برای راه‌اندازی جنگ‌های داخلی و سد کردن برنامه‌های آمریکا در سازمان ملل بود. اکنون این دو کشور در جامعه و اقتصاد جهان درگیر شده‌اند و با تمام کشورهای جهان تعامل دارند. این دو کشور مجبور به همکاری با آمریکا و کشورهای غربی در بسیاری از موضوعات شده‌اند.

این همبستگی متقابل اقتصادی در ابعاد نظامی - امنیتی نیز هر روز بیشتر خودنمایی می‌کند. کافی است به نقش‌آفرینی ارتش آزادی‌بخش جمهوری خلق چین به‌عنوان صلح‌بانان جهانی از آفریقا تا آسیا که نشانگر «نقشه راه چین» در راه تبدیل‌شدن به یک قدرت نرم جهانی است، نظری بیفکنیم.

از طرف دیگر، شاهد گسترش قدرت و نفوذ این قدرت های نوظهور در جهان می‌باشیم. نویسندگان کتاب «قدرت نرم: استراتژی ظهور چین در سیاست بین‌الملل»[۱۸] در این رابطه اتفاق‌نظر دارند که نه تنها گرایش چین به مدیریت نوع منحصربه‌فرد چینی در گوشه و کنار دنیا روند صعودی دارد، بلکه بر تمایل ملت‌های آسیایی و آفریقایی در الگوبرداری از مدل توسعه چینی در نتیجه کامیابی اقتصادی و نظامی این قدرت در حال طلوع نیز افزوده شده است.

۵. رشد هزینه‌های نظامی- ترکیب عناصر قدرت نرم با مؤلفه‌های قدرت سخت چین شامل ارتش دو میلیونی، ذخیره ارزی ۱/۵ تریلیون دلاری (سه برابر ژاپن و دو برابر اتحادیه اروپا) و همچنین تولید زیردریایی اتمی غول‌پیکری که توانایی رقابت با نمونه‌های آمریکایی را دارد و سرانجام ورود چین به رقابت با آمریکا در فضای خارج از جو زمین، قدرت واقعی و تکان دهنده چین را به معرض نمایش می‌گذارد؛ قدرتی که از دید کسی دور نمی‌ماند.

اما هنوز چین در مقایسه با آمریکا از قدرت نظامی چندانی برخوردار نمی‌باشد. به‌عنوان مثال، چین دارای ۲۰ موشک قاره‌پیمای هسته‌ای است که توانایی رسیدن به اهدافی در ایالات متحده را دارند، در حالی که آمریکا ۸۳۰ موشک قاره‌پیما دارد که همه آن‌ها توانایی حمل کلاهک‌های مختلف را دارا هستند و می‌توانند اهدافی در چین را مورد حمله قرار دهند.[۱۹]

مؤسسه تحقیقات صلح استکهلم در گزارش سال ۲۰۰۹ خود اعلام کرد رکورد هزینه‌های نظامی جهانی در سال ۲۰۰۹ شکسته شد و آمریکا، چین و فرانسه در این زمینه پیشرو بودند. براساس این گزارش، در سال ۲۰۰۹ کشورها بیش از یک هزار میلیارد و پانصد و سی و یک میلیون دلار در بخش نظامی هزینه کردند که این میزان با افزایش ۵/۹ درصدی در مقایسه با سال ۲۰۰۸ رکورد جدیدی در این زمینه محسوب می‌شود. این در حالی است که آمریکا مانند همیشه در رأس کشورهایی قرار دارد که

بیشترین هزینه‌های نظامی را دارند. هزینه‌های نظامی این کشور در سال ۲۰۰۹ با ۴۷ میلیارد دلار افزایش در مقایسه با سال قبل از آن به ۶۶۱ میلیارد دلار یعنی ۴۳ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان رسید. کارشناسان این مؤسسه، هزینه‌های نظامی چین را در سال ۲۰۰۹، ۱۰۰ میلیارد دلار تخمین زده‌اند. فرانسه هم به عنوان مقام سوم این رده بندی ۶۳/۹ میلیارد دلار هزینه نظامی داشته است.[۲۰]

نکته دیگر این که علی‌رغم افزایش هزینه و قدرت نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۹ هنوز این کشور موفق نشده است به اهداف خود در دو کشور افغانستان و عراق دست یابد. این مسأله از مشخصات دوران گذار است که برخلاف اینکه قدرت نظامی در گذشته می‌توانست کشورها را به نفوذ و اهداف خود برساند اما در نظام جدید این دو مفهوم با هم مترادف نیستند. این موضوع جای تأمل دارد که کشوری مانند آمریکا که قدرت نظامی‌اش در بالاترین حد در طول تاریخ بشر است و بودجه نظامی آن در عمل از بودجه نظامی همه کشورهای دنیا بیشتر است چرا از عهده برقراری امنیت در کشور کوچکی با ۲۴ میلیون جمعیت آن هم بعد از سال‌ها اشغال برنیامده است. اسرائیل هم همین اشتباه را کرد و تصور کرد به دلیل اختلاف زیاد قدرت نظامی متعارف قادر است حزب‌الله لبنان را شکست بدهد. هم آمریکا و هم اسرائیل هنوز نوستالژی قرن بیستمی ایجاد ملت- دولت را در سر دارند، غافل از این که قدرت متعارف فقط برای همان دوران مناسب بود.[۲۱]

امروزه نقش قدرت نظامی به عنوان یک «تغییردهنده بازی» در زمان قصد یک کشور برای تغییر وضع موجود به نفع خود، به طور فزاینده‌ای به زیر سئوال رفته است. در بین سیاست‌های مختلف، تنها برخی از اهداف سیاسی قدرت‌های بزرگ از طریق اولویت‌دادن به مداخله نظامی قابل تحقق می‌باشند.

در عراق و افغانستان نیروهای غربی به «جنگ بین مردم»، درگیری‌های خانمان‌سوز و منازعه‌های کم‌شدت با دور باطل کشانده شده‌اند که نه تنها در اروپا بلکه در آمریکا نیز این وضعیت برای افکار عمومی قابل قبول نمی‌باشد.

به طور خلاصه، از نقطه نظر سیاسی- راهبردی، قدرت نظامی به‌طور فزاینده‌ای به قدرت منفی یا قدرت رد کردن تبدیل می‌شود. در حالی که آمریکا تنها کشوری است که می‌تواند از قدرت نظامی به صورت گسترده در سراسر جهان استفاده کند، بسیاری از قدرت‌های منطقه‌ای و حتی جنبش‌های سیاسی- نظامی مثل حزب‌الله می‌توانند دیگران

را از حمله به منافع کلیدی خود بازدارند. بنابراین، به نظر می‌رسد نیروهای متعارف، بیش از آنکه استفاده شوند، می‌توانند بدون این که به کار گرفته شوند، در ممانعت از پیروزی طرف مقابل و یا ایجاد ثبات و نفوذ مؤثر باشند.

۶. افزایش حجم مبادلات اقتصادی- حجم اقتصاد جهان در ۱۵ سال گذشته دو برابر شده و به ۵۴ تریلیون دلار رسیده است. رشد اقتصاد جهانی با مشارکت بسیاری از کشورهای جهان چنان زیاد بوده‌است که اقتصاد به قوی‌ترین نیروی حاکم بر جهان تبدیل شده است. جنگ، تروریسم و درگیری‌های محلی می‌توانند موجب آشوب‌هایی موقت در برخی نقاط جهان شوند، ولی همه آن‌ها در مقابل موج جهانی شدن سر تعظیم فرود خواهند آورد.[۲۲]

رشد اقتصادی دنیا، به سرعت باعث ظهور قطب‌های اقتصادی جدید در صحنه جهان شده است. اتفاقاً در چند قرن گذشته ثروتمندترین کشورهای جهان همه کشورهایی بودند که جمعیت کمی داشتند؛ دانمارک با ۵/۵ میلیون نفر جمعیت، هلند با ۱۶/۶ میلیون و حتی ایالات متحده آمریکا - که پرجمعیت‌ترین کشوری بود که در چند دهه اخیر بخش صنعتی شده جهان را تحت سیطره اقتصادی داشت- با کمی بیش از ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت؛ این کشورها، همگی در مقیاس جهانی جمعیت کمی دارند. اکنون غول‌ها به حرکت درآمده‌اند و طبعاً باتوجه به اندازه‌شان جای پای بزرگی بر نقشه خواهند گذاشت.[۲۳]

غول‌های حقیقی تا همین اواخر خفته بودند. چین، هند و برزیل تا به‌حال نتوانسته بودند به اقتصاد جهانی بپیوندند، اما اکنون آن‌ها دارند برمی‌خیزند و طبیعتاً باتوجه به جمعیت زیاد این کشورها، آن‌ها در اقتصاد جهان آینده تأثیر به سزایی خواهند داشت. درست است که اکثر مردم این کشورها فقیر هستند؛ ولی با در نظر گرفتن جمعیت زیادشان، ثروت ملی این کشورها بسیار عظیم خواهد بود. حقیقت این است که هر چیزی را در ۲/۵ میلیارد ضرب کنید نتیجه‌ای نجومی حاصل خواهد گشت. (چین و هند بر روی هم ۲/۵ میلیارد نفر جمعیت دارند).

۷. ذخایر انرژی- رابطه بین قدرت اقتصادی و ذخایر انرژی، شاخص گویایی برای نشان دادن تنش‌های نظام بین‌المللی جدید می‌باشد. طبق محاسبه‌های صورت‌گرفته، سهم ۱۲ کشور دارای منابع غنی انرژی، از تولید ناخالص جهانی، تنها

۶/۵٪ است، آن‌ها ۸۵٪ ذخایر نفت و گاز شناخته شده جهان را در اختیار دارند، در حالی که کشورهای سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه در کنار چین و هند ۴۵٪ ثروت جهان را تولید می‌کنند و فقط ۱۰٪ منابع نفت و گاز شناخته شده را در اختیار دارند. به عبارت دیگر، کشورهایی که بالاترین وسریع‌ترین رشد اقتصادی را دارند، در معرض وابستگی شدید به تعداد محدودی از کشورها هستند و در نتیجه نفوذ سیاسی کشورهای اخیر افزایش پیدا خواهد کرد، این وضعیت روابط بین‌الملل کنونی است.

وابستگی اقتصادهای بزرگ به واردات انرژی و تمرکز بر کشورهای تولید کننده انرژی، در سال های آتی افزایش پیدا خواهد کرد و انتقال ثروت از گروه اول به دوم نیز بالا خواهد رفت. در حالی که منابع ذغال سنگ در کل جهان به‌طور برابرتوزیع شده است، نفت و گاز در اختیار تعدادی از کشورهایی است که وضعیت ژئوپلیتیک خاصی دارند. بزرگ‌ترین ذخایر نفتی به ترتیب اهمیت در اختیار عربستان سعودی، ایران، عراق، کویت، امارات عربی متحده، ونزوئلا و روسیه می باشد. به همین روال ، بیشترین ذخایر گاز جهان از آن روسیه، ایران، قطر، عربستان سعودی، امارات عربی متحده ، آمریکا و نیجریه می‌باشد.[۲۴]

بنابراین، مشخصه‌های دوران گذار علاوه‌بر ظهور بازیگران جدید دولتی و غیردولتی ، انقلاب اطلاعات و استفاده از قدرت نرم ودر عین حال صعود مسالمت‌آمیز با افزایش کلان هزینه‌های نظامی و جهانی‌شدن رشد اقتصادی است. صعود چین و هند نشانه‌ای آشکار از قدرت گرفتن دیگر کشورهای دنیاست.

مشخصه‌های قدرت‌های در حال ظهور: نمونه موردی چین

امروزه وقتی از رقابت در عرصه سیاست جهان سخن به میان می‌آید بدون تردید چین و ایالات متحده آمریکا دو بازیگری هستند که امکان رقابت میان آن‌ها به ذهن متبادر می‌گردد. این ذهنیت آن قدر قوی است که گاهی اوقات از جنگ سرد جدید میان پکن و واشنگتن سخن رانده می‌شود. این که چین چرا و چگونه به عنوان یک قدرت چالشگر و نوظهور در مقابل ایالات متحده عرض اندام نموده از یک منطق نظری پیروی می‌کند که ساختارگرایان به‌طور اعم و چارلز دوران به طور اخص آن را تبیین کرده‌اند. نظریه دوران[۲۵] که به چرخه قدرت و نقش معروف است، ابعاد و زوایای

مختلفی را در بر می‌گیرد.[۲۶] از این جهت چند گزاره مهم از نظریه دوران مورد تأکید است:

۱. قدرت هر کشور تابع توانمندی‌های آن کشور است. پس قدرت هر کشور در نتیجه افزایش یا کاهش توانمندی‌های آن کشور می‌تواند افزایش یا کاهش یابد.

۲. قدرت هر بازیگر امری نسبی است و در مقایسه با قدرت سایر بازیگران می‌تواند مورد محاسبه قرار گیرد. به عنوان مثال، رشد منحنی قدرت یک بازیگر می‌تواند با نزول منحنی قدرت بازیگر دیگر همراه گردد.

۳. افزایش قدرت هر بازیگر، به افزایش نقش آن بازیگر منجر می‌شود. به عبارت دیگر، جایگاه و نقش یک بازیگر در نظام بین‌الملل تابع قدرت و توانایی آن بازیگر است.

۴. زمانی که قدرت یک بازیگر بر بازیگر دیگر فزونی گیرد و بازیگر نوظهور متقاضی افزایش نقش خود در صحنه بین‌المللی گردد، مرحله حساس یا نقطه‌عطفی در نظام بین‌الملل اتفاق می‌افتد که می‌تواند به دگرگونی در ساختار نظام بین‌الملل منجر شود.

۵. رفتار قدرت چالش‌شده (اصلی) در مقابل دعوی قدرت نوظهور (چالشگر) به سه شکل متجلی می‌گردد؛ استفاده از قدرت نظامی به شکل یک اقدام پیشگیرانه علیه کشور چالشگر، ایجاد ائتلاف گسترده به منظور تعدیل قدرت بازیگر جدید در صورتی که به تنهایی قادر به مهار قدرت جدید نباشد، پذیرش جایگاه قدرت نوظهور و مشارکت آن در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی.[۲۷]

با نگاهی به گزاره‌های فوق مشاهده می‌شود که در نظام بین‌الملل کنونی چین یکی از مطرح‌ترین قدرت‌های نوظهوری است که قدرت آمریکا را به چالش کشیده است. زمانی ناپلئون درارتباط با چین گفته بود: «درآنجا غولی خفته است بگذارید بخوابد، چون وقتی بیدارشود جهان را تکان خواهد داد».[۲۸] امروز می‌توان گفت که بعد از دو قرن پیش‌بینی ناپلئون درحال تحقق یافتن است و چین آرام آرام ازخواب چند صدساله خود در حال بیدارشدن است و می‌توان دید که چین یکی از ابرقدرت‌های جهان می‌باشد. اما مشخصه‌های این قدرت نوظهور چیست؟

۱. جمعیت- کمیسیون اروپا در گزارشی درخصوص «جهان در سال ۲۰۲۵»[1] روندهایی که محیط بین‌المللی را شکل می‌دهند و تنش‌هایی که در تحولات دهه‌های آتی مؤثر می‌باشند را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این گزارش قرن آینده، قرن آسیا خوانده شده و می‌گوید در ۲۰۲۵ حدود دو سوم جمعیت جهان در آسیا زندگی می‌کنند. چین قبل از ۲۰۲۵ دومین قدرت اقتصادی جهان خواهد شد.(۲۹) از این جهت یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت چین، جمعیت عظیم آن به حساب می آید. در توسعه چین، رهبران به خوبی از نیروی کار ارزان و فراوان استفاده کرده‌اند. گذشته از آن، رهبران چین تهدید کرده‌اند هرگونه تهدید غرب نسبت به چین، که باعث بی‌ثباتی در چین شود، سبب تحرک صدها میلیون چینی گرسنه به سوی کشورهای اطراف که دوست غرب و آمریکا هستند، می‌شود و ثبات و امنیت آن‌ها را به خطر می‌اندازند. البته چین درحال حاضر از هرگونه برخورد مستقیم با غرب پرهیز می‌کند.

۲. سیاست توسعه‌گرا- سیاست خارجی چین تحت‌الشعاع سیاست‌های اقتصادی‌اش قرار گرفته است. «دنگ» رهبر سابق چین درصدد بود تا تمام توجه خود را بر اقتصاد متمرکز نماید. لذا سیاست دامن‌زدن به شورش (براساس تز مائو) را در تمام نقاط جهان متوقف نمود.

چین از اواسط دهه ۱۹۸۰ و در راستای بهره گیری از ابزارها و امکانات ایالات متحده توانست امواج انقلابی خود که در دهه ۱۹۵۰و ۱۹۶۰ بر تهییج جوانان انقلابی کارساز افتاده بود را با «اصلاحات توسعه‌گرا» جایگزین نماید. این امر از اواسط دهه ۱۹۷۰ شروع شد. اما یک دهه به طول انجامید تا رشد اقتصادی آن کشور به ۱۱درصد در سال ۱۹۸۶ برسد. این روند از آن زمان تاکنون بدون وقفه ادامه داشته است. از زمان به قدرت‌رسیدن «دنگ» محور اصلی در رفتار بین‌المللی چین، رشد اقتصادی آن کشور بوده است. رهبران چین براساس این سیاست به خوبی کار کرده‌اند و توانسته‌اند بیش از یک میلیارد جمعیت کشور خود را تغذیه کنند. طی سی‌سال رشد سالانه چین ۹ درصد بوده است. توسعه چین موفق‌ترین داستان توسعه در تاریخ جهان است . به مدت سه دهه اندازه اقتصاد چین هر هشت سال دو برابر شده است.(۳۰) با اصلاحات جدید، چین به یکی از مطلوب‌ترین کشورها برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی تبدیل شد و در دهه

1. The World in 2025.

۱۹۹۰ سرمایه بسیاری را به خود جلب کرد. چین در سال ۱۹۹۴ ، حدود ۴۳ میلیارد دلار سرمایه خارجی را جذب کرد این شاخص در سال۱۹۹۵ به ۴۸میلیارد دلار بالغ گردید.

بیست شهری که سریع‌ترین رشد را در جهان دارند همگی در چین قرار دارند. چین همچنین بیشترین ذخیره ارزی را در میان کشورهای جهان داراست . ذخیره ارزی این کشور ۱۵۰۰ میلیارد دلار است که ۵۰ درصد بیش از کشور بعدی (ژاپن) و سه برابر دارایی‌های تمام اتحادیه اروپاست.[(۳۱)] چین بزرگ‌ترین کشور دنیا، اقتصادی بزرگ با سریع‌ترین میزان رشد، بزرگ‌ترین تولیدکننده، دومین مصرف‌کننده، بزرگ‌ترین پس‌اندازکننده و به لحاظ هزینه‌های نظامی دومین کشور دنیا محسوب می‌شود.[(۳۲)]

برنده نهایی بحرانی که در سال ۲۰۰۸ جهان صنعتی را تکان داد و پس‌لرزه‌های آن در ۲۰۰۹ در جهان آشکار شد، جمهوری خلق چین بود. این کشور با تکیه بر ۱۵۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی خود با سرعت به خرید صنایع در اروپا و موادخام در آسیای مرکزی و آفریقا پرداخت و بر نقش خود در اقتصاد جهان افزود.[(۳۳)]

فرید زکریا سردبیر بخش بین‌الملل مجله نیوزویک تأثیر رشد حیرت‌انگیز چین بر ایالات متحده را در کتاب «جهان پسا آمریکایی» این‌گونه گزارش می‌دهد : «صادرات چین به آمریکا طی ۱۵ سال گذشته ۱۶۰۰ درصد افزایش داشته است. وال مارت[۱] سالانه اجناسی به ارزش ۱۸ میلیارد دلار از چین وارد می‌کند و اکثریت بالایی از عرضه‌کنندگان خارجی آن در چین هستند. زنجیره وال‌مارت واقعاً یک زنجیره چینی است».[(۳۴)]

توجه جدید غرب به چین در دهه‌های اخیر، حاکی از اهمیت و نقش مهم چین در عرصه نظام بین‌الملل است. اهمیتی که غرب به‌خوبی به آن واقف است و سعی می‌کند تا با گسترش همکاری اقتصادی با چین این غول را هرچه بیشتر رام نگاه دارد تا مبادا درپی مبارزه‌جویی با آن‌ها در بیاید.

۳. مصلحت‌اندیشی چین: راهی برای برابری- برخی از رهبران چین در مقابل فشارهای آمریکا، یافتن راهی برای برابر کردن با قدرت ایالات متحده را تنها راه می‌دانند. پکن پس از ده‌ها سال رویارویی نزدیک با واشنگتن اکنون به‌طور منطقی و

---

1. Wall Mart

ماهرانه فهمیده است که چگونه باید با آمریکایی‌ها کنار بیاید. رهبران چین می‌دانند که بحث و گفتگو به‌تنهایی برای متقاعد ساختن آمریکا به جلوگیری از هر اقدامی که بتواند بر چین اثر بگذارد (داخلی یا بین‌المللی) کافی نیست؛ ایالات متحده نیز مانند هر کشور دیگری طبق منافع ملی خود عمل می‌کند. پکن مهارت دیپلماتیک خود را در کنترل دو موضوعی که رهبران آمریکایی را به خود مشغول داشته بود- عراق و کرهٔ شمالی ـ نشان داده است.

چین در حال مشارکت با روند همگرایی و همراهی با سایر اعضای جامعه بین‌المللی در ایجاد سیستم بین‌المللی است. روندی که همزمان، در هم آمیخته و در تناقض با گذار سیستم می‌باشد. این روند موجد فضا و فرصت جدیدی برای چین در راستای توسعه، ارتقای قدرت و جایگاه خود، ایجاد سیستم عادلانه‌تر و نظم اقتصادی بین‌المللی جدید است. توسعه چین آغاز حمله‌ای است به توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی در صحنه بین‌المللی که شدیداً غیرمتوازن و منطبق با منافع غرب به رهبری آمریکاست. آمریکا در راستای استراتژی حفظ موقعیت ابرقدرتی خود، چین را رقیب استراتژیک بالقوه در درازمدت برای خود فرض می‌کند. از همین‌رو گره‌زدن منافع چین با خود، مهار و محدودسازی آن استراتژی درازمدت آمریکا در قبال چین خواهد بود.

۴. قدرت نظامی- در قسمت‌های قبل به رشد قدرت نظامی چین اشاره شد. ایالات متحده آمریکا در حال حاضر هنوز عنوان بزرگ‌ترین قدرت دنیا را یدک می‌کشد. قدرت سخت و قدرت نظامی آمریکا نقطه قوت کلیدی آن کشور به‌عنوان تنها ابرقدرت جهان است. آمریکا در زمینه انقلاب جدید در عرصه علوم و فناوری نظامی، اهرم‌های نظامی و تفکر استراتژیک پیشروتر از سایر کشورهای دیگر است. اگرچه آمریکا با اتکای به برتری قدرت نظامی‌اش و تکنولوژی بالا، برخورداری از قدرت نظامی واکنش سریع، قدرت تخریب نظامی و پیروزی قاطع و سریع در جنگ‌ها، به قدرت خود بسیار خوش‌بین و مطمئن است، اما به این واقعیت توجه ندارد که قدرت نظامی نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای دیپلماسی، ابزارهای سیاسی یا افکار عمومی باشد. آمریکا همچنین در فهم وضعیت پیچیده بین‌المللی عاجز است. به‌عنوان مثال، آمریکا بدون توجه به مخالفت عمومی جامعه بین‌المللی، با راه‌اندازی جنگ عراق فقط خود را دچار مخمصه سیاسی و مشکلات نظامی و مشکلات مربوط به بازسازی بعد از جنگ نمود[۳۵]

بنابراین موضع چین در مورد تعامل و واکنش به نظام بین‌المللی حاضر و مکانیزم‌های مؤثر آن، به‌تدریج دستخوش یک روند انتقالی از مخالفت با سیستم به مشارکت محدود در آن از طریق ابتکار عمل تدریجی و در پیش گرفتن توسعه اقتصادی صلح‌آمیز گردید. این یک گزینه استراتژیک مبتنی بر درک از اهداف توسعه اقتصادی چین و برآورد دقیق از روند جهانی‌شدن و وابستگی متقابل در حال رشد امور بین‌المللی می‌باشد.

سناریوهای آینده

باتوجه به عوامل و رویدادهای عمده و قدرت‌های نوظهور جهان تا سال ۲۰۱۵ و همچنین جمعیت‌شناسی، منابع طبیعی، علم و فناوری، هویت‌های فرهنگی و اجتماعی و منازعات و شناسایی روندها و تغییرات منطقه‌ای و تعامل میان این قدرت‌ها چهار سناریو در مورد آینده جهان می توان پیش بینی کرد:

۱. جهانی شدن فراگیر - توسعه فناوری، رشد اقتصادی، عوامل جمعیتی و حاکمیت اثربخش، بخش‌های عمده‌ای از جهان را از منافع جهانی شدن بهره‌مند ساخته‌اند. گسترش فناوری و انتشار آن در جهان در حال توسعه در فایق آمدن بر مشکلات کمک کرده است. رشد اقتصاد جهانی پابرجا، که ناشی از اجماع بر سیاست‌های آزادسازی است، به توزیع گسترده ثروت و کاهش مسائل جمعیتی و مرتبط به منابع کمک کرده است. حاکمیت درهر دو سطح ملی و فراملی اثربخش می‌شود. بسیاری از دولت‌ها انقباض یافته‌اند و بسیاری از مسئولیت‌های پیشین خود را به صورت خصوصی‌سازی کاهش داده یا با همکاری سازمان‌های عمومی ـ خصوصی انجام می‌دهند. همکاری‌های بین‌المللی بسیاری از موضوعات را تشدید می‌کند و در کل، نوعی آرایش بین‌المللی جدید را ایجاد می‌کند. منازعات نیز به خاطر مزایای ناشی از جهانی‌شدن به کمترین میزان خود می‌رسد. هنوز بخشی از جهان، که در مناطق آفریقا، خاورمیانه، آسیای جنوبی و مرکزی هستند، از این تغییرات مثبت بی‌بهره هستند و منازعات داخلی با پشتیبانی دولت‌ها همچنان پابرجا است.

۲. نابودگری جهانی‌شدن – نخبگان جهانی از منافع جهانی‌شدن بهره می‌برند، حال آن که اغلب بخش‌های جهان از این منافع بی‌بهره هستند. رشد جمعیت و کمیابی

منابع به عنوان مسأله اصلی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، به همراه مهاجرت تبدیل به منبع عمده تنش‌های میان دولتی می‌شود. فناوری نه تنها به عنوان راه‌حل مسائل کشورهای درحال‌توسعه عمل نمی‌کند، بلکه مورد سوءاستفاده شبکه‌های غیرقانونی قرار می‌گیرد و در تسلیحات مخرب استفاده می‌شود. جهان به سه گروه عمده تقسیم می‌شود:

الف) کشورهای توسعه‌یافته با رشد پیوسته. ب) تعداد زیادی از کشورهای درحال توسعه که با رشد کم و یا منفی درآمد سرانه روبه‌رو هستند و شکاف میان آن‌ها با کشورهای توسعه‌یافته افزایش می‌یابد. ج) کشورهای با رشد اقتصادی نامشروع- حاکمیت و رهبری سیاسی در هر دو سطح ملی و بین‌المللی ضعیف است. درگیری‌های داخلی افزایش می‌یابد. درگیری‌های بی‌نتیجه‌ای که همراه با افزایش تنش‌های گروهی و بی‌عدالتی‌ها است.

۳. رقابت منطقه‌ای- هویت‌های منطقه‌ای در اروپا، آسیا و آمریکا مطرح می‌شود. ایستادگی سیاسی اروپا و شرق آسیا در مقابل برتری‌یافتن آمریکایی‌ها و جهانی‌شدن فرهنگ آمریکایی نشانه این مسأله است. این هویت‌های منطقه‌ای تمایل به برتری یافتن همراه با اولویت‌های سیاسی و اقتصادی خود را دارند.

فناوری به صورت نامتجانس انتشار می‌یابد، که این امر بازتاب تفاوت در مفهوم حقوق مالکیت معنوی است. یک‌پارچگی اقتصادی منطقه‌ای در حوزه تجارت و امور مالی افزایش می‌یابد. در نتیجه به صورت هم‌زمان سطح رشد اقتصادی را ارتقا می‌دهد و از سوی دیگر رقابت را بالا می‌برد. موقعیت و اهمیت نهادهای حاکمیت منطقه‌ای در کشورهای توسعه یافته و نوظهور افزایش می‌یابد. به عنوان مثال، دولت‌ها برای حل مسائل منطقه‌ای از نهادهای جهانی به نهادهای منطقه‌ای روی می‌آورند.

۴. جهان پساقطبی- به دلیل رشد اقتصادی کند آمریکا و سپس رکود اقتصادی توجه و تعلق خاطر ایالات متحده به اوضاع داخلی افزایش می‌یابد. تنش‌های اقتصادی و سیاسی این کشور با رشد اروپا منجر به وخامت در اتحاد راهبردی اروپا و آمریکا می‌شود. در نتیجه ایالات متحده نیروهای خود را از آن منطقه عقب می‌کشد و اروپاییان به نهادهای منطقه‌ای خود تکیه می‌کنند.

نتیجه‌گیری

اکنون نظام بین‌الملل وارد یک مرحله گذار مهم به سوی شکل‌گیری روابط بین‌الملل جدید با ویژگی‌های بی‌سابقه شده است. در این گذار، حرکت رو به جلو برای تغییر سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب به یک نظام بین‌الملل ناهمگون مشاهده می‌شود که در آن بازیگران نوظهور نه تنها به دنبال تأمین منافع خود می‌باشند بلکه دیدگاه‌های متمایز خود را نیز گسترش می‌دهند.

دو روند بین‌المللی اساسی محرک تغییرات در نظام بین‌الملل هستند که عبارتند از: توزیع مجدد قدرت در سطح جهانی که به شکل جدید چندجانبه‌گرایی منتهی می‌گردد و افزایش وابستگی متقابل که رفاه و امنیت قدرت‌های بزرگ را در سطح جهان تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحولات جهانی نشان می‌دهند که تغییر در قدرت جهانی و وابستگی متقابل هم از نظر محتوا و هم از نظر سرعت در حال افزایش است. تعامل این دو روند اساسی موجب تجدید ساختار نظام بین‌الملل شده و در درازمدت در تمام سطوح اثرگذار خواهد بود. شکاف بین قدرت اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته و بعضی از کشورهای درحال توسعه روزبه‌روز کاهش یافته و از طرف دیگر سهم کشورهای نوظهور در اقتصاد جهانی افزایش می‌یابد. این کشورها درصددند تا قدرت خود را از طریق اتحاد در سازمان‌های منطقه‌ای نظیر آ سه آن، گروه ۷۷، سارک، شانگهای و مرکوسور افزایش دهند. این کشورها به دنبال آن هستند تا با شرکت فعال در امور جهانی از طریق این سازمان‌ها از حقوق و منافع خود در مقابل قدرت‌های غربی دفاع کنند و درجه خاصی از استقلال خود در مسائل بین‌المللی را مشخص نمایند. از این جهت، به عنوان مثال آمریکا برای ایجاد جبهه‌ای بر ضد برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران با چالش‌های بسیاری مواجه بوده و هست. کشورهایی نظیر هند ، برزیل و آفریقای جنوبی سعی می‌کنند تا به کرسی دائم شورای امنیت دست یابند. کشورهای پیشرفته که تمامی ابزارهای بین‌المللی را در خدمت اهداف خود قرار داده بودند با چالش‌های جدی مواجه شده‌اند. گوردون براون نخست وزیر سابق بریتانیا با اعتراف به این وضعیت می‌گوید: جهان در حال تغییر است بنابراین قواعد بازی جهانی هم بر این اساس باید تغییر کند.[۳۶] بحران مالی موجب جایگزینی گروه هشت با گروه بیست شد و صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز مجبور به دادن امتیازاتی به کشورهای در حال توسعه

شدند. کشورهای بزرگ و جهان بینی‌های متفاوت در عرصه بین‌المللی نقش‌های متفاوتی بازی می‌کنند، جهان‌بینی‌های مختلف مطرح شده و به چشم دیده می‌شوند، زیرا در عمل، کشورهایی که دیدگاه‌های خود را بیان می‌کنند قدرت بیشتری نیز پیدا می‌کنند. باوجود این، توزیع مجدد قدرت، الگوی قطعی و مشخصی ندارد و حتی برعکس، این امر به اختصاص ناهمگون دارایی‌های مختلف منجر می‌شود که موجب ابهامات بیشتر شده و تاحدودی مانع اقدامات یک‌جانبه می‌شود.

بنابراین، رقابت بسیار گسترده و پیچیده‌ای که تاکنون در جهان بی‌سابقه بوده است در زمینه توازن قدرت جهانی در نظام بین‌الملل کنونی وجود دارد. این رقابت درمورد حفظ وضع موجود (که کشورهای پیشرفته و غربی خواهان آن هستند) و تغییر وضعیت موجود (که کشورهای در حال توسعه به‌دنبال آن می‌باشند) در جریان است. در عین این رقابت سخت، از یک طرف به دلیل تعمیق جهانی‌شدن کشورها که به طور فزاینده‌ای از نظر اقتصادی به یکدیگر وابسته هستند و از طرف دیگر به دلیل مشکلات جهانی مانند تغییرات آب و هوا، امنیت انرژی، امنیت غذایی و ثبات مالی کشورها نیازمند هستند پاسخ‌های مشترکی در این زمینه‌ها اتخاذ نمایند، این مسأله نقش کشورهای در حال توسعه را تقویت می‌کند. چشم‌انداز فوق نیاز به مبارزه‌ای سخت و طولانی برای دستیابی به توسعه را برای کشورهای در حال توسعه ترسیم می‌کند.

یادداشت‌ها

1. US National Security Council, Report 2009.
2. www.cpifa.org/en/q/listQuarterlyArticle
3. Paul Kennedy, Rise & Fall, The World Today (Chatham House), August/September 2010.

۴. فرید زکریا، جهان پسا آمریکایی، ترجمه: احمد عزیزی : انتشارات هرمس، ۱۳۸۸، ص۹.

5. Farid Zakaria, The Rise of the Rest, Newsweek, 3 May 2008.
6. Ibid.
7. John J. Mearsheimer, "China's Unpeaceful Rise", Current History, Vol. 105, No. 69 (April 2006), pp. 160-162.

۸. دیاکو حسینی، عقاب، اژدها و دیگران، ۸۸/۹/۱۹، www.irdiplomacy.ir

۹. همان.

۱۰. زکریا، پیشین، ص۵۵.

۱۱. همان، ص۵۶.

12. Stephen D. King, Losing Control: The Emerging Threats to Western Prosperity, 2010.

۱۳. سید محمدکاظم سجادپور، تصور ژئوپلیتیک آمریکا؛ ماهیت و پیامدها، روزنامه آرمان، ۸۹/۴/۲۳.

۱۴. همان.

15. Ding Yuanhong, Major Trends in the World Situation, Foreign Affairs Journal, Spring 2010, p.22. www.cpifa.org.

16.Ibid.

۱۷.عبدالله قنبرلو، راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ آمریکا: تغییر یا تداوم؟، گزارش راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تیر ۱۳۸۹.

18. Mingjiang Li, Soft Power: China's Emerging Strategy in International Politics, Lexington Books, 2009.

۱۹. زکریا، پیشین، ص ۱۴۸.

20. SIPRI Year Book 2010,

۲۱. فرانسیس فوکویاما، تسلط خود ویرانگر، ترجمه علیرضا عبادتی، www.irdiplomacy.ir

22. Farid Zakaria, The Rise of the Rest, Newsweek, 3 May 2008

۲۳. زکریا، پیشین،۳۱، ص.

24. Grevi Giovani, The Interpolar World: A New Scenario, EUISS, June 2009,Vol 79.

25. Charles Doran, System in Crisis, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.

۲۶. محمدمهدی مظاهری، تبیین رقابت‌های چین و ایالات متحده آمریکا در چارچوب نظریه چرخه قدرت، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، تابستان ۱۳۸۸.

۲۷. داریوش اخوان زنجانی، بحران در سیستم‌های ثبات و بی‌ثباتی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۴.

۲۸. هراس از بیداری غول آسیا، ۸۹/۴/۲ به نقل از روزنامه ایران در سایت forum.pezeshki.info

29. The World in 2025: Rising Asia and Socio- Ecological Transition, European Commission, 2009.

۳۰. خیز بلند چین به سمت کسب برترین اقتصاد جهان، ایرنا ، ۱۳۸۸/۱۱/۵ .

۳۱. زکریا، پیشین، ص۱۱۱.

۳۲. همان

33. www.america.gov/st/econ.../20090612143735wrybakcuh0.5602381.html

۳۴. زکریا، پیشین، ص ۱۱۱.

35. Yang Jiemian, "International System in Transition", *China International Studies*, Summer 2007.

36. www.cpifa.org/en/q/listQuarterlyArticle & Robin Niblett, Playing to its strength: Rethinking the UK's Role in a changing World, Chattem House.

استراتژی آمریکا در قبال تایوان و واکنش چین

جهان حیدری[۱]

چکیده: جزیره تایوان پس از شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم، در ۲۵ اکتبر ۱۹٤٥ به دولت چین ملی واگذار شد. در سال۱۹٤۹ شورش عمومی حزب کمونیست چین منجر به اخراج این دولت (بدون استعفا دادن) و متواری شدن آن‌ها به تایوان گردید. ملی‌گرایان به رهبری چیان کای شک و حمایت همه‌جانبه آمریکا، جزیره تایوان را به تصرف خویش در آوردند و جمهوری چین را اعلام نمودند. به‌دنبال وقوع جنگ کره در سال ۱۹۵۰، آمریکا ناوگان هفتم خود را در اطراف جزیره برای محافظت از آن در برابر حملات کمونیست‌ها مستقر کرد. بنابراین، تایوان از سال ۱۹۵۰ به «متحد» آمریکا در منطقه تبدیل شد. همین مسئله باعث عضویت تایوان در سازمان ملل و نیز جلوگیری از ورود چین کمونیست به این سازمان گردید. چین کمونیست در کشاکش جنگ سرد ترجیح می‌داد تا از کمک شوروی نیز برخوردار باشد. با افزایش اختلافات مرزی میان جمهوری خلق چین و شوروی در اواخر دهه ۱۹٦۰، شوروی به مثابه تهدیدی جدی برای چین کمونیست تلقی گردید. با سفر محرمانه نیکسون در ۱۹۷۱ به جمهوری خلق چین، آمریکا با اعلام سیاست «چین واحد» مانع از تأثیر مخرب تایوان در روابط دوجانبه خویش با این کشور گردید. با عادی‌سازی روابط چین وآمریکا در ۹– ۱۹۷۸، تایوان بالاترین درصد شناسایی رسمی/ بین‌المللی خویش را از دست داد. سیاست کاهش تدریجی فروش سلاح به تایوان از ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۹ ادامه داشت، اما کابینه بوش پدر فروش سلاح با تکنولوژی بالا را از سر گرفت. فروش سلاح تا زمان کلینتون و بوش پسر نیز ادامه یافت. چنین اقداماتی طی زمان مانع از تعمیق روابط چین و آمریکا گردیده و با فروپاشی شوروی، آمریکا فشار مضاعفی را بر چین کمونیست وارد ساخت. به محض نزدیکی روسیه و چین و همکاری آن‌ها در قالب سازمان همکاری شانگهای، آمریکا نیز رفتار ملایم‌تری را در برابر چین اتخاذ کرد. برعکس، در سال ۲۰۰۱ بوش پسر با گسترده‌ترین فروش تسلیحات به تایوان مجدداً انتقاد شدید پکن را موجب گردید. از سال ۲۰۰۳ با

۱. آقای جهان حیدری، کارشناس ارشد روابط بین‌الملل Jahan_heidari58@yahoo.com

گرفتاری آمریکا در جهان، این کشور مجبور شد برای حل‌وفصل مسائلی مثل بحران کره شمالی دست به دامان چین شود. قضیه تایوان بار دیگر تحت‌الشعاع روابط عمیق‌تر چین و آمریکا قرار گرفت. پیروزی ماینگ- جئو در انتخابات ۲۰۰۸ تایوان را نیز می‌توان آغاز «فصلی نو در روند صلح» این جزیره با چین برشمرد، زیرا که به محض انتخاب، شاهد توافق تاریخی چین و تایوان در راستای پروازهای مستقیم در دو سوی تنگه بوده‌ایم. هدف این مقاله بررسی جنبه‌های سیاسی- امنیتی مسئله تایوان در معادله سه‌جانبه چین، آمریکا وتایوان می‌باشد.

واژگان کلیدی: ابهام استراتژیک، وضوح استراتژیک، موازنه قوا، وابستگی نامتقارن اقتصادی چین.

اهمیت موضوع ناشی از آن است که مسئله « تایوان» علی‌رغم چندین دهه قدمت هنوز لاینحل مانده است. جمهوری خلق چین به هیچ وجه با موجودیت مستقل تایوان موافق نیست و آن را استان « یاغی» و ناآرام خود برمی‌شمارد که توسط رژیمی «راهزن» اداره می‌شود. متقابلاً رهبران تایوان نیز به آسانی حاضر به الحاق و از دست‌دادن دستاوردهای تقریباً شش دهه گذشته نیستند. آمریکا به عنوان بازیگر تأثیرگذار بر روند مذکور، تاکنون با در پیش گرفتن سیاست مبهم « مخالفت با استقلال، ممانعت از الحاق و مخالفت با جنگ» رهبران پکن را در راستای هدف دیرینه اتحاد مجدد جزیره ناکام گذاشته است. مسئله مزبور نه تنها حل نشده، بلکه تحت‌الشعاع رفتار و منافع چین و آمریکا در ساختار کلان نظام بین‌الملل قرار گرفته است. از این رهگذر، شاهد شکل‌گیری نوعی معادله « سه‌جانبه» هستیم که در جای خود نیازمند بررسی است، به‌ویژه آن که جمهوری خلق چین تمام قوای داخلی، منطقه‌ای و جهانی خویش را در راستای الحاق مجدد جزیره به کار گرفته است.

برای درک نوع نگاه آمریکا نسبت به تایوان باید روابط بازیگران بزرگی مثل چین و آمریکا را در سطح کلان نظام بین‌المللی مورد بررسی قرار داد. ساختار کنونی جهان و چگونگی توزیع قدرت میان بازیگران موضوع اصلی مورد بررسی است. در این پژوهش هنوز هم اعتقاد نگارنده بر این است که دولت‌ها مهم‌ترین و تأثیرگذارترین بازیگران جهانی چه در عرصه سیاست و چه در عرصه اقتصاد بین‌الملل‌اند . یعنی حتی در دنیای اقتصادی دهه ابتدایی قرن بیست‌ویکم، امنیت ملی کشورها انگیزه اصلی و پایه رفتار بازیگران بین‌المللی است. نظام بین‌المللی مبتنی بر خودیاری است و دولت‌های تاجر مانند ژاپن نیز ناگزیر از توسعه قدرت نظامی خود هستند، زیرا که نمی‌توانند بر

روی وعده و وعیدهای دیگران حساب باز کنند. در مثلث سه‌گانه آمریکا، چین و تایوان نیز مصالح و مقتضیات سیاسی خود را بر اقتصاد تحمیل کرده است، از این‌رو، در بسیاری موارد سیاست بر اقتصاد می‌چربد و بر آن تأثیر می گذارد.

استراتژی آمریکا در قبال تایوان، واکنش چین؛ سیر روابط از۱۹۸۷ تا ۲۰۱۰

برای وضوح بیشتر زوایای پنهان مسئله تایوان لازم است به بررسی روابط سه‌جانبه چین، تایوان و آمریکا پرداخت. افزون بر شش دهه است که معمای بغرنج جزیره تایوان به‌طور لاینحل مانده است. موضوع محوری بحث بررسی دوره سی‌ساله دوم (۲۰۱۰- ۱۹۷۹) روابط را در بر می‌گیرد، نه دوره تقریباً سی ساله اول (۱۹۷۸-۱۹۴۹) را. براین اساس، روابط چین و تایوان در چارچوب روابط کلان چین و آمریکا در سطح نظام بین‌الملل قابل بررسی است. تاکنون هیچ‌کدام از دو کشور آمریکا و چین در روابط دوجانبه‌شان با تایوان بی‌توجه به ملاحظات کلان همدیگر در نظام بین‌الملل رفتار ننموده‌اند. چنین روابطی در چهار برهه مجزا و منسجم عنوان می‌گردد که در هر برهه نیز بر نوع رفتار هر سه بازیگر نیز تمرکز ویژه‌ای خواهد شد. پس از نگاهی گذرا به دوره اول، زوایای ناپیدای دوره دوم را به‌طور مفصل‌تری شرح خواهیم داد.

نگاهی گذرا به دوره اول از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۹

تایوان از می ۱۹۴۹تا جولای ۱۹۷۹ تحت حکومت نظامی قرار داشت، چرا که راه‌حل نهایی معضل دو سوی تنگه را کاربرد قوه قهریه می‌دانست. چیان کای‌شک و پسرش چیان چینگ‌کو اعتقاد داشتند که جدال کمونیستی هرگز خاتمه نمی‌یابد؛ مگر این که کمونیسم از سرزمین چین محو و رژیم کمونیستی چین سرکوب شود (Patrick James and Li, Yitan, 2005:7) طی جنگ داخلی چین در ۱۹۴۹ دولت آمریکا از ناسیونالیست‌ها حمایت می‌کرد. با پیروزی کمونیست‌ها و تسلط مائو بر کل سرزمین چین، آمریکا شکست سختی را متحمل شد. برای جبران این شکست سیاسی، کابینه ترومن لغو رسمی تمامی تعهدات آمریکا نسبت به ناسیونالیست‌ها را اعلام داشت. از ۱۹۴۹تا ۱۹۷۹-۱۹۷۸ سیاست جمهوری خلق چین در برابر تایوان مبتنی بر«آزادسازی جزیره» با استفاده از قوه قهریه و به خون کشاندن آنجا بود. در این دوران، از دیدگاه آمریکا چین «متحد وفادار شوروی» بود. سیاست آمریکا عبارت بود از منزوی‌کردن چین

و تحریم و محاصره کامل اقتصادی این کشور. آمریکا، جمهوری چین (تایوان) را به عنوان دولت قانونی چین به رسمیت شناخت و سعی کرد مانع شناسایی چین کمونیست توسط دیگر دولت‌ها گردد. با آغاز جنگ کره، ترومن مجدداً بیان داشت که حمله چین کمونیست به تایوان تهدیدی برای امنیت آمریکا می‌باشد. ترومن ناوگان هفتم آمریکا را برای محافظت از تایوان گسیل داشت تا چین را از فکر حمله به این جزیره باز دارد. روابط چین و آمریکا حدود بیش از دو دهه (۱۹۷۲-۱۹۴۹) خصمانه بوده و تنها با گذشت سی سال یعنی در ژانویه ۱۹۷۹ روابط رسمی بین دو کشور برقرار گردید. در اوایل دهه ۱۹۷۰، علی‌رغم تقویت ایده نگاه به غرب در میان رهبران کمونیست، چندین دلیل عمده باعث شد آمریکا از چین به عنوان اهرم«متوازن‌کننده‌ای »علیه شوروی استفاده کند که عبارتند از :

۱. به دلیل اینکه در اواخر دهه ۱۹۶۰ فعالیت‌های نظامی شوروی در مرزهای چین به اوج خویش رسید، دولت آمریکا تلاش نمود تا به نحو احسن از شکاف به‌وجودآمده میان دو متحد سابق بهره‌برداری نماید (منوچهر آبادی، ۱۳۸۱ :۷۰).

۲. دولت آمریکا به خاطر درگیرشدن در جنگ ویتنام تاحدی در مقابل شوروی احساس ضعف می‌کرد. بنابراین، از علل بهبود روابط آمریکا با چین، احتمال کمک این کشور به آمریکا برای خاتمه جنگ ویتنام بود.

۳. نیکسون، رئیس جمهور آمریکا و کیسینجر وزیر خارجه سابق این کشور، اعتقاد داشتند برقراری روابط با چین موضع آمریکا را در قبال شوروی قوی‌تر کرده و مقابله با توسعه‌طلبی‌هایش را آسان‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، آنها در مقطع مذکور این واقعیت را پذیرفتند که مشارکت چین در امور بین‌المللی به نفع آمریکا، نه به ضرر آن است (دفتری، ۱۳۷۱: ۱۲۵). در نهایت، خروج آمریکا از هند و چین و نیز اعلامیه ۱۹۶۹ نیکسون در ارتباط با خروج تدریجی از کل منطقه، تمایل چین کمونیست را به بهبود روابط با آمریکا دو چندان نمود. هدف عمده چین این بود که آمریکا «سیاست دوچین[۱]» را کنار بگذارد و از مداخله درامور داخلی چین پرهیز نماید تا این کشور بتواند به انزوای بین‌المللی‌اش پایان دهد و نقش درخور خویش را بازیابد. براین اساس، چین کمونیست

---

۱. از۱۹٤۹ تا ۱۹۷۲-۱۹۷۱ «ایده یک چین و یک تایوان» اساس سیاست آمریکا را در قبال جمهوری خلق چین تشکیل می‌داد.

به مراحل ابتدایی هدف دیرینه خویش در راستای ایجاد شکاف میان تایوان و آمریکا جامه عمل پوشاند؛ در۱۹۷۱ کرسی سازمان ملل را به دست آورد؛ کرسی سازمان ملل تا سال ۱۹۷۱ در اختیار چین ملی (تایوان) بود (قنبری میلانی، ۲۵۳۵ :۹۵) و متعاقب آن، سفر تاریخی نیکسون به چین در فوریه۱۹۷۲، به بیش از بیست‌سال دشمنی بین چین و آمریکا پایان داد. نتیجه این سفر، امضای اعلامیه مشترک شانگهای۱۹۷۲ میان چین و آمریکا بود که به توافقاتی از جمله موارد زیر انجامید:

۱. تلاش برای عادی‌سازی روابط دوجانبه

۲. اجتناب طرفین از سلطه‌جویی در آسیا

۳. پذیرش ایده «چین واحد» از سوی آمریکا و این که تایوان جزئی از خاک چین به شمار می‌رود (دفتری، ۱۳۷۱: ۱۲۶).

گرچه تقریباً از سال‌های ۱۹۷۰- ۱۹۶۹ مسئله عدم اعطای کمک‌های نظامی آمریکا به تایوان اسباب ناخرسندی مقامات جزیره را فراهم آورده بود، چنین همکاری‌های اولیه‌ای میان چین و آمریکا، گام‌های آغازین انزوای سیاسی تایوان توسط بیشتر کشورهای جهان گردید. بنابراین، از ۱۹۷۱ سیاست «وضوح استراتژِیک» آمریکا در قبال تایوان به سیاست «ابهام استراتژِیک» متمایل به پکن تغییر یافت و تا ۱۹۷۸ تداوم داشت. سیر روابط مورد بررسی این مقاله چهار برهه زیر را شامل می گردد:

۱-۱. برهه اول: از ۱۹۷۹-۱۹۷۸تا ۱۹۸۹؛ «ابهام استراتژیک» آمریکا متمایل به تایوان، رویکرد« دیپلماتیک» چین.

۱-۲. برهه دوم: از ۱۹۸۹تا ۱۹۹۶؛ تمایل آمریکا به«وضوح استراتژیک» به نفع تایوان، سیاست چندبعدی چین با تأکید بر «تهدید به زور و وابستگی اقتصادی جزیره».

۱-۳. برهه سوم: از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳؛ «ابهام استراتژیک» آمریکا به نفع تایوان، سیاست چندبعدی چین با تأکید بر«منطقه‌گرایی امنیتی، وابستگی اقتصادی جزیره و فشار سیاسی».

۱-۴. برهه چهارم: از ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰؛ تمایل آمریکا به « ابهام استراتژیک» به نفع چین، سیاست چند بعدی چین با تأکید بر« وابستگی اقتصادی جزیره و فشار سیاسی».

۱-۱. برهه اول: ۱۹۷۹-۱۹۷۸تا۱۹۸۹: «ابهام استراتژیک» آمریکا متمایل به تایوان، رویکرد «دیپلماتیک» چین

تداوم جنگ سرد میان آمریکا و اتحاد شوروی در نهایت باعث تغییر استراتژی امنیت ملی آمریکا در شرق آسیا شد. نشانه‌های آغازین تغییر تمرکز آمریکا از تایوان به چین نیز با نشست‌های محرمانه نیکسون و کیسینجر با جمهوری خلق چین آغاز گردید که به‌نوبه خود تلاشی برای بازی با کارت چین در مقابل اتحاد شوروی به‌شمار می‌رفت. همزمان، آمریکا تأکید کرد که هر نوع اتحاد مجدد چین و تایوان باید به طور«صلح‌آمیز» صورت گیرد. جمهوری خلق چین نیز ضمن توجه به اصل مذکور، کاربرد زور را به عنوان« راه‌حل نهایی» مسئله برای خود محفوظ داشت.

در ۱۵ دسامبر ۱۹۷۸، آمریکا تعهد نمود روابط دیپلماتیک رسمی خویش را با تایوان قطع کند و سربازانش را از این جزیره خارج نماید. متعاقب آن، از اول ژانویه ۱۹۷۹، روابط دیپلماتیک رسمی میان چین و آمریکا برقرار گردید (Redd 2005: 2-3).

تایوان روز اول ژانویه که آمریکا روابط رسمی دیپلماتیک خود را با این جزیره قطع کرد و چین کمونیست را به رسمیت شناخت، جشن نگرفت. هنوز هم احساس خیانتکار بودن آمریکا تأثیر عمیقی بر اذهان تعدادی از ساکنان جزیره به جا گذاشته است (حتی تا مارس ۱۹۹۹ که جیمی کارتر، رئیس جمهور اسبق آمریکا، برای اولین بار از جزیره دیدن کرد، در خیابان‌های تایوان آدمک‌هایی را به نشانه ناراحتی از عملکرد مارس ۱۹۷۹ وی به آتش می‌کشیدند) (Lampton 1999:30). باتوجه به این که از ۱۹۷۹تا ۱۹۸۹ یعنی زمان «رویداد تیان آن من» ایده «تشنج‌زدایی با بلوک شرق» جزء اولویت‌های استراتژی امنیت ملی چین گردید (شفیعی، ۱۳۸۵ :۴۰)، کنگره آمریکا در مارس ۱۹۷۹ قانون رابطه باتایوان (TRA)[1] را تصویب کرد. به عبارت دیگر، ملاحظات استراتژیک و دلمشغولی‌های ژئواستراتژیک ایالات متحده را از زیاده‌روی در عادی‌سازی کامل روابط با چین بازداشت و درصدد برآمد با تصویب قانون رابطه با تایوان، تعهد آمریکا را در راستای دفاع از این جزیره تقویت کند (Redd 2005 :3-4). حتی زبیگنیو برژینسکی[2] در ملاقات می ۱۹۷۸ خود با دنگ شیائوپینگ عنوان نمود «کاهش روابط

1. Taiwan Relation Act
2. Zbigniew Berzinski

آمریکا با تایوان متقابلاً احتمال تمایل این جزیره را به سوی شوروی افزایش می‌دهد» (kennedy 2005:17). براساس قانون مذکور آمریکا متعهد شد:

۱. هر راه‌حلی برای مسئله تایوان باید بنا بر ابزارهای «صلح آمیز» صورت گیرد.

۲. تسلیحات تدافعی مورد نیاز تایوان را فراهم کند.

۳. حق ایستادگی در مقابل اقدامات جبرآمیز چین علیه تایوان را برای خود محفوظ دارد (Redd 2005:4).

قانون رابطه با تایوان مانع از انزوای کامل جزیره گردید و بر مسئله عادی‌سازی کامل روابط چین و آمریکا نیز سایه افکند. با انتخاب رونالد ریگان به مقام ریاست جمهوری آمریکا در۱۹۸۱، دوره کوتاهی که به نظر می‌رسید چین به سوی آمریکا متمایل شده است، به پایان رسید و دوره سختی در روابط دو کشور آغاز شد، زیرا ریگان و مشاورانش موافقتی با توافق دسامبر ۱۹۷۸ چین و آمریکا نداشتند و خواستار برقراری «روابط رسمی» با تایوان شدند. همچنین ریگان اعلام داشت در نظر دارد قانون رابطه با تایوان را به‌طور کامل به اجرا گذارد و از تایوان طرفداری نماید (دفتری، ۱۳۷۱: ۱۳۰). در دوره ریگان تاکید بر قدرت به ویژه قدرت نظامی، اساس سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می‌داد. وی معتقد بود تنها با قدرت می‌توان به اهداف بلندمدت کشور جامه عمل پوشاند و آمریکا می‌بایست به قدری قدرتمند شود که دنیا را پیرو خود سازد (مظفرپور، ۱۳۸۲: ۶۵). نخستین خط‌مشی انتخاباتی‌اش موضع‌گیری سرسختانه علیه کمونیسم بود و تعهد کرد تا فشارهایش را علیه جمهوری خلق چین بیشتر سازد. با اتخاذ سیاست «ابهام استراتژیک» متمایل به تایوان مانع از «آزادسازی» جزیره توسط چین کمونیست گردید و این کشور را متعهد ساخت تا در راستای «حل مسالمت‌آمیز» مسئله تلاش نماید (Redd 2005:5). از ۱۹۸۷ که دولت چین کمونیست ایده«آزادسازی اقتصادی» را در پیش گرفت، همزمان حکومت نظامی در تایوان لغو گردید. بر همین اساس، چین راه‌کارهایی جدید مثل «وابستگی اقتصادی جزیره» را پیشه خود ساخت تا بتواند از تأثیرات قانون رابطه با تایوان و تضمینات ریگان در قبال جزیره بکاهد. مشاهده می‌شود که نوع رابطه چین و تایوان به ویژه از لحاظ امنیتی تابعی از روابط کلان چین و آمریکا در نظام بین‌الملل می‌باشد و با شروع «تنش‌زدایی چین با اتحاد شوروی» در ۱۹۷۹، آمریکا موضع جانبدارانه‌تری را در قبال تایوان در پیش گرفت. علی‌رغم کاهش

تدریجی فروش تسلیحات آمریکایی به تایوان تا اواخر دوره ریگان در ژانویه۱۹۸۹، این سیاست همچنان پابرجا بود.

۱-۲. برهه دوم: از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۶؛ تمایل آمریکا به «وضوح استراتژیک» به نفع تایوان، سیاست چندبعدی چین با تأکید بر«تهدید به زور و وابستگی اقتصادی جزیره»

دولت چین از زمان برقراری روابط دیپلماتیک با ایالات متحده در ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۵ مسئله تایوان را به‌طور «دیپلماتیک» مدیریت کرد. متعاقب آزادسازی و اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ در ۱۹۷۸ و پس از نخستین سال‌های دهه۱۹۸۰ تنش‌های بین تنگه‌ای تدریجاً به سطح ملایم‌تری کاهش یافت. اندکی پس از پیشنهاد چیان چینگ کو، رئیس جمهور اسبق تایوان، مبنی بر آزادی مردم تایوان برای ملاقات با خانواده‌هایشان در سرزمین مادری (چین) و لغو حکومت نظامی در تایوان در ۱۹۸۷، طرفین دو سوی تنگه به درک متقابل بهتری دست یافتند. با کاهش تنش‌ها، دو طرف به سوی تعاملات اقتصادی بیشتری روی آوردند (Chia-Sheng 2006:16).

به‌طور کلی، از ۱۹۸۸-۱۹۸۷ چین «سیاست چندبعدی» خویش را در قبال تایوان به اجرا گذاشت که شامل موارد زیر می‌باشد:

۱. وابستگی ساختاری فزاینده اقتصاد جزیره.

۲. مشوق‌های سیاسی مثل فرمول «یک کشور، دوسیستم» و انزوای سیاسی همزمان جزیره در جهان.

۳. تسهیل بیشتر ارتباطات مردمی بین تنگه‌ای پس از لغو حکومت نظامی در تایوان ۱۹۸۷.

۴. به کارگیری مانورهای نظامی (تهدید به زور) در موقعیت‌های حساس.

دولت چین در جولای ۱۹۸۸ مشوق‌هایی را برای سرمایه‌گذاران تایوانی عنوان نمود و جهت نظارت بر سرمایه‌گذاری آن‌ها در خاک چین اقدامات اقتصادی قانونی را تدارک دید. پس از رویداد تکان‌دهنده میدان «تیان آن من» ۱۹۸۹، دولت چین با ناآرامی شدید داخلی، تحریم‌های اقتصادی و انزوای بین‌المللی روبه‌رو شد. متعاقب آن،

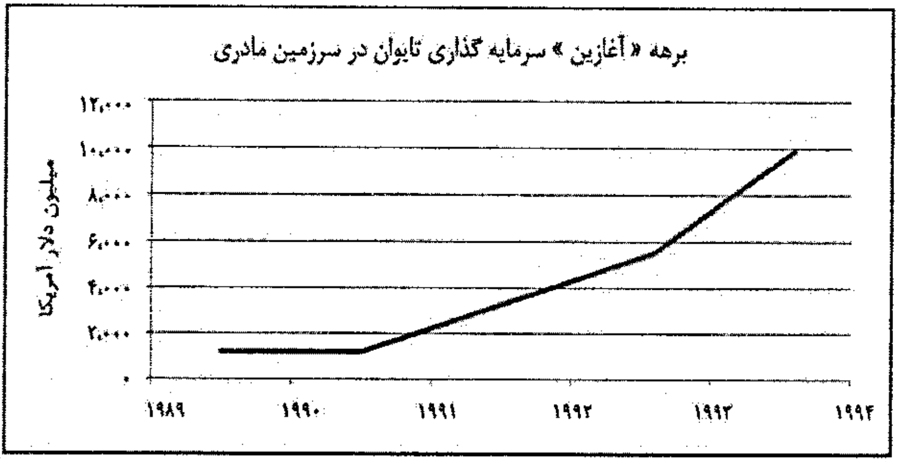
ایالات متحده، ژاپن، جامعه اروپا و اجلاس سران گروه ۷ اقتصاد[1] (جهانی) اعلام کردند که تمامی دیدارهای مقامات ارشد خویش را با چین لغو و صادرات تسلیحاتی‌شان را متوقف خواهند ساخت (He and Feng 2008:16). همزمان، استراتژی دولت آمریکا در جهت «وضوح استراتژیک»[2] متمایل به تایوان تغییر یافت. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ حزب کومین تانگ به خصوصی‌سازی میزان زیادی از دارایی‌های کلان تایوان پرداخت، در نتیجه بخش خصوصی رفتارش را براساس مجموعه‌ای از مشوق‌ها پایه‌ریزی نمود که ضرورتاً با اهداف حکومتی هم‌خوانی نداشت (Norris, 2007: 21-22). فاکتورهای داخلی اقتصاد تایوان نیز نشان می‌داد که سرمایه‌گذاری در چین جذابیت نسبتاً بیشتری دارد. پس از رویداد «تیان آن من» که اکثریت کشورهای غربی روابط اقتصادی‌شان را با چین به حالت تعلیق در آوردند، سرمایه‌گذاران تایوانی جهت پر کردن خلأ آن‌ها فرصت را غنیمت شمردند. در پایان ۱۹۸۹، ۱۶۰۰ شرکت تایوانی ۱/۲ میلیارد دلار در چین سرمایه‌گذاری کردند (Ibid: 19-20). تا قبل از لغو محدودیت سرمایه‌گذاری تایوان در چین در ۱۹۹۱، میزانی از تجارت و سرمایه‌گذاری در سرزمین مادری از سوی طرف‌های ثالثی مثل آمریکا و هنگ‌کنگ صورت می‌گرفت (Chia-Sheng 2006:11). از سال ۱۹۹۰، افزایش صادرات تایوان به چین، وابستگی این جزیره را به بازار آمریکا کاهش داد، در نتیجه تعداد زیادی از تجار تایوانی تدریجاً به سرمایه‌گذاری‌های داخلی‌شان پایان دادند و سرمایه‌هایشان را به مناطق ویژه اقتصادی چین انتقال دادند (Ibid :6). گرچه رشد اقتصادی چین بعد از قتل عام دانشجویی میدان «تیان آن من» از ۱۱/۲درصد در ۱۹۸۸ به ۴/۰۷ درصد در ۱۹۸۹ و ۳/۸۳ درصد در ۱۹۹۰ تنزل پیدا کرد، اما برعکس هنگامی که این کشور قابلیت رقابتش را بازیافت، رشد اقتصادی ۱۴/۲۴درصدی را در ۱۹۹۲ تجربه نمود و تولید ناخالص ملی‌اش نیز به بالاترین رقم رسید (Ibid:7). سیاست چین این بود که با اهرم «اقتصادی» قدرت، آمریکا را از مباحث دو سوی تنگه تایوان دور نماید. برعکس، پس از رویداد «تیان آن من» حضور نظامی آمریکا درتنگه افزایش یافت. در سال ۱۹۹۱ هنگامی که ارتش آزادی‌بخش خلق اقدام به انجام یک مانور موشکی در آب‌های شمالی تایوان نمود، آمریکا با اعزام دو ناو هواپیمابر به تنگه تحرکات ارتش چین را زیر نظر گرفت. اتخاذ چنین

1. G7 Economic Summit
2. Strategic Clarity

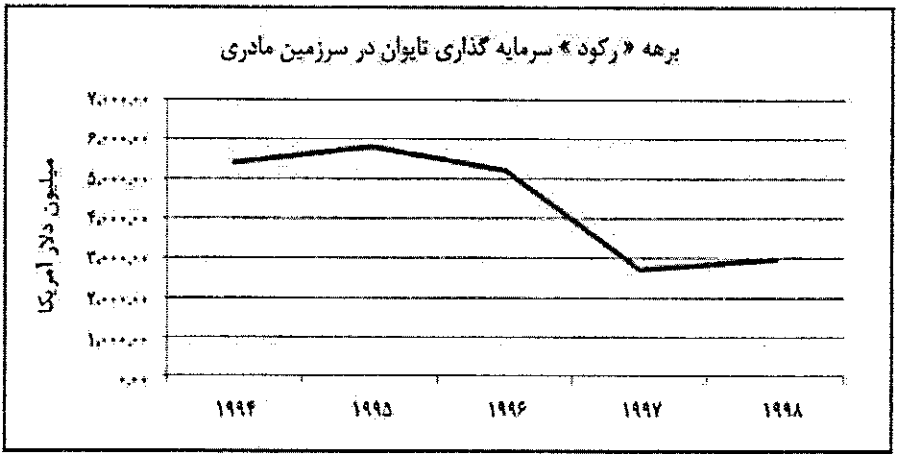
سیاستی بیانگر آن است که با سقوط تدریجی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، ایالات متحده دیگر نیازی به بازی با کارت چین (درمقابل شوروی سابق) نداشت، در نتیجه، روابط چین و آمریکا رو به تیرگی نهاد. براین اساس، جرج بوش در ۱۹۹۲، به‌طور غیرمنتظره تصمیم به فروش ۱۵۰ فروند جنگنده F۱۶[۱] به تایوان گرفت (Redd 2005: 6-7). در این دوره کوتاه که تا ۱۹۹۵ به طول انجامید سیاست آمریکا برمبنای «تهدید چین» استواربود. دعوت دولت آمریکا در۲۲ مارس ۱۹۹۵ از لی تنگ‌هو، رئیس جمهور سابق تایوان، برای شرکت در جشن فارغ‌التحصیلان دانشگاه کرنل روابط میان چین و آمریکا را به پائین‌ترین سطح خود رساند. وزارت خارجه چین بیانیه‌ای در محکومیت عملکرد آمریکا صادر کرد (Norris, 2007:7) و اظهار داشت تغییر سیاست این کشور و رفتار تحریک‌آمیز لی تنگ‌هو، منافع حیاتی چین را درقبال مسئله تایوان به چالش کشیده است. تنش دیپلماتیک به مانورهای نظامی و آزمایشات موشکی چین در آگوست و مارس ۱۹۹۶ انجامید. در نهایت، با اعزام و استقرار دو ناو هواپیمابر آمریکایی در تنگه تایوان بحران مذکور پایان یافت (He and Feng, 2008) بحران ۱۹۹۶- ۱۹۹۵ تنگه، بخش خصوصی جزیره را وادار به تجدیدنظر در خطرات ناشی از سرمایه‌گذاری در چین نمود و متقابلاً نیز بی‌اعتمادی نسبت به بازار بورس تایوان را افزایش داد. در ۱۹۹۶ خروج سرمایه تایوان ۵ تا ۱۵میلیارد دلار برآورد گردید و در کل بازار بورس افتی«هزاردرجه‌ای» داشت (Norris,2007:28).

نمودارهای زیر میزان سرمایه‌گذاری تایوان در چین را طی سال‌های ۱۹۹۸- ۱۹۸۸ نشان می‌دهند.

۱. دولت آمریکا به دلیل پیشرفته‌بودن چنین تسلیحاتی تا قبل از ۱۹۹۲ از فروش آنها به جزیره خودداری می‌کرد.



(Norris, 2007: 19)



(Norris, 2007, 29)

در میانه دهه ۱۹۹۰، در میان کشورهای در حال توسعه جهان بالاترین میزان سرمایه به چین سرازیر شد. افزایش سودهای اقتصادی چین، تولید ناخالص ملی[۱] (GDP) را تقریباً چهار برابر و مخارج زندگی اکثریت مردم این کشور را سه برابر نمود که این مسئله جهان را تحت‌تأثیر قرار داد. از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ علی‌رغم کاهش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی[۲] (FDI) تایوان در چین، چنین سرمایه گذاری‌هایی تقریباً پنجاه درصد کل سرمایه خروجی جزیره را تشکیل می‌داد (Chia-Sheng, 2006: 17-18)

1. Gross Domestic Product
2. Foreign Direct Investment

۱-۳. برهه سوم: از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳: «ابهام استراتژیک»آمریکا به نفع تایوان، سیاست چندبعدی چین با تأکیدبر«منطقه‌گرایی امنیتی، وابستگی اقتصادی جزیره و فشار سیاسی»

پس از رویداد تیان آن من در ۱۹۸۹، آمریکا به تدریج رویکرد «تهدید چین» را در پیش گرفت. تهدیدات فزاینده آمریکا علیه چین، در ۱۹۹۶ با اعزام دو ناو هواپیمابر این کشور برای دخالت در بحران تنگه تایوان به نقطه اوج خویش رسید. رویکرد یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، کشورهایی مثل روسیه و چین را به یکدیگر نزدیک‌تر ساخت و در نهایت به تشکیل سازمان همکاری شانگهای میان آن‌ها منتهی گردید. چین و روسیه به عنوان اعضای عمده سازمان مذکور سعی نمودند از مداخلات بی‌رویه آمریکا در مسائل تمامیت ارضی خویش بکاهند و به نوعی رفتار این کشور را مهار کنند. همزمان، استراتژی آمریکا از «وضوح استراتژیک» متمایل به تایوان به «ابهام استراتژیک» در همان راستا تغییر یافت. از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳ چین به‌طور همزمان سیاست «وابستگی اقتصادی» جزیره و «فشارسیاسی» بر آن را تعقیب می‌کرد. درست پس از بحران‌های تنگه تایوان، کلینتون به مشاور امنیت ملی خود آنتونی لاک دستور داد تا در سیاست آمریکا نسبت به چین و تایوان تجدیدنظر به عمل آورد (Redd, 2005:9) همزمان، مسئله پیشگیری از نفوذ ناوهای هواپیمابر آمریکایی در تنگه باعث افزایش توجه چین به ناوشکن‌های روسی ساورمنی گردید (Kennedy, 2004:26). از سوی دیگر، متعاقب بحران‌های۱۹۹۶-۱۹۹۵ تنگه تایوان، حکومت جزیره در اوت ۱۹۹۶ سیاست «جهش آهسته و صبورانه» را پایه‌گذاری کرد تا بخش خصوصی را از سرمایه‌گذاری در چین باز دارد (Norris, 2007:29). کلینتون در دیدار ژوئن ۱۹۹۸ از چین به جیانگ زمین، رئیس‌جمهور این کشور، اطمینان داد که ایالات متحده همچنان به سیاست «سه نه»[1] خویش در مورد چین و تایوان پای‌بند می‌باشد (He and Feng, 2008:21). شکی نیست که آمریکا نیز از برقراری روابط راهبردی و بسیار نزدیک چین و روسیه در قالب سازمان شانگهای خرسند نبوده و با نزدیکی به چین درصدد کم‌رنگ نمودن اثرات روابط مذکور بر آمد. لذا دولت آمریکا به‌طور تدریجی سیاست خویش را از «تهدید چین» به سیاست «لب و دندانی» تغییر

1.Three No,s

داد. هیسونگ[1] بیان کرده «هدف کلی سیاست جدید آمریکا این بوده که چین با گرایش غالب عرصه بین‌الملل و سیستم اقتصادی جهان همگرا شود و متقابلاً راه‌حل صلح‌آمیزی برای مسئله تایوان تشویق گردد» (Redd, 2005:10). پذیرفتنی بود که کلینتون به عنوان شیوه‌ای جهت حل‌وفصل نگرانی‌های ژئواستراتژیک منطقه‌ای درصدد. همکاری‌های بیشتر با چین بر آید. یعنی رشد اقتصادی چین و قدرت هسته‌ای و توان نظامی رو به رشدش، امکان نادیده‌گرفتن نقش منطقه ای و انزوای این کشور را از سوی آمریکا مشکل ساخته است (Ibid:11). شایان ذکر است که طی هر دو دوره ریاست جمهوری کلینتون، کنگره آمریکا در تلاش بود تا با سیاست هواداری تیم رئیس جمهوری از جمهوری خلق چین مقابله نماید.

گرچه پس از بحران‌های تنگه و بحران مالی جنوب شرق آسیا در۱۹۹۷، سرمایه‌گذاری تایوان در چین کاهش یافت، اما میزان نسبتاً بالای ذخایر خارجی یکی از فاکتورهای عمده‌ای بوده که باعث گردید طرفین دو سوی تنگه کمترین تأثیر را از بحران‌های مذکور متحمل شوند (Chia-Sheng, 2006:17). در نهایت، ضعف نظارتی حکومت تایوان و فشار بازرگانان باعث گردید سیاست «جهش آهسته و صبورانه» اثربخشی خویش را از دست دهد (Norris, 2007:30). لازم به ذکراست جیانگ زمین، رئیس جمهور چین، متأثر از سیاست «تولید ناخالص داخلی محور» خویش سعی در ارتقای مشروعیت حزب کمونیست و قدرت چین داشت. طی این برهه، جیانگ بر دیپلماسی «قدرت بزرگ» و هواداری از «جهان چندقطبی» تأکید می‌نمود (He and Feng, 2008: 25) در جولای ۱۹۹۹ که لی تنگ‌هو، رئیس جمهور سابق تایوان، روابط میان چین و تایوان را به عنوان «روابط ویژه دولت- دولت» مطرح کرد، دولت چین به‌منظور مقابله با رفتار تحریک‌آمیز «لی» مانورهای نظامی کوچک و کم‌شدتی را به انجام رساند. تیم کلینتون ضمن «ماجراجو» خواندن وی، «سیاست سه ستونی» آمریکا را در این ارتباط به شرح زیر اعلام داشت:

تأکید مجدد بر ایده «چین واحد»، اصرار بر «حل صلح‌آمیز» مسئله تایوان و تشویق طرفین برای از سرگیری «گفتگوهای دوجانبه» (Redd, 2005:12). آمریکا سعی کرد با فرستادن چندین دیپلمات خویش به چین و تایوان سطح تنش‌های طرفین را

1. Hsiung

کاهش دهد (He and Feng, 2008:4). از سوی دیگر، پنتاگون در ۱۹۹۹ گزارش داد که«افزایش تدریجی قابلیت موشکی جمهوری خلق چین، تهدید عمده‌ای را برای تایوان آشکار می‌سازد». گزارش پنتاگون، همچنین یک بررسی معقولی را در ارتباط با برقراری بسیستم دفاع موشکی برای تایوان در بر داشت (Redd, 2005: 14). متعاقب آن، قانون افزایش ضریب امنیت تایوان[1] (TSEA) پیرامون تغییر در «روابط غیررسمی» آمریکا با جزیره طرح‌ریزی شد، به‌گونه‌ای که حکایت از برقراری نوعی روابط نظامی«رسمی» ایالات متحده با تایوان داشت. در نهایت، قانون مذکور در ۲۰۰۰ در سنای آمریکا اصلاح گردید (Ibid: 14-15). بر این اساس، ایالات متحده تلاش داشت تا با افزودن اصلاحاتی پیرامون قانون رابطه با تایوان (مارس۱۹۷۹) تعهدات خویش را در راستای دفاع از جزیره تقویت کند. از سوی دیگر، چین طی هر دو بحران دیپلماتیک ۱۹۹۹ (بحران نظریه دو دولت) و۲۰۰۰ (بحران انتخابات ریاست جمهوری تایوان) رفتاری متضاد با بحران‌های ۱۹۹۶- ۱۹۹۵ از خود به نمایش گذاشت. پکن با تحمل مصائب زیادی مجدداً درصدد بر آمد به سرمایه‌گذاران تایوانی اطمینان بخشد که دولت چین با نامزدهای سیاسی خاصی در تایوان مبارزه دارد، نه با تمام آنها. در ۱۹۹۹، شورای دولتی چین دستورالعمل اجرایی را در راستای قانون حمایت از سرمایه‌گذاری صادر کرد تا به‌طور قانونی از حقوق مالکیت تایوانی‌ها حمایت کند. این دستورالعمل حاوی این پیام بود که «مادامی که سرمایه‌گذاران تایوانی با عدم طرفداری از ایده استقلال تایوان اسباب آزردگی خاطر چین را فراهم نکنند، نام آن‌ها در آشوب‌های سیاسی تنگه لکه‌دار نمی‌شود» (Norris, 2007:33).

در نتیجه، پس از سال ۲۰۰۰، پکن به تدریج سیاست «فشار سیاسی» را به جای «تهدید به زور» به کار گرفت. در فوریه۲۰۰۰، دولت چین گزارش رسمی را منتشر کرد که با وضوح بیشتری بر مخالفت این کشور با استقلال تایوان تأکید می‌کرد. براساس گزارش مذکور، دولت چین به بهترین نحو در راستای دستیابی به اتحاد مجدد جزیره تلاش می‌کند، اما خودش را متعهد به چشم‌پوشی از کاربرد زور نخواهدکرد (He and Feng, 2008:8). از سال ۱۹۹۹ که دولت چین استراتژی «تعمیق تعاملات اقتصادی بین تنگه‌ای» را در پیش گرفت، بخش خصوصی تایوان نیز از تأثیر بی‌ثباتی‌های دیپلماتیک

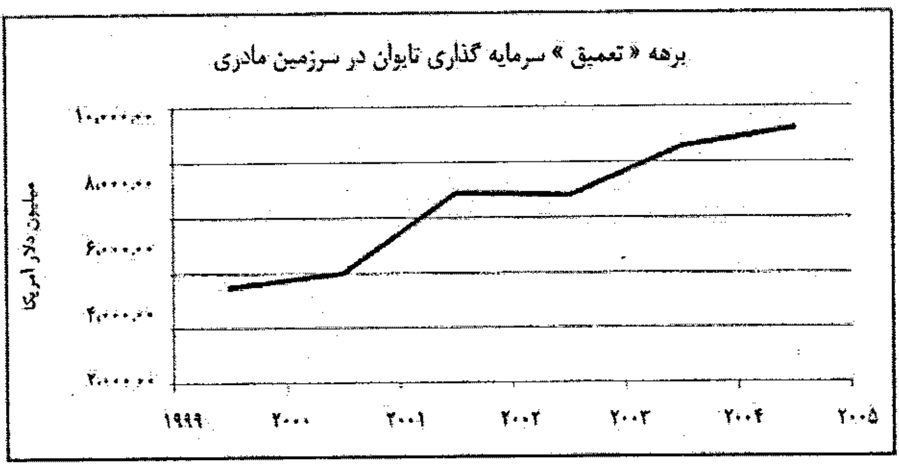
1. Taiwan Security Enhancement Act

با سرزمین مادری مصون ماند و به روند سرمایه‌گذاری‌اش در چین ادامه داد. با بهبود منطقه از تأثیرات بحران مالی شرق آسیا (۱۹۹۷) و عضویت چین در سازمان تجارت جهانی در۱۱ دسامبر۲۰۰۱، شاهد هجوم بی‌رویه سرمایه‌گذاری تایوان در سرزمین مادری هستیم، زیرا بخش خصوصی جزیره نگران بود از فرصت رشد اقتصادی چین محروم ماند. همچنین، بخش خصوصی تایوان اعتقاد داشت که از این به بعد براساس رژیم جدید و غیرتبعیض‌آمیز سازمان تجارت جهانی از امتیازات چین بهره‌مند می‌شود. متقابلاً، پکن مشوق‌های اقتصادی را برای احزاب سیاسی رقیب در تایوان در پیش گرفت. به عبارتی، استراتژی پکن این بود تا از«شکاف پنهان» در سیاست‌های داخلی تایوان در جهت هدف کلان الحاق جزیره بهره‌برداری لازم را به عمل آورد (Norris,2007:32-33). جرج دبلیو بوش طی مبارزه انتخاباتی‌اش در ۲۰۰۱، به تندی سیاست کلینتون در قبال چین را مورد انتقاد قرار داد و بیان کرد که چین «رقیب استراتژیک» آمریکا است. بوش در ابتدای ورود به کاخ سفید اعلام داشت که ایالات متحده در صورت تجاوز چین به تایوان «بدون هیچ پیش‌شرطی» از تایوان دفاع می‌کند. بوش آشکارا سیاست«سه نه[۱]» کلینتون را در قبال تایوان کنار گذاشت و متعاقب آن در آوریل ۲۰۰۱ گسترده‌ترین فروش تسلیحاتی شامل زیردریایی‌ها و هواپیماهای مدرن را به تایوان مجاز ساخت. جمهوری خلق چین نه‌تنها از طریق مجاری دیپلماتیک عملکرد مذکور را مورد اعتراض قرار داد، بلکه مانوری نظامی را نیز در تنگه تایوان تدارک دید (He and Feng, 2008:23-24). طبق گفته یانگ، در حالی که طی این دوره دولت بوش به‌طور همزمان بر استراتژی«سد نفوذ، همکاری» در برابر چین تأکید می‌کرد، گزینه«سد نفوذ» را ترجیح می‌داد (Redd, 2005:17). در مقابل، دولت بوش بر متحدان کلیدی مثل ژاپن و دیگر نیروهای مهم منطقه‌ای مثل هند تأکید داشت. از سوی دیگر، از سال۲۰۰۰، علی‌رغم رفتار بسیار استقلال‌طلبانه چن شوئی‌بیان،رئیس جمهور تایوان، دلایلی به شرح زیر تأثیر سیاست‌های وی را کم‌رنگ کرد: آشوب سیاسی در درون حزب دموکراسی درحال پیشرفت (حزب حاکم تایوان)، خشونت وارده ازطرف اپوزیسیون، سقوط کابینه تانگ- فی، مشکلات اقتصادی و به شکست انجامیدن چهارمین نیروگاه

---

۱. سیاست مذکور، جواب منفی آمریکا را در موارد زیر در بر می‌گیرد :«نه به استقلال تایوان، نه به ایده دو چین و نه به عضویت تایوان در سازمان‌های بین‌المللی دولت محور».

جزیره (Renalds, 2004:12). متأثر از فضای سیاسی تایوان، روابط اقتصادی این جزیره با چین دچار نوعی «سیاست‌زدگی» و در پیش گرفتن مجموعه‌ای از سیاست‌های نظارتی ضعیف و ناهماهنگ گردید. چنین جوّ نظارتی ضعیفی، فرصت‌های قابل‌ملاحظه‌ای را برای بخش خصوصی در جهت تصمیم‌گیری پیرامون روابط دو سوی تنگه فراهم کرد (Norris, 2007:38). از زمانی که روابط اقتصادی دو سوی تنگه تعمیق یافته، این احتمال که تایوان توانایی یا حتی اداره قطع مناسبات با سرزمین مادری را داشته باشد، بسیار ضعیف شده است. این استراتژی با استراتژی کلان چین یعنی «خیزش صلح‌آمیز» هم‌خوانی دارد، چرا که عمده‌ترین هدف این کشور یعنی کنترل تایوان را در بر خواهد داشت (Ibid :34).



حوادث پس از ۱۱ سپتامبر، مسئله هسته‌ای کره شمالی، توسعه پروژه هسته‌ای ایران و معضل حضور آمریکا در عراق پس از سال ۲۰۰۳، شکاف میان چین و آمریکا را کم‌رنگ نمود و متقابلاً انعطاف‌پذیری و اعتماد به نفس چین را در رفتار با تایوان افزایش داد (Huang, 2006:4-5).

۴-۱. برهه چهارم: از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸؛ تمایل آمریکا به «ابهام استراتژیک» به نفع چین، سیاست چند بعدی چین با تأکید بر«وابستگی اقتصادی جزیره و فشار سیاسی»

علی‌رغم تندروی‌های آغازین دولت آمریکا علیه چین، جرج دبلیو بوش به‌تدریج در مبارزه جهانی خویش علیه تروریسم نیازمند حمایت چین گردید و در نتیجه از اواخر سال ۲۰۰۲ سیاست خصمانه خویش را علیه این کشور کنار گذاشت. مهم‌تر این که، بوش سیاست کلینتون در مورد چین را از سر گرفت و آشکارا رفتار چن شوئی بیان، رئیس جمهور تایوان را مورد انتقاد قرار داد. زمانی که بوش در سال ۲۰۰۳ با ون‌جیابائو، نخست وزیر چین، دیدار کرد به تایوان هشدار داد که حمایت ایالات متحده از این جزیره «مشروط» بوده است (He and Feng, 2008:24). اکنون سئوال این است که چرا چین نسبت به قبل برای آمریکا اولویت بیشتری یافته است؟

چین به چند دلیل از اولویت برخوردار است:

۱. این کشور درحال افزایش توان‌نظامی ازجمله توان هسته‌ای خویش می‌باشد.

۲. چین درحال‌تبدیل‌شدن به دومین یا سومین کشور بزرگ اقتصادی دنیاست.

۳. چین دارای موقعیت ژئواستراتژیک است و قدرت نظامی و اقتصادی این کشور می‌تواند به‌طور مثبت یا منفی منافع «منطقه‌ای» آمریکا را تحت‌تأثیر قرار دهد (Redd, 2005:25).

لازم به ذکر است که از زمان یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده پس از جنگ سرد، سیاست «جهان چندقطبی» چین به‌طور اجتناب‌ناپذیری با منافع ایالات متحده برخورد پیدا کرد. به عبارت دیگر، مسئولیت بین‌المللی چین در راستای ایجاد جهان چندقطبی، این کشور را به دشمن خاص ایالات متحده مبدل ساخت. از لحاظ بین‌المللی، پیشرفت روابط چین و آمریکا این فرصت را برای هوجین تائو، رئیس جمهور جدید چین، فراهم آورد تا دیپلماسی چین را «تعدیل» کند. هوجین تائو با تاکید بر مسئولیت ملی چین در راستای «خیزش صلح‌آمیز»، مسئولیت بین‌المللی این کشور را نسبت به جهان چندقطبی تنزل بخشیده است (He and Feng, 2008:25). حتی از سال ۲۰۰۳، چین نقش «میانجی‌گری» را میان آمریکا و کره شمالی تقبل کرد، به طوری که همزمان کالین پاول، وزیر خارجه آمریکا، اعلام داشت «روابط کنونی چین و آمریکا در زمره بهترین روابط دوکشور طی سی سال اخیر به حساب می‌آید» (Ibid: 25-26). در اواخر سال۲۰۰۳ که چن شوئی‌بیان به دنبال طرح تبصره‌ای در راستای برگزاری اولین

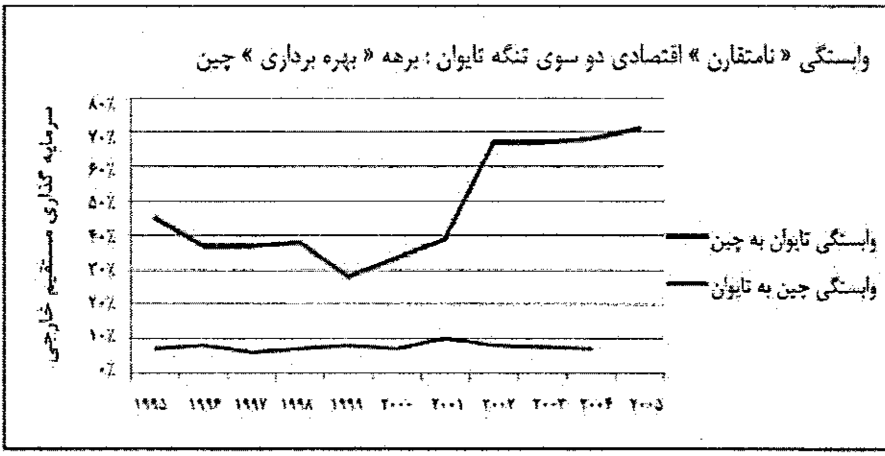
رفراندوم سراسری در جزیره بود، ریچارد بوچر، سخنگوی دولت آمریکا، متقابلاً مخالفت خود را با چنین طرحی آشکار ساخت. بی‌توجهی رهبران تایوان به این هشدارها باعث گردید که بوش حتی نماینده خود را برای دادن تذکرات لازم به جزیره اعزام کند (Huang, 2006:6).

فضای متأثر از روابط چین و آمریکا باعث گردید هوجین تائو گزینه «تهدید به زور» جیانگ زمین، رئیس جمهور سابق چین، علیه تایوان را کنار بگذارد و سیاست کم‌خطرتر «فشار سیاسی» را علیه نیروهای استقلال‌طلب تایوانی در پیش گیرد. به‌عبارتی، چین رفتار تدریجاً استقلال‌طلبانه چن شوئی بیان، رئیس جمهور سابق تایوان، را مورد انتقاد قرار داد و هشدار داد در صورتی که تایوان پا را از گلیم خویش درازتر کند، چین از کاربرد زور برای الحاق مجدد جزیره صرف‌نظر نخواهد کرد. حتی «هو» با دعوت از اپوزیسیون تایوان برای دیدار از پکن چهره «همکاری‌جویانه» خویش را به نمایش گذاشت. مهم‌تر این که، چین ایالات متحده را برای فشار بر تایوان با خود همراه ساخت (He and Feng, 2008:27). دولت بوش یک ماه پس از انتخابات جنجالی تایوان در۲۰۰۴ به مقامات تایوانی هشدار داد «هرگونه اقدام یکجانبه به سمت و سوی استقلال می‌تواند منجر به پاسخ نظامی چین گردد و آنچه را که تایوان تاکنون درست کرده، بر باد دهد» (Watson, 2005:1). پنتاگون پس از ۲۰۰۴ حتی در تقابل آشکار با سیاست چهار سال پیش خود، برنامه‌ای را در راستای ارتباطات نظامیان و تبادلات دانشکده‌های نظامی چین و آمریکا تدارک دید (Bickford, 2005:1). کائو گانگ چوان، وزیر دفاع چین، در جشن «روز ارتش» در ۲۰۰۴ هشدار داد «در صورت حرکت تایوان به سمت و سوی استقلال، چین در کاربرد زور علیه جزیره تردیدی به خود راه نمی‌دهد و هیچ‌گونه نگرانی از به خطر انداختن توسعه اقتصادی خود و از دست‌دادن میزبانی بازی‌های المپیک ۲۰۰۸ ندارد». متعاقب آن، دولت آمریکا اعلام داشت پکن می‌تواند تأکید کند که تنها «یک چین» وجود دارد، ولی باید از تهدید به استفاده از زور علیه تایوان دست بردارد (Watson, 2005:12). در ۲۰۰۴ چندین مقام بلندپایه ایالات متحده ازجمله کالین پاول، وزیر اسبق امور خارجه، تعدادی بیانیه صادر کردند که بر سیاست «چین‌واحد» تأکید داشته و حرکات استقلال‌طلبانه تایوان را مورد انتقاد قرار می‌دادند. تغییر موضع ایالات متحده به هو جین تائو، رئیس جمهور جدید چین، کمک نمود تا قدرتش را تثبیت گرداند (He and Feng, 2008:24). متعاقب آن، کاندولیزا رایس،

مشاور امنیت ملی آمریکا، در سفر جولای ۲۰۰۴ به پکن بر پایبندی ایالات متحده به سیاست «چین واحد» تأکید داشت و طرفین را به از سرگیری مذاکرات دعوت نمود[۱] (Huang, 2006:6). همچنین، در دسامبر ۲۰۰۴ که چن شوئی بیان، رئیس جمهورسابق تایوان، خواستار حذف عبارت «چین» ازعناوین شرکت‌های دولتی گردید و درصدد نام‌گذاری تمام مأموریت‌های فرهنگی- اقتصادی خارجی به مدت دو سال با عنوان «تایوان» بر آمد، واشنگتن ضمن تلقی چنین اقدامی به عنوان «تغییر یک‌جانبه» با آن مخالفت ورزید و آن را رد کرد (Watson, 2005:6-7). از سوی دیگر، گزارش دفاعی ۲۰۰۴ دولت چین نیز بر «توسعه اقتصادی» این کشور تأکید دارد و این نکته در روابط چین با دیگر کشورها بازتاب می‌یابد. تحرک اقتصادی برای رهبران چین بسیار مهم است، در نتیجه آن‌ها برای پیشبرد رشد خویش به دنبال محیط بین‌المللی صلح‌آمیزی می‌باشند (Bickford, 2005:1). نظرسنجی‌های ۲۰۰۴ وزارت امور اقتصادی تایوان حاکی از آن است که حدود ۷۷ درصد تولیدکنندگان تایوانی در چین سرمایه‌گذاری کرده‌اند (Kastner, 2005:17). حدود دو دهه است که حمایت از سرمایه‌گذاری‌های تایوان در چین روز به روز بیشتر می‌گردد. رشد سریع چین، سرمایه‌گذاران تایوانی را به این جهت رهنمون ساخته که در صورتی که وارد مقوله سرمایه‌گذاری در سرزمین مادری نگردند، عقب خواهند افتاد. حتی بخش عمده‌ای از مازاد تجاری تایوان که مثلاً در ده ماهه اول ۲۰۰۵ به ۲۶ میلیارد دلار رسید، مجدداً در سرزمین مادری سرمایه‌گذاری گردید (Norris, 2007:35-36). نمودار زیر بر میزان وابستگی «نامتقارن» دو سوی تنگه دلالت دارد. به عبارت دیگر، بیان‌گر آن است که اهمیت اقتصادی چین برای تایوان بسیار افزایش یافته، در حالی که عکس آن صادق نیست. خط بالای نمودار افزایش ارزش۲/۷ میلیارد دلاری سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تایوان در چین را نشان می‌دهد:

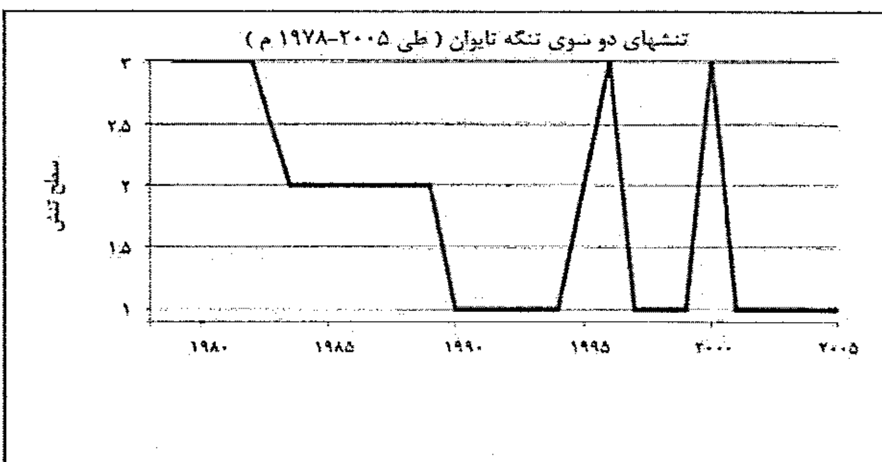
---

۱. از ۱۹۹۹ که لی تنگ هو، رئیس جمهور سابق تایوان، روابط دو سوی تنگه را روابط ویژه دولت- دولت خواند، مذاکرات بین‌تنگه ای قطع گردید.



(Norris, 2007: 45)

نکته محوری بحث بر اهمیت نسبی سیاست‌های استراتژیک چین در برابر شرایط داخلی سیاست و اقتصاد تایوان تمرکز دارد، به‌گونه‌ای که تعمیق و توسعه تعاملات اقتصادی بین‌تنگه‌ای بخشی از استراتژی چین جهت «اتحاد مجدد» دو سوی تنگه به‌شمار می‌رود. چین در مارس ۲۰۰۵ قانون «ضد جدایی‌طلبی» را تصویب کرد که آن را می‌توان گام سیاسی دیگر دولت چین برای فشار بر نیروهای استقلال‌طلب تایوانی برشمرد، چرا که حق قانونی کاربرد زور را به پکن اعطا می‌کرد. این‌بار، قانون مذکور بلافاصله مورد اعتراض تایوان و حتی آمریکا قرار گرفت (He and Feng, 2008:9). نمودار زیر سطح تنش‌های بین‌تنگه‌ای را از ۲۰۰۵-۱۹۸۰ نشان می‌دهد:



«هو جین تائو» در اجلاس سران سازمان ملل در ۲۰۰۵ به جای طرفداری از یک جهان چندقطبی، ایده‌های «خیزش صلح‌آمیز» و «جهان‌دوستانه» را مطرح کرد تا همه کشورها روابط صلح‌آمیزشان را با همدیگر حفظ کنند. به نظر می‌رسد هدف واقعی سیاست «هو» تغییر سیاست چین در قبال ایالات متحده از رویارویی به «همکاری» بوده است. پس از تراژدی ۱۱ سپتامبر، چین به‌تدریج حمایت بیشتری از جنگ آمریکا علیه تروریسم به عمل آورد و از راه‌حل‌های ضدتروریستی در شورای امنیت سازمان ملل پشتیبانی کرد (Ibid: 26 -7). ریچارد بوچر، سخنگوی اسبق دولت آمریکا، درباره اظهارنظرهای ۲۰۰۶ چن شوئی بیان، رئیس‌جمهور جزیره، پیرامون اصلاحات از طریق رفراندوم، به خبرگان پاسخ داد «تایوان در این‌باره باید توضیح دهد» (Huang, 2006:7). همچنین، در ژانویه ۲۰۰۶ که تایوان درصدد برآمد «شورای اتحاد ملی» دو سوی تنگه را منحل کند، دولت آمریکا چنین اقدامی را محکوم کرد و طرفین را به برقراری مذاکرات دوجانبه فراخواند (Ibid: 8). تضادهای سیاسی تایوان و نیز نتایج ناهمگون سیاسی که از حلقه‌های تصمیم‌گیری چن‌شوئی بیان نشأت می‌گرفت مبنای اعتماد متقابل میان جزیره و واشنگتن را کم‌رنگ نمود (Ibid: 4). به دلیل این که تایوان به‌تدریج به درخواست‌های آمریکا اعتنایی نمی‌کند، رویکردهای «مبتنی بر سرزنش» ایالات متحده در مقابل جزیره به‌طور آشکارا و ضمنی افزایش یافته است (Ibid: 10). برعکس، روح عملگرایی رهبران چین به‌گونه‌ای بوده که تاکنون در برابر درخواست‌های آمریکا انعطاف لازم را نشان داده و سعی کرده‌اند تا جایی که ممکن است اختلافات دو سوی تنگه را از طریق مسالمت‌آمیز حل‌وفصل کنند. البته ایالات متحده متقابلاً هیچ‌گونه فشاری را بر طرفین جهت برگزاری مذاکرات و قبول میانجی‌گری وارد نکرده و همیشه تاحدودی دخالت کرده است. هدف ایالات متحده از این دخالت‌ها بیشتر حفظ «ابهام استراتژیک» میان طرفین و در نتیجه پیشگیری از به چالش کشیده‌شدن وضعیت کنونی در تنگه و منطقه آسیای شرقی است. جالب اینجاست که ایالات متحده این تصویر را از خود ایجاد کرده که در صورت لزوم تنها طرف مناسبی است که می‌تواند در موضوع چین و تایوان درگیر شود. در ضمن، این نوع دخالت‌های طرف ثابت با «وساطت سنتی» که به دنبال‌رسیدن به «توافق نهایی» میان طرفین است، شباهتی ندارد.

نتیجه‌گیری

حدود شش دهه است که تایوان به‌عنوان یک معضل امنیتی بر روابط چین و آمریکا در نظام بین‌الملل سایه افکنده است. اگر دو کشور بخواهند در آینده روابطی مبتنی‌بر«شراکت استراتژیک» داشته باشند، می‌بایست نگرانی مذکور حل و فصل گردد. گرچه تاکنون دولت آمریکا به حمایت از تایوان ادامه داده، اما به مرور زمان حاضر به اعطای امتیازاتی به جمهوری خلق چین نیز شده است.

از مراحل آغازین روابط جمهوری خلق چین و آمریکا، تعهدات آمریکا نسبت به تایوان متأثر از نوع رفتار چین در سطح نظام بین‌الملل تغییر یافته است. زمانی که دولت آمریکا تعهدات امنیتی بیشتری را در رابطه با جزیره مذکور تقبل کرده، چین با نزدیکی بیشتر به شوروی سابق و یا روسیه امروز سعی داشته تأثیرات چنین تعهداتی را کم‌رنگ نماید. برعکس، متأثر از فروپاشی شوروی، آمریکا جمهوری خلق چین را شدیداً تحت فشار قرار داد و همزمان سطح فروش تسلیحات به تایوان را ارتقا بخشید. آمریکا با استفاده از اهرم تایوان سعی داشته یک‌جانبه‌گرایی‌های ارتش آزادی‌بخش چین را مهار کند. هدف آمریکا از فروش تسلیحات به تایوان حفظ «حداقل موازنه نظامی» میان دو سوی تنگه می‌باشد. چین در وهله نخست به دنبال استفاده از گزینه نظامی در برابر تایوان نیست، بلکه در پی کسب ابزار نظامی برای «تقویت اعتبار خویش» علیه تایوان می‌باشد. رهبران پکن اعتقاد دارند تلاش آمریکا در راستای پذیرش تعهدات امنیتی فزاینده یعنی همان «وضوح استراتژیک» در قبال تایوان، تسلط آمریکا را به هزینه چین در تنگه (تایوان) جاودانه خواهد ساخت. سیر روابط چین، تایوان و آمریکا حاکی از آن است که برای کشورها «دشمنان دائمی» وجود ندارد، بلکه تنها «منافع ملی دائمی» مطرح است، بنابراین، آینده روابط هر سه بازیگر را منافع ملی آن‌ها تعیین خواهد کرد. تا زمانی که آمریکا به فروش تسلیحات به تایوان ادامه می‌دهد، همچنان رهبران جمهوری خلق چین را آزرده‌خاطر خواهد ساخت، زیرا چین تایوان را بخشی از سرزمین مادری یعنی «جزء لاینفک منافع خویش» در نظر می‌گیرد. در موقعیت کنونی هیچ‌کدام از رهبران چین تمایل ندارند تا با قدرت« نامتقارن» ایالات متحده در جهان رویارو گردند. با افزایش تدریجی قدرت چین، تعهدات امنیتی آمریکا نسبت به جزیره کم‌رنگ‌تر خواهد شد و در نهایت نیز رنگ خواهد باخت. اکنون، تعهدات نظامی- امنیتی آمریکا

نسبت به تایوان به پائین‌ترین سطح خویش تنزل پیدا کرده است. بر همین اساس، اگر منافع تایوان مافوق منافع استراتژیک چین قرار نگیرد، منطقی است که چین به این تهدیدات بهای کمی دهد یا از آن‌ها چشم‌پوشی کند. از لحاظ سیاسی، جمهوری خلق چین استقلال‌طلبان تایوانی را «تحت فشار» قرار داده و به‌طور همزمان «مشوق‌های» سیاسی را نیز به آن‌ها پیشنهاد می‌دهد. از ۱۹۷۱ که تایوان از سازمان ملل متحد اخراج گردید، روزبه‌روز انزوای بیشتری را تجربه می‌کند. نتیجه اهرم مترقی دیپلماتیک چین این بوده که روابط سیاسی تایوان را به سطح بسیار اندکی از کشورهای«ذره‌ای» در جهان تنزل داده است. این امر سبب آشفتگی چنین بازیگری در جهان شده است، چرا که قادر نیست «فضای بین‌المللی وسیع‌تری» را به دست آورد. از نظر اقتصادی نیز شاهد شکل‌گیری نوعی وابستگی«نامتقارن» اقتصادی در دو سوی تنگه هستیم که جمهوری خلق چین درصدد استفاده حداکثری از چنین وضعیتی می‌باشد. چنین عملی، در وهله نخست می‌تواند به‌عنوان «بازدارنده» استقلال تایوان درک شود. تغییر در جهت عدم تقارن بیشتر اقتصادی، هزینه نسبی چین را کاهش و برعکس هزینه‌های تایوان را افزایش خواهد داد. از سوی دیگر، روند انتخابات تایوان نشان می‌دهد احزابی که نسبت به موضوع سرمایه‌گذاری بخش خصوصی جزیره در سرزمین مادری بی‌توجه باشند، به تدریج از صحنه قدرت کنار خواهند رفت. از سال ۲۰۰۰ حتی نامزدهای استقلال‌طلبی مثل چن‌شوئی بیان، رئیس جمهور سابق تایوان، نیز ناچار شدند در بحبوحه انتخابات وعده بهبود روابط اقتصادی- سیاسی بین‌تنگه ای را شعار خویش سازند. باتوجه به این که وابستگی «نامتقارن» اقتصادی دو سوی تنگه بازنده و برنده‌ای را ایجاد می‌کند، در نهایت«بازی با حاصل جمع صفر» شکل خواهد گرفت. تداوم چنین روندی می‌تواند الحاق جزیره را برای چین تسهیل نماید.

یادداشت‌ها

دفتری، مریم، «روابط جمهوری خلق چین با ایالات متحده (۱۹۹۲-۱۹۴۹)»، مجله سیاست خارجی، سال ششم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱.

شفیعی، نوذر، «جایگاه ایران در ماتریس استراتژی امنیتی- دفاعی چین»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال چهارم، شماره ۱۳، پاییز ۱۳۸۵.

قنبری میلانی، حمید، سیاست خارجی چین، دانشگاه ملی ایران، ۲۵۳۵.

مظفرپور، نعمت‌الله، «چیستی و کارکرد ایدئولوژی در سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه مطالعات منطقه ای، سال چهارم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۲.

منوچهرآبادی، مختار، بررسی اختلافات عمده در روابط میان چین و آمریکا پس از پایان جنگ سرد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۱.

Bickford,Thomas J, "Opportunities, Risks, and the Issue of Taiwan", Foreign Policy In Focus , August 15, 2005 ,http://www.fpif.org/.

Chia-sheng ,Chen, "Economy and Conflict Across the Taiwan Strait", Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Town & Country Resort and Convention Center, San Diego, California, USA, Mar 22,2006, http://www.allacademic.com/meta/p99124_index.html

He, Kai. and Feng, Huiyun.,"Prospect Theory and Taiwan Crises "Paper Presented at the Annual Meting of the ISA's 49th Annual Convention, Bridgingmultipledivides, Hilton San Francisco, San Francisco, CA, USA, Mar 26 ,2008, http://www.allacademic.com/meta/p250598_index.html.

Huang, Kwei-Bo, "When Uncle Sam Meets Vacillating David and Confident Goliath: The United States and Its "Mediation" in Cross-Taiwan Strait Relations After 2000", Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Town & Country Resort and Convention Center, San Diego, California, USA, Mar 22, 2006, http://www.allacademic.com/meta/p100108_index.html.

Kastner, Scott, "Does Economic Interdependence Constrain, Inform, or Transform? Preliminary Evidence from the Relationship across the Taiwan Strait", Paper presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Hilton Hawaiian Village, Honolulu, Hawaii, Mar 05, 2005, http://www.allacademic.com/meta/p70968_index.html.

Kennedy, Andrew. "Explaining American Hegemony in the Taiwan Strait: Entangled Ally or Post-Cold War Imperialist?", Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Le Centre Sheraton Hotel, Montreal, Quebec, Canada, Mar 17, 2004, http://www.allacademic.com/meta/p72787_index.html.

Lampton, David M. (1999), "Managing U. S-China, Relations in the Twenty-First Century, Nixon Center. www.nixoncenter.org

Norris, William, "The Ties That Bind: Economics and Security across the Taiwan Strait", Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association 48th Annual Convention, Hilton Chicago, CHICAGO, IL, USA, Feb 28, 2007,
http://www.allacademic.com/meta/p178680_index.html.
Patrick, James, and Li, Yitan, "Modeling Cross-Strait Relations and Taiwan's Linkage Politics: Foreign Policy Implications for China-Taiwan-U.S. Relations", Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Hilton Hawaiian Village, Honolulu, Hawaii, Mar 05,2005, http://www.allacademic.com/meta/p69878_index.html.
Renalds, Michael, "Chinese Hegemony in the Taiwan Strait and the Taiwanese Response: A Question of National Identity", Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Le Centre Sheraton Hotel, Montreal, Quebec, Canada, Mar 17, 2004,
http://www.allacademic.com/meta/p72444_index.html.
Redd, Steven, "Explaining U.S. Policy Towards China and Taiwan", Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Hilton Hawaiian Village, Honolulu, Hawaii, Mar 05, 2005,
http://www.allacademic.com/meta/p72088_index.html.
Watson, Cynthia, "Taiwan in the International System: Exercising its Limited Leverage", Paper presented at the Annual Meeting of the International Studies Association, Hilton Hawaiian Village, Honolulu, Hawaii, Mar 05, 2005,http://www.allacademic.com/meta/p71217_index.html

جایگاه نظام قانون‌گذاری در جمهوری فدرال آلمان

آزاده مؤمنی[۱]

چکیده: جمهوری فدرال آلمان یکی از کشورهای قدرتمند اروپایی است که گرچه دیرتر به جرگه کشورهای دموکراتیک پیوست، اما دموکراسی در این کشور از جنگ جهانی اول به بعد (به جز دوره دوازده‌ساله دیکتاتوری در زمان هیتلر) ریشه‌های استواری پیدا کرد و پس از فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی، قسمت شرقی آلمان نیز که پس از جنگ جهانی دوم تحت سیطره نظام تک‌حزبی قرار داشت، پس از یک‌پارچگی مجدد در اکتبر ۱۹۹۰ به فضای دموکراسی و آزادی گام نهاد. امروزه آلمان نه‌تنها یکی از قدرت‌های بزرگ اقتصادی است، بلکه موقعیت سیاسی آن نیز چه در اروپا و چه در آن سوی مرزهای اروپا رو به گسترش است. هدف از این جستار بررسی ساختار نظام قانونی جمهوری فدرال آلمان با تأکید بر فرایند قانون‌گذاری است. ورود به بحث با بررسی فدرالیسم و به‌طور مشخص، فدرالیسم آلمان آغاز می‌شود، سپس به نقش مولفه‌های نظام قانونی اعم از قانون اساسی، دیوان قانون اساسی فدرال به عنوان یک دستگاه قضایی که به اختلافات و دعاوی مراکز اصلی قدرت رسیدگی می‌کند و احزاب و خط‌مشی آن‌ها پرداخته می‌شود و در ادامه چگونگی عملکرد قوه مجریه که شامل رئیس جمهور فدرال، صدراعظم و وزیران است مطرح می‌گردد و سرانجام به نقش قوه مقننه شامل دو مجلس بوندستاگ و بوندس‌رات، کمیته‌های آن دو و هماهنگی آن‌ها در تدوین و تصویب لوایح پرداخته می‌شود. فرجام جستار با راهکارهای پیشنهادی برای نظام قانون‌گذاری در ایران به پایان می‌رسد.

واژگان کلیدی: قانون‌گذاری، آلمان، قانون اساسی، قوه مجریه، احزاب، پارلمان، هیتلر.

۱.خانم آزاده مؤمنی، کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
momeni_azadeh@yahoo.com

فدرالیسم

فدرالیسم یکی از مفاهیم علم سیاست است که ریشه لاتین آن Foedus یا Foeder می‌باشد و از لحاظ لغوی به معنای اتحاد، ائتلاف یا قرارداد است. در تعریفی ساده «فدرالیسم» به اصلی از سازمان‌دهی و همبستگی دولتی گفته می‌شود که براساس آن، نظام سیاسی متشکل است از یک واحد سیاسی کل (دولت فدرال مرکزی) و واحدهای سیاسی جزء (ایالت‌ها). گرچه هر یک از این دو، از نهادهایی چون حکومت، پارلمان، قوه قضائیه و به‌طور کلی ارگان‌های اداری دولتی برخوردارند، اما همگی یک نظام سیاسی واحد را تشکیل می‌دهند. «فدرالیسم» را «اصل تنوع در اتحاد» می‌نامند و در آن به جای اصل «یک ملت- یک دولت»، پلورالیسم و تنوع (ملی، قومی، فرهنگی، دینی و...) است که بنیان حاکمیت سیاسی را تشکیل می‌دهد. فدرالیسم آلمان از یک حکومت فدرال و شانزده دولت ایالتی (که به آن‌ها لاندر گفته می‌شود) تشکیل شده که در قانون اساسی حیطه اختیارات حکومت فدرال و لاندرها معین شده است. بخش دولتی در آلمان عمدتاً بر قوانین فدرال استوار است، اما ارتباط شهروندان بنابر اصل «استقلال در تصمیم‌گیری» صرفاً با مقامات ایالتی یا ادارات محلی است و دلیل این امر، تلاش قانون اساسی برای در آمیختن مزیت‌های یک دولت یکپارچه با امتیازات دولت محلی است. موضوعات مربوط به سیاست خارجی، خط‌مشی‌های درازمدت اقتصادی، امور پولی و دفاعی برعهده دولت فدرال است و مسائل فرهنگی، دانشگاهی، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، محیط زیست در حیطه اختیارات لاندرها می‌باشد.

ارکان نظام قانونی در جمهوری فدرال آلمان

الف) قانون اساسی

قانون پایه جمهوری فدرال آلمان در ۷ سپتامبر ۱۹۴۹ به عنوان قانون موقتی تدوین شد و در دیباچه آن از مردم خواسته شده بود «در فرآیندی خودمختار و آزادانه، وحدت و آزادی آلمان را به فرجام برسانند».[(۱)] در واقع سرزمینی که در جنگ جهانی دوم به مناطق غربی و شرقی تقسیم شده بود، می‌بایست دوباره متحد شده و پس از آن، قانون اساسی مشترکی تدوین گردد، که پس از سپری شدن حدود ۴۵ سال از آن زمان،

در نتیجه تلاش‌های هدفمند سیاسی و تحقق خواست‌های قانونی و تاریخی ملت آلمان، وحدت دوباره این سرزمین در ۳ اکتبر ۱۹۹۰ محقق گردید.

اصل اول این قانون اساسی دارای اهمیت ویژه‌ای است که بر احترام به جایگاه و ارزش‌های انسانی- به‌عنوان برجسته‌ترین اصل هر نظام قانونی- تأکید دارد: «شأن و جایگاه انسان‌ها نبایستی مورد تعرض قرار گیرد و احترام به شأن انسانی و حمایت از آن، وظیفه همه ارکان حکومت است».[۲] در ماده دوم، آزادی‌های فردی و ضمانت آن‌ها برشمرده شده است. در ماده سوم، اصل برابری و در ماده چهارم، آزادی عقیده ضمانت شده است. در ماده ۲۰، چهار خط مشی اصلی قانون اساسی به صورت زیر تدوین گردیده است:

۱. **حکومت دموکراسی:** حاکمیت با ملت است و قدرت ناشی از اراده ملت می‌باشد که از طریق نمایندگی به اجرا در می‌آید.

۲. **دولت قانونی:** عملکردهای دولت براساس قانون است و مطابق با اصل تفکیک قوا، ارگان‌های قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی مستقل از یکدیگر هستند.

۳. **دولت اجتماعی:** قشرهای ضعیف اجتماع تحت پوشش کمک‌های مالی دولت می‌باشند و دولت موظف است رفاه عمومی را فراهم کند و برای همه افراد آزادی فعالیت اقتصادی را فراهم آورد. دولت بایستی عدالت اجتماعی و امنیت اجتماعی را به‌طور مساوی به وجود آورد.

۴. **حکومت فدرال:** دولت در نتیجه یک تحول تاریخی بر طبق سنت فدرال شکل گرفته است. ساختار فدرالیسم به لاندرها امکان می‌دهد که تفاوت فرهنگی و رقابت‌های سیاسی خود را حفظ کنند. قدرت میان حکومت فدرال و لاندرها تقسیم گردیده و حدود اختیارات هر یک تعیین شده است.[۳]

ب) نهادهای حکومت فدرال

۱. قوه مقننه

قوه مقننه از دو مجلس بوندستاگ (Bundestag) یا مجلس فدرال و بوندس‌رات (Bundesrat) یا شورای فدرال تشکیل شده است.

بوندستاگ یا مجلس فدرال

طبق ماده ۳۹ قانون اساسی، مردم اعضای بوندستاگ را هر چهار سال یک بار در فرآیندی «عمومی، مستقیم، آزاد، برابر و مخفی» انتخاب می کنند. «عمومی» به این معناست که تمام شهروندان آلمانی که به سن هجده سالگی رسیده‌اند می‌توانند در انتخابات شرکت کنند. این انتخابات «مستقیم» است، زیرا شهروندان به تمام نمایندگان خود، مستقیماً و بدون واسطه نمایندگان گروه‌های انتخاباتی رأی می‌دهند. «آزاد» است یعنی هیچ نوع فشاری بر رأی دهندگان وجود ندارد. «برابر» است به این معنا که تمامی آراء دارای یک بار ارزشی هستند و «مخفی» است، یعنی هر فرد قادر است رأی خود را به گونه‌ای اعلام نماید که دیگران متوجه نشوند که وی از چه حزبی حمایت می‌کند.

از نظر شکلی، نیمی از پارلمان آلمان از طریق فهرست‌های ایالتی احزاب (آرای دوم) و نیم دیگر با انتخاب مستقیم کاندیداها در حوزه انتخاباتی (آرای اول) معین می شوند. به این صورت که رأی‌دهنده، حق دو رأی دارد. با رأی اول، کاندیدای حوزه انتخاباتی خود را براساس اکثریت نسبی انتخاب می‌کند و با رأی دوم فهرست ایالتی یک حزب را انتخاب می‌کند که در زمان اعلام نتایج انتخابات، آرای اول و دوم، هر دو، منظور می‌گردند.(۴)

کارویژه‌های بوندستاگ

۱. **انتخاب صدراعظم:** یکی از مهم‌ترین کارویژه‌های بوندستاگ، انتخاب صدراعظم فدرال می‌باشد. کاندیدای این مقام که معمولاً رهبر حزبی است که بیشترین آرا را در آن دوره انتخاباتی کسب کرده است، توسط رئیس جمهور فدرال به بوندستاگ پیشنهاد می‌شود. در شانزدهمین دوره انتخاباتی، آنجلا مرکل، رهبر اتحادیه دموکرات مسیحی مقام صدراعظمی را از آن خود کرد. چنان‌چه بوندستاگ، به فرد پیشنهادی رئیس جمهور رأی اعتماد ندهد، می‌تواند ظرف مدت چهارده روز با اکثریت آرا شخص دیگری را انتخاب نماید. در این صورت، رئیس جمهور موظف است شخص منتخب بوندستاگ را به این سمت منصوب کند. چنان‌چه پارلمان تقاضای رأی عدم اعتماد نماید ولی اکثریت به این پیشنهاد رأی ندهند، رئیس جمهور می‌تواند بنا به تقاضای صدراعظم ظرف بیست و یک روز بوندستاگ را منحل نماید و چنانچه این مجلس در

طی این مدت موفق به انتخاب شخص دیگری به جای صدراعظم فعلی شود، موضوع انحلال منتفی خواهد شد. (ماده ۶۸) (۵)

۲. تعیین بودجه فدرال: بوندستاگ نقش مهمی در تعیین هزینه‌های مربوط به مسائل مالی دارد. اهمیت بوندستاگ در این حوزه براساس ماده ۱۱۰ قانون اساسی تعیین شده است که تصویب لایحه بودجه و نظارت بر اجرای آن توسط حکومت فدرال بر عهده این رکن است.(۶)

۳. کارکرد قانون‌گذاری: در عرصه قانون‌گذاری از سال ۱۹۴۹ حدود ۸۴۰۰ لایحه به بوندستاگ ارائه شده که بیشتر شامل تغییراتی در قوانین موجود به‌منظور متعادل‌سازی حقوق شهروندان و دموکراتیزاسیون حیات اجتماعی جامعه بوده است. اغلب لوایح توسط حکومت فدرال تنظیم شده و تعداد اندکی نیز توسط خود بوندستاگ پیشنهاد شده است. تدوین لوایح و قوانین در جلسات کمیته‌های پارلمانی که اغلب به صورت غیرعلنی برگزار می‌شود، انجام می‌گیرد. در این کمیته‌ها، اراده سیاسی و ملی با دانش کارشناسان هر موضوع هماهنگ می‌شود. کمیته‌های تخصصی (از کمیته سیاست خارجی گرفته تا کمیته بودجه) مرکز اصلی کنترل فعالیت‌های دولت هستند. هر شهروند آلمانی می‌تواند نظرات و شکایات خود را مستقیماً به کمیته شکایات پارلمان ارائه دهد.(۷)

۴. دیده‌بان حکومت فدرال- مسئولیت اساسی بوندستاگ: باتوجه به انتخابات مستقیم بوندستاگ، این پارلمان افزون‌بر کارکرد قانون‌گذاری، دارای یک مسئولیت بسیار مهم نیز می‌باشد: دیده‌بان حکومت فدرال. برای ایفای این نقش اعضای بوندستاگ بایستی از عملکرد و اهداف حکومت مطلع باشند و از یک رشته حقوق و ابزار لازم مانند استیضاح‌کردن برخوردارند. افزون بر این، در هر دوره انتخاباتی، بوندستاگ ارکانی را بنا می‌نهد که دیده‌بانی جکومت را بهبود می‌بخشد. «کمیته دائمی» که وظیفه اصلی آن مشارکت در فرایند قانون‌گذاری است، نمونه ای از این ارکان است. علاوه بر این، رکن ویژه‌ای نیز به نام «کمیته تحقیق و بررسی» وجود دارد که بر عملکرد حکومت دیده بانی دارد.(۸)

۵. تشکیل کمیته‌های دائمی: کمیته‌های دائمی دارای آرایش های متفاوتی می‌باشند. برخی از این کمیته‌ها طبق قانون اساسی تأسیس شده‌اند مانند کمیته

حل‌وفصل و کمیته تحقیق و بررسی و برخی دیگر براساس مصوبه‌های بوندستاگ، مانند کمیته دفاعی. نکته شایان توجه آن است که ساختار کمیته‌های دائمی که توسط بوندستاگ تأسیس می شوند هم‌راستا و هماهنگ با ساختار حکومت فدرالی است. در شانزدهمین انتخابات عمومی، بوندستاگ بیست و دو کمیته دائمی را تأسیس کرد که متشکل از اعضای گروه‌های پارلمانی هستند و تعداد اعضای آن‌ها بین ۱۲ تا ۴۱ نفر با توجه به حجم کار آن کمیته متغیر است. توزیع کرسی‌ها براساس قدرت نسبی احزاب در پارلمان است. هر گروه پارلمانی دارای تعداد معینی از کرسی ها در کمیته هاست که متناسب با تعداد کرسی‌های آن گروه در بوندستاگ معین می‌شود و هر فرد می‌تواند تنها عضو یک کمیته باشد. هر عضو کمیته در زمان تصمیم‌گیری دارای یک حق رأی است اما اعضایی که به هیچ‌یک از گروه‌های پارلمانی تعلق ندارند یا به گروه مشاور رئیس بوندستاگ تعلق دارند، با آن که دارای کرسی در کمیته‌ها می‌باشند، اما فاقد حق رأی هستند.(۹)

کمیته‌های بوندستاگ

۱-۵. کمیته نظارت بر انتخابات: براساس ماده ۱۴ قانون اساسی، بوندستاگ مسئول نظارت بر صحت انتخابات است. کارکرد این کمیته نظارت بر اجرای صحیح فرایند برگزاری انتخابات، شمارش آراء و اعلام نتایج آن است.

۲-۵. کمیته توسعه و همکاری اقتصادی: در عصر جهانی شدن، دنیا روز به روز در هم تنیده شده و موضوع عدالت اجتماعی جهانی بیش از گذشته حائز اهمیت شده است. کمیته توسعه و همکاری اقتصادی به بررسی ارتباط عدالت اجتماعی جهانی با موضوعاتی چون بدهی‌های جهانی، گرسنگی، فقر، رشدجمعیت و بیماری‌هایی چون ایدز می‌پردازد. این کمیته در راستای دستیابی به اهداف هزاره سازمان ملل تلاش می‌کند.

۳-۵. کمیته آموزش و پرورش و ارزیابی‌های تکنیکی: آگاهی و دانش یکی از موضوعات اساسی در پیشبرد اهداف می‌باشد. آموزش و پرورش پیش‌شرط نوآوری در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی است، به همین دلیل است که یکی از مهم‌ترین وظایف سیاست گذاری، تخصیص منابع مالی لازم برای امر آموزش و پرورش است. نقش کمیته

آموزش و پرورش و ارزیابی‌های تکنیکی اتخاذ خط‌مشی‌های طولانی‌مدت در جهت هدفمند کردن موضوعات آموزشی و پژوهشی است.

۵-۴. کمیته غذا، مسائل کشاورزی و حقوق مصرف‌کننده: موضوعاتی که این کمیته به آن‌ها می‌پردازد عبارتند از: شرایط لازم برای حفظ حقوق مصرف‌کنندگان در برابر مواد خوراکی نامرغوب کدامند؟ چگونه می‌توان سطح آگاهی مصرف‌کنندگان را ارتقا داد؟ چگونه، رسوایی‌های مربوط به فروش مواد خوراکی نامرغوب سرپوش نهاده می‌شود؟ و زمینه‌های دیگری که مورد توجه این کمیته می‌باشد، شرایط جنگل‌ها و بیشه‌های آلمان، حفاظت از زیست حیوانات، بخش کشاورزی و سیستم های حفاظت ساحلی است.(۱۰)

۵-۵. کمیته بهداشت: کانون تمرکز این کمیته اصلاح کارآمد قوانین مربوط به بهداشت، بیمه، حقوق بیماران، دغدغه‌های پزشکان، مسائل مربوط به موازین اخلاقی پزشکی، تأمین و امنیت دارویی است.

۵-۶. کمیته امور داخلی: این کمیته مسئول رسیدگی به امور شهروندان خارجی ساکن آلمان و پناهندگان سیاسی است. نقش این کمیته برقراری توازن میان امنیت داخلی جامعه و حقوق مدنی افراد است.

۵-۷. کمیته امور حقوقی: اعضای کمیته امور حقوقی، دانش‌آموختگان ارشد رشته‌های حقوقی می‌باشند که نظرات خود را درباره پیش‌نویس لایحه‌های حقوقی مطرح می‌کنند. این کمیته مسئول بررسی لایحه‌های مربوط به حقوق مدنی، حقوق جزایی، حقوق تجارت و آئین دادرسی است. اعضای این کمیته همکاری نزدیکی با قضات عالی‌رتبه دیوان قانون اساسی فدرال دارند.

۵-۸. کمیته حفظ محیط زیست و امنیت هسته‌ای: سازگاری حفظ محیط‌زیست و نیازهای اقتصادی، تأثیرات ناشی از تغییرات آب و هوایی، توان هسته ای و ایمنی انرژی هسته‌ای از موضوعاتی است که این کمیته به آن‌ها می‌پردازد.

۵-۹. کمیته حمل‌ونقل، راه و ساختمان و عمران: این کمیته مسئول تعیین خط‌مشی‌هایی است که از طریق آن حکومت فدرال، سرمایه‌گذاری‌های خود را در حوزه زیرساخت‌های حمل‌ونقل و راه و ساختمان انجام می‌دهد.

۵-۱۰. کمیته دفاعی: یکی از مسائل مهمی که موردتوجه کمیته دفاعی است، امنیت آلمان و رابطه این کشور با اتحادهای بین‌المللی و نیز جایگاه آلمان در امنیت

بین‌الملل به‌ویژه در حوزه مبارزه با تروریسم جهانی است. این کمیته همچنین بر عملکرد نیروهای نظامی آلمان نظارت دارد و بایستی بودجه نظامی و تدارکات مربوط به آن به تصویب این کمیته برسد.[۱۱]

۱۱-۵. کمیته بودجه: کمیته بودجه بوندستاگ بر هزینه‌های حکومت فدرال نظارت دارد و مسئول تعیین سهم سالیانه بودجه فدرال است.

۱۲-۵. کمیته اقتصاد و تکنولوژی: موضوعاتی مانند خط‌مشی‌های اقتصادی، بازار داخلی، فشارهای ناشی از رقابت جهانی و مسائل مربوط به فناوری‌های نوین و ارتباطات دوربرد در دستورالعمل این کمیته قرار دارد.

۱۳-۵. کمیته مربوط به مسائل خانوادگی، شهروندان سالخورده، زنان و جوانان: اولویت‌های این کمیته حمایت از کودکان و خانواده است و نیز ترویج برابری حقوق زنان و مردان، حمایت از سالخوردگان برای داشتن یک زندگی مستقل و حمایت از جوانان برای فعالیت بیشتر در عرصه اجتماعی است.

۱۴-۵. کمیته حقوق بشر و کمک های بشردوستانه: شأن انسانی و حقوق بشر در بسیاری از کشورها در معرض تهدید است. هدف این کمیته یاری رسانیدن به توقف نقض حقوق بشر یا تهدید علیه آن، هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی است. این کمیته همچنین در راستای حفظ حقوق اقلیت و بر طرف کردن چالش‌های موجود در رابطه با ارائه کمک‌های بشردوستانه فعالیت می‌کند.

۱۵-۵. کمیته کار و امور اجتماعی: مسائل مربوط به بازار کار و بازنشستگی حوزه مهم فعالیت این کمیته است. باتوجه به میزان بالای بیکاری، سیستم‌های رفاهی آلمان و بازار کار نیازمند اصلاحات فوری و ضروری هستند که در دستور کار این کمیته قرار دارد.

۱۶-۵. کمیته مربوط به امور اتحادیه اروپایی: بوندستاگ به عنوان بخشی از حکومت فدرال، اجرای خط‌مشی‌های آلمان در جهت یک‌پارچگی بیشتر اتحادیه اروپا و همکاری با پارلمان اروپا و پارلمان‌های ملی دولت های عضو را بر عهده دارد. این نقش بوندستاگ از طریق کمیته مربوط به امور اتحادیه اروپایی ایفا می‌شود. یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد این کمیته این است که می‌تواند به‌طور مستقیم با پارلمان اروپا وارد گفتگو شود.

۱۷-۵. کمیته جهانگردی: برای مدت زمانی طولانی، جهانگردی در خط مشی ملی جمهوری فدرال آلمان نقش چندانی نداشت. اما امروزه جهانگردی دارای نقش مهمی در سیاست های این کشور است.

۱۸-۵. کمیته نیروهای مسلح: اعضای کمیته نیروهای مسلح توسط بوندستاگ در یک رأی‌گیری مخفی برای مدت پنج سال انتخاب می‌شود. اعضای این کمیته نه از اعضای بوندستاگ هستند و نه دارای پست‌های دولتی می‌باشند. این کمیته بایستی گزارشی از عملکرد خود را به صورت سالیانه ارائه دهد. اعضای کمیته نیروهای مسلح بنا به درخواست بوندستاگ یا کمیته دفاعی بایستی در بوندستاگ حضور داشته باشند.

۱۹-۵. کمیته دادخواهی: این کمیته تأثیرات اجرای قوانین را بر شهروندان مورد بررسی قرار می‌دهد. دادخواست‌هایی که شامل شکایت از عملکرد بوندستاگ است در این کمیته مطرح می‌شود. اعضای این کمیته به گونه‌ای انتخاب می‌شوند که به خوبی قادر به قضاوت در مورد مطلوبیت یا عدم مطلوبیت پیامدهای اجرای قوانین باشند.(۱۲)

افزون بر این کمیته‌ها، چهار کمیته دیگر بر پایه قانون اساسی تشکیل شده‌اند که عبارتند از:

کمیته مشترک: این کمیته براساس ماده ۳۳ قانون اساسی تأسیس شده است. این کمیته مرکب از اعضای بوندستاگ و بوندس‌رات است. {۲/۳ آن اعضای بوندستاگ و ۱/۳ آن اعضای بوندس رات}. هنگامی که موانعی در مورد عملکرد بوندستاگ به وجود آید، این کمیته فعالیت خودر را آغاز می کند.

کمیته تحقیق و بررسی: طبق ماده ۴۴ قانون اساسی، بوندستاگ کمیته تحقیق و بررسی را با حمایت ۱/۴ اعضایش تأسیس می‌نماید. نقش این کمیته بررسی عملکرد نامطلوب حکومتی و سوء رفتار برخی از سیاست‌مداران است.

کمیته امور خارجی: شکل‌گیری این کمیته نیز بر پایه قانون اساسی می‌باشد. این کمیته بر سیاست خارجی حکومت فدرال و نیز بر خط مشی‌های امنیتی نظارت دارد.

کمیته حل‌وفصل: این کمیته ارگانی است که به عنوان میانجی میان بوندس تاگ و بوندس‌رات عمل می‌کند و شامل ۱۶ عضو از بوندس‌رات و به تعداد برابر از اعضای بوندستاگ است که براساس قدرت نسبی گروه‌های پارلمانی انتخاب می‌شوند. کارکرد

این کمیته دستیابی به اتفاق نظر میان بوندستاگ و بوندس‌رات درفرایند قانون‌گذاری است.[۱۳] (تشریح روند تصمیم‌گیری در این کمیته در بخش بعدی آمده است).

در جمهوری فدرال آلمان، هدایت اطلاعات از طریق تعامل میان کمیته‌های بوندستاگ و کمیته‌های احزاب اصلی- که تمام آن‌ها در زمینه موضوعات اصلی سیاست متخصص اند- انجام می‌شود. کمیته‌های احزاب و مجلس فدرال ساختار مشابهی دارند و کارشناسان آن‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند. یکی از ویژگی‌های مهم کمیته‌های حزبی کامل بودن کادر کارشناسان است که اطلاعات لازم را دریافت می‌کنند و با وزیران، مقامات حکومتی و نمایندگان گروه‌های ذی‌نفوذ ملاقات می‌کنند. به این ترتیب در حالی‌که اعضا در جلسات حزبی، راهکارها را تعیین می‌کنند در جلسات کمیته‌های بوندستاگ- که تعامل واقعی در مورد مسائل ماهوی در آنجا روی می‌دهد- به موضوع موردنظر می‌پردازند. نتیجه این شیوه آن است که زمان کمتری نسبت به زمان معمول در سایر کشورهای مشابه در صحن علنی مجلس صرف می‌شود و نیز بازده سیاسی آن فراگیر است.[۱۴]

بوندس‌رات یا شورای فدرال

اعضای بوندس‌رات را نمایندگان لاندرها تشکیل می‌دهند که هر لاندر به نسبت میزان جمعیت، حداقل ۳ و حداکثر ۶ نماینده دارد. این پارلمان، اهرمی است که به واسطه آن لاندرها در امور حکومت فدرال مشارکت می‌کنند. بوندس‌رات، یک رکن ایالتی نیست، بلکه رکن فدراتیو حکومت فدرال است و به هنگام بروز اختلافات ناشی از تفاوت میان خطمشی‌های احزاب در مراجع فدرال و ایالتی، بوندس‌رات، به عنوان بازوی متعادل‌کننده عمل می‌کند.

کارویژه‌های بوندس‌رات

یکی از موضوعات مهم در قوانین اساسی دموکراتیک، تفکیک قواست و تفاوت اصلی میان فدرالیسم آلمان و دیگر سیستم‌های فدرالی این است که هر یک از دولت‌های فدرالی (لاندرها) به‌طور مستقیم در تصمیم‌گیری‌های حکومت فدرالی

مشارکت دارند که این امر توسط بوندس‌رات محقق می‌گردد (ماده ۵۰). در این راستا، این پارلمان سه کارکرد مهم دارد:

۱. بوندس‌رات از منافع لاندرها در برابر حکومت فدرالی دفاع می‌کند و به‌طور غیر مستقیم در برابر منافع اتحادیه اروپایی؛

۲. بوندس‌رات تضمین می‌کند که تجارب سیاسی و اجرایی لاندرها با امور اداری، مدیریتی و قانون‌گذاری حکومت فدرالی و نیز در امور مربوط به اتحادیه اروپایی هم‌پیوند شود.

۳. همانند سایر ارکان نهادی حکومت فدرال، بوندس‌رات نیز سهم خود را در مسئولیت کلی جمهوری فدرال آلمان بر عهده دارد.[۱۵]

در تمامی سیستم‌های فدرالی، یک تنش طبیعی میان ایالت‌ها به عنوان واحدهای مستقل از یک‌سو و از سوی دیگر به عنوان اعضای تشکیل‌دهنده یک حکومت فدرالی وجود دارد. حکومت فدرالی با تأکید بر موقعیت خویش در صدد تقویت جایگاه خود تا حد امکان می‌باشد تا بتواند استفاده بهینه‌ای از حقوق خود داشته یا حتی حقوق بیشتری کسب نماید. در این شرایط بوندستاگ و حکومت فدرالی «ارکان اصلی» می‌باشند و قانون اساسی، بوندس‌رات را به عنوان «رکن اساسی فدرالی» مشخص می‌کند که به عنوان وزنه متوازن‌کننده در برابر آن دو عمل می‌کند. بوندس‌رات بایستی از منافع لاندرها دفاع کند اما همزمان بایستی تضمین کند که این منافع با منافع کل حکومت فدرالی سازگار است. افزون بر کارکرد متوازن‌کننده در برابر بوندستاگ و حکومت فدرال، بوندس‌رات نقش ایجاد پیوند میان حکومت فدرالی و لاندرها را نیز ایفا می‌کند به‌گونه‌ای که از یک سو، رکن اساسی فدرال است که از طریق آن لاندرها می‌توانند نقش مستقیم و موثری در شکل‌دهی به اهداف سیاسی دولت ملی داشته باشند و از سوی دیگر، حکومت فدرالی به واسطه بوندس‌رات می‌تواند از تجارب اجرایی و سیاسی لاندرها بهره گیرد.

تمامی لوایح ارائه شده توسط حکومت فدرال یا بوندستاگ که در بوندستاگ تصویب شده‌اند، بایستی به تصویب بوندس‌رات هم برسند، که سه حالت برای این فرایند وجود دارد: ممکن است بوندس‌رات موافقت خود را اعلام نماید، ممکن است مخالفت خود را اعلام نماید یا این که کمیته حل و فصل تشکیل شوند. (تشریح فرایند قانون‌گذاری در هر دو پارلمان در قسمت بعد می‌آید).

هنگامی که بوندس‌رات خواهان تشکیل کمیته حل و فصل در مورد لوایحی باشد که با آن‌ها مخالف است، این کمیته توسط بوندستاگ و حکومت فدرال تشکیل می‌شود. در جلسات کمیته حل و فصل تلاش می‌شود یک همگرایی میان نظرات واگرای بوندس‌رات و بوندستاگ به دست آید. این کمیته ممکن است به اصلاح لایحه‌ای که به تصویب بوندستاگ رسیده رأی دهد، یا این که مخالفت خود را با کل آن لایحه اعلام نماید. گاهی کمیته حل و فصل، پیشنهادات خود را به گونه‌ای مطرح می‌کند که کشمکش میان بوندستاگ و بوندس‌رات از میان برود. اما لازم به ذکر است که پیشنهادات کمیته حل و فصل بایستی مورد پذیرش بوندس‌رات و بوندستاگ باشد.

اگر کمیته حل و فصل لایحه‌ای را که بوندستاگ تصویب کرده، تصدیق نماید یا اگر این فرایند برای رسیدن به یک اجماع نظر خاتمه یابد، در هر دو صورت، لایحه مورد نظر بار دیگر به بوندس‌رات ارسال می‌گردد که بوندس‌رات، موافقت یا مخالفت خود را اعلام نماید.

اگر بوندس‌رات بخواهد مخالفت خود را اعلام نماید، بایستی این کار را طی دو هفته انجام دهد. این زمان دو هفته‌ای از هنگامی که لایحه جدیدی توسط بوندستاگ تصویب شود، یا هنگامی که رئیس کمیته حل و فصل در جریان فرایند بررسی لایحه قرار گیرد، آغاز می‌شود.[۱۶]

کمیته‌های بوندس‌رات

بوندس‌رات نیز مانند بوندستاگ دارای کمیته‌هایی است که در افزایش بازدهی کارکرد این مجلس مؤثرند. این کمیته‌ها عبارتند از:

۱. **کمیته دفاعی:** این کمیته لوایحی را که مربوط به خط‌مشی‌های دفاعی است بررسی می‌کند که برخی از آن‌ها شامل موارد زیر هستند:

- لوایح مربوط به گسترش ناتو
- لوایح مربوط به وضعیت حقوقی و قانونی سربازان
- لوایح مربوط به تدارکات نظامی
- قوانین مربوط به اعتقادات درونی (افرادی که براساس اعتقادات درونی خویش با جنگ مخالفند در نتیجه از جنگ معاف می شوند)

- قوانین مربوط به دادرسی نظامی

از آن جایی که اعضای این کمیته معمولاً افراد عالی‌رتبه در دولت‌های فدرالی هستند، به این کمیته، «کمیته سیاسی» هم گفته می شود.

۲. **کمیته مربوط به مسائل اتحادیه اروپا:** عملکرد این کمیته نظارت بر خط‌مشی‌های حکومتی است که در راستای یکپارچگی اتحادیه اروپا می باشد.

۳. **کمیته امور خارجی:** این کمیته به بررسی روابط با دولت‌های خارجی می‌پردازد. برگزاری جلسات این کمیته روال معینی ندارد و صرفاً زمانی که بررسی موضوع مهمی پیش آید، جلساتی تشکیل می‌شود.

۴. **کمیته امور داخلی:** این کمیته مسئول رسیدگی به موضوعات زیر است:

- حقوق اساسی شهروندان
- قوانین مربوط به تابعان خارجی و پناهندگان سیاسی
- قوانین انتخابات
- قوانین مربوط به پاسپورت‌ها و کارت‌های شناسایی
- امور مربوط به شهرداری- امنیت شهری و کنترل بلایا
- خدمات عمومی
- فناوری ارتباطات

۵. **کمیته امور حقوقی:** لوایحی که موضوعات زیر را شامل می‌شوند، در این کمیته بررسی می‌گردند:

- قوانین مدنی
- حقوق خصوصی
- قوانین مربوط به حفظ حقوق مصرف‌کنندگان
- قوانین مربوط به حفظ یک‌پارچگی و اتحاد داخلی
- حقوق بین‌المللی خصوصی
- حقوق و قوانین کیفری و حقوق زندانیان
- قوانین مربوط به قضاوت، وکلا، دفاتر اسناد رسمی

۶. **کمیته حمل و نقل:** کانون تمرکز این کمیته عبارتست از:

- مسائل مربوط به حمل و نقل عمومی
- مالیات بخش حمل و نقل

- زیرساخت‌های حمل و نقل، راه‌سازی
- قوانین مربوط به ترافیک جاده‌ای
- ناوبری در آبراه‌ها، کشتیرانی در بنادر و آبراه‌ها
- خدمات هواشناسی و هوا فضا
- حفظ محیط زیست در بخش حمل و نقل

۷. کمیته زنان و جوانان: اهم فعالیت‌های این کمیته شامل موارد زیر است:

- ایجاد فرصت های برابر برای زنان و مردان
- حفظ حقوق زنان و جوانان
- آموزش‌های جنسی
- خدمات اجتماعی
- مشاوره دوره بارداری

۸. کمیته مالی: این کمیته مسئول رسیدگی به لوایحی با موضوعات زیر است:

- بودجه فدرال
- قوانین مربوط به نظام بودجه‌بندی
- قوانین مالیاتی
- خط‌مشی‌های مالی ملی و بین‌المللی

۹. کمیته کشاورزی: این کمیته مسئول بررسی موضوعات زیر است:

- بهداشت مصرف‌کنندگان به ویژه در ارتباط با مواد غذایی و کالاهای مصرفی
- بهداشت دام
- خط مشی‌های مشترک کشاورزی اتحادیه اروپا
- توسعه مناطق روستایی و کشاورزی، جنگل داری و شیلات
- مهندسی ژنتیک

۱۰. کمیته امور فرهنگی: این کمیته به مسائل زیر می‌پردازد:

- آموزش عمومی و همگانی
- مسائل مربوط به مدارس خارج از کشور و مؤسسات آموزش عالی
- آموزش فنی و حرفه‌ای
- توسعه و ترویج پژوهش

- رسانه‌ها: فیلم، رادیو، تلویزیون و تکنولوژی‌های جدید ارتباطی
- طرح‌های مربوط به توسعه فرهنگی، حفظ کالاهای فرهنگی و حمایت از مؤسسات فرهنگی و هنری.

۱۱. کمیته امور اقتصادی: فعالیت این کمیته بر محورهای زیر استوار است:
- خط‌مشی‌های کلی اقتصادی
- تجارت و صنعت
- خط‌مشی‌های تجارت خارجی
- خط‌مشی‌های مربوط به فناوری‌ها و اختراعات
- خدمات پستی و ارتباطات دوربرد

۱۲. کمیته امورخانوادگی و شهروندان‌سالخورده: به موضوعات زیر می‌پردازد:
- آموزش خانواده‌ها
- چشم‌اندازهای اقتصادی و مالیاتی خانواده‌ها
- فرزندخواندگی
- موضوعات کلی مربوط به سالخوردگان
- قوانین مربوط به خانه سالمندان

۱۳. کمیته بهداشت: این کمیته به مسائل زیر می‌پردازد:
- خط‌مشی‌های کلی بهداشت
- تولیدات داروئی
- حفظ سلامتی و بهداشت
- وضعیت بیمارستان‌ها
- آموزش‌های پیشگیرانه

۱۴. کمیته کار و امور اجتماعی: محور فعالیت‌های این کمیته عبارت است از:
- حقوق کار
- ایمنی و بهداشت حرفه‌ای
- کارآفرینی و خط‌مشی‌های مربوط به بازار کار
- قوانین بازنشستگی
- قوانین توانبخشی

۱۵. کمیته حفظ طبیعت و محیط‌زیست: محور فعالیت‌های این کمیته عبارت است از:

- مبارزه با تغییرات آب و هوایی
- بهره‌مندی از انرژی‌های تجدیدپذیر
- تدابیری در راستای کنترل آلودگی هوا و کاهش آلودگی صوتی
- مدیریت آب و فاضلاب
- ایمنی تأسیسات هسته‌ای

۱۶. کمیته توسعه شهری: موضوعات مورد بررسی این کمیته عبارتند از:

- قوانین مربوط به پروژه‌های ساختمانی
- قوانین مربوط به زمین‌های موقوفی
- قوانین مربوط به خانه‌های استیجاری و ملکی
- قوانین مربوط به اجاره‌بها[۱۷]

فرایند کلی قانون‌گذاری در پارلمان جمهوری فدرال آلمان

سه رکن، نقش اساسی را در فرایند قانون‌گذاری ایفا می‌کنند: حکومت فدرال، بوندستاگ و بوندس‌رات.

نقش حکومت فدرال در آغاز فرایند قانون‌گذاری حائز اهمیت است، زیرا در حدود دوسوم تمامی لوایح توسط حکومت فدرال تدوین می‌گردد و بوندستاگ جایگاه مهمی در این روند دارد، زیرا مکانی است که تمامی لوایح بایستی در آنجا تصویب شوند. بوندس‌رات هم به عنوان رکن متوازن کننده میان این دو است. ممکن است لوایح توسط حکومت فدرال به بوندستاگ یا بوندس‌رات یا توسط خود بوندستاگ ارائه شود که در حالت دوم، لایحه موردنظر بایستی حمایت ۵ درصد از کل اعضای پارلمان یا حمایت یک گروه پارلمانی را به همراه داشته باشد. از آنجا که در سیستم فدرالی آلمان، لاندرها سهم قابل‌توجهی از قدرت حکومت فدرال را دارا هستند، بوندس‌رات نیز در فرایند قانون‌گذاری نقش خود را ایفا می‌کند. تمامی لوایح به منظور تصویب در بوندس‌رات به رأی‌گیری گذاشته می‌شود که بسته به ماهیت طرح پیشنهادی، ممکن است با رأی مخالف نیز مواجه شود. برای آن‌که لایحه‌ای به قانون تبدیل شود، صدراعظم بایستی آن

را به بوندس‌رات تسلیم کند و بوندس‌رات به‌طور میانگین شش هفته (در برخی موارد سه هفته یا نه هفته) فرصت دارد که نظرات خود را اعلام کند. پس از آن صدراعظم لایحه مورد نظر را همراه با نظرات بوندس‌رات به بوندستاگ ارسال می‌نماید. یک مورد استثنا در این موارد، لوایح مربوط به بودجه است که به‌طور همزمان به بوندستاگ و بوندس‌رات تسلیم می‌شود. هنگامی که اکثریت اعضای بوندستاگ به لایحه‌ای رأی دهند، آن لایحه ابتدا به حکومت فدرال ارسال می‌گردد و طی میانگین شش هفته، نظرات اعضای آن پیوست شده و به بوندستاگ ارائه می‌گردد. همان‌گونه که گفته شد لوایحی که خود بوندستاگ پیشنهاد می‌کند بایستی حمایت دست کم پنج درصد از اعضا را به همراه داشته باشد که این لوایح نیازمند ارائه به بوندستاگ نیستند. به همین دلیل است که گاهی دولت، در مورد لوایح فوری، آن‌ها را به بوندستاگ تسلیم می‌کند.(۱۸) لوایح پیشنهادی در سه مرحله در بوندستاگ بررسی می‌شوند:

در مرحله اول بررسی می‌شود که آیا لایحه موردنظر با منافع ملی در تضاد است یا خیر. در این مرحله یک یا بیش از یک کمیته متفاوت تشکیل می‌شود که بررسی لایحه پیشنهادی را انجام داده و آن را برای مرحله دوم آماده می‌نمایند. بررسی‌های جزئی در کمیته‌های دائمی که شامل اعضایی از گروه‌های پارلمانی است انجام می‌شود. این کمیته‌ها مجاز هستند که کارشناسان و نمایندگانی از گروه‌های ذی‌نفوذ را دعوت کرده و روند کار را از طریق رسانه‌ها به اطلاع عموم برسانند. اگر کمیته‌های متعددی تشکیل شوند، یک کمیته مسئولیت نهایی بررسی لوایح را بر عهده می‌گیرد و از دیگر کمیته‌ها خواسته می‌شود که پیشنهادات خود را مطرح نمایند. این مرحله به‌طور میانگین شش هفته (در برخی موارد سه یا نه هفته) به طول می‌انجامد.

در مرحله دوم، اعضای بوندستاگ، پیشنهادهای مربوط به لایحه مذکور را به صورت مکتوب دریافت می‌کنند، در نتیجه برای مباحثه و گفتگو کاملا آماده می‌باشند. افزون‌بر این، گروه‌های پارلمانی، پیش از آغاز مباحثه، در جلسات داخلی خود، دیدگاه‌های خود را هماهنگ می‌کنند، زیرا وجهه اتحاد آن‌ها در دومین مرحله حائز اهمیت است. اگر پیشنهادهای بوندستاگ در مورد اصلاح لایحه‌ای پذیرفته شود، نسخه جدیدی از لایحه منتشر می‌شود، که این روند، می‌تواند با اجماع دوسوم از اعضای حاضر کوتاه‌تر شود. در مرحله سوم، رأی‌گیری انجام می‌شود. اگر لایحه‌ای اکثریت لازم را در بوندستاگ کسب کند به عنوان یک مصوبه به بوندس‌رات ارسال می‌گردد.

در بوندس‌رات دو حالت ممکن است رخ دهد: ۱. بوندس‌رات لایحه موردنظر را تصویب کند ۲. بوندس‌رات لایحه مذکور را رد نماید. در حالت دوم یک کمیته حل‌وفصل تشکیل می‌شود که شامل تعداد اعضای برابر و یکسان از بوندستاگ و بوندس‌رات است. (کارکرد کمیته حل و فصل پیش از این گفته شد).

سرانجام پس از تصویب آن، لایحه برای صدراعظم و وزرای فدرال ارسال می‌گردد و به امضای آن‌ها می‌رسد و با امضای رئیس جمهور فدرال آن مصوبه به قانون فدرال تبدیل می‌شود و در روزنامه‌های فدرال به چاپ می‌رسد که پس از گذشت چهارده روز از تاریخ انتشار آن، لازم‌الاجرا می‌گردد.[۱۹]

ب) قوه مجریه: قوه مجریه آلمان، شامل حکومت فدرال و رئیس جمهور است و طبق ماده ۶۲ قانون اساسی، حکومت فدرال از صدراعظم و وزیران فدرال تشکیل شده است.

رئیس جمهور: رئیس جمهور عالی‌ترین مقام کشور است. طبق ماده ۵۵ قانون اساسی رئیس جمهور نمی‌تواند از اعضای حکومت یا هیأت مقننه فدرال یا لاندرها باشد. رئیس جمهور دارای یک مقام تشریفاتی است. اهمیت وی در حفظ یک‌پارچگی آلمان است. رئیس جمهور برای مدت پنج سال از طرف مجمع فدرال (مرکب از نمایندگان مجلس فدرال/ یا بوندستاگ/ و به همان تعداد نمایندگان پارلمان لاندرها) انتخاب می‌شود. ماده ۵۴ تا ۶۰ قانون اساسی به رئیس جمهوی اختصاص دارد. او نماینده آلمان در روابط بین‌الملل است که به نمایندگی از طرف فدراسیون، معاهدات را با دولت‌های دیگر امضا می‌کند و نمایندگان سیاسی آلمان، از سوی او به خارج از کشور اعزام می‌شوند. رئیس جمهور، شخصی را که مجلس فدرال به صدراعظمی برگزیده به این مقام منصوب می‌کند و اختیار عزل و نصب وزیران را دارد. در مواردی که بوندستاگ نمی‌تواند با اکثریت آرا صدراعظم را انتخاب کند؛ رئیس جمهور حق انحلال بوندستاگ را دارد. همه قوانین برای لازم‌الاجراشدن بایستی به امضای رئیس جمهور برسند. افسران عالی‌رتبه و مقامات وزارت دفاع و ارتش از سوی او منصوب می‌شوند. عزل و نصب دادستان فدرال و رئیس دیوان عالی کشور توسط رئیس جمهور صورت می‌گیرد. با این همه، رئیس جمهور در اداره کشور مسئولیت سیاسی ندارد.[۲۰]

صدراعظم: برخلاف رئیس جمهور، صدراعظم از اقتدار ویژه‌ای برخوردار است. این اقتدار هم به لحاظ تأکیدهای قانونی و هم به لحاظ پشتوانه سیاسی- اجتماعی است که وی در پیروزی حزب خود در انتخابات به دست می‌آورد. پس از اعلام نتایج انتخابات، رهبر حزبی که حائز اکثریت آرا شده است از طرف رئیس جمهور به بوندستاگ معرفی می‌شود که در صورت تأیید به صدارت می‌رسد. چنانچه بوندستاگ پیشنهاد رئیس جمهور را نپذیرد می‌تواند ظرف مدت چهارده روز با اکثریت مطلق آرا شخص دیگری را انتخاب نماید. طبق ماده ۶۷ قانون اساسی، انتخاب خط‌مشی سیاسی حکومت در صلاحیت تام صدراعظم است. وی در انتخاب وزیران نیز از اختیار کامل برخوردار است، اما چنانچه جکومت ائتلافی باشد ناگزیر به در نظر گرفتن ملاحظات ناشی از این امر خواهد بود. وزیران از میان اعضای حزب حاکم و احزاب هم پیمان با آن انتخاب می‌شوند و تمامی آن‌ها در مقابل صدراعظم مسئول هستند.[۲۱]

پ) دیوان قانون اساسی فدرال: این رکن در واقع یک دستگاه قضایی است که به حل دعاوی و اختلافات مراکز اصلی قدرت می پردازد. طبق ماده ۹۴ قانون اساسی اعضای دیوان به‌طور مساوی از طرف بوندستاگ و بوندس‌رات انتخاب می‌شوند ولی هیچ‌گونه وابستگی یا تابعیتی نسبت به آن‌ها یا نسبت به هیچ نهاد دیگری ندارند (ماده ۹۷). حوزه صلاحیت این دیوان گسترده است. علاوه بر صلاحیت تفسیر قانون اساسی، نظارت بر اجرای آن و تطابق قوانین عادی با قانون اساسی نیز بر عهده این دیوان است. در صورت بروز اختلاف نظر در مورد وظایف دولت‌های ایالتی و حکومت فدرال و به‌طور کلی هرگونه اختلافی که به حقوق عمومی مربوط می‌شود، این دیوان مرجع رسیدگی به آن‌هاست.[۲۲]

ت) احزاب سیاسی در مجلس: یک نظام دموکراتیک بدون حضور و فعالیت احزاب سیاسی رقیب کارایی لازم را ندارد. در ماده ۲۱ قانون اساسی آمده است که احزاب در شکل‌گیری اراده سیاسی نقش دارند. آلمان دارای یک نظام چندحزبی است و تعداد زیادی از احزاب و گروه‌های سیاسی در عرصه‌های مختلف جامعه فعالیت می‌کنند. اما برخی از آن‌ها فقط در سطح لاندرها مهم هستند. از میان تمامی آن‌ها، احزابی که در سراسر آلمان نفوذ و اعتبار دارند و صاحب کرسی در مجلس فدرال می باشند، عبارتند از:

۱. حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD)

حزب سوسیال دموکرات قدیمی‌ترین حزب آلمان است که در سال ۱۸۶۳ بنیان نهاده شد. این حزب برای اولین‌بار در سال ۱۹۶۶ در حکومت آلمان شرکت کرد و با احزاب مسیحی ائتلاف بزرگ را تشکیل داد. سوسیال دموکرات‌ها با افزایش هزینه‌های دولتی، سیاست خارجی خود را گسترش دادند و تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی را با اعطای کمک‌هزینه‌های اجتماعی در سطح وسیعی امکان‌پذیر نمودند. سوسیال دموکرات‌ها در چارچوب سیاست گرایش به شرق در سال ۱۹۷۰ با لهستان و کشورهای اروپای شرقی آشتی کردند. در انتخابات ۱۹۷۲ حزب سوسیال دموکرات با کسب ۴۵/۸ درصد آرا به پیروزی بزرگ دست یافت. اما در سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۷۴ افزایش قیمت نفت، بحران دموکراسی و اوج ترور و خشونت در آلمان فدرال، به اختلافات درون‌حزبی دامن زد. در انتخابات ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۸ پس از ۱۶ سال این حزب به رهبری شرودر با کسب حدود ۴۱ درصد کل آرا به پیروزی رسید و تعداد ۲۹۸ کرسی بوندستاگ را از آن خود کرد. در انتخابات سراسری ۲۰۰۵، حزب سوسیال دموکرات با اختلاف کمی به حزب رقیب خود (حزب چپ) باخت. اما در حکومت فعلی آلمان این حزب با اتحاد دموکرات مسیحی به رهبری آنجلا مرکل یک ائتلاف بزرگ را تشکیل داده است.[۲۳]

۲. اتحادیه دموکرات مسیحی (CDU)

اتحادیه دموکرات مسیحی قدرتمندترین حزب در تاریخ بعد از جنگ آلمان می‌باشد که از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۹ پیوسته حکومت را در اختیار داشت. موفقیت اولیه حزب به دلیل خط مشی‌ها و ویژگی‌های شخصیتی «آدنائر» بود که توانست در سایه همکاری و اتحاد با غرب، حاکمیت آلمان را تأمین کرده و به اقتصاد آن رونق بخشد. در سال ۱۹۶۹ حزب سوسیال دموکرات با حزب دموکرات آزاد یک ائتلاف تشکیل داد و اتحادیه دموکرات مسیحی جایگاه مستحکم خود را از دست داد. در اوایل ۱۹۸۳ اتحادیه دموکرات مسیحی در آلمان غربی مجدداً به قدرت رسید و «هلموت کهل» به مقام صدراعظمی دست یافت. این حزب همچنان قدرت را در دست داشت تا این که در انتخابات سال ۱۹۹۸ با شکست مواجه شد. در اوایل سال ۲۰۰۰ شوبل- رهبر حزب- بر اثر رسوایی مالی از مقام خود کناره‌گیری کرد و آنجلا مرکل جانشین وی شد. این

حزب در ایالت بایرن فعالیت نمی‌کند و حزب سوسیال مسیحی (CSU) بازوی محلی آن است که این دو در پارلمان آلمان «احزاب مسیحی» نامیده شده و به اختصار CDU/CSU خوانده می‌شوند. در انتخابات سال ۲۰۰۵، اتحادیه دموکرات مسیحی (CDU/CSU)، ۲۲۲ کرسی در بوندستاگ را کسب کرد و رهبر حزب، آنجلا مرکل، به مقام صدراعظمی دست یافت. این حزب در اساسنامه خود فعالیت اقتصادی و رقابت آزاد را با برقراری عدالت اجتماعی پیوند زده و نظام «اقتصاد اجتماعی بازار» را به اجرا درآورده است. در سیاست خارجی همبستگی با آمریکا، یکپارچگی سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپا و گسترش ناتو به شرق را مورد توجه قرار می‌دهد و به شدت با عضویت ترکیه در اتحادیه اروپایی به دلیل عدم توانایی این کشور در حفظ حقوق اقلیت مسیحی مخالفت می‌کند.[۲۴]

۳. حزب دموکرات آزاد (FDP)

این حزب که در آلمان به نام حزب لیبرال معروف است در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد. حزب دموکرات آزاد بعد از جنگ جهانی دوم در تشکیل کابینه‌ها نقش مهمی داشت. اما پس از وحدت دو آلمان موقعیت این حزب رو به افول نهاد و اتحاد سبز/پیمان ۹۰ به تدریج به شکل یک رقیب برای این حزب ظهور کرد. در انتخابات سراسری ۲۰۰۵، حزب دموکرات آزاد، ۶۱ کرسی در بوندستاگ به دست آورد. این حزب به خط‌مشی‌های آموزشی توجه خاصی دارد، معتقد به تجارت آزاد است، از حقوق اقامت و کار برای خارجیان و پناهندگان حمایت می‌کند و به حفاظت از محیط زیست نیز توجه دارد. در سیاست خارجی به پیوند با آمریکا و دولت های اروپایی گرایش دارد.[۲۵]

۴. پیمان ۹۰ (سبزها)

در سال ۱۹۷۶ سبزها جنبش جدیدی علیه ساخت نیروگاه اتمی گورلبن تشکیل دادند و در انتخابات ۱۹۷۸، حدود ۳/۹ درصد آرا را کسب کردند. تشکیل پیمان ۹۰ پیامد انقلاب مسالمت‌آمیز آلمان‌شرقی در ۱۹۸۹ بود. در نخستین انتخابات سراسری آلمان در ۲ دسامبر ۱۹۹۰ این حزب ۸ کرسی در بوندستاگ به دست آورد. از آن جا که پیمان ۹۰ در آلمان شرقی و حزب سبزها در آلمان غربی با یکدیگر مرام مشترکی

داشتند در ۱۹۹۳ با هم ائتلاف کردند و حزب واحدی تحت عنوان **پیمان ۹۰ (سبزها)** تشکیل دادند. از لحاظ ایدئولوژی پیمان ۹۰ (سبزها) یک حزب با گرایش چپ است. در سیاست داخلی خواهان انحلال تدریجی ارتش آلمان و ایجاد یک نظام امنیت دسته‌جمعی غیرنظامی، افزایش مالیات‌ها برای سرمایه‌های کلان، مبارزه با بیکاری و تأمین سوخت از راه‌هایی غیر از کاربرد انرژی هسته‌ای، حفظ محیط زیست و تعدیل قانون پناهندگی به نفع خارجیان است. در سیاست خارجی خواهان کاهش رابطه آلمان با ناتو، ممنوعیت صدور تسلیحات آلمان به کشورهای جهان و تلاش برای استقرار صلح در مناطق بحرانی است. در انتخابات سراسری ۲۰۰۵، پیمان ۹۰ (سبزها)، ۵۱ کرسی در بوندستاگ به دست آورد.[۲۶]

۵. حزب چپ

انبوه اعتراضاتی که باعث فروپاشی دولت در ۱۹۸۹ آلمان شرقی گردید موجب شکل‌گیری نسل جدیدی از سیاست‌مداران اصلاح‌گرا شد که الگوی آن‌ها برای تغییرات سیاسی، نظریه گلاسنوست و پروستریکای گورباچف بود. نام این حزب، حزب سوسیال دموکرات بود که در سال ۱۹۹۰، ۲/۴ درصد آرا را کسب کرد. پیش از انتخابات ۲۰۰۵ این حزب با حزب تازه تأسیس کار و عدالت اجتماعی یک ائتلاف تشکیل داد که نتیجه آن شکل‌گیری حزب چپ بود. براساس این توافق، هر یک از این دو حزب در هیچ ناحیه‌ای با یکدیگر رقابت نمی‌کنند. در انتخابات سراسری ۲۰۰۵، حزب چپ ۸/۸ درصد آرا و ۵۴ کرسی را از آن خود کرد.[۲۷] در جدول زیر میزان آرای کسب‌شده و تعداد کرسی‌های متعلق به هر یک از احزاب در انتخابات سراسری ۲۰۰۵ آمده است:

نام حزب	میزان آرا برحسب درصد	تعداد کرسی‌ها در بوندستاگ
اتحادیه دموکرات مسیحی (CDU/CSI)	۳۶/۲	۲۲۲
حزب دموکرات آزاد (EDP)	۹/۹	۶۱
حزب چپ (Left Party)	۸/۸	۵۴
پیمان ۹۰ (سبزها)	۸/۳	۵۱

تقسیم کرسی‌های بوندستاگ

هر رأی‌دهنده آلمانی دارای دو حق رأی است. رأی اول را به شخص کاندیدای موردنظر و رأی دوم را به حزب مورد علاقه خود می‌دهد. رأی دوم از رأی اول اهمیت بیشتری دارد زیرا تعیین‌کننده قدرت احزاب سیاسی و معیار گزینش کرسی‌های آن‌ها در بوندستاگ است. از آن‌جایی که صدراعظم رهبر جناح اکثریت در پارلمان است، پس در واقع صدر اعظم از طریق رأی دوم انتخاب می شود. تقسیم کرسی‌های مجلس فدرال آلمان از معادله زیر محاسبه می‌گردد:(۲۸)

$$\text{تعداد کل کرسی‌های هر حزب} = \frac{\text{تعداد کل آرای دوم حزب} \times \text{تعداد کل کرسی‌ها در مجلس}}{\text{تعداد کل آرای دوم احزابی که به مجلس راه می‌یابند}}$$

چشم‌انداز انتخابات آینده

جنبش رو به گسترش اجتماعی چپ و رشد حزب چپ به یکی از موضوعات مطرح در فضای سیاسی آلمان تبدیل شده است. یکی از دلایل گرایش به چپ، نارضایتی عمومی از اجرای خط مشی‌های نئولیبرالیستی دولت پیشین (ائتلاف حزب سوسیال دموکرات) و سبزها به رهبری شرودر و دولت کنونی (ائتلاف بزرگ متشکل از حزب دموکرات مسیحی و حزب سوسیال دموکرات به رهبری آنجلا مرکل) است. همگام با تغییر و تحولات ناشی از جهانی‌شدن، سوسیال- دموکرات‌ها در سال‌های گذشته ناچار از دگرگونی در دیدگاه‌ها و نظرات سنتی خود در زمینه‌های مربوط به عدالت اجتماعی و دولت رفاه بودند، که این دگرگونی با تزلزل‌هایی در پایگاه اجتماعی آنان همراه بود. بنابراین دور از ذهن نیست که حزب چپ با جذب نیروهای سرخورده از سوسیال- دموکرات‌ها در رقابت با این حزب روز به روز پرتوان‌تر می‌شود. درست در فضای پیشبرد خط‌مشی‌های نئولیبرالی حزب سوسیال مسیحی و حزب دموکرات مسیحی که در ائتلاف حکومتی قرار دارند، حزب چپ توانست با شعارهایی چون تعیین حداقل دستمزد برای کارگران، تثبیت حداقل حقوق بازنشستگی و جلوگیری از کاهش مداوم آن، حذف شهریه‌های ورودی به دانشگاه و تلاش برای آموزش رایگان در سطح ابتدایی و متوسطه،

تلاش برای برقراری صلح و مخالفت با گرایشات نظامی‌گری از مقبولیت عمومی برخوردار شود و در انتخابات سراسری ۲۰۰۵ با کسب ۸/۸ درصد آرا به پارلمان راه یابد. در تحولات آتی آلمان، حضور حزب چپ را نمی توان نادیده گرفت، حزب نوپایی که جایگاه احزاب سنتی، کهنه کار و قدرتمند آلمان را به چالش کشیده است.

راهکارهایی برای نظام قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران

پیش از مطرح‌کردن راهکارهایی برای نظام قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران به برخی نقاط قوت در فرایند قانون‌گذاری جمهوری فدرال آلمان اشاره می‌شود:

۱. اصل «تنوع در اتحاد» باعث شده است که هر یک از لاندرها با حفظ ویژگی‌های قومی، فرهنگی و مذهبی خود در بستری واحد در سیاست‌گذاری‌های سطح کلان مشارکت داشته باشند.

۲.گرچه به نظر می‌رسد که جکومت فدرال دارای قدرت تصمیم‌گیری بیشتری است، اما تقسیم کارکردها میان حکومت فدرال و لاندرها مانع از تمرکز قدرت در بخش یا بخش‌هایی از فدراسیون می‌شود.

۳. هیچ‌یک از مراجع قدرت فراتر از قانون اساسی نمی‌باشند.

۴. در صورت بروز اختلافات میان دو مجلس، کمیته‌ای تشکیل می‌شود که در مدت زمانی معین، برای دستیابی به اتفاق نظر میان آن دو اقدام می‌نماید.

۵. هر یک از مجالس دارای کمیته‌هایی هستند متشکل از کارشناسان خبره که هر یک در ارتباط با موضوعی خاص در زمان تدوین یا تصویب لوایح نقش خود را ایفا می‌کنند.

۶. هر یک از احزاب دارای اساسنامه و ایدئولوژی های مشخصی هستند که در زمان برگزاری انتخابات، برنامه‌های خود را اعلام می‌نمایند در صورتی که تحقق اهداف معینی مطرح باشد، این احزاب به ائتلاف‌هایی هدفمند شکل می‌دهند که معمولاً در برخی کشورهای جهان سوم شاهد آن نیستیم. راهکارهایی را که می‌توان برای سیستم فعلی قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران مطرح کرد عبارتند از

۱. تشکیل کمیته‌هایی که شامل افراد متخصص در موضوعاتی معین باشند. کارکرد این کمیته‌ها این است که پیش از طرح لایحه‌ای در صحن علنی مجلس،

گردآوری اطلاعات و بررسی‌های لازم را در مورد آن انجام داده و به یک همگرایی نظری دست یابند. به عبارت دیگر این کمیته‌ها عرصه تقابل و تبادل نظرات و پیشنهادات باشند نه صحن علنی مجلس که مکان تصمیم‌گیری است. تحقق این امر باعث دستیابی به نتایج موردنظر در مدت زمانی کوتاه می‌شود.

۲. هنگام بروز اختلاف میان دولت و مجلس، رکنی که به این اختلاف رسیدگی می‌کند بایستی در مدت زمانی کوتاه و به‌گونه‌ای کارآمد اقدام نماید، زیرا گاهی یک لایحه در صحن علنی مجلس مطرح شده در مورد آن رأی‌گیری می‌شود و سپس برای بازبینی یا اصلاح از صحن مجلس خارج می‌شود. ممکن است این روند چندین بار تکرار شود بدون آن که دستاورد مطلوبی حاصل شود.

۳. احزاب در جمهوری اسلامی ایران معمولاً بیش از آن که توانایی تشکیل ائتلاف را داشته باشند، رقیب یکدیگر هستند. به عبارت دیگر احزاب در یک بازی با حاصل جمع صفر درگیر می‌شوند که بُرد یکی الزاماً به معنای باخت دیگری است، اما در یک بازی با حاصل جمع غیر صفر هر یک از دو حزب می‌توانند دستاوردهایی داشته باشند. بنابراین هنگامی که تحقق یک هدف باعث تأمین منافع ملی در سطح بین‌المللی و بهبود استانداردهای زندگی در سطح داخلی می‌گردد، بهتر آن است که احزاب - به‌عنوان بازیگران مهم در عرصه سیاست ملی- با تشکیل اتحاد یا ائتلاف‌ها به این مهم دست یابند.

یادداشت‌ها

1.http://www.tatsachen-veber-deutschland.de/fa/***political-system***/maincontent

2. Ibid

۳. رحمانی، علی (۱۳۷۹)، کتاب سبز آلمان، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، صص ۲۰۷-۲۰۶.

4. Schuppert, Gute, (2003), Gesetzgeburg, Sonderheft zur Zeitschrift Für Gesetzeburg, 2003, 4, et seq.

5.http://www.bundestag.de/htdocs-/parliment/function/***chancellor***/index.htm

۶. علی رحمانی، پیشین، ص ۱۲۰.

7.D. Olson and M. Mezy (Eds), Legislatures in the Policy Process, Cambridge: Cambridge University Press: 1991

8. http://www.bundestag.de/htdocs-e/parliment/function/***scruting***/index.htm

9. Johnson, N, "Committees in German Bundestag", Committees in Legislatures Mery, Y. (1998), Government and Politics in Western Europe: Britain, France Italy, Germany, Oxford: University Press.
10. Ibid, pp. 212-214
11. Ibid, pp. 217-220
12. Ibid, pp. 225-232
13. Mery, Y, (1998), Government and Politics in Western Europe: Britain, France, Italy, Germany, Oxford: University Press.

۱۴. ملکوم شاو، کمیسیون پارلمانی: چشم‌انداز جهانی، ترجمه: لیلی منفرد، مجلس و پژوهش، سال ۱۴، شماره ۵۵، صص ۲۹۵-۲۹۴.

15.http://www.bundesrat.de/cln-50/nn-11592/EN/***funktionen-en***/gesetzgebung-en/verfahren
16.http://www.bundesrat.de/cln-050/nn-11590/EN/***funktionen-en***/arbeitsweise-en
17.Horst Hennek Rahlfs- Ursel Schäfer:"Jarhbuch der Bundesrepublik Deutschland", München 2002.
18. http://www.tatsachen-uber-deutschland.de/fa/political-system/***legislation***
19. Ibid.

۲۰. علی رحمانی، پیشین، صص ۲۰۹-۲۰۸.

۲۱. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹)، *سیاست و حکومت در اروپا (انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا)*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، صص: ۱۸۲-۱۸۱.

۲۲. همان، ص ۱۸۳.

23. Peter Pulzer, "Germany Votes for deadlock: The Fedearl Election of 2005", West European Politics, 29 (3), May 2006, pp. 560-568.
24. Hans Oho Kleinmann, Geschichter der CDU: 1945-2000, Stuttgart: 2001.
25. Philip Manow, "Electroral Rules and Legislative Turnover: Evidence from Germany mixed Electoral System", West European Politics', 30(1): Jan. 2007, pp. 195-207.
26. Ibid.
27. Ingar Solty, Transformation of the German Political System and European Historical Responsibility of the German Left Party, Das August 271, 3/2007, pp. 329-347.

روابط چین و اتحادیه اروپایی

سعید خالوزاده[1]

چکیده: اتحادیه اروپا با جمعیتی بالغ بر ۵۰۰ میلیون نفر، تولید ناخالص داخلی بالا، پول واحد و تجارت گسترده در عرصه جهانی، یکی از بزرگ‌ترین بازیگران در صحنه جهانی محسوب می‌شود. در مقابل، جمهوری خلق چین با حدود یک میلیارد و سیصد میلیون جمعیت، اولین صادرکننده جهان با رشد اقتصادی چشمگیر و دارا بودن کرسی دائم شورای امنیت، از نقش و جایگاه جهانی قابل توجهی برخوردار است. اتحادیه اروپا و چین ازجمله بازیگران محوری در عرصه سیاست بین‌الملل در دهه‌های اخیر بوده‌اند. این فرایند خصوصاً پس از فروپاشی بلوک شرق به‌گونه‌ای جدی‌تر مطرح بوده است. اگرچه چین یکی از کشورهای وابسته به ایدئولوژی جناح چپ بوده اما با این حال توانسته خود را با نظام بین‌الملل همراه کند و به عنوان یک قدرت اقتصادی و سیاسی بزرگ در عرصه جهانی مطرح شود. در کنار چین، اتحادیه اروپا به عنوان قدرتمندترین نهاد مبتنی بر اتحاد بین دولت ها در نیم قرن اخیر، توانسته هم بر قطب‌های قدرت حاکم بر سیاست بین‌الملل و هم بر بینش پژوهشگران سیاست جهانی تاثیر بگذارد. به‌طور کلی، اختلاف جدی بین اتحادیه اروپا و چین وجود ندارد و هیچ‌یک از طرفین همدیگر را تهدیدی جدی نمی‌دانند. تقویت و افزایش روابط با اتحادیه اروپا بخش مهمی از سیاست خارجی چین را شکل می‌دهد. اروپا نیز حامی و علاقمند به ادغام چین در اقتصاد جهانی بوده است و از ورود چین به سازمان تجارت جهانی حمایت نموده و آن را در راستای منافع خود می داند. در این مقاله سعی می‌شود به تحلیل روابط دو طرف طی سه دهه اخیر پرداخته شود. این تحقیق در تلاش است نشان دهد که چه عوامل و عناصری در روابط اتحادیه اروپا و چین تأثیرگذار است و کدام یک از آن‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد. همچنین، مقاله حاضر به دنبال بیان واکنش اتحادیه اروپا در قبال ظهور اقتصادی و سیاسی چین به عنوان یک بازیگر مهم عرصه جهانی است و اینکه اتحادیه اروپا در این زمینه، چه استراتژی و راهبردی را اتخاذ کرده است.

۱. دکتر سعید خالوزاده، رایزن سیاسی وزارت امور خارجه saidkhaloozadeh@yahoo.fr

واژگان کلیدی: اتحادیه اروپایی، جمهوری خلق چین، حقوق بشر، تحریم تسلیحاتی چین، روابط سیاسی، اقتصادی و تجاری چین و اروپا.

مقدمه

پیشینه روابط اتحادیه اروپا و چین به ماه می ۱۹۷۵ برمی‌گردد. در این ماه و در پی دیدار کمیسر وقت اتحادیه اروپا، سرکریستوفر سوامز[۱] از چین، روابط دیپلماتیک میان دو طرف به‌طور رسمی بنیان نهاده شد. همکاری دوجانبه بین اتحادیه اروپا و چین در دهه ۱۹۸۰، به زمینه‌هایی از قبیل برنامه‌های علمی، توسعه، تجارت و مبادلات آکادمیک و فرهنگی گسترش یافت. تحول مهمی که در طول این مدت اتفاق افتاد، استقرار هیأتی به نمایندگی از کمیسیون اروپا در پکن در سال ۱۹۸۸ بود. روابط دو طرف تا زمان حادثه میدان تیان آنمن[۲] (سرکوب خشونت‌بار طرفداران دموکراسی) رو به گرمی و پیشرفت مستمر بود. اما سرکوب اعتراضات دانشجویان توسط حکومت چین در سال ۱۹۸۹، باعث سردی روابط دوجانبه شد. به دنبال آن، بعضی تحریم‌ها ازجمله تحریم تسلیحاتی[۳] از طرف اتحادیه اروپا علیه چین اعمال گردید و روند رو به گسترش روابط را برای مدتی به تعویق انداخت. اهمیت فزاینده بازار چین به‌عنوان مقصد مطلوبی برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی[۴] و سرزمینی جدید برای رقابت جهانی بین مثلث اقتصادی (آمریکا، ژاپن و اروپا) باعث شد که سردی روابط اتحادیه اروپا و چین تجربه‌ای کوتاه‌مدت باشد. سه سال بعد از قتل‌عام تیان آنمن، روابط اتحادیه اروپا و چین عادی شد، اگرچه تحریم تسلیحاتی به‌طور رسمی ادامه یافت و علی‌رغم این مسأله، روابط اتحادیه اروپا و چین از دهه ۱۹۹۰، با برپایی نشست‌هایی بین دو طرف و با دیدارهای متقابل مقامات عالی‌رتبه تکمیل شد. در این میان، کمیسیون اروپا در سال ۱۹۹۵ اولین سند استراتژی خود را در قبال چین تحت عنوان «سیاست بلندمدت برای روابط اتحادیه اروپا و چین»[۵] منتشر نمود و به دنبال آن، چهار سند دیگر درخصوص روابط اتحادیه

---

1. Sir Christopher Soames
2. Tiananmen Square Event
3. The Arms Embargo
4. Foreign Direct Investment (FDI)
5. A Long-Term Policy for China-Europe Relations

اروپا با چین در سال‌های ۱۹۹۸، ۲۰۰۱، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶ به تصویب اتحادیه اروپایی رسید.

چشم‌انداز روابط چین و اتحادیه اروپایی

اتحادیه اروپا و آسیای شرقی از طریق روابط تجاری و سرمایه‌گذاری به هم وابسته‌اند و هر دو از بازیگران مهم در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی ازجمله سازمان ملل و سازمان تجارت جهانی می‌باشند. در حالی که اروپا از یک سیستم امنیتی منطقه‌ای باثبات برخوردار است، اما این مسأله در مورد آسیای شرقی صدق نمی‌کند. فقدان یک سازوکار امنیتی مطمئن در ارتباط با نقاط قابل اشتعال بالقوه آسیای شرقی مانند مسأله تایوان که باعث بی‌ثباتی می‌شود، منافع امنیتی و اقتصادی اروپا را نیز تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. بنابراین به روشنی، اروپا از تقویت و افزایش ثبات در آسیای شرقی سود خواهد برد. اتحادیه اروپا باید برای بر عهده گرفتن میزانی از مسئولیت امنیت آسیای شرقی که با منافعش مطابقت داشته باشد، تلاش کند.

در مقاله حاضر، روابط اتحادیه اروپا و چین در دو بُعد اقتصادی و سیاسی بررسی می‌شود. مهم‌ترین مسأله در روابط اتحادیه اروپا و چین، مسائل اقتصادی- تجاری است. هر چند موضوعات امنیتی و نظامی در روابط دو طرف مورد توجه است، اما در نهایت تحت‌تأثیر مسائل اقتصادی قرار دارد. برای نمونه، تحریم تسلیحاتی چین توسط اروپا که به دنبال حوادث میدان تیان آنمن رخ داد، بعد از مدتی تحت‌الشعاع روابط اقتصادی و تجاری دو طرف قرار گرفت، به‌گونه‌ای که در اوایل دهه ۱۹۹۰ حتی تجارت تسلیحاتی کشورهای بزرگ اروپایی با چین افزایش یافت و در سال ۲۰۰۳، اتحادیه اروپا و در رأس آن، آلمان و فرانسه طرح لغو تحریم تسلیحاتی را مطرح نمودند. هر چند این پیشنهاد با مخالفت‌هایی از سوی برخی کشورهای اروپایی و آمریکا مواجه شد، اما این موضوع، نشان‌دهنده اهمیت مسائل اقتصادی در روابط دو طرف می‌باشد. در واقع، اتحادیه اروپا درخصوص چین، دارای نگرشی متفاوت در مقایسه با سایر کشورهاست. اتحادیه اروپا، ظهور چین را، بویژه در زمینه اقتصادی به عنوان یک فرصت تلقی کرده و سعی دارد که در این زمینه از ابزارها و راهبردهای خاصی استفاده کند. در روابط اتحادیه اروپا و چین، هر چند مسائل امنیتی و نظامی مهم است، اما در رأس قرار ندارد

و این می‌تواند ناشی از دلایل مختلف ازجمله فقدان دغدغه و درگیری نظامی و امنیتی با چین باشد.

اتحادیه اروپا در سیاست و استراتژی خود پیرامون چین جدای از گسترش روابط دوجانبه، (در اعلان رسمی) به دنبال بهبود حضور اقتصادی اروپا در آسیا و کمک به ثبات در آسیا به‌وسیله توسعه همکاری‌های منطقه‌ای بوده است.

در بُعد اقتصادی، توسعه روابط اقتصادی و بازرگانی اتحادیه اروپا و چین از اواخر قرن ۲۰ تا به امروز یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر بوده است؛ چرا که چین برای ادامه فرایند توسعه اقتصادی و به تبع آن نفوذ در اقتصاد بین‌الملل نیاز مبرم به همکاری با اتحادیه اروپا دارد و از طرف دیگر اتحادیه اروپا هم به منظور نهادینه‌کردن توسعه بازارهای خود و همچنین نفوذ سیاسی و هماهنگی با قدرت‌های بزرگ به‌ویژه چین، برقراری روابط اقتصادی را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده است. در این خصوص، تجارت اتحادیه اروپا و چین از زمان شروع اصلاحات اقتصادی و سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ، بیش از ۴۰ برابر افزایش یافت و در سال ۲۰۰۴ به ۱۷۵ میلیارد یورو رسید. بین سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ تجارت دو طرف دو برابر شد. در سال ۲۰۰۸، ارزش تجارت اتحادیه اروپا با چین، بیش از ۳۳۰ میلیارد یورو بود که ۷۸ میلیارد یورو صادرات و ۲۵۲ میلیارد یورو واردات اتحادیه از چین بوده است. در این سال، چین اولین صادرکننده دنیا به اتحادیه اروپایی بوده است. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز رشد قابل‌توجهی داشته است. اروپایی‌ها از سال ۲۰۰۰ سالیانه به‌طور متوسط ۴/۶۴۵ میلیارد دلار در چین سرمایه گذاری کرده‌اند و میزان کل سرمایه‌گذاری اتحادیه اروپا در چین در سال ۲۰۰۷ به بیش از ۳۲ میلیارد دلار رسید. یکی از چالش‌های مهم در روابط تجاری اتحادیه اروپا با چین، کسری تجاری می باشد که در سال ۲۰۰۷ به ۱۶۰/۷ میلیارد یورو به نفع چین رسید.

۱. اهداف اتحادیه اروپایی از گسترش روابط با چین

جمهوری خلق چین از لحاظ اقتصادی و سیاسی برای اتحادیه اروپا حائز اهمیت است. ظهور چین و نفوذ فزاینده آن در عرصه جهانی، همواره یکی از مسائلی بوده که اتحادیه اروپا به آن توجه ویژه داشته است. از یک‌سو انقلاب کمونیستی چین،

روابط قدرت در درون این کشور را بازتعریف نمود و دولت مارکسیستی را جایگزین حکومتی ناسیونالیستی کرد و از سوی دیگر اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ تغییر موازنه قدرت در اقتصاد جهانی را پایه ریزی نمود. چین براساس تولید ناخالص داخلی که سالانه ۹ درصد رشد را از سال ۱۹۷۹ تاکنون نشان داده بدون‌شک سریع‌ترین اقتصاد در حال رشد جهان است. چین در اثر رشد ثروت به سرعت در حال تبدیل‌شدن به ابرقدرتی است که نه فقط تولید انبوه دارد بلکه مصرف انبوه نیز دارد. قدرت اقتصادی در حال رشد چین باعث شده تا عده‌ای معتقد باشند که چیزی به‌عنوان استراتژی جهانی بدون چین وجود ندارد. از دیدگاه سیاستمداران اروپایی نیز، توسعه اقتصادی چین از هر لحاظ شگفت آور است. همان‌طور که مانوئل باروسو[1] رئیس کمیسیون اروپا گفته است: «ما در اروپا سرشار از حس ستایش برای رشد اقتصادی خیره‌کننده چین هستیم».(۲) این امر منعکس‌کننده دیدگاه رومانو پرودی[2] است که معتقد بود: « خبر خوب درباره اقتصاد چین، مسلماً خبر خوبی برای اروپاست».(۳) چین با داشتن بازارهای وسیع و به‌عنوان یکی از اعضای سازمان تجارت جهانی، برای اتحادیه اروپا از اهمیت قابل‌توجهی برخوردار است. از لحاظ سیاسی، باتوجه به اینکه استراتژی امنیتی اتحادیه اروپا، پیرامون چندجانبه‌گرایی مؤثر ایجاد شده و نمی‌تواند به تنهایی به آن دسترسی پیدا کند، از این‌رو، چین در این زمینه می‌تواند شریک مناسبی باشد. چین نه‌تنها به یک بازیگر جهانی تبدیل شده، بلکه به خاطر وسعت سرزمینی، رشد سریع اقتصادی و نقش فعال در سیاست های جهانی، تبدیل به یکی از بازیگران تاثیرگذار، بانفوذ و ایجاد کننده تغییرات در عرصه جهانی شده است. از دیدگاه اتحادیه اروپا، چین به دلیل نفوذ اقتصادی و تجاری در اقتصاد بین الملل، حق وتو در شورای امنیت، نفوذ سیاسی و اقتصادی در مناطق مهم جهان ازجمله آفریقا و خاورمیانه و دارا بودن نقشی سرنوشت ساز در زمینه محیط زیست، انرژی و... می‌تواند به‌عنوان یک شریک مهم و کانونی در موفقیت فرایند چندجانبه‌گرایی اتحادیه اروپا محسوب شود. اتحادیه اروپا در زمینه موضوعات سیاسی ازجمله مسأله تایوان و حقوق بشر نیز سعی کرده رویکردی متفاوت داشته باشد و در این خصوص به جای اتخاذ سیاست مواجهه‌جویانه و کاربرد ابزارهای تحریم، همواره به دنبال استفاده از ابزارهای مسالمت‌آمیز و سیاست گفتگو بوده است.

1. Manuel Barroso
2. Romano Prodi

اتحادیه اروپا همواره سعی کرده که چین را به‌صورت مسالمت‌آمیز در همه ابعاد و زمینه‌های بین‌المللی درگیر نموده و این کشور را در نظام بین‌الملل ادغام کند. از این‌رو، همواره یکی از سیاست‌های اتحادیه اروپا در قبال ظهور چین، تسهیل و فراهم‌نمودن زمینه‌های ورود چین به سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی ازجمله سازمان تجارت جهانی بوده است. اهداف اتحادیه اروپا از ورود چین به سازمان‌های بین‌المللی را می‌توان به شرح ذیل بیان نمود:

الف) استفاده از بازارهای‌وسیع و ظرفیت‌های‌اقتصادی‌چین درجهت منافع خود،

ب) بهره‌برداری از نفوذ سیاسی چین در عرصه نظام بین‌الملل و به عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد به‌منظور کنترل روسیه و آمریکا،

ج) تقویت و افزایش روند چندجانبه‌گرایی و مهار هژمونی آمریکا،

د) تبدیل‌چین به‌یک عضومؤثر و کارای‌نظام‌بین‌الملل‌به‌لحاظ‌اقتصادی و سیاسی.

با ورود و عضویت چین در سازمان تجارت جهانی و حمایت اتحادیه اروپا از این روند، از یک سو، چین به عنوان کشوری که دارای رشد اقتصادی بالایی در آسیا و جهان می باشد، در چارچوب قواعد و مقررات سازمان تجارت جهانی قرار گرفته و فرصت‌های فراوانی را برای روابط اقتصادی و تجاری فراهم می‌کند. از سوی دیگر، کشورهای عضو اتحادیه اروپا، می‌توانند در زمینه مسائل اقتصادی و تجاری خواستار اجرای تعهدات چین نسبت به سازمان تجارت جهانی باشند و در صورت عدم پایبندی به تعهدات، اقدام به تلافی و مقابله‌به‌مثل نمایند. براساس خط‌مشی «سیاست بلند مدت» اتحادیه اروپا و چین، همکاری جامعه اروپا و چین می‌بایست در حوزه‌های ذیل صورت گیرد:

الف) تشویق چین به ادغام کامل در جامعه جهانی،

ب) گفتگوهای‌سیاسی‌وسیع که همه مسائل‌مشترک ومهم‌جهانی را شامل شود،

ج) تعقیب نگرانی های اتحادیه اروپا درخصوص حقوق بشر و ارتقای توسعه جامعه مدنی در چین،

د) همکاری در زمینه توسعه منابع انسانی، محیط زیست، علم و تکنولوژی،

ه) توسعه پیوندهای بازرگانی جهت بهبود محیط تجاری برای تاجران اتحادیه اروپا در چین و افزایش دسترسی به بازار بزرگ چین،

ع) حمایت از عضویت چین در سازمان تجارت جهانی براساس تعهدات روشن و صریح جهت ایجاد یک اقتصاد بازار،

غ) افزایش همکاری های صنعتی.[۴]

مطابق با سند کمیسیون اروپا، مسائل حقوق بشری با چین در سه سطح دنبال می‌شود:

اول اینکه، اتحادیه اروپا از تلاش‌های بالقوه چین جهت گشایش و آزادسازی همه حوزه‌های زندگی، در بخش‌های مختلف جامعه و بخش‌های مختلف اقتصاد، حمایت خواهد نمود. این مسأله ناگزیر حرکت به سوی توسعه جامعه مدنی براساس حکومت قانون را تشدید می‌کند. دوم، اتحادیه اروپا به‌طور سیستماتیک و منظم به مسأله حقوق بشر در گفتگوی دوجانبه با چین ادامه خواهد داد. سوم، اتحادیه اروپا، جامعه بین‌المللی را از طریق گردهمایی‌های چندجانبه مانند سازمان ملل، در گفتگوها درگیر خواهد کرد.[۵]

ادغام چین در جامعه بین‌المللی و تشویق چین به همکاری با اتحادیه اروپا درخصوص چالش‌های فراملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، برای اتحادیه یک اولویت محسوب می‌شود.[۶] ازجمله راهکارهای کمیسیون اروپا جهت متعهد نمودن چین نسبت به جامعه بین‌المللی، انجام گفتگوهای منظم و گسترده سیاسی بود و در سند ۲۰۰۱ کمیسیون اروپا نیز بر افزایش و ارتقای گفتگوی سیاسی میان اتحادیه اروپا و چین تأکید شد. در این زمینه، کمیسیون اروپا معتقد است که اتحادیه می‌بایست در قبال چین برنامه‌ها و موارد ذیل را دنبال کند:

الف) افزایش گفتگوهای‌سیاسی به‌منظور رفع نگرانی‌های اتحادیه در قبال چین،

ب) افزایش هماهنگی دول عضو اتحادیه اروپا در قبال چین،

پ) توجه به چین به عنوان بخشی از گفتگوهای اتحادیه اروپا با کشورهای ثالث ازجمله آمریکا، روسیه، ژاپن، کره جنوبی،

ت) تاکید بر رعایت حقوق بشر در این کشور به‌عنوان بخش مهمی از گفتگوی سیاسی،

ث) تشویق چین و دالایی‌لاما به تقویت پیوندها و ارتباطات مستقیم بیشتر، با هدف پیدا نمودن راه‌حل قابل قبول متقابل برای مسأله تبت،

ج) تأکید اتحادیه اروپا بر حل‌وفصل مسالمت‌آمیز مسأله تایوان از طریق گفتگو و تأکید بر منافع اتحادیه اروپا در پیوند و ارتباط نزدیک‌تر با تایوان در زمینه‌های غیرسیاسی،

چ) تداوم موضع فعال چین در فرایند «آسم»،[1]

ح) افزایش مشورت با چین در آسه آن،[2]

خ) تبادل اطلاعات بین اتحادیه اروپا و سازمان همکاری شانگهای،

د) توجه به مسائل جهانی و افزایش گفتگو با چین درخصوص موضوعاتی مانند خلع سلاح و تروریسم،

ذ) افزایش همکاری درخصوص چالش‌های محیط‌زیستی جهانی ازجمله افزایش همکاری در مورد پروتکل کیوتو[3] و تغییرات آب و هوایی.(۷)

از سوی دیگر چین، «ظهور صلح آمیز»[4] خودش را با ظهور صلح آمیز اتحادیه اروپا مقایسه می‌کند و تأکید می‌کند که اتحادیه اروپا و چین نیروهای توازن‌بخش جهانی خواهند شد و در حال تعقیب استراتژی‌های سیاسی بین‌المللی مشابهی هستند. چین سعی نموده خودش را در جهان چندجانبه‌گرا ادغام کند و رویکرد چندجانبه‌گرایی اتحادیه اروپا در چین به‌عنوان مناسب‌ترین شیوه جهت هدایت امور جهانی تلقی شده است.(۸) اتحادیه اروپا در روابط خود با چین سعی نموده تا این کشور را از لحاظ اقتصادی و سیاسی در نظام بین الملل ادغام نماید و آن را با خود همراه کند و در این زمینه به جای یک رویکرد مواجهه‌جویانه، به سمت همکاری و مشارکت با چین و البته در جهت افزایش منافع خود حرکت نماید.

چین در راه اجرای همکاری و مشارکت استراتژیک به‌شدت به‌دنبال به‌دست‌آوردن جایگاه اقتصاد بازار با کمک اتحادیه اروپاست و در این بین ظهور تعدادی از موارد ضد دامپینگ[5] علیه شرکت‌های چینی را سدی در مقابل مشارکت استراتژیک می‌داند. چین معتقد است که تحریم تسلیحاتی علیه این کشور که در سال ۱۹۸۹ وضع شد با خواسته و تمایل ایجاد یک مشارکت استراتژیک نمی‌تواند همخوانی داشته باشد.

---

1. Asia-Europe Meeting (ASEM)
2. Association of South East Asian Nations (ASEAN)
3. Kyoto Protocol
4. Peaceful Rise
5. Anti-Dumping Cases

اما چین دریافته که دولت‌های عضو اتحادیه اروپا به‌دلیل دیدگاه‌ها و منافع مختلف، نمی‌توانند به یک توافق در مورد این مسائل دست پیدا کنند. از دیدگاه چین، عامل مهم دیگری که می‌تواند تلاش‌های چین را در ایجاد همکاری و مشارکت استراتژیک چین و اتحادیه اروپا تحت تاثیر قرار دهد، آمریکا است. آمریکا و اتحادیه اروپا یک اتحاد سنتی طولانی‌مدت دارند. این دو در مورد چین به لحاظ رویکرد کلی‌شان با یکدیگر اختلاف دارند ازجمله درخصوص تایوان و تحریم تسلیحاتی. برخی مقامات آمریکایی این نگرانی را دارند که اتحادیه اروپا ممکن است با «کارت چین» در مقابل آمریکا عمل کند.(۹)

۲. روابط سیاسی اتحادیه اروپا و جمهوری خلق چین

در بُعد سیاسی سه مسأله در روابط چین و اتحادیه اروپا مطرح می‌باشد؛ تحریم تسلیحاتی، مسأله تایوان و حقوق بشر. درخصوص تحریم تسلیحاتی با گذشت نزدیک به دو دهه از زمان تحریم تسلیحاتی اروپا علیه چین، هنوز تلاش‌های مقامات چین برای شکستن نهایی این تحریم کارساز نبوده است. علی‌رغم این مسائل، اتحادیه اروپا سعی نمود که تحریم تسلیحاتی چین را لغو کند اما موضوعاتی از قبیل وضعیت حقوق بشر در چین، تصویب قانون ضدجدایی‌طلبی[1] توسط چین و مخالفت‌های آمریکا، مانع این اقدام گردید. از دیدگاه آمریکا، چین اکنون یک قدرت نظامی بزرگ در منطقه آسیا و اقیانوس آرام محسوب می‌شود. رقیب نظامی بالقوه‌ای که در آینده نه چندان دور برای واشنگتن یک خطر محسوب می‌شود. در این سوی قضیه، چین تأکید دارد که باتوجه به اینکه اروپا بزرگ‌ترین شریک تجاری چین محسوب می‌شود و دو طرف حجم تجاری بالایی را تجربه می‌کنند، اعمال و ادامه این تحریم باتوجه به ذهنیت جنگ سرد در گذشته، با شرایط کنونی همخوانی ندارد و وقت آن رسیده است که اروپا در این ممنوعیت فروش تسلیحاتی به چین تجدید نظر کند. اگرچه شماری از کشورهای اروپایی با این دیدگاه چین موافقت کرده و تمایل خود را برای فروش تسلیحات به چین نشان داده‌اند، اما مخالفت‌های آمریکا و همچنین مسأله تایوان باعث شده است چین (به طور رسمی) مورد تحریم تسلیحاتی اتحادیه اروپا باشد. در مورد مسأله تایوان به‌نظر می‌رسد رشد اقتصادی چشمگیر چین که این کشور را به یکی از غول‌های جهان تبدیل کرده،

1. Anti-Secession Law

بسیاری از کشورها و نهادهای بین‌المللی را درباره اتخاذ موضع به نفع تایوان دچار تردید کرده است چرا که استقلال تایوان در جهان پس از جنگ سرد مسأله چندان مهم و استراتژیک نیست که حتی بسیاری از متحدان سابق تایوان بخواهند به خاطر آن شریک تجاری بزرگی مانند پکن را از خود برنجانند. اما به هر روی، چین درخصوص تایوان از یک سو معتقد به منع ملاقات سیاسی اعضای اتحادیه اروپا به هر بهانه‌ای با این کشور است و از دیگر سو، خواستار عدم حمایت از تایوان برای دستیابی به مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی می‌باشد. در مقابل، موضع اتحادیه اروپا همواره این بوده که مسأله تایوان می‌بایست به‌صورت مسالمت‌آمیز و از طریق گفتگوی سازنده حل‌وفصل شود. اتحادیه اروپا همچنین با تأکید بر «خط مشی چین واحد» از هر دو طرف خواسته که از اقدامات یک‌جانبه که منجربه تغییروضع موجود درمنطقه می‌شود، خودداری کنند.

الف) موضوع حقوق بشر در روابط چین با اتحادیه اروپا

پیش از سال ۱۹۸۹، حقوق بشر دارای یک نقش حداقلی در روابط اروپا و چین بوده است. یکی از دلایل اصلی این امر، منافع گسترده اروپای غربی در حمایت از اصلاحات اقتصادی چین و دستیابی به بازار چین بود. اما در ژوئن ۱۹۸۹، به دنبال سرکوب و کشتار تظاهرکنندگان میدان تیان آنمن، معافیت چین از انتقادات حقوق بشری به‌طور ناگهانی پایان یافت. اروپای غربی جهت محکوم‌نمودن دولت چین به ایالات متحده پیوست. در نشست مادرید (۲۰۰۶)، جامعه اروپا تحریم‌هایی را بر چین تحمیل نمود که ازجمله می‌توان به تعلیق قراردادهای سطح بالا، سردشدن همکاری‌های نظامی، محدودیت در زمینه همکاری‌های علمی، فرهنگی و فنی و تحریم تجارت تسلیحات اشاره کرد. اروپای غربی همچنین همگام با آمریکا از قطعنامه های انتقادی علیه چین در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل حمایت نمود. اما با این وجود، فشار حقوق بشری اروپا در دهه ۱۹۹۰ علیه چین کاهش یافت. همان‌گونه که کشورهای اروپایی تلاش نمودند تا روابط کلی‌شان را با چین بهبود ببخشند، حقوق بشر در برنامه‌های آن‌ها از اهمیت کمتری برخوردار شد و در ۱۵ جولای ۱۹۹۵ به دنبال اتخاذ خط‌مشی بلندمدت اتحادیه اروپا در قبال چین، رویکرد حقوق بشری اتحادیه اروپا نسبت به چین از حالت

«مواجهه جویانه»[1] به «گفتگو» تغییر کرد و حقوق بشر در روابط دو طرف به‌عنوان یک مسأله باقی ماند و در این راستا گفتگوهای حقوق بشری اتحادیه اروپا با چین سالی دو بار برگزار شد و رهبران اروپایی به طرح مسائل حقوق بشری هنگام نشست با همتای چینی‌شان ادامه دادند. اتحادیه اروپا همواره از وضعیت حقوق بشر در چین انتقاد نموده و این روند از زمان وقوع حوادث میدان تیان آنمن و سرکوب دانشجویان و اعمال تحریم‌های متعدد ازجمله تحریم تسلیحاتی، شدت بیشتری پیدا کرد. در ادامه هر چند بسیاری از تحریم‌ها لغو شد، اما تحریم تسلیحاتی به قوت خود باقی ماند و اگرچه چین و برخی از دول اروپایی خواستار لغو تحریم تسلیحاتی شدند، اما با مخالفت‌هایی از سوی ایالات متحده آمریکا، ژاپن، پارلمان اروپا و کشورهای اسکاندیناوی مواجه گردیدند و به نوعی لغو تحریم تسلیحاتی چین را با بهبود وضعیت حقوق بشر در این کشور پیوند زدند. از دیدگاه آمریکا و ژاپن، لغو تحریم تسلیحاتی چین توسط اتحادیه اروپا باعث افزایش قدرت نظامی جمهوری خلق چین شده و این مسأله می‌تواند خطری عمده برای صلح و ثبات تنگه تایوان ایجاد کند و ادعای خود را برای ملحق ساختن تایوان به خاک خود از طریق نظامی عملی کند. اما اتحادیه اروپا در این سه مسأله، رویکرد مواجهه‌جویانه‌ای اتخاذ نکرده و همواره سعی نموده با استفاده از ابزارهای مسالمت‌آمیز و کاربرد گفتگوهای دوجانبه و چندجانبه، به حل و فصل این موضوعات بپردازد. به دلیل روابط اقتصادی گسترده اتحادیه اروپا و چین و کم‌رنگ‌بودن مسائل سیاسی، این‌گونه موضوعات به‌طور جدی روابط دو طرف را تحت‌تأثیر قرار نمی‌دهد.

ب) تحریم تسلیحاتی چین

در ارتباط با تحریم تسلیحاتی چین از سوی اتحادیه اروپا این سئوال پیش می‌آید که چرا اتحادیه اروپا علاقمند به لغو تحریم تسلیحاتی درخصوص چین بود؟ تعدادی از دلایل بدین قرارند:[(۱۰)]

منافع تجارت تسلیحاتی: در حال حاضر، بسیاری از تسلیحات و تجهیزات نظامی چین از روسیه تأمین می‌شود. تحریم تسلیحاتی فرصت را برای صنایع نظامی روسیه فراهم می‌کند. لغو تحریم تسلیحاتی راه را برای اتحادیه اروپا جهت فروش

---

1. Confrontational

تسلیحات و تجهیزات نظامی به چین هموار خواهد کرد. به‌خصوص فرانسه از مسأله لغو تحریم حمایت می‌کرد چون فروش تجهیزات نظامی بازار خوبی را برای شرکت‌های تسلیحاتی زیان‌ده فراهم می‌کند.

تجارت به طور عام: یک دلیل مشترک در میان گروهی از کشورهای اتحادیه اروپا (فرانسه، آلمان و بریتانیا) منافع اقتصادی است. لغو تحریم به پکن این امکان را خواهد داد که با اتحادیه اروپا درخصوص قراردادهای تجاری عمده به نحو مطلوبی رفتار کند. ژاک شیراک در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۷ در جریان سفرش به پکن قول داد که پاریس، فشار جهت لغو تحریم تسلیحاتی را ادامه خواهد داد و در عوض، وی از شرکت‌های هواپیمایی چین خواست که سفارشاتی به ارزش ۳/۲ میلیارد دلار برای ۳۰ هواپیمای ایرباس امضا کنند.(۱۱) این مسأله اهمیت زیادی برای ایرباس اروپایی داشت، چون در حال رقابتی سخت با بوئینگ آمریکایی بود. شرکت آلمانی زیمنس، قراردادش با چین، در کل نزدیک به ۸۰۰ میلیون دلار برای لوکوموتیو و تجهیزات تولید برق بود. دیگر شرکت آلمانی، فولکس واگن، در حال‌حاضر حضور تجاری عمده‌ای در چین دارد. دولت فرانسه نمی‌توانست این حقیقت را نادیده بگیرد که بقای «تامسون مولتی مدیا»[1] و «آلکاتل» بدون بازار و سرمایه گذاری چین ممکن نبود. برای دولت بریتانیا صنعت اتومبیل چین مناسب‌ترین گزینه برای حل‌وفصل و سر و سامان دادن به مشکل ناشی از فروپاشی «ام‌جی روور»[2] بود. هر دولت عضو اتحادیه اروپا با گوشه‌چشمی به چنین قراردادهای عظیمی، می‌داند که اگر باعث توقف تحریم‌ها شود، چه فوایدی را به‌دست خواهد آورد.(۱۲)

عامل آلمان: علاقمندی آلمان برای این که یکی از اعضای دائمی شورای امنیت شود، موکول به حمایت از چین خواهد بود تا چین به‌عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت از آلمان حمایت کند.

منافع مشترک: گرچه اتحادیه اروپا به صورت یک‌پارچه در ارتباط با ایجاد نظم جهانی عمل نمی‌کند، اما به‌طورکلی می‌پذیرد که لغو تحریم تسلیحاتی چین سازگار و همراه با تمایل مشترک چین و اتحادیه اروپا برای ایجاد یک نظم جهانی جدید خواهد بود و بنابراین قدرت هژمونیک ایالات متحده را کنترل و مهار می‌کند:

---

1. Thomson Multimedia
2. MG Rover

«در یک سطح وسیع‌تر، مسأله تحریم تسلیحاتی اتحادیه اروپا فراتر از منافع صرف اقتصادی می‌باشد و به رهیافت «قدرت نرم اروپا» گرایش دارد. چین به طور منظم اشاره به ایجاد یک نظام چند قطبی دارد که قدرت آمریکا در آن می‌تواند آسان‌تر محدود و کنترل شود. به نظر می‌رسد که این با دیدگاه اتحادیه اروپا مبنی بر یک جهان چندجانبه و با محوریت سازمان ملل متناسب باشد».(۱۳)

۳. تاثیر متقابل روابط اتحادیه اروپا- چین- ایالات متحده

بررسی روابط اتحادیه اروپایی با چین بدون توجه به عامل آمریکا اگر نگوییم غیرممکن لااقل بسیار دشوار و بی‌معنی است. روابط طرفین چنان در هم تنیده شده و از چنان گستردگی برخوردار شده است که نمی‌توان بدون توجه به هر یک به تحلیل روابط دو ضلع این مثلث پرداخت. کافی است در نظر آوریم حجم روابط تجاری این سه بلوک بزرگ تجاری دنیا بیش از هزار میلیارد یورو است. در روابط اتحادیه اروپا- ایالات متحده، که ترکیب متغیر رقابت و همگرایی از ویژگی‌های بارز آن است، ممکن است این‌طور پیش‌بینی شود که ظهور چین اغلب همان مجموعهٔ بی‌ثبات از عمل و موضع مشترک را همراه با استراتژی‌های رقابتی ایجاد می‌کند، همان چیزی که تحت عنوان فرآیند «همکاری رقابت‌آمیز میان دو شریک فراآتلانتیکی» خوانده می‌شود. در عین‌حال، ممکن است این‌گونه بحث شود که مثلث روابط میان اتحادیه اروپا- چین- ایالات متحده، در رشد و توسعه یک سه‌جانبه‌گرایی جدید میان اتحادیه اروپا، ایالات متحده و کشورهای آسیایی اقیانوس آرام نقش ایفا می‌نماید، یا حتی یک جایگزین برای سه‌جانبه‌گرایی محدودتری است که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی میان جامعه اقتصادی اروپا، ایالات متحده و ژاپن به‌طور گسترده‌ای قابل تشخیص بود. روشن است که روابط اتحادیه اروپا- چین- ایالات متحده در سطوح متفاوتی وجود دارد و آنها باتوجه به پیشینهٔ جهانی در حال تغییر، در حال رشد و شکل‌گیری هستند؛ جهانی که در آن ظهور چندین قدرت جدید و بالقوه بزرگ اقتصادی و تداوم یافتن دشواری‌ها و مشکلات فراروی مؤسسات جهانی همچون سازمان تجارت جهانی، نقش کلیدی ایفا می‌کنند. در این مجموعه شرایط همپوشان، روابط دوجانبه و سه‌جانبه میان اتحادیه اروپا، ایالات متحده و چین

باید به موازات توسعهٔ مداوم روابط اقتصادی جهانی و میان‌منطقه‌ای و پس از آن به موازات مشکلات مدیریتی و اجرایی که اتحادیه اروپا با آن مواجه است، درک شود.[۱۴]

در دوران پس از جنگ سرد، روابط تجاری میان اتحادیه اروپا، چین و ایالات متحده به سرعت توسعه یافت؛ به‌طوری که سیاست‌گزاران بروکسل و واشنگتن را شگفت‌زده ساخت. هم اتحادیه اروپا و هم ایالات متحده در تجارت با چین، با کسری موازنه‌های عظیمی روبه‌رو شدند که باعث بروز تقاضاهایی برای حمایت از سوی برخی گروه‌ها شد و نشان‌دهندهٔ آسیب‌پذیری هر دو اقتصاد بزرگ جهان در مقابل چالش برخاسته از شرق آسیا بود. با این‌حال، آمادگی فزایندهٔ سرمایه چینی برای سرمایه‌گذاری در اتحادیه اروپا و ایالات متحده، به عکس‌العمل‌های متنوع‌تری نیز منجر شد: تمایل به سرمایه‌گذاری جدید به همراه همان میزان تمایل به نیفتادن امتیازات ارزشمند به دست خارجیان. هم اتحادیه اروپا و هم ایالات متحده، در راستای کنترل و همچنین بهره‌برداری از ظهور چین، سیاست‌هایی را تعقیب می‌نمایند که این سیاست‌ها نه تنها در بردارندهٔ یک مجموعه گفتگوها و توافقات دوجانبه است بلکه شامل بهره‌گیری از سازمان‌های چندجانبهٔ جهانی و میان‌منطقه‌ای است تا از این طریق به تنظیم و انضباط بخشی فشارهای جدیدی بپردازند که در معرض آن قرار گرفته‌اند.

اتحادیه اروپا و ایالات متحده در هر مثلث در حال ظهوری که مرکب از آنها و بدون چین باشد، جایگاه‌های متفاوتی را به خود اختصاص می‌دهند. در مواردی، این جایگاه‌های متفاوت، مشابه همان جایگاه‌هایی هستند که در مثلث سابق مرکب از جامعه اقتصادی اروپا، ایالات متحده و ژاپن طی دههٔ ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰، توسط جامعه اقتصادی اروپا و ایالات متحده اشغال شده بود. در آن مورد، ارتباط میان ایالات متحده- جامعه اقتصادی اروپا و ایالات متحده- ژاپن، نه تنها در شرایط بازرگانی محکم بود بلکه از طریق ارتباطات دیپلماتیک و امنیتی مهم نیز حمایت می‌شد، ارتباطاتی که هستهٔ محکمی برای روابط بوده و از غیرقابل‌کنترل‌شدن تنش‌های صرفاً بازرگانی جلوگیری می‌کرد. اما رابطه میان جامعه اقتصادی اروپا و ژاپن- صرف‌نظر از رابطه میان اتحادیه اروپا و آسیا- اقیانوس آرام به‌طور کلی‌تر- سست و محدودتر بوده و در کنار شبکهٔ بسیار سست‌تری از ارتباطات میان دو طرف، بیش از هر چیز دیگری بر ملاحظات بازرگانی تمرکز یافته است. در مورد مثلث اتحادیه اروپا – چین- ایالات متحده، بعضی از

ویژگی‌های مشابه قابل تشخیص است. ایالات متحده به روابط محکم و چندجانبهٔ خود با اتحادیه اروپا ادامه می‌دهد و این امر روابط بازرگانی را در یک مجموعهٔ بسیار وسیع‌تری از ارتباطات و شبکه‌ها جای داده و ارتباطات اقتصادی، دیپلماتیک و امنیتی را شامل می‌شود.

اگرچه ایالات متحده اتحاد بسیار پیشرفته‌ای با چین ندارد، اما این کشور از یک رابطهٔ استراتژیک چندبُعدی با چین برخوردار است که در این رابطه، موضوعات امنیتی همچون «مسئله تایوان» از اهمیت کلیدی برخوردار بوده و ایالات متحده را به ایفای نقشی وسیع‌تر از یک بازیگر صرفاً اقتصادی ملزم می نماید. در مقابل، اتحادیه اروپا همچون یک بازیگر کم قدرت سیاست‌هایی را تعقیب می نماید که در آن میان سهم اختصاصی دولت‌های عضو تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد و همچنین در این سیاست‌ها فقدان درونمایه‌های امنیتی، دیپلماتیک و اقتصادی چندجانبه آشکار است. هر چند عناصر یک سه‌جانبه‌گرایی به وضوح میان اتحادیه اروپا، ایالات متحده و چین وجود دارد، اما روشن است که حوزه‌های قابل‌توجهی از نابرابری (از دید اتحادیه اروپا) و شکاف در کل ساختار وجود دارد و این در حالی است که توسعه همه‌جانبه و فراگیر روابط به‌خصوص در پرتو توسعه و رشد سریع چین، بی‌ثبات و پویاست.

تفاوت‌های مهمی در تأکیدات و روش‌ها میان اتحادیه اروپا، چین و ایالات متحده وجود دارد: به بیان ساده‌تر، ایالات متحده گرایش بیشتری به اتخاذ سیاست‌های سرسختانه و افراطی و تعقیب توافقات استراتژیک داشت، در حالی که در مورد اتحادیه اروپا، این اتحادیه بیشتر بر مذاکره و اقناع تکیه داشته است حتی زمانی که منافع داخلی اتحادیه اروپا ممکن بود موضع محکم‌تری را ترجیح دهد. برای چین ایجاد و حفظ موقعیت خود به‌عنوان یک بازیگر مهم جهانی امری ضروری تلقی می‌شد که به موضعی نسبتاً سازش‌کارانه و همراه منتهی گردید.(۱۵)

واکنش اتحادیه اروپا (همچون بسیاری دیگر از حوزه های سیاست خارجی) بر ساخت یک شراکت استراتژیک با چین تمرکز یافته و پیرامون اصول چند جانبه گرایی و تعداد زیادی گفتگوهای منطقه‌ای دور می‌زند؛ گفتگوهایی که جهت ارائه و ارتقای منافع گروه‌های تجاری در اروپا طرح‌ریزی شده است. این شراکت ممکن است تاحدودی در واکنش به یک‌جانبه‌گرایی مشخص و سرشت جبری سیاست ایالات متحده خصوصاً در زمان ریاست جمهوری بوش، طراحی شده باشد. در مقابل، ایالات متحده در برابر چین

رهیافتی را اتخاذ کرده است که در چارچوب استراتژی کلان تعریف می شود و بر ارتباطات میان امنیت، دیپلماسی و اقتصاد تأکید کرده بەنحوی که سیاست چین را به منافع ملی حیاتی خود پیوند می زند، امری که برای اتحادیه اروپا به سادگی امکان‌پذیر نیست. رهیافت چین نسبت به اتحادیه اروپا و ایالات متحده، برمبنای ملاحظات وسیع‌تری از نقش نوظهور چین در جهان و تمایل برای حفظ استقلال و شکل‌دهی به یک توزیع چندقطبی قدرت جهانی شکل گرفته است. اما همچنین روشن است که چین به درگیر شدن با ایالات متحده در حوزهٔ بسیار وسیع‌تر از آنچه که (در حال حاضر) با اتحادیه اروپا دارد، نیازمند است.

۴. روابط اقتصادی اتحادیه اروپا و جمهوری خلق چین

از زمانی که چین به اصلاحات اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۷۰ اقدام نمود، جهان شاهد بازگشت و ظهور دوباره چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی و سیاسی منطقه‌ای و جهانی بود. طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول، توازن قدرت در اقتصاد جهانی با ظهور چین تغییر کرد. در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، تداوم پویایی اقتصاد چین و نقش سازنده‌اش در رهایی از فشار شدید بحران اقتصادی ۱۹۹۷، این کشور را تبدیل به موتور رشد اقتصادی منطقه نمود. سیاست‌های درهای باز چین، حجم وسیعی از سرمایه‌گذاری خارجی را جذب نمود و بسیاری از صنایع کاربر، سرمایه‌بر و تکنولوژی‌بر به‌سوی چین سرازیر شدند. برای نمونه، هنگ‌کنگ تقریباً تمام صنایع تولیدی‌اش را روانه چین نمود در حالی که به عنوان یک مرکز خدماتی و مالی شناخته می‌شد. در سال‌های اخیر، تایوان و چین از نظر اقتصادی در سطح بالایی به یکدیگر وابسته شده‌اند.[۱۶]

از این گذشته، چین یکی از کشورهای عمده و اصلی برای کالاها و سرمایه‌گذاری اروپا است. در زمان افزایش وابستگی متقابل اقتصادی، بازار خارجی به‌طور فزاینده‌ای برای اتحادیه اروپا مهم می‌شود. با پیشرفت جهانی‌شدن تولید، تجارت اروپا بیش‌ازپیش از وسعت و اندازه بازار چین و درخواست‌های فزاینده‌اش برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی منتفع می‌شود.

در اثر این تغییرات، الگوی رشد منطقه‌ای و ساختار همگرایی شروع به تغییر کرد. طبق مطالعه و بررسی بانک جهانی، همگرایی اقتصادی چین در آسیای شرقی،

تأثیر مثبتی را در کمک به رشد تجاری و اقتصادی منطقه داشته است. سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۳ اعلام نمود که چین نیروی محرکه رشد اقتصادی آسیا است.(۱۷) در جریان بحران مالی ۱۹۹۷، که اساساً اقتصاد منطقه را وخیم نمود، کشورهای منطقه به این واقعیت پی بردند که نه آمریکا و نه ژاپن، بلکه چین نقش مهم‌تری را در بهبود اقتصادی منطقه ایفا نموده است. در آسیای جنوب شرقی، ارزش تجارت دوجانبه بین چین و کشورهای این منطقه به‌طور متوسط سالیانه به ۴۰ میلیارد دلار می‌رسد. آمارهای چین نشان می‌دهد که از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۸، ارزش تجارت چین و آسه‌آن سالیانه به‌طور متوسط ۲۲ درصد از حجم تجارت با یکدیگر بوده است. در سال ۲۰۰۹، تجارت چین و آسه‌آن به ۱۹۰/۸ میلیارد دلار رسید. در همان حال، چین و آسه‌آن چهارمین شریک تجاری همدیگر هستند.(۱۸) چین یکی از مصرف‌کنندگان عمده جهان در حال توسعه است. در سال ۲۰۰۸، واردات از آمریکای لاتین تا ۷۶ درصد و از آفریقا تا ۱۴ درصد افزایش یافت. در سال ۲۰۰۸، چین سومین واردکننده بزرگ از کشورهای در حال توسعه بود. میزان واردات از اقتصادهای در حال توسعه نیمکره غربی بین سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۸ بیش از ۵ برابر شده است. (۵/۲ میلیارد دلار در ۱۹۹۹، ۸/۳۴ میلیارد دلار در ۲۰۰۱، ۱۱/۶۳ میلیارد دلار در ۲۰۰۳، ۲۳/۲۴ میلیارد دلار در ۲۰۰۵ و ۳۵/۵۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷). همچنین، واردات از کشورهای کمتر توسعه‌یافته بین ۱۹۹۹ و ۲۰۰۳ دو برابر شده و از ۲/۶۷ میلیارد دلار به ۴/۳۷ میلیارد دلار، و در سال ۲۰۰۵ به ۷/۸ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۸ به ۱۴/۱۸ میلیارد دلار رسیده است.(۱۹)

الف) روابط تجاری چین با اتحادیه اروپایی: از پایان جنگ سرد تاکنون، رهبران چین به‌دنبال یک نظم جهانی چند قطبی به منظور مخالفت با هژمونی آمریکا بوده‌اند. به‌خصوص، رهبران چین تأکید داشته‌اند که کشورشان می‌بایست از لحاظ اقتصادی قوی باشد و این به‌منظور حفاظت در مقابل تلاش‌های ایالات متحده جهت شکست و ناکامی ظهور چین است. چین جهت مقابله با سیاست‌های آمریکا، نیاز به بهبود پیوندهای اقتصادی و کسب تکنولوژی پیشرفته از دیگر کشورهای عمده و بزرگ جهان دارد. در اینجا، افزایش روابط علمی و اقتصادی با اتحادیه اروپا و دول عضو آن، به‌عنوان یک هدف بلندمدت استراتژیک بزرگ توسط رهبران چین تلقی شده است. از این‌رو، در سند سیاسی چین در قبال اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۳، پکن به صراحت اعلام نمود که اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین شریک تجاری و سرمایه‌گذاری چین است.(۲۰)

نمودار تجارت چین با اتحادیه اروپا (۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷) [۲۱]



در اینجا این سئوال مطرح است که چطور توسعه اقتصادی چین بر امنیت اقتصادی اتحادیه اروپا تأثیر می‌گذارد؟ برای نمونه، اتحادیه اروپا در مورد بازارهای مواد خام، غذا و نفت جهانی خیلی حساس است. از زمانی که چین، به علت نیازهای اقتصادی و جمعیت فراوانش وابسته به واردات بیشتری شده، بازارهای جهانی باید خودشان را با این مسأله سازگار کنند. طبق دیدگاه کمیسیون اروپا، اگر چین بتواند یک رشد اقتصادی مستمر را حفظ کند و توسعه باثباتی را در وارداتش داشته باشد، امکان سازگاری تدریجی بهتر می‌تواند تسهیل شود. از منظر اروپا، می‌بایست از شوک‌های مخرب ناشی از افزایش ناگهانی تقاضای نفت، یا واردات متغیر و در نوسان مواد خام توسط چینی‌ها اجتناب شود. این مسائل بازارهای جهانی و اقتصاد اتحادیه اروپا را به‌طور نامساعدی تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. در سال‌های اخیر، تعداد قابل‌توجهی از شرکت‌های اروپایی به‌منظور استفاده از امتیازات موجود، فعالیت‌های خود را به چین انتقال داده‌اند و در نتیجه آن‌ها اقدام به بهبود رقابت در مقابل دیگر رقبای بین‌المللی نموده‌اند.

کمیسیون اروپا در سال ۲۰۰۴ اعلام نمود که افزایش صادرات اروپا و موفقیت شرکت های اروپایی در خارج از کشور، باعث ایجاد مشاغل بیشتر و توسعه اقتصادی در اتحادیه اروپا خواهد شد.[۲۲] اهداف اروپا در چین به‌شدت متمایل به روابط تجاری و سرمایه‌گذاری بوده است. جامعه اروپا نشان داده که تجارت با چین بالاتر از روابط سیاسی یا استراتژیک قرار دارد. این مسأله باعث شد که پیشرفت زیادی در روابط اقتصادی اروپا با چین حاصل شود. دولت‌های بزرگ اتحادیه اروپا، استراتژی های اقتصادی خود را در قبال چین با هدف حمایت از صنایع ملی شان ادامه داده اند.

ب) روابط تجاری چین با کشورهای مهم اروپایی: دولت فرانسه از سال ۱۹۶۴ که روابط دیپلماتیک کامل با پکن برقرار کرد استراتژی مرکانتیلیستی را در قبال پکن اتخاذ نمود. رهبران فرانسه جهت معاملات دولت با دولت فشار آوردند و هر چیزی از مواد و تجهیزات کشاورزی تا صنایع هوا و فضا از فرانسه به چین صادر شد. برای مثال، در ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳، دوران میتران، صادرات محصولات کشاورزی فرانسه- عمدتاً گندم- به‌طور چشمگیری افزایش یافت و یک‌سوم از کل صادرات فرانسه به چین را تشکیل داد، اما سپس به کمتر از ۲ درصد در ۱۹۸۴ رسید. در ۱۹۹۶، ژاک شیراک هدف خود را اعلام کرد که سهم فرانسه را از تجارت با چین طی ۱۰ سال، از ۲ درصد به ۶ درصد یعنی سه برابر می‌رساند. در طول سال ۱۹۹۷ شیراک در رأس هیاتی متشکل از ۲۰۰ تن از صاحبان صنایع فرانسه به چین سفر کرد. این هیأت، بزرگ‌ترین گروه تاجران فرانسه به‌شمار می‌رفت که عازم یک سفر رسمی بودند. در این سفر، چینی‌ها با خرید ۳۰ ایرباس جدید به ارزش ۱/۵ میلیارد دلار موافقت کردند و به‌علاوه قراردادهای دیگری درخصوص تولید ماشین و نیروگاه به ارزش ۲ میلیارد دلار منعقد شد. بسیاری از تجار کوچک‌تر فرانسوی نیز متوجه بازار بالقوه عظیم چین شدند. آن‌ها پی بردند که چین قبل از اینکه یک کشور مصرف‌کننده کالاها و تولیدات لوکس مانند ماشین، عطر و شراب شود، یک کشور صادراتی بزرگ خواهد شد. تولیدات و کالاهای لوکس که فرانسه در آن قادر به رقابت است، تنها حدود ۵ درصد از جمعیت چین قادر به خرید کالاهایی است‌که توسط سرمایه‌گذاری مشترک شرکت‌های خارجی‌وچینی واردیاتولید می‌شود.[۲۳]

در دسامبر سال ۲۰۰۵، هو جینتائو رئیس جمهور چین به فرانسه سفر کرد که نتیجه آن خرید ۱۵۰ ایرباس A320 (به ارزش ۹ میلیارد یورو) و یک ماهواره مخابراتی از شرکت آلکاتل (به ارزش ۱۴۰ میلیون یورو) بود. رهبر چین، توافقنامه‌ای را با شرکت

یوروکوپتر[1] جهت توسعه مشترک هلی‌کوپتر (به ارزش ۳۰۰ میلیون یورو) و یک پروتکل مالی برای ایجاد سیستم ریلی سریع‌السیر (به ارزش ۱۵۰ میلیون یورو) امضا کرد. اما با وجود این قراردادهای بزرگ، ارزش کلی تجارت فرانسه و چین پایین بود. در سال ۲۰۰۴، سهم فرانسه از بازار چین (به لحاظ صادرات) ۱/۵درصد بود، کمتر از سهم ۴/۴ درصدی آلمان و بیشتر از سهم ۱/۴درصدی ایتالیا، در حالی که سهم فرانسه از واردات ۴/۱ درصد بود.[۲۴] اما برخلاف فرانسه و بریتانیا که منافع امنیتی و استعماری در آسیا داشتند و گاهی اوقات به خاطر این منافع با چین درگیر می شدند، آلمان غربی در طول جنگ سرد توان خود را بر ایجاد روابط اقتصادی خوب با چین متمرکز کرد. استراتژی و خط مشی اقتصادی پراگماتیک آلمان خیلی زود مثمرثمر واقع شد. در دهه ۱۹۸۰، برآورد گردید که تقریبا ۵۰ درصد از تکنولوژی خارجی وارد شده به چین از جمهوری فدرال آلمان است. معاملات تجاری آلمان در چین بیشتر مربوط به بخش خصوصی است و دولت نقش تسهیل‌کننده تجارت و سرمایه‌گذاری را داشت. در حالی‌که دولت فرانسه خود اقدام به ابتکار و طرح در زمینه سرمایه‌گذاری و تجارت می‌نمود. آلمان سیاست‌های پراگماتیستی را که بر روابط خوب سیاسی و نادیده‌گرفتن اختلافات و تفاوت ارزش‌های سیاسی و حقوق بشری تأکید می‌کرد، اتخاذ نمود.[۲۵]

در نیمه دهه ۱۹۹۰، آلمان به تنهایی نزدیک ۴۰ درصد از کل تجارت اتحادیه اروپا با چین را به خود اختصاص داد، که دو برابر بریتانیا بود و اولین شریک تجاری اتحادیه اروپایی چین محسوب می‌شد. خط‌مشی آلمان درقبال چین از سال ۱۹۹۲ براساس سه اصل پایه ریزی شده بود؛ دیپلماسی خاموش، تغییر از طریق تجارت و جدیت در برابر خط مشی چین واحد.[۲۶]

موفقیت مدل آلمان، دلیلی در افزایش جایگاه تجاری‌اش بود. صادرات آلمان به چین بین سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۴ عملاً دو برابر شد و از ۵/۷ میلیارد مارک به ۱۰/۲ میلیارد مارک رسید. برعکس، صادرات فرانسه تنها ۲۲ درصد در همان دوره رشد داشته است که این نتیجه سردشدن روابط دیپلماتیک بین پاریس و پکن بود. آلمان به‌طور سیستماتیکی، روابط اقتصادی با چین را جدا از سیاست نمود. آلمان زمانی که تجارت جامعه اروپا با آسیای شرقی برای اولین بار در ۱۹۹۲ از تجارت جامعه اروپا و آمریکا

1.Eurocopter

پیشی گرفت، خطمشی آسیایی‌اش را در اکتبر ۱۹۹۳ تدوین کرد. ایده اصلی خطمشی آسیایی آلمان، تقویت روابط اقتصادی با بزرگ‌ترین منطقه در حال رشد جهان و برقرارنمودن مجدد دیدارها در سطوح بالا با پکن و توقف کاربرد فشارها در مورد حقوق‌بشر بود. بن معتقد بود که منافع اقتصادی آلمان به‌طور فزاینده‌ای وابسته به توانایی شرکت‌های آلمانی جهت ورود به بازارهای آسیایی خواهد بود. در دسامبر سال ۱۹۹۳، هلموت کهل صدراعظم آلمان، به پکن سفر نمود و قراردادهای زیادی را امضا کرد. کمتر از یک ماه بعد، بن اولین کشور سرمایه‌داری غرب بود که از نخست‌وزیر چین، لی پنگ استقبال کرد.(۲۷)

موفقیت آلمان در چین، تأثیر بارزی روی سیاست‌های دیگر کشورهای اتحادیه اروپا گذاشت. وزیر تجارت و صنایع بریتانیا، مایکل هسلاین، در سال ۱۹۹۴ همراه با ۱۳۰ تاجر از چین دیدار کرد. مدل آلمان بر فرانسه تأثیر گذاشت تا به صورت عمل‌گرایانه با چین معامله کند. روابط فرانسه و چین عادی گردید و بیانیه مشترک فرانسه و چین در ژانویه ۱۹۹۴ هنگام دیدار نخست‌وزیر فرانسه، ادوارد بالادور از چین، منتشر شد. بیانیه ۱۹۹۴، فرانسه را متعهد به شناسایی چین واحد و خودداری از فروش تسلیحات جدید به تایوان نمود.(۲۸)

از سال ۱۹۹۸، صادرات آلمان به چین بین ۲۰ تا ۲۸ درصد رشد داشته است. از سال ۲۰۰۲، چین دومین بازار صادراتی بزرگ آلمان در خارج از اروپا و بعد از آمریکا و جلوتر از ژاپن بوده است. در مقابل، آلمان بزرگ‌ترین شریک اروپایی چین است و به‌طور کلی در میان شرکای تجاری چین، مقام ششم را دارد. آلمان نیز مانند فرانسه اقدام به انعقاد قراردادهای بزرگ با چین نمود. می‌توان به فروش قطار هوایی مغناطیسی «ترانس- رپید»[1] توسط آلمان به چین اشاره کرد. پروژه‌ای که رقبایی از فرانسه و ژاپن نیز داشت. در نوامبر سال ۲۰۰۵، هو جینتائو به آلمان سفر کرد و موافقت‌نامه‌ای را جهت تولید ۶۰ قطار «ترانس- رپید» امضا نمود. آلمان همواره دارای کسری تجاری با چین بوده که به‌طور میانگین بین ۹ تا ۱۰ میلیارد یورو برآورد می‌شود. اما ابعاد کسری تجاری به نسبت تجارت دوجانبه نسبتاً پایین است. در سال ۲۰۰۸، کسری تجاری ۸/۵

1. Trans-rapid Magnetic Levitation Train

میلیارد یورو بود و ارزش کل تجارت آن‌ها ۵۶/۵ میلیارد یورو می‌شد. این کسری تجاری هرگز تبدیل به یک موضوع مهم سیاسی نشده است.(۲۹)

از ۱۹۹۹، آلمان با بریتانیا به‌عنوان بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار اروپایی رقابت داشته است. آلمان در بهره‌گیری و سود جستن از رشد عظیم بازار توریستی چین از شرکای اروپایی پیشی گرفت و گروه‌های توریستی چینی از نیمه فوریه سال ۲۰۰۳ براساس یک تفاهم‌نامه دوجانبه از آلمان دیدن کردند.

دولت فرانسه از اوایل دهه ۱۹۹۰ تلاش جدی را برای رسیدن به آلمان داشت و سعی نمود تا از مدل قوی اقتصادی آلمان و روابط سیاسی آن با چین نسخه برداری کند. در سال ۱۹۹۵، وزیر خارجه فرانسه، هروه دو شارت[۱]، اعلام کرد که آسیا به عنوان مرزهای نوین[۲] دیپلماسی فرانسه مورد توجه خاص خواهد بود. اداره روابط اقتصادی خارجی در وزارت دارایی فرانسه تعداد گروه‌های کاری رسمی را در ادارات آسیای شرقی افزایش داد. وزارت خارجه نیز ارتقای فعالیت‌های تجاری را افزایش داد و زمان زیادی را صرف مشورت با چینی‌ها و دیگر همکاران آسیایی در طول بحران‌های آسیایی نمود.(۳۰)

بریتانیا در روابط اقتصادی خود با چین، همواره اقدام به حمایت سیاسی از شرکت‌های بریتانیایی نموده است. بریتانیا همیشه دارای کسری تجاری زیادی با چین بوده است. در سال ۲۰۰۸، کسری تجاری انگلیس ۱۹ میلیارد یورو بود و ارزش کل تجارت دوجانبه آن‌ها، به ۲۸ میلیارد یورو می رسید. گرچه دولت بریتانیا و جامعه تجاری آن، تمایل به اصلاح این عدم توازن دارند، اما این مسأله هرگز یک جنبه سیاسی به خود نمی‌گیرد. موضع دولت بریتانیا به‌طور کلی ضد حمایت‌گرایی است و استراتژی لندن در اصلاح کسری تجاری، در قالب حمایت از شرکت‌های بریتانیایی قرار دارد.(۳۱)

برعکس فرانسه، آلمان و بریتانیا، ایتالیا و اسپانیا کمتر اقدام به حمایت سیاسی در مقیاس وسیع درخصوص قراردادهای بزرگ می‌نمایند. به‌خصوص، شرکت‌های کوچک و متوسط ایتالیایی بدون حمایت مستقیم رم، وارد بازار چین شدند. اما ایتالیا به‌طور غیرمستقیم و از طریق ارتقای کلی برندهای ساخت ایتالیا به شرکت‌هایش کمک می‌کند. در ۲۰۰۸، ایتالیا با صادرات ۵/۴ میلیارد یورویی و سهم بازار ۱/۴ درصدی، در میان عرضه‌کنندگان چین رتبه سوم را بعد از آلمان و فرانسه به خود اختصاص داد. در

1. Herve de Charette
2. Nouvelle Frontiere

مقابل، ارزش واردات آن ۱۲/۸ میلیارد یورو بود که مقام چهارم را در میان واردکنندگان اروپایی چین به خود اختصاص داد (بعد از آلمان، بریتانیا و هلند). گرچه کسری تجاری ایتالیا نسبتاً پایین است اما ترس از هجوم مقدار زیاد محصولات چینی، تبدیل به قسمتی از بحث‌های سیاسی داخلی شده است. بخش‌هایی که دارای تکنولوژی پایینی است مانند منسوجات و کفش در رقابت با چین احساس خطر بیشتری می‌کنند.[۳۲]

اسپانیا نیز با کسری تجاری در روابط با چین برخوردار است. اما کل تجارت دوجانبه اسپانیا در سال ۲۰۰۸ صرفاً ۱.۲ میلیارد یورو بود. مادرید بیش از پیش اولویت را به برقراری روابط اقتصادی و سیاسی حسنه با پکن می‌دهد و این با سفر هو جینتائو در نوامبر سال ۲۰۰۵ به اسپانیا نشان داده شد. رئیس‌جمهور چین و خوزه لوئیز رودریگرز زاپاترو نخست وزیر اسپانیا، خواستار ایجاد مشارکت استراتژیک جامع بین دو کشور شدند. اسپانیا علاقمند به تبادل توریسم بود. اسپانیا به‌عنوان یکی از مکان‌های مهم توریستی جهان، طرحی را برای جذب ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ توریست چینی در ۳ تا ۵ سال آینده به امید دریافت سهم بالایی از بازار سودآور توریسم چین، ارائه کرد.[۳۳]
علی‌رغم یک خط‌مشی سیاسی مشترک، دول عضو اتحادیه اروپا برای به‌دست‌آوردن سهم بازار چین به منظور رفع کسری تجاری دوجانبه و حفظ رقابت جهانی شرکت‌هایشان، به رقابت با یکدیگر می‌پردازند. تلاش اروپا برای کسب بازار چین، به‌طور ماهرانه‌ای توسط رهبران چین به‌منظور به‌دست آوردن امتیازات سیاسی در زمینه مسائل حساس داخلی (نقض حقوق بشر، فقدان آزادی سیاسی، مسأله تبت و ...) و مسائل ملی (تایوان) مورد بهره‌برداری قرار گرفت. با اولویت ملاحظات تجاری و کم‌نمودن انتقادات از پکن، دول بزرگ اتحادیه اروپا باعث کاهش انتقادات نسبت به چین شدند. این نگرش بارها و به‌طور مکرر از جانب پارلمان اروپا، دول کوچک‌تر اتحادیه (به‌خصوص کشورهای اسکاندیناوی) و سازمان‌های غیردولتی که از منافع اقتصادی چندانی در چین برخوردار نبودند، مورد انتقاد قرار گرفت. رویکرد اتحادیه اروپا توسط آمریکا مبنی بر اینکه دول بزرگ اتحادیه گرایش به اتخاذ یک نگرش غیرانتقادی در قبال پکن و عدم تلاش در جهت تغییرات سیاسی در چین دارند، مورد انتقاد قرار گرفت.[۳۴]

پ) سازمان تجارت جهانی و روابط اتحادیه اروپا – چین: اصلاحات در چین که به‌طور وسیع از سال ۱۹۷۸ در ابعاد مختلف شروع شد شرایط و امکانات لازم را برای

توسعه چین فراهم آورد به‌طوری که اصلاحات در شرایط فعلی هم ادامه دارد. شروع اصلاحات و روند موفقیت‌آمیز آن باعث شد تا چین در اصلاحات اقتصادی بیشتر از ابعاد دیگر به پیشرفت‌هایی دست پیدا کند. توسعه اقتصادی این کشور سیاست‌مداران و رهبران آن را مجبور ساخت تا خود را بیشتر در امور بین‌الملل به‌ویژه در اقتصاد جهانی ادغام کنند چرا که لازمه توسعه اقتصادی چین حضور وسیع و کارآمد در عرصه‌های اقتصادی و... بود. یکی از حوزه‌های اقتصادی که می‌توانست در روند رو به رشد چین تأثیرگذار باشد، عضویت این کشور در سازمان تجارت جهانی بود که از دوران اصلاحات به‌ویژه از اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ رهبران چین بیشترین تلاش را برای ورود به این سازمان صورت دادند.[۳۵]

پیش از برگزاری مذاکرات رسمی در اواخر دهۀ ۱۹۹۰ میلادی و اوایل هزارۀ جدید، از زمانی‌که چین در اواخر دهۀ ۱۹۸۰ میلادی تمایل خود را جهت عضویت در این سازمان اعلام کرد، یک دوران تکوین طولانی آغاز شد. از آنجا که اعطای عضویت در WTO نیازمند توافقات دوجانبه با همۀ کشورهای عضو (یا در مورد اتحادیه اروپا گروه‌های عضو) بود، یک زمینۀ نهادی برای مذاکرات احتمالی وجود داشت. با درنظرگرفتن توسعۀ فزایندۀ روابط تجاری فشرده میان اتحادیه اروپا، چین، ایالات متحده (و البته افزایش کسری موازنۀ تجاری برای اتحادیه اروپا و ایالات متحده) انتظار می‌رفت که مذاکرات طولانی و دشوار باشد. مدل دو- چندجانبه‌گرایی همچنین پیش‌بینی می‌کرد که این مذاکرات باید براساس ارتباطات، همزیستی موضوعات میان سه طرف و خلق پیامدی ترسیم گردند که منعکس‌کنندۀ یک مجموعه پیچیده از بده‌بستان‌ها باشد. علاوه بر این پیش‌بینی می‌کرد مشکلاتی درخصوص مدیریت برای هر سه طرف وجود دارد خصوصاً برای اتحادیه اروپا به عنوان طرفی که دارای مجموعه ای از دقیق‌ترین و اقتصادی‌ترین منافع و همچنین منافع داخلی مهمی جهت برآورده کردن (در قالب کشورهای عضو) است.

هم اتحادیه اروپا و هم ایالات متحده، در داد و ستد احتمالی، بیش از همه به یک عنصر کلیدی توجه داشتند که ممکن بود مجذوب چین گردد: دستیابی به بازار، که به آنها امکان گسترش منافع تجاری‌شان را نه تنها از طریق تجارت کالا بلکه از طریق تجارت خدمات، حمایت از مالکیت معنوی و امکان بالقوۀ سرمایه‌گذاری آتی در چین

می‌داد. از این‌رو آنها اولویت‌هایی را برای مذاکرات تعیین کردند که متضمن یک فرآیند قابل‌توجه گشایش بازار در چین بوده و همچنین در روند مذاکرات بازرگانی بین‌المللی که مشتمل‌بر تجارت و سرمایه‌گذاری بود، نقش WTO را در حمایت از قوانین و هنجارها بنیادی می‌دانست. این تصمیم که چین بایستی به یک سهام‌دار متعهد در اقتصاد جهانی و به‌طور خاص در تجارت تبدیل شود، انگیزهٔ زیربنایی مهمی هم برای اتحادیه اروپا و هم برای ایالات متحده به‌شمار می رفت. این انگیزه برای ایالات متحده، در یک فهم گسترده‌تر از نقش چین در نظم وسیع جهانی جای می‌گرفت. برای خود چینی‌ها، ورود به WTO، مظهر ادغام گسترده‌تر در درون نظم جهانی و همچنین تأیید موقعیت‌شان بود. البته مضاف بر این، آزادسازی تجارت در حوزه‌هایی همچون منسوجات یک انگیزه کلیدی بنیادی به‌شمار می‌رفت. این آزادسازی یک نگرانی مهم را برای هر دو طرف اروپایی و آمریکایی به‌وجود می‌آورد، زیرا نه تنها حوزه‌های آسیب‌پذیر صنایع داخلی‌شان را در معرض تهدید قرار می‌داد، بلکه فرصت‌های جدیدی را برای تولیدکنندگان، خرده‌فروشان و مصرف‌کنندگان ،فراهم می‌ساخت.(۳۶)

چین در ۱۱ دسامبر ۲۰۰۱ ، صد و چهل و سومین عضو سازمان تجارت جهانی شد. اما ورود چین به سازمان تجارت جهانی نقطه عطفی در روابط تجاری اتحادیه اروپا و چین می‌باشد. اتحادیه اروپا نقش به‌سزایی در حمایت از ورود چین به سازمان تجارت جهانی داشت. اتحادیه اروپا معتقد بود که سیستم تجاری چندجانبه سازمان تجارت جهانی نمی‌توانست بدون چین کامل و جهانی شود و ورود چین به سازمان تجارت جهانی، آزادسازی اقتصادی در این کشور را غیرقابل‌برگشت می‌نمود و چین می‌بایست از قواعد بازی پیروی و حکومت قانون را تقویت می‌کرد.

ورود چین به سازمان تجارت جهانی همچنین منافعی را در بخش‌های مختلف برای اتحادیه اروپا در بر داشت. می‌توان به بخش خدمات (بیمه، بانکداری و ارتباطات از راه دور)، تولید وسایل موتوری، ماشین‌آلات، مواد شیمیایی و بخش کشاورزی اشاره نمود. قبل از ورود چین به سازمان تجارت جهانی، تعداد شرکت های اروپایی در چین تنها ۱۴ درصد از کل شرکت‌های خارجی را شامل می‌شد.

چین به دلیل جمعیت زیاد، عضویت در سازمان تجارت جهانی و هزینه پایین تولید برای شرکت‌های اروپایی جذابیت داشت. البته منافع چین در زمینه سرمایه‌گذاری خارجی بیشتر است. چین ازطریق ورود به سازمان‌تجارت‌جهانی به‌دنبال اهداف ذیل بود:

الف) گسترش صادرات و دستیابی به بازارهای خارجی،
ب) ورود دانش و تکنولوژی به کشور،
ج) ایجاد فرصت های شغلی.[۳۷]

چین همیشه در رویکردش نسبت به گات و سازمان تجارت جهانی چشم‌انتظار حمایت دول اروپایی بوده است. اتحادیه اروپا نیز همواره از فرایند اصلاحات در چین پشتیبانی نموده و متقاعد شده که این فرایند هنوز تداوم دارد و به‌طور مستمر نیاز به انعطاف‌پذیری بیشتری خواهد داشت. طرف‌های چینی نگرش اروپا را مثبت ارزیابی نمودند.

در این مورد، سفارش هواپیمای مسافربری از سوی چین در سال ۱۹۹۶ می‌توانست به عنوان واکنشی به نقش اتحادیه اروپا در مذاکرات (WTO) تلقی شود. به‌دنبال آن، نخست وزیر چین لی پنگ اظهار داشت:

«اگر اروپایی‌ها همکاری بیشتری را با چین در همه حوزه‌ها (نه تنها حوزه‌های اقتصادی، بلکه همچنین در حوزه‌های سیاسی و دیگر حوزه‌ها) داشته باشند، آن موقع من معتقدم که اروپایی‌ها می‌توانند سفارشات بیشتری را از چین دریافت کنند».[۳۸]

چین از پیوستن به سازمان تجارت جهانی دارای انگیزه‌هایی بود که ازجمله می‌توان به دستیابی جایگاه مطلوب‌تر در عرصه نظام بین‌الملل و مطرح شدن به‌عنوان یک کشور تجاری مهم، اشاره نمود. باتوجه به منافع کشورهای اتحادیه اروپا که علاقمند به توسعه با دوام و قابل پیش بینی خط‌مشی اصلاحی چین بودند، آن‌ها هیچ‌گاه قصد منزوی‌نمودن چین را نداشتند.

اتحادیه اروپا یک رشته تقاضاهای کلی دارد که چین باید آن‌ها را برآورده سازد. ازجمله این تقاضاها می‌توان به شفافیت بیشتر در اقدامات و رویه‌های اقتصادی، رفتار برابر با شرکت‌های داخلی و خارجی، عدم تبعیض نسبت به شرکت‌های اتحادیه اروپا در مقابل دیگر شرکای تجاری، کاهش عوارض گمرکی، لغو سهمیه‌های واردات و انحصارات تجاری موجود، بازگشایی بخش خدمات چین، تسهیل اسکان برای شرکت‌های خارجی و اجرای مفاد سازمان تجارت جهانی جهت حفظ حقوق معنوی اشاره نمود.[۳۹]

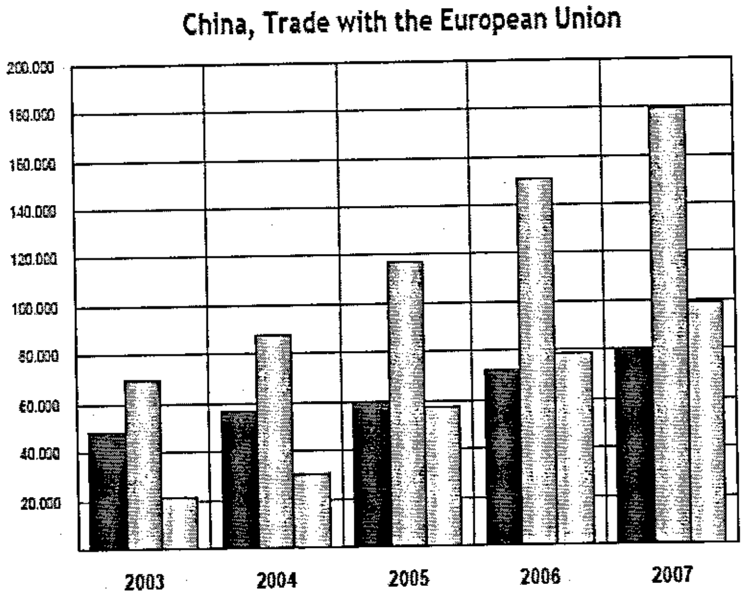
ت) افزایش تجارت اتحادیه اروپا با جمهوری خلق چین طی سال‌های اخیر

تجارت اروپا و چین از سال ۱۹۷۸ تاکنون ۴۰ برابر شده است. اتحادیه اروپا در حال‌حاضر شریک مهم تجارت خارجی چین است و از آمریکا و ژاپن پیشی گرفته است. چین برجسته‌ترین تأمین‌کننده منسوجات و پوشاک برای اتحادیه اروپاست. ارتباطات مالی دو طرف عمیق شده است. همان‌طور که شرکت‌های اروپایی از آزادسازی بخش بانکداری چین بهره بردند، سرمایه‌گذاران چینی نیز سهامشان را در نهادهای مالی اتحادیه اروپا افزایش دادند.

در ضمن، مؤسسات کوچک و متوسط چینی و اروپایی به بازارهای یکدیگر جهت رشد سودآور توجه دارند. اما، در حالی که رابطه اتحادیه اروپا و چین از لحاظ اقتصادی وسعت بسیاری یافته است، این رابطه به‌طور گسترده‌ای نامتقارن است. صادرات چین به اتحادیه اروپا بر تجارت دو منطقه مسلط گردیده و باعث ایجاد عدم توازن تجاری شده که سرچشمه اختلاف بین پکن و بروکسل است.

اگرچه اتحادیه اروپا در آغاز دهه ۱۹۸۰ از یک مازاد تجاری با چین برخوردار گردید، اما اکنون در حال تجربه کسری تجاری قابل‌توجه و وسیع با چین است.[۴۰] طبق گفته کمیسیونر تجاری اتحادیه اروپا پیتر ماندلسون، عدم‌توازن تاحدی به‌خاطر وجود موانع در دستیابی به بازار چین است. اتحادیه اروپا اصرار می‌کند که چین جریان تجاری را به‌وسیله رفع موانع واردات آزاد کند. یکی از انگیزه‌های اتحادیه اروپا در حمایت جمهوری خلق چین جهت ورود به سازمان تجارت جهانی، تحریک به بازنمودن بازار این کشور بود.[۴۱] نمودار ذیل کسری تجاری اتحادیه اروپا با چین را نشان می دهد.

نمودار کسری تجاری اتحادیه اروپا با چین (۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷)[۴۲]



موضوع دیگری که در تجارت اتحادیه اروپا با چین باید به آن پرداخت، ساختار و ترکیب صادرات و واردات اتحادیه اروپا به جمهوری خلق چین می‌باشد. صادرات جهانی اتحادیه اروپا عمدتا محصولات صنعتی است و سالیانه حدود ۸۵ درصد از کل صادرات اتحادیه اروپا را تشکیل می‌دهد. در سال ۲۰۰۷، ماشین‌آلات و وسایل نقلیه، تقریباً نیمی از کل صادرات اتحادیه اروپا را شامل می‌شد، در حالی که دیگر محصولات صنعتی بالغ بر ۲۵ درصد و محصولات شیمیایی ۱۶ درصد بود. تولیدات اولیه حدود ۱۲ درصد از کل صادرات را تشکیل می‌داد. ساختار وارداتی اتحادیه اروپا در سال‌های اخیر اندکی تغییر کرده است. بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷ سهم محصولات اولیه از ۲۷ درصد به ۳۴ درصد رسید در حالی که سهم محصولات صنعتی به‌طور نسبی کاهش یافت. در سال ۲۰۰۷، حدود دو سوم واردات اتحادیه اروپا، کالاها و محصولات صنعتی بوده‌اند. ماشین‌آلات و وسایل نقلیه و محصولات شیمیایی، سهم کوچک‌تری از واردات اتحادیه را نسبت به صادرات خود اختصاص داده است. ماشین‌آلات بزرگ‌ترین سهم را در تجارت دو طرف دارد. هرچند کسری تجاری اتحادیه اروپا در این زمینه مشهود است.

جدول صادرات اتحادیه اروپا به چین(۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷) (میلیارد یورو) [۴۳]

سال	مواد خام	مواد شیمیایی	ماشین‌آلات	تولیدات صنعتی
۱۹۸۰	۱۰۵	۳۹۷	۸۴۷	۴۷۱
۱۹۹۰	۲۸۰	۵۰۵	۳/۱۹۳	۷۷۸
۱۹۹۹	۱/۰۱۲	۱/۶۵۷	۱۲/۶۸۳	۳/۰۳۵
۲۰۰۰	۱/۳۳۷	۲/۳۶۸	۱۶/۳۹۰	۴/۲۰۲
۲۰۰۱	۱/۲۲۴	۲/۶۷۴	۱۹/۸۶۱	۵/۱۳۱
۲۰۰۲	۱/۳	۳/۳	۲۲/۴	۶/۶
۲۰۰۳	۱/۷	۳/۸	۲۶/۴	۸/۲
۲۰۰۴	۲/۳	۴/۵	۳۰/۸	۹/۲
۲۰۰۵	۳/۳	۵/۲	۳۱/۰	۱۰/۳
۲۰۰۶	۴/۹	۶/۱	۳۷/۸	۱۲/۵
۲۰۰۷	۵/۳	۷/۴	۴۲/۷	۱۳/۵
۲۰۰۸	۵/۷	۷/۸	۴۴/۹	۱۳/۹
۲۰۰۹	۶/۳	۸/۴	۴۷/۷	۱۴/۶

جدول واردات اتحادیه اروپا از چین(۱۹۸۰ تا ۲۰۰۷) (میلیارد یورو)

سال	مواد خام	مواد شیمیایی	ماشین‌آلات	تولیدات صنعتی
۱۹۸۰	۴۶۸	۱۹۱	۱۶	۹۰۷
۱۹۹۰	۸۰۷	۶۲۳	۱/۵۴۷	۶/۷۸۰
۱۹۹۹	۱/۱۳۴	۲/۰۵۵	۱۵/۸۶۶	۲۸/۹۰۶
۲۰۰۰	۱/۴۴۳	۲/۵۸۷	۲۵/۶۸۲	۳۸/۲۷۶
۲۰۰۱	۱/۴۴۷	۲/۹۰۹	۲۸/۷۰۷	۴۰/۰۳۰
۲۰۰۲	۱/۵	۳/۳	۳۷/۶	۴۵/۵
۲۰۰۳	۱/۵	۳/۸	۸۴/۴	۴۹/۸
۲۰۰۴	۱/۹	۴/۱	۶۲/۶	۵۶/۹
۲۰۰۵	۲/۴	۵/۲	۷۵/۱	۷۴/۱

۲۰۰۶	۲/۶	۶/۳	۹۳/۸	۸۸/۲
۲۰۰۷	۲/۸	۷/۵	۱۰۷/۳	۱۰۹/۵
۲۰۰۸	۲/۹	۸/۶	۱۱۷/۸	۱۱۸/۵
۲۰۰۹	۳/۲	۹/۵	۱۲۷/۳	۱۲۹/۵

جمع بندی

به‌طور کلی اختلاف اساسی بین اتحادیه اروپا و چین وجود ندارد و هیچ‌یک از طرفین همدیگر را تهدیدی جدی نمی‌دانند. با این وجود، تفاوت‌هایی در زمینه‌های تاریخی، سطح توسعه سیستم سیاسی و اقتصادی بین آن‌ها وجود دارد و در بعضی مسائل دیدگاه آن‌ها متفاوت و حتی مخالف است.

منافع اتحادیه اروپا و چین ایجاب می‌کند که در صحنه بین‌المللی به‌عنوان شرکای استراتژیک عمل کنند. اتحادیه اروپا و چین از طریق تقویت همکاری‌شان بهتر قادر خواهند بود تا امنیت مشترک و دیگر منافعشان در آسیا و نقاط دیگر را تقویت کنند. تقویت و افزایش روابط چین و اتحادیه اروپا بخش مهمی از سیاست خارجی چین را شکل می‌دهد. چین به دنبال پیوندهای نزدیک‌تری با اتحادیه اروپا می‌باشد و به روابط عمیق با دولت‌های اروپایی ادامه می‌دهد. از دیدگاه چین، مشارکت و همکاری استراتژیک با اتحادیه اروپا باید جامع باشد و همکاری در زمینه امنیت سنتی (سلاح‌های کشتارجمعی، تروریسم و غیره) و امنیت غیرسنتی (تجارت، اقتصاد، انرژی، محیط زیست و ...) را شامل شود. اتحادیه اروپا، رشد و توسعه چین را به‌عنوان فرصتی برای خود تلقی می‌کند، اما چین را همچنین یک رقیب جدی می‌داند.

رشد و توسعه اقتصادی چین، برای اتحادیه اروپا و به‌خصوص اعضای بزرگ و قدرتمند آن حائز اهمیت فراوانی است. امروزه، توسعه روابط اقتصادی و تجاری بین اتحادیه اروپا و چین یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. چین برای ادامه فرایند توسعه اقتصادی و به تبع آن نفوذ در اقتصاد بین‌الملل نیاز مبرم به همکاری با اتحادیه اروپا دارد و از طرف دیگر اتحادیه نیز به‌منظور نهادینه‌کردن توسعه بازارهای خود و همچنین افزایش نفوذ سیاسی، برقراری روابط اقتصادی را در اولویت برنامه‌های خود قرار داده

است. اقتصاد و تجارت یکی از اصلی‌ترین زیرساخت‌های روابط اتحادیه اروپا و چین و عامل مهم پیونددهنده دو قطب مهم تجاری دنیا محسوب می‌شود.

برای رهبران چین، گسترش روابط با اتحادیه اروپا هم به دلیل بازرگانی و هم به دلیل امنیتی- استراتژیک مهم و سرنوشت‌ساز است. به خصوص برای به‌دست آوردن تکنولوژی پیشرفته غرب که برای مدرن‌سازی چین لازم بود. توسعه اقتصادی سریع چین از اوایل دهه ۱۹۹۰ یک عامل عمده و اصلی در تغییر موضع اروپای غربی بوده است. تغییر خط‌مشی اروپا در قبال چین در درجه اول از عوامل اقتصادی نشأت گرفت. اروپا جهت افزایش موضع چانه‌زنی‌اش در مقابل ایالات متحده و ژاپن در منطقه آسیا پاسیفیک، نیاز به یک رشد سریع در این منطقه داشت. چین یک عامل کلیدی برای موفقیت اروپا محسوب می‌شود و در روابط دو طرف منطق اقتصادی بر ملاحظات حقوق بشری غلبه دارد.

یادداشت‌ها

1. Li.Wang, "Economic Relations between the European Union and China". (2005),p.9.

http://deposit.ddb.de/cgi-bin/dokserv?idn=97758383x

۲. بهزاد شاهنده، «سیاست خارجی چین: اروپا جایگزینی برای آمریکا و ژاپن» ، فصلنامه روابط بین‌الملل، مرکز تحقیقات استراتژیک، سال سیزدهم، تابستان ۱۳۸۷، صص ۳۱-۳۳.

3. Nicola Casarini, " Europe-China Relations and the New Significance of Central and Eastern European Countries ", International Issues and Slovak Foreign Policy Affairs, vol.xvI,No.3, (2003),p.11.

4. Li.Wang," Economic Relations between the European Union and China". (2005), p.9.

http://deposit.ddb.de/cgi-bin/dokserv?idn=97758383x

5. Commission of the European Communities," A Long-term Policy for China –Europe Relations", COM (95)279, Brussels,(15 July 1995).

6. Ibid., Li.Wang http://deposit.ddb.de/cgi-bin/dokserv?idn=97758383x

7. Commission of the European Communities," A Maturing Partnership: Shared Interests and Challenges in Eu-China Relations ",COM (2003)533 Final,Brussels (10 September 2003).

8. Fraser Cameron & Zheng yongnian, "Key Elements of a Strategic Partnership", p.3-8.

<http://worldscibooks.com/eastasianstudies/etextbook/6491/6491chap01.pdf>

9. Pierre Defraigne, "The Eu, China and the Quest for a Multilateral Relations" ,China Institute of international studies,(2006),p.14.

http://www.ifri.org/files/TR_EurIfri_2006.pdf

10. Xiudian Dai, "Understanding Eu-China Relations: an Uncertain Partnership in the Making", Center for European Union Studies, the University of Hull, (2006), pp.16-18.

11. BBC, Paris Urges End to China Arms Ban,(21 April 2005).

http://news.bbc.co.uk/2/hi/asia-pacific/4468773.stm

12. Daniel Dombey," Eu Drive to Lift China Arms Ban Falls apart ", Financial Ttimes,(14 June 2005).

http://www.ft.com/cms/s/0/08147ec4-dc70-11d9-819f-0000e2511c8.html

13. Jeffrey Gedmin, "The Great European Kowtow and What it Means", Financial Times, (8 December 2004).

http://www.ft.com/cms/s/0/0b4993b6-48c0-11d9-9162-e2511c8.html

۱۴. مایکل اسمیت و هوآکسیان سای، اتحادیه اروپا، چین و ایالات متحده: «وابستگی متقابل پیچیده» و «دو- چندجانبه گرایی» در روابط تجاری، نیویورک، فصلنامه سیاست بین‌الملل، فوریه ۲۰۰۹، صص ۲۶-۲۴.

۱۵. همان منبع.

16. Lixing-zhang Shengjun, "China and Regional Integration in East Asia: Opportunities, Constraints and Challenges", Center for Comparative Integration Studies (CCIS), Aalborg University, Denmark, (2009), p.13.

http://www.ccis.aau.dk/research/2012439

17. Yunling Zhang, "China and East Asian Economic Integration and Cooperation", Journal of Economic Development, Vol. 31, No. 2, (December 2006),p.19.

18. Lixing-zhang Shengjun, Op.Cit, p.16.

19. David Zweig, " China and the World Economy: the Rise of a New Trading Nation", Paper Presented at the World International Studies Association, Slovenia, (24 July 2008),pp.5-19.

20. Chinese Ministry of Foreign Affairs, Chinas EU Policy Paper, Beijing (13 October 2003).

http://www.fmprc.gov/eng/zxxx/t27708.htm

21. International Monetary Fund, July, 2008.

22. Christopher M. Dent, " Chinas Economic Relationship with the European Union ", Department of East Asian Studies, University of Leeds, UK,(July 2005),p.27.

<http://www.uscc.gov/hearings/2005hearings/written_testimonies/05_07_21_22wrts/dent_christopher_wrts.pdf>

23. M.Taube, "Economic Relations between the PRC and the States of Europe", China Quarterly, No. 169, 2002, pp.78-107.

24. Nicola Casarini, "The Evolution of the EU-China Relationship: from Constructive Engagement to Strategic Partnership ", Institute for Security Studies, Occasional Paper, No. 64, (October 2009), pp.12-15.

25. Simone Weske, "The Role of France and Germany in EU-China Relations", Eu-China European Studies Centres Programme, (August 2007),p.8.

http://www.cap.imu.de/download/2007/2007_eu-china_weske.pdf

26. Reuben Wong, "Toward a Common European Policy on China? Economic, Diplomatic and Human Rights Trends ", (22 April 2005),p.3.

http://web.uvic.ca/europe/ipsa-rc3/rwong.pdf
27. Ibid,p.5.

28. M.Taube, Op.Cit,p.108.

29. Nicola Casarini, Op.Cit,p.19.

30. M.Taube, Op.Cit,p.108.

31. Nicola Casarini, Op.Cit,p.18.

32. Ibid,p.25.

33. Ibid,p.27.

34. Reuben Wong, Op.Cit,p.9.

۳۵. مایکل اسمیت و هوآکسیان سای، اتحادیه اروپا، چین و ایالات متحده: «وابستگی متقابل پیچیده» و «دو- چند جانبه گرایی» در روابط تجاری، ۲۰۰۹ نیویورک فوریه صص ۱۸-۱۶.

۳۶. همان منبع.

37. Christa Wichterich, "Fair and Unfair Competition-the EU-China Trade Race and its Gender Implications", (2007), p.30.
<http://www.asiaportal.info/AsiaInsights/displaysingleentry.tkl?guid=22709656-9273-4913-a6b1-e2837e8105c9>

38. Franco Algieri," EU Economic Relation with China: an Institutionalist Perspective ", The China Quarterly, No.169, Vol.1(March 2002), p.68.

39. Commission of the European Communities," The Sino-EU Agreement on China's Accession to the WTO ", Results of the Bilateral Negotiations.
http://trade.ec.europa.eu/doclib/html/111851.htm

40.External and Intra EU-Trade-Statistical Yearbook – Data 1999-2007.
http://epp.eurostate.ec.europa.eu/cache

41. Kong Qingjiang, "Trade Disputes between China and the EU", (4 December 2008),p.7.
http://www.eai.nus.edu.sg/BB416.pdf

42. Eurostat, Bruxelles, Novembre 2009.

43. Eurostat, Bruxelles, Mars 2010.

مسأله حقوق بشر در روابط ایران و اتحادیه اروپایی

مجتبی عبدخدایی[1]

چکیده: این نوشتار به بررسی تأثیر مسأله حقوق بشردر روابط ایران و اتحادیه اروپایی پرداخته و درصدد است تا علاوه بر نشان دادن تأثیرات مسأله حقوق بشر بر روابط ایران و اتحادیه اروپایی، بررسی نماید که این مسأله خود تابع چه متغیرهایی بوده است. این مقاله بر این باور است که هر چند حقوق بشر به ظاهر از مبانی وجودی اتحادیه اروپا عنوان گردیده و کشورهای اروپایی سعی می‌نمایند تا نقشی سنتی برای خود در پی‌ریزی و طرح این مسأله در عرصه بین‌الملل تعریف نمایند اما در روابط با ایران پس از انقلاب اسلامی بهره‌گیری اتحادیه اروپایی از حقوق بشر بیشتر تابع منافع آنان و به‌عنوان ابزاری در جهت فشار علیه ایران بوده و عوامل متعددی در روابط حقوق بشری ایران و اروپا مؤثر می‌باشد.

واژگان کلیدی: ایران، اتحادیه اروپایی، حقوق بشر، تروریسم، آمریکا، قطعنامه، سازمان ملل،

به‌طور سنتی کشورهای اروپای غربی به عنوان خاستگاه تاریخی تمدن غربی تلاش می نمایند تا حقوق بشر را به عنوان یکی از ارمغان‌های اومانیسم دانسته و خود را بانی معیارها و ارزش‌های اومانیستی این تمدن معرفی نمایند. بر این اساس، در روابط خارجی خود خصوصاً با کشورهای غیر غربی درصددند تا در زمینه حقوق بشر علاوه بر آنکه نقشی بانی گرایانه را ایفا می نمایند، همزمان آنرا به‌عنوان فرصت و ابزاری برای تعدیل رفتارهای طرف مقابل و ارتقای چانه‌زنی خود در تلاش‌های دیپلماتیک و در نهایت در راستای جلب منافع خود مورد بهره‌برداری قرار دهند. این سیاست در تعامل اروپا با ایران بعد از انقلاب اسلامی نیز مورد استفاده قرار گرفته و باتوجه به خالی‌بودن

۱. آقای مجتبی عبدخدایی، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی،
abdkhodaei.mojtaba@gmail.com

میدان برای اروپا از رقیب آمریکایی خود در مناسبات اقتصادی و تجاری با تهران زمینه بهره‌گیری بیشتر اروپا از این ابزار در جهت کسب و تقویت منافع خود در منطقه را به‌نحو مناسب‌تری فراهم آورده است. این نوشتار تلاش می‌نماید با بررسی فراز و نشیب‌های تأثیرگذاری مسأله حقوق بشر در مناسبات ایران و اتحادیه اروپایی چگونگی این تأثیرگذاری و بهره‌برداری را تشریح نماید. از آنجا که اتحادیه اروپایی از مسأله حقوق بشر در رابطه با ایران بیشتر به صورت ابزاری بهره گرفته است و از سوی دیگر نقش سنتی که کشورهای اروپایی نسبت به بانی‌گری در امور حقوق بشر برای خود در طول چند دهه گذشته در فضای تصمیم‌گیری بین‌المللی ساخته‌اند و تاحدودی توانسته‌اند این نقش را به سایر کشورها بقبولانند، زمینه را برای بهره‌گیری کشورهای اروپایی از چنین فرصتی فراهم ساخته است. بر این اساس، چارچوب نظری این بحث مبتنی‌بر رئالیسم رقیق می‌باشد که با نوعی سازه انگاری قابل جمع است. ابتدا مروری بر جایگاه حقوق بشر در روابط خارجی اتحادیه اروپایی و نهادهای تعقیب‌کننده این هدف خواهیم داشت. سپس با نگاهی تحلیلی سیر تحولات تأثیرگذاری مسأله حقوق بشر در مناسبات ایران و اروپا را مورد کنکاش قرار می‌دهیم. در مرحله سوم بررسی عوامل تأثیرگذار در مناسبات حقوق بشری ایران و اتحادیه اروپایی را بررسی خواهیم نمود و در نهایت، نگاهی به عوامل مهم در انتخاب رهیافت‌های آینده می‌نماییم.

۱. مروری بر جایگاه حقوق بشر در روابط خارجی اعلامی اتحادیه اروپایی و نهادهای مربوطه

جایگاه حقوق بشر در روابط خارجی اتحادیه: در اسناد پایه تشکیل اتحادیه اروپایی، پایبندی به معیارهای حقوق بشر ازجمله مبانی وجودی این شکل‌گیری عنوان شده است. علاوه بر آن، در اسناد مربوط به سیاست خارجی، امنیتی و دفاعی اتحادیه نیز مسأله حقوق بشر مورد تاکید قرار گرفته است. پیمان ماستریخت و معاهده آمستردام «توسعه و تحکیم دموکراسی و حکومت قانون و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی» را از اهداف سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه[1] ذکر می‌کند (پاراگراف ۵، بند ۱، ماده ۱، پیمان ماستریخت و معاهده آمستردام). افزون بر آن ماده ۶

---

۱. CFSP (سیاست خارجی و امنیتی مشترک) که جایگزین EPC (همکاری سیاسی اروپا) گردید.

معاهده آمستردام تصریح می‌نماید که اتحادیه اروپایی برپایه اصولی ازجمله احترام به حقوق بشر بنا گردیده و کشورهای عضو در صورتی که به‌طور مستمر این اصول را در سیاست داخلی و روابط خارجی خود نقض نمایند از برخی حقوق خود در اتحادیه محروم خواهند شد. نظام اروپایی حمایت از حقوق بشر مبتنی بر دو معاهده یعنی معاهده کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و معاهده منشور اجتماعی اروپا و همچنین دو سند تحت عنوان کنوانسیون حمایت از اقلیت‌های ملی و کنوانسیون اروپایی منع شکنجه و رفتارها و مجازات غیرانسانی و تحقیرآمیز شکل گرفته است. تا قبل از دهه ۹۰ میلادی نقش مسأله حقوق بشر در روابط خارجی اتحادیه نقشی حاشیه‌ای و کم‌رنگ در نظر گرفته شده بود. به تدریج با رشد روند شکل‌گیری اتحادیه اروپا سیاست حقوق بشر هماهنگ در صحنه اتحادیه بروز نمود. در قطعنامه حقوق بشر، دموکراسی و توسعه در ۱۹۹۱ آمده است: «جامعه(اقتصادی اروپا) و کشورهای عضو آن به صراحت رعایت حقوق بشر را به‌عنوان بخشی از روابطشان با کشورهای در حال توسعه معرفی می کنند» و در بیانیه ۱۹۹۶ وزرای خارجه کشورهای عضو اتحادیه بیان گردید که «حقوق بشر یکی از پایه‌های اصلی همکاری اروپایی محسوب می‌شود... . رعایت حقوق بشر وظیفه قانونی و مداوم جامعه جهانی و هر ملت است. اظهار نگرانی درباره نقض این حقوق نمی‌تواند به‌عنوان مداخله در امور داخلی یک دولت محسوب شود» (Declaration, 1986, p: 57). بدین‌ترتیب، کشورهای عضو اتحادیه تلاش می‌نمایند تا نقشی سنتی در عرصه بین‌الملل حمایت از حقوق بشر برای خود تعریف و تقویت نموده و خود را بانی تلاش در این حوزه جلوه دهند.

نهادهای مربوطه در اتحادیه: مهم‌ترین نهادهای اروپایی تصمیم‌گیری و شکل‌دهنده سیاست خارجی اتحادیه اروپا ازجمله مسأله حقوق بشر عبارتند از : شورای وزرا، پارلمان اروپا و کمیسیون اروپایی.

شورای اروپا نهاد اصلی تصمیم‌گیری روابط بین‌المللی اتحادیه اروپا است. این نهاد فعالیت قابل توجهی در زمینه حقوق بشر از خود نشان داده است. این نهاد در دهه ۹۰ به تروئیکای اروپا مأموریت داد تا در زمینه حقوق بشر با ایران مذاکره نماید. پارلمان اروپا یکی از فعال‌ترین نهادهای اتحادیه اروپا در زمینه انتقاد علیه ایران در مسأله حقوق بشر بوده است. این نهاد از طریق صدور قطعنامه، تدوین گزارشات، طرح سئوالات و مسائلی که در کمیسیون اروپایی عنوان می‌کند نقش قابل‌توجهی در شکل‌گیری افکار

عمومی اروپاییان علیه ایران ایفا کرده است. همچنان‌که به‌طور غیرمستقیم نیز بر قطعنامه‌های سازمان ملل تاثیرگذار بوده است. از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۵، ۹ قطعنامه در محکومیت نقض حقوق بشر در ایران، سه قطعنامه در مورد صدور حکم اعدام سلمان رشدی و سئوالات فراوان مکتوب و جلسات متعدد در انتقاد از سیاست گفتگوهای انتقادی و انتقاد از وضع ایران برگزار نموده است (موسویان، ۱۳۸۵، ص۲۷۲). از دیگر نهادهای اروپایی تاثیرگذار در فرایند روابط حقوق بشری ایران و اتحادیه اروپا، کمیسیون اروپایی است که مسئول روابط اتحادیه اروپا با سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی حقوق بشر می‌باشد و نقش قابل توجهی در تنظیم و حمایت از قطعنامه‌های وضعیت حقوق بشر در ایران در سازمان ملل داشته است.

۲. بررسی تحولات روابط خارجی ایران و اتحادیه در مسأله حقوق بشر

در یک نگاه کلی روابط اتحادیه اروپا با ایران در مسأله حقوق بشر را می‌توان به سه مرحله مجزا تقسیم کرد که هر کدام از این مراحل درون خود تطورات متفاوتی داشته‌اند. در مرحله نخست، اتحادیه اروپا سعی می کند خود را بانی حرکت‌های حقوق بشر در مورد ایران نشان داده و با صرف هزینه و فعالیت نقش اساسی را در مجامع عام بین‌المللی (مانند سازمان ملل) در این موضوع برعهده گیرد. متقابلاً، سیاست ایران نیز بر این بوده است که با انزواگرایی، همکاری و یا تقابل در برابر این مسأله واکنش نشان دهد. در مقطع دوم که از آن به سیاست «هم بانی‌گری» نام برده‌ایم سیاست اتحادیه اروپا تحت عوامل داخلی و بین المللی بر این استوار است که خود بانی فعالیت علیه مسأله حقوق بشر ایران در نهادها و مجامع عام بین‌المللی نبوده لیکن با هم بانی‌گری و پشتیبانی از بانیان مسأله از یک‌سو از نقش تعریف‌شده سنتی خود برای سردمداری حقوق بشر در عرصه بین‌المللی فاصله نگرفته و از سوی دیگر از صرف هزینه‌های مغایر با منافع خود در مسأله پرهیز نماید. در مرحله سوم نوع رویکرد اروپا همسوگرایی کامل با سیاست‌های آمریکا است. لیکن، در این مقطع سیاست ایران بر این شکل می‌گیرد که از حالت منفعلانه بیرون آمده و رویکرد تقابلی با مطرح‌ساختن مسائل نقض حقوق بشر در کشورهای بانی و هم بانی علیه ایران نسبت به حقوق بشر موضع فعالانه اتخاذ نماید.

الف) سیاست بانی‌گری اتحادیه اروپایی در قبال مسائل حقوق بشر ایران

در این دوران کشورهای اروپایی بانی حرکت‌های حقوق بشری علیه ایران در سازمان ملل می باشند. این دوران را به چند مرحله می توان تقسیم کرد:

۱. پیش از گفتگوهای انتقادی (۱۳۷۲-۱۳۵۸): ویژگی برجسته این دوران، برخورد اروپا با ایران با زبان قطعنامه بوده و گفتگوهای مشترک رسمی میان دو طرف وجود ندارد. در این قطعنامه‌ها محورهای ثابتی در مورد نقض حقوق بشر در ایران مطرح گردیده و هر سال مواردی به آن افزوده می‌گردد.

رفتار شناسی اروپا در این دوران: در این مقطع کشورهای اروپایی بانی در تنظیم و پیشنهاد قطعنامه‌های تند علیه ایران به نهادهای سازمان ملل می‌باشند. در این دوران مذاکراتی میان دیپلمات‌ها و هیأت‌های ایرانی و کشورهای اروپایی وجود دارد لیکن این مذاکرات بسیار محدود و غیرسازمان‌یافته می‌باشد. همزمان کشورهای اروپایی ابتدا از طریق جامعه اقتصادی اروپا و سپس با شکل‌گیری اتحادیه اروپایی از طریق نهادهای مختلف آن با صدور قطعنامه و تنظیم گزارشات و اظهار سئوالات مختلف در مورد نقض حقوق بشر در ایران سعی می‌نمایند تا جدای از سازمان ملل نیز نقش مستقل ایفا نمایند؛ لیکن این نقش حاشیه‌ای بوده و عمده توان آنان مصروف بهره‌گیری از نهادهای سازمان ملل در مسأله می‌گردد. علاوه بر آن که برخی تعارض‌های رفتاری درون اتحادیه نمایان‌گر نوعی اختلاف میان کشورهای عضو و حتی نهادهای مختلف اروپا می‌باشد. به‌عنوان مثال، در سال ۱۳۸۶ پارلمان اروپا از تمام کشورهای عضو جامعه اروپا خواست تا زمانی که ایران دست از حمایت از تروریسم برندارد روابط خود را به حالت تعلیق در آورند. چند ماه پس از آن شورای وزرا اقداماتی جهت بهبود روابط با ایران به عمل آورد. علی‌رغم آن که برخی این اقدام را حاکی از اختلاف آن دو نهاد تخمین زده‌اند (موسویان، ۱۳۸۵، ص۲۷۲). لیکن می‌توان با نگرشی دیگر آن را نوعی تقسیم نقش تلقی کرد.

رفتارشناسی ایران در این دوران: رفتار ایران در این مقطع را می‌توان به دو مرحله تقسیم نمود: در مرحله نخست سیاست ایران مبتنی‌بر مرحله عدم حضور فعال در محافل بین‌الملل، عدم پذیرش نمایندگان ویژه و عدم ارائه گزارش به مجامع بین‌المللی ذی‌ربط می‌باشد. این سیاست در خلال سال‌های (۱۳۶۶-۱۳۵۸) قابل پیگیری است.

پیامد این مرحله تصویب قطعنامه‌های متعدد در کمیسیون حقوق بشر و سایر نهادهای سازمان ملل علیه ایران و طرح مسأله در مجمع عمومی و تصویب قطعنامه مجمع علیه ایران می‌باشد. بدیهی است صدور این قطعنامه‌ها در پیدایش و تشدید افکار عمومی بین‌المللی منفی نسبت به فضای داخلی ایران تاثیرگذار بوده است.

مرحله دوم، مرحله همکاری ایران با سازمان ملل و پذیرش گزارشگران و تنظیم گزارش‌های حقوق بشری مورد مطالبه است. این مرحله را می توان میان سال‌های (۱۳۷۵-۱۳۶۶) پیگیری نمود. سیاست ایران در این مرحله بر مبنای موارد زیر استوار بوده است: ۱. چانه‌زنی با هدف تعدیل پیش‌نویس‌های قطعنامه تنظیم‌شده توسط دولت‌های اروپایی،۲. تلاش برای عدم طرح مسأله در مجمع عمومی، ۳. تلاش برای بازگرداندن مسأله به وضع عادی از طریق عدم ارسال گزارشگر ویژه به ایران، ۴. در نهایت، خروج مسأله از دستور کار کمیسیون حقوق بشر.

پیامد این مرحله سفر گزارشگران متعدد به ایران، باز شدن باب گفت‌وگو پیرامون مغایرت ارزش‌های حقوق بشر اسلامی و غربی، آشناشدن با سیستم قضایی ایران، صدور قطعنامه‌های ملایم‌تر در کمیسیون و مجمع و بعضاً به صورت اجماع و بدون رأی‌گیری است.

برای بیان مشخص‌تر این دو مرحله و نشان‌دادن این که چگونه از ابتدای شکل‌گیری جمهوری اسلامی کشورهای اروپایی از مسأله حقوق بشر به‌عنوان ابزاری برای فشار علیه ایران بهره جسته‌اند، مروری گذرا بر نوع برخورد این کشورها با مسأله مذکور در سازمان ملل قابل توجه است. در اردیبهشت ۱۳۵۸ یعنی کمتر از یک ماه پس از شکل‌گیری جمهوری اسلامی، سفیر فرانسه در اجلاس کمیته شورای اقتصادی ـ اجتماعی سازمان ملل به نمایندگی از ۹ کشور عضو جامعه اقتصادی اروپا ابراز تأسف دولت‌های این جامعه را از اعدام‌های اخیر در ایران مطرح ساخته و لزوم التزام ایران به حقوق بشر را مطرح می‌سازد. در همان سال در کمیسیون فرعی منع تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها، یونان به همراه برخی از کشورها از سیاست ایران در قبال کردها و اعدام‌های سران ارتشی رژیم گذشته پس از پیروزی انقلاب انتقاد نموده و کارشناس انگلیس درخواست توجه خاص به اوضاع ایران را می نماید. چند ماه بعد، این کمیسیون قطعنامه‌ای علیه ایران راجع به رفتار نسبت به اعضای جامعه بهائیان صادر می‌نماید. از سال بعد مسأله نقض حقوق بشر در ایران هر ساله در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل

مطرح می‌گردد. در سال نخست به علت رعایت وضعیت گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران قطعنامه‌ای علیه ایران صادر نمی‌گردد. لیکن از سال ۱۳۶۰ هر ساله در کمیسیون حقوق بشر قطعنامه‌ای علیه ایران صادر می‌گردد. در سال ۱۳۶۲ کمیسیون ویژه شورای اقتصادی ـ اجتماعی با تأئید قطعنامه کمیسیون حقوق بشر از دبیرکل درخواست اعزام نماینده ویژه را می‌نماید و آندره آگیلا به‌عنوان نماینده ویژه کمیسیون جهت تحقیق در مورد وضعیت حقوق بشر درایران و ارائه گزارش به اجلاس ۴۱ مجمع تعیین می‌گردد. ایران با این ادعا که صدور بیانیه در محکومیت ایران پیش از اعزام نماینده و بررسی و گزارش، نشان‌گر اهداف و مقاصد سیاسی کشورهای پیگیر و پیش‌داوری آنان است از پذیرش نماینده تا سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۶) سر باز می‌زند. در سال ۱۳۶۴ پذیرش نماینده را منوط به دو شرط غیرسیاسی‌بودن و آشنابودن نماینده با حقوق اسلامی می‌نماید. زیرا بر این باور است که تفاوت نگرش حقوقی اسلام با مبانی حقوق بشر غربی، نماینده‌ای آشنا با این تمایزات را می‌طلبد تا سیستم حقوق بشر اسلامی را درک نماید. در سال ۱۳۶۱ برای اولین‌بار موضوع ایران همراه با گزارش نماینده سازمان ملل در دستور کار کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل قرار می‌گیرد. گزارش نماینده توسط گروه‌های اپوزیسیون ایرانی گزارشی ضعیف قلمداد گردیده و با لابی آنان با کشورهای اروپایی پیش‌نویس قطعنامه‌ای علیه ایران تدوین و در نهایت در مجمع عمومی تصویب می‌گردد. از این مرحله به بعد پیش‌نویس قطعنامه‌ها براساس گزارشات نماینده ویژه و طبق سنت معمول از سوی دولت‌های اروپایی و برخی دولت‌های دیگر ارائه می‌گردد و باید نقش لابی‌های مختلف را نیز در تشدید فضا در نظر گرفت. در سال ۱۳۶۵ رینالدو گالیندوپل به‌عنوان نماینده ویژه تعیین گردیده و دو بار از ایران درخواست بازدید می‌نماید که با عدم پاسخ ایران مواجه می‌گردد. او در نهایت گزارش خود را برای کمیسیون و مجمع بدون دیدار از ایران تنظیم نموده که تصویب قطعنامه علیه ایران در کمیسیون و مجمع را به همراه دارد. در آستانه برگزاری اجلاس ۴۳ مجمع عمومی در سال ۱۳۶۶ ایران اعلام آمادگی همکاری با گزارش‌گر ویژه را مشروط به پذیرش عدم صدور قطعنامه توسط مجمع می‌نماید. از این زمان مرحله دوم رفتار ایران که پیش از این ذکر گردید آغاز می‌شود. در این مقطع پیشنهاد همکاری ایران نادیده گرفته شده و قطعنامه‌ای علیه کشورمان در مجمع به تصویب می‌رسد و از ایران خواسته می‌شود تا گزارش نهایی خود را به اجلاس ۴۵ کمیسیون حقوق بشر ارائه نماید. سال بعد، ایران دعوت رسمی از

نماینده ویژه نموده و اعلام آمادگی خود برای همکاری را ابراز می‌نماید که منجر به سه دور سفر گالیندوپل به ایران شده و گزارشات وی باتوجه به فضای بین‌المللی و حوادثی که در این ایام رخ می‌دهد مانند مسأله سلمان رشدی، شکل‌گیری اتحادیه اروپایی، بحران خلیج فارس و در نهایت نوع و میزان فشار گروه‌های اپوزیسیون، واجد لحن‌ها و جهت‌گیری‌های متفاوت بوده و دارای فراز و نشیب است. این سیر در سال ۱۹۹۵ با معرفی کاپیتورن به‌عنوان نماینده ویژه سوم ادامه می‌یابد. لیکن در کلیه این مراحل طبق سنت نانوشته، دولت‌های اروپایی بانی‌گری پیش‌نویس قطعنامه علیه ایران در مورد وضعیت حقوق بشر را برعهده داشته و وظایف مختلف لابی برای به تصویب‌رسیدن قطعنامه در مجمع و سایر ارکان و نهادهای سازمان ملل را برعهده دارند.

۲. گفتگوهای انتقادی : (۱۳۷۶-۱۳۷۲): ۲۰ آذر ۱۳۷۱ سران ۱۲ کشور عضو اتحادیه اروپایی نشست مشترک خود را در «ادینبورگ» انگلستان با هدف ایجاد هماهنگی در نوع روابط آتی با ایران برگزار نمودند که منجر به صدور بیانیه‌ای گردید. در این بیانیه محوریت گفتگوهای انتقادی با ایران حول چهار مسأله یعنی حقوق بشر، سلاح‌های کشتار جمعی، روند صلح خاورمیانه و مسأله سلمان رشدی شکل یافته است. در این بیانیه چنین آمده است: «باتوجه به اهمیت ایران در منطقه، شورای اروپایی اعتقاد خود را بر لزوم حفظ یک گفت‌وگو با دولت ایران تأیید نمود. این گفت‌وگو باید انتقادی بوده و در برگیرنده نگرانی‌های منبعث از رفتار ایران باشد. در این گفت‌وگو ما باید خواستار بهبود برخی از مسائل، خصوصاً مسائل مربوط به حقوق بشر، مجازات مرگ نویسنده سلمان رشدی که به دنبال فتوای آیت‌الله خمینی (ره) صادر شده و خلاف حقوق بین‌الملل می‌باشد و همچنین مسائل مربوط به تروریسم باشیم. بهبود در این زمینه‌ها برای تعیین این که در چه مقیاسی روابط بسیار نزدیک و سرشار از اعتماد باید برقرار شود، دارای اهمیت است. شورای اروپایی می‌پذیرد که هر کشوری حق دستیابی به وسایل دفاع از خود را دارد، ولی مایل است که سلاح‌های خریداری‌شده توسط ایران، ثبات منطقه را دچار تهدید ننماید. نظر به اهمیت اساسی روند صلح خاورمیانه، شورای اروپایی از ایران درخواست می‌کند رفتار سازنده‌ای در این رابطه در پیش گیرد». براساس این رویکرد، هفت دوره مذاکره از مرداد ۷۲ تا آذر ۷۵ در سطح معاونین وزارت خارجه در پایتخت‌های اروپایی صورت گرفت. اتحادیه اروپایی مهم‌ترین اولویت را بر

حقوق بشر در این گفتگوها قرار داده بود. برای درک مناسب‌تر از اهداف اتحادیه در شکل‌گیری گفتگوهای انتقادی سخن ژاک شیراک قابل‌توجه است. وی ابراز می‌دارد: «گفتگوی انتقادی، گفتگویی باز و دوستانه نیست آن چنان که در روابط طبیعی اروپا با دیگر کشورها انجام می‌پذیرد. بلکه گفتگویی محدود و سازمان‌یافته است که عمدتاً در قالب حقوق بشر تمرکز یافته و لزوماً همواره خوشایند نیست. هر چند که توانایی گفت‌وگو با ایران را حفظ می کند» (See: Serfaty Simon,1998,P:5). هر چند که این نوشتار در مقام ارزیابی سیاست ایران در ورود به گفتگوهای انتقادی نیست لیکن این‌گونه بیانات نشان می‌دهد که ایران در گفتگوهای انتقادی اساساً در چه موضعی قرار داشته است. در صورتی که برخی تحلیل‌گران بر این باورند که اروپا در این مقطع نیازمند این‌گونه روابط بوده و رفتارهای اروپا در این مقطع نوعی واکنش به یک‌جانبه‌گرایی فزاینده آمریکا در عرصه بین‌الملل و گامی در جهت حضور مستقل در عرصه سیاست و نقش‌آفرینی هویت‌مند اروپا بوده است از این‌رو این مذاکرات از ابتدا با ناخشنودی آمریکایی‌ها توأم بود و این ناخشنودی نه به جهت خروج ایران از انزوا بلکه به علت نقشی بوده است که اروپا در مقابل هژمونی آمریکا سعی داشت برعهده بگیرد.

رفتارشناسی اروپا در این دوران: رفتار اروپا در این دوران عموماً بر حول چند محور سامان یافته است. صدور قطعنامه‌های متعدد نهادهای اروپایی خصوصاً پارلمان اروپا علیه وضعیت حقوق بشر در ایران و درخواست تضمین مکتوب از سوی ایران مبنی‌بر خودداری از هرگونه تلاش جهت قتل سلمان رشدی از عمده این محورهاست.[1] برای درک نوع نگرشی که اروپا خود را در آن جایگاه تلقی می‌نمود در سپتامبر ۱۹۹۴ رشدی با تروئیکای اروپا دیدار می‌نماید. در اوت ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) دانمارک به صورت مستقل حمایت خود از گفتگوهای انتقادی را پس گرفت و نهایتاً بعد از حکم سیاسی دادگاه میکونوس ۱۹۹۷ (۱۳۷۶) که ادعا می‌نمود رهبران ارشد ایران در ترور چهار کُرد مخالف در برلین دست داشته‌اند، پارلمان از شورای وزیران اتحادیه اروپا خواست تا بلافاصله به گفتگوهای انتقادی پایان بخشد و متعاقب آن شورای مذکور در بیانیه ۱۰ آوریل۱۹۹۷ صریحا ایران را محکوم نمود.

---

۱. ایران تضمین کتبی نداد اما رئیس جمهور، رئیس مجلس و وزیر خارجه اطمینان شفاهی دادند که ایران هیچ کسی را جهت قتل رشدی نخواهد فرستاد.

رفتارشناسی ایران در این دوران: رفتار ایران در این مرحله مبتنی بر تداوم سیاست‌های چهارگانه‌ای بوده است که در مقطع نخست ذکر گردید. این سیاست‌ها از طریق تأثیرگذاری و تعامل بیشتر با بانیان قطعنامه‌ها و بهره‌گیری از سیاست غرب منهای آمریکا تعقیب گردید. فشارهای افراطی اتحادیه اروپا باعث گردید تا ایران از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ (۱۳۷۴) از پذیرفتن نماینده ویژه حقوق بشر سازمان ملل خودداری ورزیده و علی‌رغم انتقادات شدید اتحادیه اروپا اجازه ورود به نمایندگان ویژه را ندهد. در عوض، در سال ۱۳۷۴ ایران تصمیم گرفت با تأسیس نهادهای حقوق بشری ملی مانند کمیسیون حقوق بشر اسلامی، کمیته حقوق بشر مجلس شورای اسلامی، اداره حقوق بشر وزارت خارجه نوعی بی‌اعتمادی خود به نهادهای بین‌المللی حقوق بشر را ابراز نماید. این اقدامات مانع از آن نشد که ایران در فوریه ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) به موریس کاپیتورن اجازه بازدید دهد. این بازدید صورت گرفت، لیکن ایران از پاسخ به درخواست دوم وی خودداری ورزید.

۳. گفتگوهای فراگیر: (۱۳۸۰-۱۳۷۷): از تیرماه ۱۳۷۷ دور جدیدی از مذاکرات میان ایران و اروپا آغاز گردید که بروز نوعی تغییر در نوع روابط اروپا و ایران را نشان می‌داد. این دور از گفت‌وگوها در دوره ریاست اتریش بر اتحادیه اروپایی آغاز شد و تا سال ۱۳۸۰ به‌طور منظم هر شش‌ماه یک‌بار در تهران و پایتخت رؤسای دوره‌ای اتحادیه اروپایی برگزار گردید. گفتگوهای مذکور که تحت‌عنوان گفتگوهای فراگیر یا سازنده و باز معروف گردید از تفاوت‌های عمده‌ای با گفت‌وگوهای قبلی برخوردار بود که ازجمله این تفاوت‌ها عبارت بود از :

۱. عنوان «انتقادی» از گفت‌وگوها حذف گردیده و مذاکرات متقابل با عنوان «گفت‌وگوهای فراگیر و سازنده» تعبیر شد.

۲. مقرر گردید مکان انجام گفت‌وگوها برخلاف دور گذشته به‌طور گردشی در تهران و پایتخت‌های کشورهایی که ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپایی را بر عهده داشتند تعیین شود.

۳. گفت‌وگوها صرفاً حول محور سیاسی نبوده و طیفی از مسائل اقتصادی و تجاری، فرهنگی، مواد مخدر، مهاجرت، پناهندگان، انرژی، سرمایه‌گذاری و نیز همکاری منطقه‌ای در تحولات خاورمیانه را در بر گیرد. همچنین، بر لزوم یافتن راهکارهای عملی برای به نتیجه رسیدن تصمیمات تأکید گردید.

برای درک جایگاه و اهمیت مسأله حقوق بشر در این گفت‌وگوها شایان ذکر است در تنظیم سند این گفت‌وگوها میان دولت‌های اروپایی دو نگرش ایجاد گردید. کشورهایی چون انگلیس،آلمان، دانمارک، هلند و لوگزامبورگ خواهان تنظیم سندی فراگیر و جامع گردیدند که در آن همکاری اقتصادی و بازرگانی با ایران منوط به همکاری ایران در زمینه مسائل سیاسی و حقوقی ازجمله بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران گردد. آمریکا و اسرائیل نیز موافق با این رویکرد بودند. در مقابل، کشورهای فرانسه، یونان، ایتالیا، و اسپانیا خواستار سند اقتصادی و تجاری و عدم پیوند مسأله با مسائل دیگر بودند. سرانجام رویکردی تلفیقی با تنظیم دو سند جداگانه اتخاذ گردید لیکن در عمل سیاست پیوند مسائل به همدیگر رخ داد. سولانا مسئول سیاست خارجی اتحادیه در اولین سفر که به‌منظور فراهم ساختن دور جدید گفت‌وگوهای فراگیر و با هدف تنظیم سند همکاری اقتصادی و بازرگانی در ژوئن ۲۰۰۲ به تهران داشت بر نگرانی اروپا در مورد مسائل سیاسی تأکید نمود. در بیانیه سال بعد ۱۵ کشور عضو اتحادیه نیز به ایران هشدار دادند که مذاکرات مشروط به پیشرفت ایران در مسائل سیاسی ازجمله احترام به حقوق بشر می‌باشد. بدون تردید، سیاست اروپا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر چرخشی تدریجی به سوی همکاری و پیروی با سیاست آمریکا در منطقه داشته است و این چرخش بر نوع نگرش اروپا به مذاکرات نیز تأثیرگذار بوده است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲، ۴۵). لیکن نباید نادیده گرفت که اتحادیه اروپایی از ابتدا در گفت‌وگوهای فراگیر نیز از مسائل سیاسی به‌عنوان اهرمی در جهت پیشبرد منافع خود بهره جسته است. قابل توجه است که از ابتدا از این گفت‌وگوها به تعابیر مختلفی یاد می‌گردید که ازجمله این تعابیر به «گفت‌وگوهای باز یا سازنده» و «گفت‌وگوهای فراگیر» می‌توان اشاره کرد. تعبیر گفت‌وگوهای فراگیر خود به روشنی حاکی از نوع نگرش پیوند دادن مسائل در مذاکرات به یکدیگر می‌باشد. در مورد تعبیر «گفت‌وگوهای باز یا سازنده» لازم به ذکر است که در قطعنامه حقوق بشر، دموکراسی و توسعه سال ۱۹۹۶ اتحادیه اروپایی آمده است که اتحادیه اروپایی اولویت خاصی برای رویکرد مثبت تحت آنچه «گفت‌وگوهای سازنده و باز» می‌نامد جهت ارتقای سطح حقوق بشر قائل است.

توجه به این مسأله نمایان‌گر آنست که در تعبیر گفت‌وگوهای فراگیر نیز مسأله حقوق بشر، مسأله‌ای محوری تلقی می‌گردد. افزون‌بر آن، سخنان مسئولان مربوطه

اتحادیه اروپایی نیز حاکی از اتخاذ موضع پیونددادن مسائل به یکدیگر بوده است. کریس پاتن کمیسر روابط خارجی اتحادیه اروپا مسأله حقوق بشر، تسلیحات کشتار جمعی و فرایند صلح خاورمیانه را به‌عنوان مسائل سیاسی مورد مذاکره اتحادیه اروپا ذکر کرد (Pattn,Chris: 2003). فاستراپ رئیس امور ایران در کمیسیون اروپا نیز اعلام کرد: «شورای اروپا از کمیسیون اروپا خواسته است متن تنظیم‌شده درباره موافقت‌نامه همکاری‌های اقتصادی و تجاری بین ایران و اتحادیه اروپا با مسائل حقوق بشر در ایران هماهنگ شود» (شیرغلامی،۱۳۸۱، ص۲۳).

رفتارشناسی اروپا در این دوران: بالغ بر ۲۰ سال تلاش اروپا برای تصویب قطعنامه علیه ایران در نهادهای مختلف سازمان ملل و تحمل هزینه‌های قابل توجه برای دستیابی به آرای کشورهای مختلف، باعث رسیدن تدریجی اروپا به این باور گردید که ضرر و زیان هزینه‌هایی که در قبال صدور قطعنامه علیه ایران متحمل می شود بیشتر از سودمندی آن است. روند تکراری و بی‌حاصل تصویب قطعنامه علیه ایران در کمیسیون و مجمع برای سال‌های متمادی و عدم‌کسب نتیجه از طریق قطعنامه‌های سازمان ملل اعتباری برای اروپا به همراه نمی‌آورد. این واقعیت باعث گردید که اروپا تمرکز تلاش برای صدور قطعنامه در سازمان ملل را ورود در بازی باخت ـ باخت تلقی نماید. بدین معنا که هر چند برای ایران لطمه حساب می‌گردید اما برای اروپا نیز هزینه‌بر بوده و منفعت چشمگیری در قبال آن به دست نمی‌آمد. صحت این باور را عدم تصویب قطعنامه علیه ایران در اجلاسیه ۵۸ کمیسیون به تائید رساند.

از سوی دیگر، اروپا تا پیش از رویکرد یک‌جانبه‌گرایی حاد آمریکا متعاقب حادثه ۱۱ سپتامبر، به‌صورت جدی تلاش می‌کرد تا خود را صاحب نقشی متمایز و رقیب آمریکا در عرصه بین‌الملل جلوه داده و سیاست تک‌قطبی آمریکا را به چالش کشد. از این‌رو به دنبال فعال‌نمودن نقش بیشتر نهادهای اتحادیه اروپا در عرصه بین‌الملل بر آمد. بر این اساس ورود در مذاکرات فراگیر به‌عنوان ایفای نقش مستقل از نهادهای عام بین‌المللی و با هدف بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی در کسب سایر منافع اروپا به صورت مستقیم قابل تحلیل است.

رفتارشناسی ایران در این دوران: ایران تا پیش از این مقطع، صدور قطعنامه را تقریباً امری محتوم تلقی می‌کرد، از این‌رو تلاش‌های خود را متمرکز بر تعدیل

محتوای آن نموده بود. از این دوران همزمان با تعقیب سیاست قبلی خود مبنی‌بر چانه‌زنی با بانیان قطعنامه به‌منظور تعدیل مفاد آن، رویکردی را با هدف عدم به تصویب رسیدن قطعنامه در کمیسیون اتخاذ کرد. از این‌رو وارد مذاکره و چانه زنی با اعضای غیر اروپایی کمیسیون گردید و تلاش نمود تا آرای آنان را به نفع خود جلب نماید. بر این اساس بتدریج بر آرای منفی افزوده و آرای موافق قطعنامه علیه حقوق بشر در ایران کمتر گردید به‌گونه‌ای که در سال ۱۳۸۰ با تفاوت سه رأی قطعنامه به تصویب رسید و در سال ۱۳۸۱ در اجلاسیه ۵۸ کمیسیون قطعنامه علیه ایران با تفاوت یک رأی به تصویب نرسید. مواردی را که ایران در رویکرد جدید خود مورد توجه قرار داد می‌توان چنین بیان کرد: عدم اتلاف وقت در مذاکره با اتحادیه برای نرم‌کردن لحن قطعنامه، عدم ایجاد حساسیت و تشنج در صحن کمیسیون، عدم درگیری لفظی با نماینده ویژه، سازمان های غیر دولتی منتقد و در نهایت لابی برای جلب آرا به صورت فعال و نامحسوس (مهرپور، ۱۳۸۱، ص۱۴۵ و شریفیان، ۱۳۸۱،ص ۲۵۳). به‌دنبال شکست قطعنامه علیه ایران در پنجاه و هشتمین جلسه کمیسیون حقوق بشر، ایران در سال ۲۰۰۲ از تمام گروه‌های کمیسیون جهت بازدید دعوت به عمل آورد. از آنجا که این دعوت، دعوتی عام و فراگیر بود در کسب اعتبار بین‌المللی برای ایران در مسأله حقوق بشر تأثیر قابل‌توجهی به همراه داشت. به دنبال این دعوت گروه‌های مهمی از ایران بازدید به عمل آوردند که می‌توان به سفر گزارشگر ویژه حقوق بشر درخصوص مهاجران (فوریه ۲۰۰۵)، گزارشگر ویژه درخصوص خشونت علیه زنان (فوریه ۲۰۰۵) و گزارشگر ویژه درخصوص مسکن (مارس ۲۰۰۵) اشاره نمود .

ب) سیاست بهره‌برداری یا هم بانی‌گری اروپا در مجامع عام بین‌المللی در قبال مسائل حقوق بشر ایران (۱۳۸۳-۱۳۸۱)

سیاست اتحادیه اروپایی بنابر عوامل داخلی و بین‌المللی متعدد از این مقطع بر شرایط جدیدی استوار گردید. این عوامل را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. تغییر شرائط بین‌المللی: متعاقب پیامدهای ۱۱ سپتامبر، رفتار آمریکا با کشورهای اروپایی غیر تابع این کشور در اتحاد علیه تروریسم، همچون فرانسه و آلمان، تغییر یافت. مسئولان بلندپایه آمریکا به صراحت در تقسیمی از اروپای قدیم و جدید یاد

کردند و با نوعی تهدید کشورهای اروپایی که با سیاست‌های آنان همراهی نمی‌کردند را محور شرارت دوم خواندند. هنری کیسینجر به کشورهای اروپایی یادآور شد که: «ملت‌های اروپایی نخستین قربانیان اصول‌گرایی اسلامی و موشک‌های دوربرد ایران خواهند بود. در برابر قدرت اتمی ایران، اروپا (و روسیه) در درازمدت به مراتب بیش از آمریکا در معرض خطر قرار خواهند داشت و اگر خلیج فارس منفجر شود ملت‌های اروپایی نخستین کسانی خواهند بود که برای جلوگیری از فاجعه اقتصادی از آمریکا تقاضای نفت خواهند کرد. سیاست خارجی همواره منجر به گزینش می‌شود لازمه سیاست مؤثر ضدتروریستی و ضدگسترش سلاح‌های هسته‌ای، تمایل غرب به فداکاری‌هایی به خاطر اهداف دراز مدت است» (کیسینجر، ۱۳۸۰، ص۲۰). با استدلال و تهدیدهای آمریکا کشورهای اروپایی به تدریج نقش یک‌جانبه‌گرایی که این قدرت پس از یازده سپتامبر برعهده گرفته بود را جدی گرفته و منافع خود را در همسویی و تعقیب سیاست‌های بین‌المللی ایالات متحده تعریف نمودند. بر این مبنا در تنظیم رابطه خود با ایران، ملاحظات آمریکا را شدیداً مورد لحاظ قرار داده و به خصوص در چهار موضوع حقوق بشر، سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم و صلح خاورمیانه مواضع خود را بیش از پیش به آمریکا نزدیک نمودند. پیش از این بیان نمودیم که آمریکا در گفتگوهای فراگیر موافق پیوند مسائل اقتصادی و مسائل سیاسی بود. بر این اساس در این دوران کشورهای اروپایی سیاست تشدید این پیوند را تعقیب نمودند.

۲. شکست قطعنامه «وضعیت حقوق بشر ایران» طی پنجاه و هشتمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و خروج ایران از سیستم نظارت بین‌المللی و حذف مأموریت گزارشگر ویژه، همچنین هزینه‌هایی که اروپا جهت تصویب قطعنامه علیه ایران مصروف می‌داشت، عدم کسب پرستیژ و منفعت تصویب قطعنامه برای اروپا همگی باعث شدند تا اتحادیه اروپا به سمت سیاستی پیش رود که از یک‌سو فشارهای سازمان‌های بین‌المللی بر ایران ادامه داشته باشد تا هم ایران را متمایل به همکاری با اروپا ساخته و هم اروپا مستقلاً به گفت‌وگوی با ایران پرداخته و موفقیت‌های حاصل به‌عنوان دستاورد اروپا تلقی گردد. از سوی دیگر به دنبال فرمولی می‌گشت که عدم ارائه پیش‌نویس قطعنامه در سال‌های بعد به‌عنوان شکست تلقی نگردد. از این‌رو رویکردی را در پیش گرفت که خود بانی فعالیت علیه مسأله حقوق بشر ایران در نهادها و مجامع عام

بین‌المللی نبوده بلکه با اتخاذ رویکرد «هم بانی‌گری» و پشتیبانی از بانیان مسأله در این مجامع، هم از نقش تعریف‌شده سنتی خود برای سردمداری حقوق بشر در عرصه عام بین‌المللی فاصله نگرفته و هم از صرف هزینه‌های مغایر با منافع خود در مسأله پرهیز نماید. همچنین، با بهره‌گیری بیشتر از نهادهای اروپایی و با اتخاذ رویکرد مستقیم با ایران جایگاه و اعتبار اتحادیه را فزونی بخشد و بتواند مستقیماً از منافع چانه‌زنی با ایران بهره‌مند شود. ایران نیز به دنبال تضمین برای عدم طرح قطعنامه در سال‌های بعد توسط بانیان قطعنامه‌ها بود. از این‌رو گمان می‌کرد که با طرح مذاکره در مسائل حقوق بشر با اروپا این تضمین را به‌دست می‌آورد. بر این اساس وضعیت و شرایط مساعدی جهت طرح مسائل حقوق بشری میان جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه اروپایی به عنوان بانیان قطعنامه در کمیسیون حقوق بشر و مجمع عمومی سازمان ملل را فراهم دیده و از رویکرد مذاکره با اروپا در مسائل حقوق بشر استقبال نمود.

۳. در طول دوران پس از انقلاب، کشورهای اروپایی از فرصتی که معارضه ایران و آمریکا فراهم ساخته بود بیشترین بهره‌برداری را در تعقیب منافع اقتصادی و بازرگانی خود نمودند. تغییر معادلات پس از ۱۱ سپتامبر و لزوم همسویی با سیاست‌های تحریمی آمریکا علیه ایران، اروپا را وادار به دست شستن از این منافع می‌نمود. کیسینجر به اروپاییان خاطر نشان ساخت که «زمانی فرا می‌رسد که منافع اقتصادی باید جای خود را به منافع امنیتی گسترده‌تر بدهد. در مورد ایران، برای دستیابی به هدف جایگزین‌کردن مسایل امنیتی به جای منافع بازرگانی، رهبری آمریکا ضرورت دارد. ضمناً، اگر اتحاد منجر به سود بی هزینه برای یک طرف شود، مورد تصویب افکار عمومی قرار نخواهد گرفت» (کیسینجر،۱۳۸۰، ص۱۶). بر این اساس اروپا تصمیم گرفت با پیوند مسائل اقتصادی و سیاسی به یکدیگر و این‌بار با ایفای نقش مستقیم و نه از طریق سازمان‌های بین‌المللی از این اهرم فشار برای دستیابی به منافع اقتصادی، خود بهره‌برداری نماید.

باتوجه به عوامل فوق درک رفتار شناسی اروپا در این مقطع منوط به توجه به تلاش اروپا در موارد زیر است :

اتخاذ سیاست همسو با آمریکا در قبال ایران و مسائل بین‌المللی و پرهیز از هرگونه چالش در برابر آمریکا. صرف‌نظر نکردن از منافع اقتصادی خود در ایران تا حدی که به تعارض با رویکردهای بین‌المللی آمریکا نینجامد.

بهره‌گیری از اهرم فشارهای سیاسی ازجمله مسأله حقوق بشر علیه ایران از طریق پیوند مسائل بازرگانی و تجاری با مسائل سیاسی با هدف تأمین منافع خود. اتخاذ نقشی مستقل با بهره‌گیری از ابزار نهادهای اتحادیه اروپا برای کسب پرستیژ و خلاصی از هزینه‌های قطعنامه‌های سازمان ملل.

بر این اساس رویکرد جدید اروپا در دو محور فعال گردید:

۱. پیوند شدید مسائل بازرگانی و تجاری با مسائل سیاسی: وزرای امور خارجه اتحادیه اروپا طی نشستی در ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۲ چارچوب معینی را جهت پیشبرد روابط اتحادیه با ایران تعیین، تصویب و به صورت بیانیه اعلام نمودند. محورهای سه گانه این بیانیه بر اساس موارد زیر استوار بود:

الف) پذیرش مبارزه با تروریسم بین‌الملل به‌عنوان مسأله‌ای محوری و پیشنهاد سند مستقل همکاری با ایران در این زمینه

ب) اعلام آمادگی جهت انجام مذاکره با ایران برای نهایی‌کردن سندی سیاسی مشتمل بر حفظ و ارتقای آزادی‌های اساسی، اصلاحات داخلی، حقوق بشر، سلاح‌های کشتار جمعی، روند صلح خاورمیانه، افغانستان و...

ج) اعلام آمادگی برای شروع مذاکره درخصوص تنظیم سند همکاری تجاری (TCA)، منوط به حصول نتیجه در زمینه دو سند سیاسی الف و ب.

آنچه در بیانیه فوق در قالب مطالبات سیاسی و اقتصادی اروپا از ایران مطرح گردید از نگاه کارشناسان بسی فراتر از حجم مطالبات آمریکا از ایران قرار داشت که با زبانی دیپلماتیک اعلام شده بود. برخی موارد این بیانیه که به مسأله اصلاحات داخلی اشاره داشت نوعی مداخله گستاخانه اتحادیه در امور داخلی ایران را تداعی می‌نمود. افزون بر آن بیانیه مذکور حاوی این پیام برای ایران بود که روند مذاکرات آتی اتحادیه اروپا با ایران، روندی بیش از «فرآیند متقاعدسازی» صرف نخواهد بود. متعاقب این سیاست، رفتار کشورهای محوری اتحادیه اروپا همچون: فرانسه، آلمان و انگلیس در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و بانی‌گری در صدور قطعنامه علیه ایران و همزمان صدور بیانیه شدیداللحن در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران نمایان‌گر استفاده ابزاری از مسائل سیاسی ازجمله حقوق بشر در این روند بود.

۲. ا ز سرگیری گفتگوهای حقوق بشری: براساس توافقات انجام شده در نهمین دور گفتگوهای فراگیر ایران و اتحادیه اروپایی، آغاز مذاکرات ادواری حقوق بشری میان

ایران و اتحادیه اروپایی پیش‌بینی گردید. اولویت‌های اتحادیه اروپا در گفتگوهای حقوق بشری با ایران به‌طور مشخص: آزادی بیان، منع اعمال شکنجه و مجازات اعدام، حاکمیت قانون، منع تبعیض علیه زنان و اقلیت‌ها، و همکاری با مکانیزم‌های بین‌المللی حقوق بشری ذکر شد. در مقابل، ایران نیز به‌طور خاص نژادپرستی و تبعیض نژادی، اسلام‌ستیزی، اعمال تبعیض نسبت به آسیایی و آفریقایی‌تبارها، رعایت حقوق مهاجرین و پناهندگان، وضعیت اقلیت‌ها، حق توسعه و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به‌عنوان اولویت‌های خود در این مذاکرات مشخص نمود. این روند منجر به برگزاری چهار دوره مذاکره از سال ۱۳۸۱ در زمینه‌های مذکور گردید که به‌لحاظ تناسب آن با بحث به‌طور مختصر به محتوای آن اشاره می‌گردد:

۱. برگزاری دور اول مذاکرات در آذر ماه ۱۳۸۱ در تهران: طی نشست دو روزه به ریاست دانمارک، موضوع «عدم تبعیض» از سوی طرف ایرانی و موضوع «منع شکنجه» از سوی طرف اروپایی به عنوان محور مذاکرات پیشنهاد و تعیین گردید. افزون بر آن مسائلی همچون چارچوب‌های حقوقی بین‌المللی منع تبعیض و پیشگیری از شکنجه، منع شکنجه در تعالیم اسلامی، تبعیض نژادی و بیگانه‌ستیزی، تبعیض علیه مسلمانان و آموزش و اطلاع‌رسانی عمومی درخصوص مسائل حقوق بشری مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفت.

۲. برگزاری دور دوم مذاکرات در اسفند ۱۳۸۱ در بروکسل: در این مذاکرات عنوان پیشنهادی طرف ایرانی «حاکمیت قانون» و طرف اروپایی «دادرسی عادلانه» بود که در ذیل آن مباحثی در مورد فلسفه قانون اساسی در جمهوری اسلامی ایران، اصول تغییرناپذیر، حاکمیت قانون، شرط تحقق حقوق بشر، سازوکارهای نظارت بر اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نگرشی بر رابطه منطقی حاکمیت قانون و مردم‌سالاری در نظام جمهوری اسلامی ایران، سیر تطور تاریخی و فرهنگی قانون در جمهوری اسلامی ایران و دادرسی عادلانه از دیدگاه فقه شیعه و حقوق بین‌الملل، ارزیابی حقوق متهم در دادرسی عادلانه، نقش وکیل در دادرسی عادلانه، حقوق بنیادی در اجرای وظایف پلیس قضائی از سوی طرفین مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت.

۳. برگزاری دور سوم مذاکرات در مهر ماه سال ۱۳۸۲ در بروکسل: در این مذاکرات موضوع «حق توسعه» از سوی ایران و موضوع «حق آزادی بیان» از سوی طرف اروپایی پیشنهاد گردید. در چارچوب «حق توسعه» موضوعاتی مانند چگونگی دستیابی

عادلانه به منابع توسعه، موانع بین‌المللی موجود در مسیر دستیابی کشورها به حق توسعه و در چارچوب موضوع «حق آزادی بیان» مواردی از قبیل آزادی بیان و جایگاه آن در جامعه دموکراتیک، حقوق نمایندگان پارلمان و آزادی بیان، توازن میان اختیارات و ضوابط قانونی و مطبوعات و آزادی بیان از سوی دو طرف مورد گفت‌وگو قرار گرفت.

۴. برگزاری دور چهارم گفت‌وگوها در ۲۵ خرداد ۱۳۸۳ در تهران: این مذاکرات به ریاست ایرلند و با حضور هیأتی مرکب از نمایندگانی از هلند، پارلمان و کمیسیون اروپا، اساتید دانشگاه و برخی از سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی نظیر سازمان عفو بین‌الملل صورت گرفت. محوریت موضوعی گفتگوها «اجرای عدالت»[1] (پیشنهادی از سوی طرف اروپایی) و «تقویت همکاری و همبستگی بین‌المللی در زمینه حقوق بشر»[2] (پیشنهادی از سوی طرف ایرانی) بود که مباحث زیر مورد بررسی و تبادل‌نظر قرارگرفت:

نقش ضابطین قضائی در حفظ استانداردهای حقوق بشری در مرحله قبل از دادگاه در دادرسی کیفری؛ نقش سیستم زندان‌ها ازجمله شرایط بازداشت، رویه‌های انضباطی و تنبیهی و آموزش و به کار گماردن کارکنان زندان؛

نقش نظام قضایی ازجمله قانونی‌بودن (به‌عنوان مثال الزام قانونی‌بودن تشکیل دادگاه)، استقلال، بی‌طرفی و صلاحیت دادگاه‌ها، استخدام و آموزش قضات و طول مدت دادرسی شامل بازداشت قبل از محاکمه؛ اهمیت همکاری بین‌المللی و مسئولیت‌جمعی کشورها در رابطه با تحقق کامل حقوق بشر؛ نقش همبستگی بین‌المللی در تحقق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ اهمیت برخورد یکسان و مسئولانه نهادهای بین‌المللی در جهت تحقق حقوق بشر در کشورهای در حال توسعه خصوصاً حق توسعه.

طی چهار دوره مذاکرات فوق، جلساتی نیز با حضور نمایندگان دولتی و رسمی طرفین برگزار گردید که هر یک از دو طرف با طرح برخی از مسائل که مورد توجه و نگرانی قرار داشت خواهان پاسخ‌گویی طرف مقابل بود؛ به‌طوری که اجمالاً در این مذاکرات طرف اروپایی با اشاره به موضوعاتی از قبیل الحاق جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشری، وضعیت برخی از زندانیان مطبوعاتی و افرادی

---

1. Administration of Justice
2. The Enhancement of International Cooperation and Solidarity in the Field of Human Rights.

که فهرست اسامی آن‌ها پیش از شروع مذاکرات به طرف ایرانی ارائه شده بود، مسائل مربوط به زندان‌ها، حقوق مدنی و سیاسی و تحولات حقوق بشری در طول ادوار مذاکرات دوجانبه و همچنین طرف ایرانی با طرح موضوعاتی ازقبیل اسلام ستیزی در غرب، تبعیض علیه مسلمانان بالاخص بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، آزار و اذیت مهاجران، برخورد گزینشی با مسأله حقوق بشر و ضرورت حساسیت بیشتر اروپا در قبال برخی از حوادث به وجود آمده مانند قتل یک ایرانی‌تبار مقیم کانادا به دست پلیس آن کشور خواهان پاسخ‌گویی گردید.

در این چهار دور از مذاکرات، هیأت اروپایی متشکل از نمایندگانی از کمیسیون اروپا، شورای اروپا، پارلمان اروپا، جوامع دانشگاهی و سازمان‌های غیردولتی فعال در زمینه حقوق بشر و هیأت ایرانی علاوه بر وزارت امور خارجه شامل نمایندگانی از قوه قضائیه، مجلس شورای اسلامی، جامعه دانشگاهی، سازمان‌های غیردولتی و نیز هیأت نظارت و پیگیری بر اجرای قانون اساسی بود.

رفتارشناسی ایران در این مقطع: در این مقطع علی‌رغم پیروزی ایران در سازمان ملل به علت عدم تصویب قطعنامه حقوق بشری علیه ایران، ایران گفت‌وگوهای حقوق بشری با اروپا را پذیرفت. همچنین از سر موضعی منفعلانه در واکنش به بیانیه اروپا، بدون چانه زنی و درخواست دخل و تصرف در آن، چارچوب اعلامی اتحادیه اروپایی که از موضعی قیم مأبانه بیان گردیده بود و پیشرفت در سند همکاری تجاری را منوط به روند مذاکرات سیاسی نموده و بدان پیوند می‌داد را پذیرا شد. براساس این فرایند نه تنها همکاری‌های اقتصادی بلکه پیشرفت در مسئله پروندۀ اتمی ایران نیز منوط به پیشرفت در وضعیت حقوق بشر و دموکراسی در ایران گردید. پذیرش این روند، دست اروپا را در مذاکرات موازی، پراکنده و بی‌حاصل برای اعمال فشار و افزایش قدرت چانه‌زنی در برابر ایران و تحقق مرحله به مرحله اهداف مشترک این اتحادیه و آمریکا به روش‌های سیاسی باز گذارد. فشارهایی که از طریق پرونده هسته‌ای بر ایران وارد می‌گردید باعث شد تا برخی باور کنند که ایران برای تنش‌زدایی و عدم ارسال پرونده به شورای امنیت لازم است در زمینه‌های مختلف و ازجمله مسأله حقوق‌بشر سیاست مماشات را در پی گیرد.

ج) همسوگرایی اروپا با آمریکا و سیاست فعال ایران

در سال ۱۳۸۳ وقوع دو مسأله یعنی صدور قطعنامه شورای امنیت علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران و موضوع خبرنگار ایرانی تبعه کشور کانادا (زهرا کاظمی) باعث گردید که نوع تعامل ایران و اتحادیه اروپا وارد دور تازه‌ای گردد. صدور قطعنامه شورای امنیت علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران در سال ۱۳۸۳ و ضرورت تبعیت از سیاست‌های آمریکا در قبال ایران، اتحادیه اروپا را به اولویت‌دادن همراهی با سیاست‌های آمریکا نسبت به بهره‌گیری منافع اقتصادی و تجاری خود با ایران واداشت. بر این اساس، با این که تا پیش از آن دو طرف در حال مذاکره درخصوص سند همکاری‌های تجاری و اقتصادی به موازات سند سیاسی بودند که می‌بایست منجر به امضای موافقت‌نامه‌ای در این خصوص می‌گشت، لیکن با طرح پرونده هسته‌ای ایران، اتحادیه اروپایی مذاکرات درباره این اسناد را به حال تعلیق درآورد و آخرین مذاکرات در ۲۶ می ۲۰۰۵ در حالی برگزار شد که اروپا با در پیش گرفتن سیاست حمایتی از سیاست‌های ایالات متحده در قبال ایران راه را برای گسترش روابط با ایران بست. مقامات اروپایی علاوه بر مسأله هسته‌ای، مسائل مربوط به حقوق بشر و وضعیت داخلی ایران و صلح اعراب و اسرائیل را ازجمله موانع گسترش روابط ایران و اروپا ذکر کردند و در قبال ایران موضعی تند اتخاذ نمودند. اتحادیه اروپایی در چند سال گذشته به این نتیجه رسیده بود که می‌بایست سیاست بانی‌گری در سازمان ملل را تغییر داده و از ظرفیت اتحادیه اروپا در این مسأله بهره‌گیری نماید. از سوی دیگر، به دنبال دولتی می‌گشت که با بر دوش‌کشیدن هزینه‌های بانی‌گری در سازمان ملل، از این اهرم فشار نیز بهره‌برداری نماید. موضوع خبرنگار ایرانی تبعه کشور کانادا این فرصت را فراهم ساخت. کانادا بانی‌گری فعالیت برای تصویب قطعنامه علیه ایران در سازمان ملل را برعهده گرفت و اروپا هم در نقش هم بانی تلاش نمود تا بدون بر دوش‌کشیدن هزینه‌های بانی‌گری، از فرصت پیش آمده بهره‌برداری خویش را بنماید. همزمان اروپا و ایران در حال انجام گفت‌وگوهای حقوق بشری بودند و ایران اساساً بر این مبنا در این گفتگوها شرکت می‌جست که اتحادیه اروپایی بانی قطعنامه علیه ایران نگردد. بر این اساس، اتحادیه در سال نخست اعلام داشت که بانی قطعنامه علیه ایران نمی‌شود و در تصمیم‌گیری قطعنامه علیه ایران نیز به‌عنوان اتحادیه وارد نمی‌شود اما کشورهای عضو مستقلاً قادر به اتخاذ موضع می‌باشند. بر این اساس، کانادا بانی قطعنامه علیه ایران گردید و تمامی اعضای اتحادیه نیز منفرداً به آن رأی مثبت دادند. اتخاذ این موضع از سوی اتحادیه باعث گردید تا پس از آن دور چهارم گفت‌وگوهای حقوق بشری با ایران

ادامه یابد. بر این اساس، اتحادیه اروپا با هزینه کانادا و بدون آن که هزینه‌ای بپردازد هم از منافع قطعنامه سازمان ملل برخوردار گردید که فشار علیه ایران و متمایل ساختن وی به سمت نرمش با اروپا بود و هم پرستیژ گفت‌وگو با ایران و بانی تحرکات بین‌المللی جهت ارتقای حقوق بشر بودن را برای خود کسب نمود و همزمان نقش بهره‌گیری از ظرفیت اتحادیه اروپا برای اعمال فشار علیه ایران را فعال‌تر ساخت. در این دوران که مقارن با ریاست فرانسه بر اتحادیه اروپایی بود حدود ۱۶ قطعنامه حقوق بشری علیه ایران صادر گردید. سال بعد، کانادا برای بار دوم بانی قطعنامه علیه ایران گردید. در این سال اتحادیه اروپا موضع متفاوتی اتخاذ کرد از یک‌سو نقش هم بانی در صدور قطعنامه سازمان ملل را ایفا نمود و از سوی دیگر خود به‌عنوان اتحادیه اروپایی رأی مثبت به قطعنامه داد. همچنین، از ظرفیت اتحادیه اروپا در حرکت حقوق بشری علیه ایران به طور مستقیم بهره جست.

رفتارشناسی ایران در این دوران: ایران در این مقطع به‌تدریج به این باور رسید که مناسبات اروپا تحت‌تأثیر آموزه‌های جدید آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر قرار گرفته و اتحادیه اروپا از مباحث حقوق بشر صرفاً استفاده ابزاری علیه ایران می‌نماید. چارلز گرانت (مدیر مرکز اروپایی اصلاحات)[1] در سخنان خود گفت: «علی‌رغم اهمیت مسأله حقوق بشر برای اتحادیه اروپایی، این مسأله در روابط با ایران دارای اولویت نیست و ساده‌تر آن است که ایران در موضوعات سیاست خارجی نظیر برنامه هسته‌ای، مبارزه با تروریسم و همکاری درخصوص افغانستان و عراق تحت‌تأثیر قرار گیرد» (مرادی، ۱۳۸۵، ۱۰۵). این مسأله در بیان مسئولان اتحادیه نیز منعکس بود. سخنگوی خاویر سولانا بیان داشت: «اتحادیه آماده است تا با ایران روابط بنیادی برقرار کند تا براساس آن قراردادهای اقتصادی و بازرگانی منعقد نماید. اما این آمادگی مشروط به این خواهد بود که ایران در مورد شرایط حقوق بشر در کشور، مبارزه با تروریسم، نابودی سلاح‌های کشتار جمعی و روند صلح خاورمیانه گام‌هایی بردارد» (مرادی، ۱۳۸۵، ۱۰۱). براساس این نوع اظهارات اعتماد ایران کاهش یافت و سفر برنامه‌ریزی‌شده سولانا در ژانویه ۲۰۰۴ را به دلیل اظهارات وی درخصوص وضعیت حقوق بشر در ایران و فعالیت‌های هسته‌ای به تعویق انداخت. پس از رأی مثبت اتحادیه اروپایی به قطعنامه علیه ایران، ایران نیز تصمیم بر تعلیق گفتگوهای حقوق بشری گرفت. از آن سال به بعد هر ساله

1. Center for European Reform (CER)

کانادا بانی قطعنامه علیه ایران در کمیسیون می‌گردد و ایران نیز سیاست پیشین خود درباره کمیسیون یعنی فعالیت بر روی جلب آرای اعضای غیراروپایی را تعقیب می‌نماید. در نهایت در سال ۱۳۸۶ قطعنامه علیه ایران با یک رأی شکست خورد.

از سوی دیگر، ایران با اتخاذ رویکردی تازه در عرصه بین‌الملل، سیاستی فعالانه در مقایسه با سیاست‌های منفعلانه پیشین خود اتخاذ نمود. بدین معنا که با تأسیس مرکز پایش حقوق بشر درصدد اتخاذ موضع فعال و متقابلانه نسبت به تخلفات حقوق‌بشر در کشورهای اروپایی و آمریکایی بر آمده است. براساس این سیاست، طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ تعداد ۱۴ مرتبه از طریق احضار سفرای اروپایی و ابراز نگرانی نسبت به وضعیت حقوق بشر به اتحادیه اروپایی هشدار داده است. همچنین، با تدوین گزارشاتی از موارد نقض حقوق بشر در کشورهای انگلیس، کانادا و آمریکا درصدد بهره‌گیری از سیاست مقابله به مثل برآمده است. رسیدگی به وضعیت حقوق بشر در جهان به صورت سنتی در انحصار کشورهای اروپایی و آمریکا تلقی می‌گشت. اتخاذ این سیاست از سوی ایران رهیافتی جدید تلقی می‌گردد.

۳. بررسی عوامل تأثیرگذار در مناسبات حقوق بشری ایران و اتحادیه اروپا

در بررسی این پرسش که چه عواملی بر نوع مواضع اتحادیه اروپا در قبال مسائل حقوق بشر ایران تاثیرگذار است می توان موارد زیر را به‌عنوان عوامل اساسی ذکر نمود:

الف) حاکمیت منافع سیاسی ـ اقتصادی بر انگیزه‌های بشردوستانه

نسبت به نوع برخورد اتحادیه اروپایی با ایران در مسأله حقوق بشر دو دیدگاه اصلی مطرح است:

۱. محوریت منافع اقتصادی و سیاسی در سیاست‌های اتحادیه و حاشیه‌ای‌بودن حقوق بشر: این دیدگاه قائل است حقوق بشر برای غرب مسأله‌ای اساسی تلقی نمی‌شود بلکه مسأله‌ای حاشیه‌ای بوده و همواره منافع سیاسی و اقتصادی بر آن ترجیح داشته است. پیشتر کلام کیسینجر نقل گردید که پس از حادثه سپتامبر، کشورهای اروپایی را زنهار داد که منافع امنیتی را بر منافع اقتصادی در روابط با ایران ترجیح دهند.

همچنین، استرو[1] در تحقیقی که انجام داده است نشان می‌دهد که چگونه فرانسه، آلمان و ایتالیا در طول گفتگوهای انتقادی منافع اقتصادی خود را ترجیح دادند و نتوانستند به پیمان خود بر حقوق‌بشر نسبت به ایران وفادار بمانند. وی علت اصلی ناموفق‌بودن گفت‌وگوهای انتقادی در مجبور ساختن ایران بر اعمال حقوق بشر را همین عهدشکنی سه کشور مذکور می‌داند (Struwe, 1998). سفیر وقت ایران در آلمان براین باور است که سیاست گفتگوهای انتقادی و مسأله حقوق بشر باعث رکود فوق‌العاده روابط تجاری اروپا و ایران نشد. زیرا منافع اقتصادی آلمان، فرانسه و سایر کشورهای اروپایی اهمیت بیشتری از حقوق بشر داشته و دیگر آنکه اصولاً اتحادیه اروپایی همواره با وضع تحریم‌های تجاری به استثنای مواردی که به صراحت توسط سازمان ملل وضع و حمایت شده مخالفت کرده است (Vannid Archirafi,1993, p:248). یکی از محققین در مقاله خود نشان می دهد که چگونه پس از آزادسازی کویت در سال ۱۹۹۱ و کنترل منابع نفت‌خیز جنوب خلیج فارس به‌دست آمریکا، سیاست اروپاییان با هدف تضمین دسترسی بلندمدت بر نفت به سرمایه‌گذاری در صنایع نفت ایران معطوف گردید و به دلیل شرایط کاملا غیر رقابتی بازار، شرکت‌های اروپایی با انعقاد قراردادهای اجحاف‌آمیز به صورت بیع متقابل به سودهای کلان و باورنکردنی دست یافتند. (اصغر جعفری ولدانی، ۱۳۸۲، ص۵۰).

۲. محوریت حقوق بشر در سیاست‌های اتحادیه اروپایی: این دیدگاه در مقابل نگرش نخست بر این باور است که از دهه ۹۰ سیاست هماهنگ حقوق بشری در عرصه اروپا ظهور یافت و این اصل همچنان که در بیانیه وزرای خارجه در ۱۹۹۶ (۱۳۷۵) مطرح گردید به‌عنوان فاکتور اصلی روابط خارجی اتحادیه اروپا در آمده است. از این‌رو فشارهای حقوق بشری علیه ایران سیاست کلی اتحادیه بوده و اختصاص به ایران ندارد. این دیدگاه به اعلامیه ۱۹۹۱ اتحادیه اروپایی و همچنین به قطعنامه حقوق بشر، دموکراسی و توسعه ۱۹۹۱ استناد می‌ورزد. در قطعنامه مذکور آمده است: «جامعه (اقتصادی اروپا) و کشورهای عضو آن، صراحتاً رعایت حقوق بشر را به‌عنوان بخشی از روابطشان با کشورهای در حال توسعه معرفی می کنند» (Resolution, p:7) این نگرش قائل است که موضوعات مطرح شده توسط اتحادیه اروپا کلی بوده و اختصاص به ایران

1. V. Matthias Struwe

ندارد. این موضوعات عبارتند از : ارتقای حقوق بشر در سیاست اتحادیه اروپایی، احترام به حقوق بشر به‌عنوان عنصری اساسی در روابط اتحادیه با جهان سوم، وابستگی همکاری‌های اقتصادی و کمک‌های مالی به رعایت حقوق بشر و ارتقای حقوق بشر در راستای کمک به امنیت بین‌الملل و افزایش همکاری‌های اقتصادی» (Resolution, P.7). لیکن این دیدگاه نمی‌تواند موارد نقض حقوق بشر درون کشورهای غرب و همچنین سیاست‌های دوگانه‌ای که غرب در قبال مسائل حقوق بشری کشورهای منطقه می‌گیرد را تبیین نماید. غرب متهم به اتخاذ استانداردهای دوگانه در قبال کشورهای دوست و غیردوست خود است و برای دفاع از خود در این زمینه عاجز می‌باشد. بدون شک نوع رویکرد کشورهای اروپایی با عربستان که متهم به انواع اعمال خلاف حقوق بشری است با سیاست این کشورها درقبال ایران یکسان نیست. دولت الجزایر در سال ۱۹۹۲ انتخابات مردمی را باطل کرد و با دخالت ارتش ده‌ها هزار نفر را کشت، لیکن نه تنها هیچ قطعنامه‌ای علیه این کشور صادر نگردید بلکه اعتبارات مالی بین المللی به آن اعطا شد. همچنین، به برخورد فرانسه با ممانعت از تحصیل دختران محجبه می‌توان اشاره کرد که نمایان‌گر رویکرد ابزاری و جهت‌دار اروپا نسبت به حقوق بشر می‌باشد. در این راستا، سازمان غیردولتی دیده‌بان حقوق بشر گزارشی در ۱۷۳ صفحه تنظیم نمود و نشان داد که سازمان ملل در تلاش برای حفظ صلح و حقوق بشر دوستانه اولویت را به سیاست داده است تا حقوق بشر.

ب) تمایز مبانی ارزشی و بینشی و اختلافات بنیادی دو نظام حقوقی اسلام و غرب

نظام حقوقی ایران هم به لحاظ مبانی فکری و ارزشی و هم به لحاظ مواد قانونی و هم از نظر ساختار قضائی دارای تمایزات اساسی با نظام کشورهای غربی است. لیکن کشورهای اروپایی درصدد تعامل با این نظام کاملاً مجزا و مستقل نبوده بلکه درصدد تسلط و حذف آن می‌باشند. این عدم توجه در دو بُعد قابل عنایت است:

اول، انحصارگرایی و خودمحوری معیارهای حقوق بشری غربی نسبت به مبانی بینشی، ارزش‌ها، قوانین و ساختارهای خود و نادیده انگاشتن سایر مکاتب فکری جهان: ذکر برخی موارد نشان می‌دهد که چگونه نگرش انحصارگرای اروپایی با بی‌توجهی به حکمت و فلسفه قوانین سایر مکاتب نمی‌تواند و نمی‌خواهد جایگاهی برای سایر

دیدگاه‌ها قائل شود ازجمله: اعتراض نسبت به مشروعیت مجازات اعدام، محاکمه همجنس‌گرایان، عدم تساوی زن و مرد در اجرای قصاص، دیه، سهم‌الارث، عدم آزادی بی‌قیدوشرط، حق ازدواج دختران دوشیزه و منوط دانستن آن به اذن پدر، عدم ولایت مادر بر کودک، حضانت فرزند، عدم تساوی در احراز برخی مناصب و مشاغل و حق شوهر در منع از برخی مشاغل، ریاست شوهر بر خانواده و انتخاب محل سکونت، عدم حق فسخ نکاح، حق طلاق، تعدد زوجات برای زن.

دوم، قائل‌نبودن به جایگاهی برای ارزش‌های مذهبی و اخلاقی در نظام حقوقی: غرب و ازجمله کشورهای اروپایی در دهه گذشته نشان داده‌اند که رویکردهای اسلامی به حکومت را تحمل نخواهند کرد. نوع رفتار غرب با انتخابات مردم در الجزایر، ترکیه و... این واقعیت را به خوبی ترسیم می‌نماید. خط‌مشی نهادهای حقوق بشری نشان می‌دهد که هر چند محدودکردن آزادی‌های فردی به‌عنوان مغایرت با نظم عمومی و امنیت جامعه را امری کاملاً پذیرفتنی می‌دانند، اما این محدودیت به لحاظ برخورد با مقتضیات اخلاقی و مذهبی محکوم می‌گردد. به‌عنوان نمونه علی‌رغم این که گزارشگر ویژه حق آزادی بیان و عقیده می‌پذیرد که بند ۲ ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند ۳ ماده ۱۹ میثاق آزادی بیان را به خاطر حفظ اخلاق عمومی محدود می‌کند و بر این باور است که دو موضوع پورنوگرافی (تبلیغ و انتشار تصاویر خلاف عفت) و اظهارات کفرآمیز از مصادیق خلاف اخلاق است، با این‌حال بر این باور است که چنانچه دولتی، محدودیت‌هایی در این زمینه وضع نماید خلاف موازین حقوق بشر رفتار نموده و کشور مذکور از ناقضین حقوق بشر به‌شمار می‌آید (شریفیان، ۱۳۸۰، ص۹۳). به‌عنوان مثال، به واکنش کشورهای اروپایی در قبال واکنش مسلمانان در مسأله سلمان رشدی، تسلیمه نسرین و یا کاریکاتورهای موهن علیه پیامبر اسلام (ص) و قرآن کریم می‌توان اشاره نمود. این واقعیت که نظام سکولاریسم کشورهای غربی براساس معیارهای فکری و ارزشی خود با مسأله حقوق بشر در جهان برخورد می‌نماید در بیان نماینده جمهوری اسلامی ایران در اجلاس ۵۱ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ۱۹۹۵ بخوبی ابراز شده است. وی می‌گوید: «خط قرمز غرب این است، غرب ارزش‌های اسلامی را منطبق با تفسیری که خود از حقوق بشر دارد نمی‌داند، لذا به اعمال فشار علیه جهان اسلام و کشورهای اسلامی تا آنجا ادامه خواهد داد که از ارزش‌های اسلامی دست کشیده و

دین‌گریزی مطلق را گردن نهند. تنها آنگاه ممکن است به‌عنوان عضوی برابر پذیرفته شود» (شریفیان،۱۳۸۰، ص۲۴۷).

ج) غرور اروپایی

کشورهای اروپایی درصددند تا خود را مهد تمدن و ارزش‌های والا معرفی نمایند، از این‌رو در منش سیاسی خود با کشورهایی که دارای سابقه فرهنگی و تمدن کهن می‌باشند به‌خصوص کشورهای اسلامی با موضعی مغرورانه و بر مبنای تحقیر رفتار می‌نمایند تا شکست غرور تاریخی خود را جبران نمایند. این رفتار در برخورد با ایران کاملاً مشهود است و از آنجا که روحیه ملت ایران پذیرای این مسأله نمی‌باشد این‌گونه تعامل در سطح روابط تأثیرگذار می‌باشد.

د) نوع روابط با آمریکا

روابط اتحادیه اروپا با ایران پس از پیامدهای حادثه ۱۱ سپتامبر تابعی از سیاست‌های جهانی آمریکا قرار گرفت. تداوم یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و پذیرش این نقش توسط اروپا یا تغییر این وضعیت باعث تغییر در نوع واکنش اروپا نسبت به ایران و در نتیجه تغییر نوع بهره‌گیری از مسأله حقوق بشر در روابط با ایران خواهد بود.

هـ) نقش مخالفین توسعه روابط ایران و اتحادیه اروپا

توسعه روابط ایران و اروپا، همواره مخالفان سرسختی داشته است که می‌توان آن‌ها را به دو گروه عمدهٔ مخالفان ایرانی و خارجی تقسیم نمود. مخالفین ایرانی شامل منافقین مقیم کشورهای اروپایی، سلطنت‌طلبان و بهائیان و مخالفین خارجی شامل گروه‌های حقوق بشری، عفو بین‌الملل، طرفداران منشور هلسینکی، سبزها، لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها، صهیونیسم بین‌الملل و خصوصاً لابی یهودیان اروپایی می‌باشند. در هر مقطع که امکان گسترش روابط فراهم بوده است و یا توفیقی در این زمینه کسب شده بود، یک یا چند گروه از مخالفان فوق وارد عمل شده و با تبلیغات مسموم و زمینه‌سازی‌های منفی مانع از آن شده‌اند. بیشترین دستاویز آنان نیز مسائل داخلی ایران بوده است. البته نقش این گروه‌ها در حد تعیین تکلیف برای مناسبات درازمدت و کلان

ایران و اتحادیه اروپا نمی‌باشد و اروپا بیشتر از مواضع این گروه‌ها به‌عنوان مستمسکی برای فشار و یا امتناع از توسعه مناسب روابط استفاده کرده است.

رهیافت‌های آینده و نتیجه‌گیری

عوامل پایدار و بنیادین و بعضاً لاینحلی در مسأله حقوق بشر در روابط ایران و اروپا تأثیرگذار است. از این‌رو ایران باید در این مسأله از موضعی فعال بهره‌مند باشد. این موضع در سال‌های اخیر تحت‌تأثیر دو عامل اساسی قرار گرفته است که بر رهیافت‌های آینده ایران در مسأله به‌طوراساسی تأثیرگذار است. این دو عامل عبارتند از:

۱. رویکرد کشورهای در حال توسعه: اجلاس اول ضد تبعیض نژادی و بیگانه‌ستیزی که در دوربان آفریقای جنوبی برگزار گردید این زمینه را بروز داد که کشورهای در حال توسعه در موضعی مدعیانه و مطالبه‌گرانه نسبت به کشورهای اروپایی قرار گرفته و ادعای پذیرش مسئولیت و جبران خسارات ناشی از دوران استعمار را بنمایند و اروپا که تا آن زمان به‌طور سنتی بانی و مدعی مسائل حقوق بشر شناخته می‌شد در موضع انتقاد قرار گیرد. دوربان این فرصت را فراهم ساخت تا کشورهای درحال توسعه که همواره مسأله حقوق بشر را ابزاری در دست دولت‌های غربی در مسائل سیاسی می‌دانستند از این ابزار بهره جسته و بازتعریفی از موقعیت خود ارائه نمایند. برخورد منفی و غیرمسئولانه اروپا با موضوع باعث گردید که از یک سو به وجهه اروپا در موضع مدافع سنتی حقوق بشر لطمه وارد شده و متهم به دوگانگی معیاری نسبت به کشورهای شمال و جنوب شود و از سوی دیگر عرصه کنفرانس محل تقابل کشورهای شمال و جنوب گردد به‌گونه‌ای که آمریکا و اسرائیل قبل از تنظیم سند نهایی، کنفرانس را ترک نمودند. در مقابل، کشورهای آفریقایی خواستار اتخاذ سازوکار مناسب برای مصوبات دوربان شدند. قطعنامه دوربان علی‌رغم اعتراض کشورهای غربی به تصویب رسید و متعاقب آن هرساله قطعنامه‌های ضد تبعیض نژادی به تصویب می‌رسد. تا آن زمان دو کنفرانس علیه تبعیض نژادی برگزار گردیده بود لیکن معطوف به آپارتاید آفریقای جنوبی بود. کنفرانس دوربان دوم نیز در سال ۲۰۰۹ بر اثر تلاش ایران به بحث اسرائیل و تبعیض نژادی صهیونیسم معطوف گردید که حائز اهمیت بود. همچنین، فعال‌شدن کشورهای در حال توسعه در کمیسیون جهت ارائه قطعنامه و یا

اعلام مسکوت گذاشتن و خروج از دستور کار قطعنامه‌هایی که از سوی کشورهای غربی ارائه می‌شود نوعی جبهه‌گیری و رسیدن به هویت تقابل با کشورهای اروپایی توسط کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتین در مسأله حقوق بشر را نشان می‌دهد که باتوجه به عضویت برخی از این کشورها در نهادهای بین‌المللی تصمیم‌گیر می‌توان از ظرفیت آنان بهره جست.

۲. تجدید ساختار نهادهای بین‌المللی و ساز و کارهای حقوق بشری سازمان ملل و فرصت های ایجاد شده: تبدیل کمیسیون حقوق بشر به شورای حقوق بشر و ترکیب اعضای جدید آن فرصت‌های جدیدی را فراهم ساخته است. هر چند کشورهای غربی در ابتدا با ترکیب کمیسیون حقوق بشر مخالف بوده و استدلال می‌نمودند که حضور کشورهای ناقض حقوق بشر مانعی بر کارآمدی این نهاد و خدشه‌دارشدن مشروعیت آن است، لیکن در ترکیب شورای حقوق بشر سهم کشورهای در حال توسعه بیشتر شده است و این مسأله تأثیر خود را در آرای این شورا نشان داده است به نحوی که علی‌رغم مخالفت کشورهای غربی، در ۶ نشست از ۹ نشست شورا، قطعنامه علیه سیاست‌های نژادپرستانه اسرائیل به تصویب رسیده است. بر این اساس، اتحادیه اروپایی در تعقیب خواسته‌های خود دچار مشکل شده و این مسأله می‌تواند بر استفاده ابزاری اتحادیه از نهادهای بین‌المللی و در نتیجه روابط ایران و اتحادیه تاثیرگذار باشد. در پایان مناسب است به سخن اخیر خاویر سولانا که نمایان‌گر نوع نگرش اروپاییان است توجه شود. وی می‌گوید: «اروپا چگونه می‌تواند در یک دنیای پیچیده‌تر و کمتر غربی به گونه مؤثری از کارت‌های خود استفاده کند؟ اگر به روند فعلی ادامه دهیم این ریسک وجود خواهد داشت که دنیا توسط دیگران و لذا برای دیگران طراحی شود. یکی از حوزه‌هایی که اروپا باید و می‌تواند ابتکارات بیشتری ارائه دهد، توسعه قواعد و نهادهای جدید برای اداره در دنیایی پیچیده‌تر و بی‌ثبات‌تر است» (سولانا، ص ۲۳).

یادداشت‌ها

آقایی، سید داود، «جایگاه اتحادیه اروپایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره سازندگی»، *فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۳۷، ش ۳، پائیز ۱۳۸۶،ص ۱.

جعفری ولدانی، اصغر، «روابط ایران و اتحادیه اروپایی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱»، *مجله اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، ش۱۹۸-۱۹۷، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، صص ۵۳-۴۰.

سولانا، خاویر، نظام بین‌الملل از دیدگاه اتحادیه اروپایی، روندها و چشم‌انداز، رضا زبیب، ماهنامه *رویدادها و تحلیل‌ها*، ش ۲۳۰.

شریفیان، جمشید، (۱۳۸۰)، *راهبرد جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر در سازمان ملل متحد*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

شیر غلامی، خلیل ،«میزگرد سه جانبه ایران، اتحادیه اروپایی و بلژیک»، *ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ش ۱۵۹ ،خرداد ۱۳۸۱. سخنرانی فاستراب (رئیس امور ایران در کمیسیون اروپا).

کیسینجر، هنری، «خاورمیانه، جهانی دستخوش تحول»، ترجمه: هوشنگ مهدوی، *مجله اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی*، ش ۱۷۰-۱۶۹، مهر و آبان ۱۳۸۰، صص ۲۵-۱۶.

مرادی، منوچهر ،(۱۳۸۵)، *چشم‌انداز همکاری ایران و اتحادیه اروپا در تأمین ثبات و امنیت در قفقاز جنوبی*: حدود و امکانات، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

موسویان، سیدحسین، (۱۳۸۵)، *چالش‌های روابط ایران و غرب، بررسی روابط ایران و آلمان*، تهران: دفتر مطالعات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

موسی‌زاده، رضا،« نظام اروپایی حقوق بشر در پرتو کنوانسیون ۱۹۵۰ رم»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره ویژه اروپا، تابستان ۱۳۷۸، صص ۲۷۳-۲۵۵.

مهرپور، حسین، «اجلاس کمیسیون حقوق‌بشر و رد قطعنامه علیه ایران»، *مجله راهبرد*، ش۲۳، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۴۵.

ــــــــــــــ ۱۳۷۴، *حقوق بشر در اسناد بین المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات اطلاعات.

یاری، بهروز، (۱۳۸۰)، اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران، چالش حقوق بشر، *کتاب اروپا*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران.

- Matthias Struwe, the Policy of ‘Critical Dialogue’: An Analysis of European Human Rights Policy towards Iran from 1992 to 1997.
- Middle East Paper No. 60, University of Durham Centre for Middle Eastern & Islamic Studies, November 1998.
- Mousavian, Seyyed Hossein, Iran–Europe Relations Challenges and Opportunities, Rutledge, 2008.
-Serfaty Simon, “Bridging the Gulf across the Atlantic: Europe and United State in the Persian Gulf”, the Middle East Journal, Vol.52.No:3, Summer 1998, P. 5.

-Pattn Chris, "The Iranian Choice: an Opportunity to Embrace the Family of Nation", Speech at Institute for Political and International Studies (IPIS), Tehran, 5 February 2003, http://europa:eu.int

-Commissioner Vannid Archirafi, European Parliament Debates, 22 April 1993, No: 3-430.

-Resolution of the Council and of the Member States Meeting in the Council on Human Right, Democracy Subcommittee on the Human Rights, PE156.345,20-21992. UN Human Rights Council.
http://www2.ohchr.org/english/bodies/hrcouncil/

- Declaration on Human Rights, 21 July 1986, European Political Cooperation Bulletin, 1986.

سازمان ملل و تسخیر سفارت آمریکا

صفت‌الله طاهری شمیرانی[۱]

چکیده: تسخیر سفارت آمریکا واکنش درقبال سیاست‌هایی بود که دولت آمریکا با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه کشور ما آغاز کرد و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی و حتی بعد از آن و زمان تسخیر سفارت آن‌ها را ادامه داده بود. تسخیر سفارت آمریکا پاسخ به تهدیدهای خارجی نسبت به انقلاب بزرگ اسلامی و دستاوردهای آن بود که باتوجه به تجربیات تاریخی به نگرانی جدی آن روز بخش قابل‌توجهی از دانشجویان و مردم تبدیل شده بود که دفاع از انقلاب مردمی و نظام نوپای حاصل از آن را مهم‌ترین وظیفه خود می‌دانستند. عکس‌العمل مثبت مردم در سراسر کشور پس از تسخیر سفارت آمریکا و اجماع عمومی در تأیید آن حرکت نشان داد که سیاست‌های آمریکا تا چه میزان در افکار عمومی آثار منفی برجای گذاشته و آن سیاست‌ها و دخالت‌ها و حمایت از رژیم دیکتاتوری شاه تا چه حد موجب نفرت همگانی شده بود. مقاله حاضر، اقدامات دبیرکل وقت سازمان ملل، تشکیل کمیسیون تحقیق، قطعنامه‌های شورای امنیت در ارتباط با موضوع گروگان‌ها در سفارت آمریکا و نیز طرح مسئله در دیوان بین‌المللی دادگستری و بالاخره بیانیه الجزایر را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: ایران، گروگان‌گیری، شاه، آمریکا، سفارت، تسخیر، خط امام، کارتر.

با تسخیر (تصرف)[۲] سفارت‌خانه آمریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ به دست دانشجویان و عدم‌موفقیت تلاش‌های اولیه برای حل‌وفصل این بحران، دولت آمریکا در اولین گام با این توضیح که با اشغال سفارت این کشور در تهران، صلح و امنیت بین‌المللی در معرض خطر قرار گرفته به طرح موضوع در شورای امنیت سازمان ملل

---

۱. آقای صفت‌الله طاهری شمیرانی، مشاور حقوقی سازمان همکاری اقتصادی (اکو)،

taheri52sh@yahoo.com

۲. در منابع و اسنادی که از طرف دانشجویان مسلمان پیرو خط امام منتشر شده از این واقعه به‌عنوان تسخیر نام برده شده لیکن در سایر مدارک از آن به‌عنوان تصرف یا اشغال یاد می‌شود.

پرداخت. در این رابطه نماینده آمریکا در سازمان ملل در تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۵۸ (۹ نوامبر ۱۹۷۹) طی نامه‌ای به شورای امنیت خواستار مداخله این شورا برای آزادی اعضای دیپلماتیک و کنسولی سفارت آمریکا در تهران شد. دولت کارتر در گام بعدی در روز ۲۲ آبان ۱۳۵۸ دستور توقیف کلیه دارایی‌های ایران در بانک‌های آمریکایی و شعبه‌های خارجی آن را صادر کرد و خرید نفت از ایران را متوقف ساخت.(۱)

در ۱۳ آذر ۱۳۵۸ (۴دسامبر ۱۹۷۹) اولین قطعنامه شورای امنیت در رابطه با تصرف سفارت آمریکا در تهران صادر و در نهم دی ۱۳۵۸، قطعنامه دیگری را شورای امنیت سازمان ملل تحت فشار آمریکا علیه ایران تصویب کرد که در آن تا ۱۷ دی‌ماه همان سال به ایران مهلت داده شده بود تا گروگان‌های آمریکایی را آزاد کند.

علاوه‌بر این اقدامات، واشنگتن با تشکیل نیروی موسوم به واکنش سریع در خلیج‌فارس در دی ۱۳۵۸ به تصرف سفارت این کشور در تهران در بُعد نظامی عکس‌العمل نشان داد. قطع رابطه سیاسی آمریکا با ایران در۲۰ فروردین ۱۳۵۹ از دیـــگر اقدامات آمریـکا علیه ایران محسوب می‌گردد، هر چند که این اقدام با استقبال ایران مواجه شد. در پی این اقدام، کارتر با صدور دستور اجرایی، مجازات‌های اقتصادی را که از مسدودساختن دارایی‌های ایران در نوامبر ۱۹۷۹ شروع شده بود به تحریم کامل اقتصادی بسط داد. متعاقباً کارتر با صدور دستور اجرایی دیگری تمامی واردات از ایران را ممنوع نمود. وی به ایران هشدار داد در صورت عدم‌موفقیت در آزادی گروگان‌ها از طریق اعمال فشارهای اقتصادی، به دیگر اقدامات در صورت لزوم مبادرت خواهد نمود.

سرانجام، موضوع گروگان‌گیری، توسط آمریکا به دیوان بین‌المللی دادگستری در لاهه ارجاع داده شد که در مقوله توسل به راهکارهای حقوقی در رابطه با تصرف سفارت این کشور در تهران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. تسخیر سفارت آمریکا در تهران

در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ (چهار نوامبر۱۹۷۹)، در تظاهراتی به مناسبت سالروز کشته‌شدن دانشجویان توسط نیروهای شاه در جریان انقلاب،[1] گروهی از تظاهرکنندگان به هنگام عبور از برابر سفارت آمریکا در تهران تغییر مسیر داده و پس از ورود به داخل

---

۱. در۱۳ آبان ۱۳۵۷ و درجریان شکل‌گیری انقلاب اسلامی، در درگیری بین تظاهرکنندگان و نیروهای نظامی چند تن از تظاهرکنندگان کشته شدند.

سفارت، آن را به کنترل خود در آوردند. بنا بر گزارشات، تلاش گروه مذکور که به پانصد تا ششصد نفر بالغ می‌گردید برای تصرف سفارت، تا ساعت چهار بعدازظهر آن روز به طول کشید و آنان پس از کنترل سفارت در اولین اعلامیه خود را «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» خوانده و اعلام داشتند اشغال «لانه توطئه» در اعتراض به اعطای پناهندگی آمریکا به شاه صورت گرفته است.

با تصرف سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اعضای این سفارت به همراه دو تبعه این کشور (یک معلم و یک تاجر) به گروگان گرفته شدند و آزادی آنان به اقداماتی از طرف آمریکا ازجمله استرداد شاه و بازگردانیدن دارایی‌های وی به ایران منوط گردید. تعداد افراد به گروگان گرفته‌شده در ابتدا ۶۶ نفر بود که نهایتاً با آزادی افراد سیاه‌پوست و زنان در فاصله ۱۸ تا۲۰ نوامبر۱۹۷۹، تعداد آن‌ها در داخل سفارت به ۵۰ نفر تقلیل یافت. در میان این گروگان‌ها، ۲۸ نفر از مصونیت دیپلماتیک برخوردار بودند و ۲۰ نفر از اعضای اداری و فنی[۱] بودند.

علاوه بر این، کاردار سفارت آمریکا و دو دیپلمات دیگر این کشور که در همان روز برای انجام ملاقات به وزارت امور خارجه رفته بودند، به اجبار تا پایان بحران در این مکان باقی ماندند[۲] که در نتیجه تعداد کل گروگان‌ها به ۵۳ نفر رسید.[۳]

علاوه بر سفارت آمریکا در تهران، کنسولگری‌های این کشور در تبریز و شیراز نیز در روز بعد یعنی۱۴ آبان ماه ۱۳۵۸ به اشغال گروهی از تظاهرکنندگان درآمد، لیکن

---

۱. طبق کنوانسیون وین ۱۹٦۱ اعضای اداری و فنی سفارت خانه ها به استثنای دو مورد، از همان مزایا و مصونیت‌های اعضای دیپلماتیک برخوردارند.

۲. بروس لینگن کاردار سفارت آمریکا که به همراه دو تن دیگر از اعضای سفارت صبح روز یکشنبه (سیزدهم آبان ۱۳۵۸) به وزارت امور خارجه ایران رفته بود در حال ترک ساختمان وزارت خارجه در باغ ملی از خبر تصرف سفارت توسط دانشجویان پیرو خط امام مطلع شد. به‌دنبال این خبر وی به ساختمان وزارت خارجه بازگشت تا با مقام‌های ایرانی برای پایان دادن به تصرف سفارت رایزنی کند. اما تلاش‌های او در آن روز و روزهای بعد بی‌نتیجه ماند؛ چرا که دولت موقت مهدی بازرگان دو روز بعد سقوط کرد. درنتیجه بروس لینگن و همراهان وی مجبور شدند تا پایان مسئله گروگان‌گیری درژانویه ۱۹۸۱در ساختمان وزارت امور خارجه بمانند.

۳. یک نفر از گروگان‌ها به نام ریچارد آی کوئین نیز به علت بیماری در۱۱ ژوئیه۱۹۸۰ آزاد شد.

نظر به اینکه فعالیت این دو کنسولگری متعاقب حمله قبلی در بهمن‌ماه گذشته متوقف شده بود، کسی به گروگان گرفته نشد.[۱]

از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، روابط دو کشور ایران و آمریکا به لحاظ نقش این کشور در سرنگونی دولت قانونی ایران در مرداد ماه ۱۳۳۲ و متعاقباً سیاست‌های آمریکا در حمایت ازشخص شاه و سیاست‌های رژیم وی تیره بود. لیکن ورود شاه به آمریکا در۲۳ اکتبر ۱۹۷۹ برای معالجات پزشکی، برتیرگی روابط بین دو کشور افزود و این امر نیز نگرانی بسیاری از ایرانیان را از تکرار مداخله آمریکا برای باز گردانیدن شاه به تخت سلطنت همانند سال ۱۹۵۳ موجب شد. درخصوص علل تصرف سفارت آمریکا در تهران، توجیهات و دلایل زیادی قابل ذکر است. از زمره این منابع در یکی از کتب منتشره توسط مرکز اسناد انقلاب در رابطه با اشغال سفارت آمریکا در تهران چنین آمده است:

«شکی نیست که تسخیر سفارت، حرکتی خودجوش، مردمی و غیردولتی بود که عده ای از دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها انجام دادند. آنان بعدها برای اثبات استقلال خود از گروه‌های سیاسی و پیروی بی‌چون‌وچرا از امام، عنوان «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» را برای خود برگزیدند. انگیزه‌های اصلی حرکت، مقابله با احتمال سلطه دوباره آمریکا بر ایران، اعتراض به جنایت‌های ۲۵ ساله آمریکا در ایران که به‌طور مشخص با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ آغاز شده بود، اعتراض به حضور شاه مخلوع در آمریکا و تثبیت جریان ارزشی و اصول‌گرا و همچنین مقابله با حرکت‌های کند و غیرانقلابی دولت موقت بود که اندک اندک زمینه دلسردی مردم و انقلابیون واقعی را از انقلاب و دستاوردهای آن، فراهم می کرد».[(۲)]

اضافه می‌نماید به‌دلیل پیش‌بینی عواقب و اثرات پذیرش شاه در آمریکا برای معالجات پزشکی بر وضعیت سفارت آمریکا در تهران، در زمان بررسی این درخواست از طرف مقامات آمریکایی با مقامات ایرانی در این خصوص مشورت‌هایی صورت گرفت و تشدید اقدامات حفاظتی درخواست شده بود.[(۳)] البته اکثر متخصصان امور ایران در

---

۱. علاوه بر سفارت و کنسولگری های آمریکا درایران که به کنترل تظاهرکنندگان درآمد، سفارت بریتانیا درتهران در روز ١٤ آبان ۱۳۵۸ و کنسولگری عراق درکرمانشاه در روز بعد تحت کنترل گروهی از تظاهرکنندگان قرار گرفت که به‌دنبال دستور مقامات دولتی، به حضور تظاهرکنندگان در این اماکن به فوریت خاتمه داده شد.

آمریکا براساس هشدارهای سفارت از تهران، به این جمع‌بندی رسیده بودند که نبایستی به شاه اجازه سفر به آمریکا داده شود. دیوید نیوسام معاون وقت وزارت امور خارجه آمریکا و مسئول سیاست این کشور در رابطه با ایران نیز با این ارزیابی موافق بود. وی تلاش کرد سایروس ونس وزیر امور خارجه را متقاعد سازد اعطای روادید به شاه صرف‌نظر از جنبه‌های سیاسی و بشردوستانه، عواقب مخربی بر منافع آمریکا در ایران خواهد داشت.(۴) لیکن ونس اعطای روادید موقت به شاه را به کارتر توصیه کرد و کارتر هم از انجام این اقدام خشنود بود.(۵)

به‌طور کلی می‌توان چنین استنباط نمود که هم دولت آمریکا و هم سفارت این کشور در تهران از درک واقعیات و تحولات ایران ناتوان بودند. این بحث از آن جهت دارای اهمیت است که دیپلمات‌های آمریکایی قبل از انقلاب از توجه به نارضایتی فزاینده مردم نسبت به رژیم شاه غفلت ورزیدند. (۶) در تبیین علل عدم توجه دیپلمات‌های آمریکایی به تحولات ایران گفته شده که آنان به دلیل ارتباط با طبقه و گروه‌های خاصی از جامعه، از جنبش‌های مخالف شاه جدا ماندند هرچند که دیپلمات‌های آمریکایی و عوامل اطلاعاتی این کشور تلاش کمی برای فهم جامعه ایرانی– اسلامی بعمل آوردند.(۷) پس از انقلاب هم، دولت کارتر علی‌رغم هشدارهای مسئولان مربوطه از توجه به حساسیت‌های دولت و مردم ایران نسبت به پذیرش شاه درآمریکا خودداری نمود. پس از تصرف سفارت آمریکا، دولت بازرگان که چند روز قبل از آن، در الجزیره با برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا ملاقات داشت و مقامات سفارت این کشور در تهران را چندین‌بار از تعهد کشورش به حفاظت از آن سفارت مطمئن ساخته بود، استعفا نمود.

دولت آمریکا به‌دنبال این تغییرات در ایران درصدد اعزام هیأتی متشکل از رمزی کلارک وزیر دادگستری اسبق و ریچارد میلر به تهران برای گفتگو با مقامات ایرانی برآمد. رمزی کلارک از اولین مقامات آمریکایی حامی آیت‌الله خمینی (ره) بود که با ایشان در ژانویه ۱۹۷۹ در پاریس ملاقات نموده بود. میلر نیز از اعضای وزارت خارجه این کشور و از مأمورین سابق در ایران بود که به مخالفت با سیاست آمریکا در حمایت از شاه اشتهار داشت. هیأت مذکور حامل پیام کارتر به مقامات ایرانی بود و اختیار تام برای مذاکره جهت حل و فصل موضوع را داشت. لیکن در راه سفر به تهران بود که

آیت‌الله خمینی (ره) عدم پذیرش آنان را اعلام داشت. در نتیجه کاخ سفید از هیات مذکور خواست تا روشن شدن وضعیت در استانبول بماند.[۸]

در ۱۷ نوامبر ۱۹۷۹ آیت‌الله خمینی (ره) طی فرمان رسمی ضمن بیان این که سفارت آمریکا مرکز جاسوسی و توطئه می‌باشد اعلام داشتند کسانی که در این مکان به توطئه علیه جنبش اسلامی می‌پرداختند از احترامات دیپلماتیک برخوردار نمی‌گردند.[۹]

پیشنهاداتی نیز برای میانجی‌گری صورت گرفت. ازجمله دریک اقدام غیرمنتظره سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) برای میانجی‌گری اعلام آمادگی نمود که مقامات آمریکایی علی‌رغم اکراه از قبول آن به دلیل مغایرت سیاست این کشور با همکاری با ساف، این پیشنهاد را پذیرفتند. متعاقباً پاپ ژان پل دوم هم فرستاده‌ای را برای ملاقات با آیت‌الله خمینی (ره) به قم فرستاد که در نهایت هیچ‌یک از این تلاش‌ها به نتیجه‌ای نرسید. آیت الله خمینی (ره) در ملاقات با نماینده پاپ اعلام داشت قادر به هیچ اقدامی در مورد گروگان‌ها نیست مگر این که آمریکا شاه را به ایران باز گرداند.[۱۰]

آیت‌الله خمینی (ره) در مصاحبه با *تایمز* در پاسخ به سئوال مربوط به مخالفت ایشان با میانجی‌گری افرادی چون رمزی کلارک، والدهایم، نماینده پاپ و سازمان ساف، بیان می‌دارند که هدف من آن بود که به مردم دنیا نشان دهم که نبایستی بین ظالم و مظلوم میانجی‌گری کرد، چنین میانجی‌گری خود یک بی‌عدالتی بزرگ است.[۱۱] بدین سبب در بحران روابط میان ایران و آمریکا، بازگردانیدن شاه به ایران به مهم ترین و اساسی ترین خواسته دانشجویان پیرو خط امام و سپس دولت ایران برای حل و فصل مسأله تصرف سفارت آمریکا در تهران تبدیل شد. بدون تردید در صورت توجه آمریکاییان به نگرانی‌های مردم ایران به‌خصوص موافقت دولت آن کشور با بازگردانیدن شاه به ایران، این امر می‌توانست در حل و فصل این بحران و آزادی گروگان‌ها در زمان کوتاه‌تری، بسیار مؤثر واقع گردد.

۲. طرح موضوع در سازمان ملل

متعاقب تصرف سفارت آمریکا و تحولات بعدی به‌خصوص حمایت شخص آیت‌الله خمینی (ره)[۱] از این اقدام دانشجویان، آمریکا که امیدوار به حل و فصل سریع موضوع همانند دفعه قبل (جریان تصرف سفارت آمریکا در تاریخ ۵۷/۱۱/۲۵) بود، به طرح موضوع در سازمان ملل پرداخت. همان‌گونه که اشاره شد شورای امنیت اولین رکنی بود که آمریکا موضوع تصرف سفارت خود در تهران و گروگان‌گیری کادر این سفارت را مطرح ساخت. ذیلاً نقش و مداخله نهادها و ارکان سازمان ملل دراین بحران را در قالب اقدامات سیاسی و حقوقی، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) اقدامات سیاسی سازمان ملل

۱. شورای امنیت

طبق منشور سازمان ملل، شورای امنیت به‌عنوان رکن سیاسی این سازمان مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را عهده‌دار است. لذا جلوگیری از منازعات و یا شدت گرفتن اختلافات، فعالیت اصلی و محوری این رکن محسوب می‌گردد. ارجاع موضوع تصرف سفارت آمریکا در تهران به شورای امنیت ابتدا در ۱۸ آبان ۱۳۵۸ (۹ نوامبر۱۹۷۹) توسط آمریکا و سپس در ۲۵ نوامبر توسط دبیرکل سازمان ملل صورت گرفت. البته دولت ایران نیز تشکیل جلسه شورای امنیت را خواستار شده بود لیکن نه برای رسیدگی به موضوع سفارت آمریکا در تهران بلکه برای رسیدگی به تهدیدات آمریکا علیه ایران.[(۱۲)] درخواست طرح موضوع در شورای امنیت توسط آمریکا با این توضیح صورت گرفت که ایران با اشغال سفارت خانه این کشور در تهران، صلح و

---

۱. در روز دوم اشغال سفارت آمریکا، امام خمینی (ره) حرکت دانشجویان را مورد تأیید قرار داده و می‌گویند: «امروز درایران باز انقلاب است. انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول. در این انقلاب شیطان بزرگ، آمریکاست.» سیداحمد خمینی به نمایندگی از رهبری انقلاب در جمع دانشجویان حضور می‌یابد و در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت می‌کند. خبرنگاری از او می‌پرسد علت حضور و مأموریتتان در رابطه با اشغال سفارت آمریکا چیست؟ او پاسخ می‌دهد: «من به دعوت برادران پیرو خط امام به اینجا آمدم.» سید احمد خمینی اضافه می‌کند: « تمام مردم ایران از عمل دانشجویان پشتیبانی می‌کنند.» اما چند ساعت پس از مصاحبه وی، دولت موقت مهندس بازرگان استعفا می‌دهد و با پذیرش این استعفاء شورای انقلاب از سوی رهبر انقلاب مأمور اداره کشور می‌شود. ابوالحسن بنی‌صدر نیز به سرپرستی وزارت امور خارجه برگزیده می‌شود.

امنیت بین‌المللی را در معرض خطر قرار داده است. در این رابطه نماینده آمریکا در سازمان ملل در نخستین روزهای بحران روابط ایران و آن کشور، طی نامه‌ای به شورای امنیت خواستار مداخله این شورا برای آزادی اعضای دیپلماتیک و کنسولی سفارت آمریکا در تهران شد.(۱۳)

بیانیه‌های رئیس شورای امنیت

نخستین بیانیه رئیس شورای امنیت در تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۵۸ (۹ نوامبر۱۹۷۹) در پاسخ به در خواست آمریکا صادر شد. وی در این بیانیه ضمن تصریح برعدم قصد دخالت در امور داخلی کشورها و با تأکید براینکه قاعده تعرض‌ناپذیری اماکن و مأموران دیپلماتیک در تمام موارد طبق مقررات پذیرفته شده بین‌المللی رعایت می‌گردد، از ایران خواست بلادرنگ اعضای دیپلماتیک و کنسولی سفارت آمریکا در تهران را آزاد نماید. در بیانیه مذکور که با حمایت تمامی اعضای شورای امنیت صادر شد از دبیرکل سازمان ملل هم خواسته شده بود مساعی جمیله خود را برای آزادی اعضای دیپلماتیک آمریکا در تهران به کار گیرد.(۱۴)

همان‌طور که گفته شد دولت ایران نیز تشکیل جلسه شورای امنیت را خواستار شده بود. در این رابطه بنی‌صدر وزیر خارجه جدید ایران که در پی استعفای دولت بازرگان عهده‌دار این سمت شده بود طی نامه ای به دبیرکل چنین بیان می دارد:

«کشور ایران از زمان کودتای ۱۹۵۳تا سقوط رژیم شاه مستقیماً تحت سلطه آمریکا قرار داشت. امروزه که زمان بسیار حساسی برای کشور ما می باشد آمریکا مجدداً درصدد راه اندازی یک جنگ روانی علیه ایران در آمریکا و کشورهای غربی می باشد.

در آمریکا ایرانیان مورد حمله و بازداشت قرار گرفته و بحث اخراج آنان مطرح است. کنسولگری‌های ما هدف تجاوز قرار گرفته و دولت آمریکا نه تنها درصدد خاتمه دادن به این اقدامات نیست بلکه در حال آمادگی برای حمله نظامی و اقدامات اقتصادی علیه ایران است».

بنی‌صدر در این نامه با گلایه از آمریکا به خاطر پذیرش شاه در خاکش به رغم هشدارهای ایران و هم چنین عدم موافقت با درخواست مشروع استرداد وی، آمریکا را مسئول وقایع پیش آمده می‌خواند و می‌افزاید:

«اگر دولت آمریکا نسبت به تحویل کسانی که به مردم ایران خیانت نموده‌اند، رفتاری بی‌تفاوت نمی‌داشت و یا چنانچه اقدامات نادرست شاه سابق را در دوران حکومت خونین و غیرمشروع وی به رسمیت می شناخت، اکنون بهترین روابط ممکن می‌توانست بین مردم ایران و مردم آمریکا وجود داشته باشد».

در ادامه بنی‌صدر با طرح دو شرط یعنی شناسایی جنایات رژیم شاه و بازگردانیدن اموال و دارایی‌های وی، خانواده و وابستگان شاه به ایران، به‌عنوان پیشنهادت ایران برای حل و فصل موضوع و با اشاره به مسئولیت دبیرکل در جلوگیری از جنگ و تهدید جهان، خواستار تشکیل جلسه شورای امنیت شده و اظهار امیدواری می‌نماید که دبیرکل در حمایت از خواسته مشروع مردم ایران، ترغیب آمریکا جهت ترک رویکرد خصمانه‌اش و پذیرش خواسته‌مشروع ایران، نهایت تلاش را مبذول دارد.(۱۵)

متعاقب تلاش‌های ناموفق جهت حل این بحران و باتوجه به استقبال هر دو کشور ایران و آمریکا از تشکیل جلسه شورای امنیت، دبیرکل در چهارم آذر ماه ۱۳۵۸ (۲۵ نوامبر۱۹۷۹) طی نامه‌ای به رئیس شورای امنیت، تشکیل آن را دراسرع وقت درخواست می‌کند. دبیرکل دراین نامه با بیان وضعیت وخیم روابط ایران و آمریکا و با اشاره به نگرانی عمیق آمریکا از اشغال سفارت این کشور در تهران و اعضای آن، به این نکته اشاره دارد که دولت ایران درصدد جبران بی عدالتی‌ها و موارد نقض حقوق بشر می‌باشد که رژیم گذشته مرتکب شده است.

وی باتوجه به نگرانی شدید جامعه بین‌المللی نسبت به سطح خطرناک تنش بین دو کشور ایران و آمریکا که صلح و ثبات در منطقه را در معرض خطر قرار داده و این که این بحران می‌تواند عواقب فاجعه‌باری برای کل جهان داشته باشد و باتوجه به مسئولیتش طبق منشور سازمان ملل[۱] خواستار تشکیل جلسه فوری شورای امنیت به منظور یافتن راه‌حلی مسالمت‌آمیز برای این مشکل شده بود.(۱۶)

به دنبال این مکاتبه، شورای امنیت تشکیل جلسه داد و بدون رأی‌گیری این درخواست تحت عنوان «نامه مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۷۹ دبیرکل به رئیس شورای امنیت» در دستور کار شورا قرار گرفت. در این جلسه دبیرکل به اجمال شورا را در جریان

---

۱. طبق ماده ۹۹ منشور ملل متحد، دبیرکل می‌تواند توجه شورای امنیت را به وضعیتی که به‌زعم وی تهدیدی به صلح و امنیت بین‌المللی است جلب نماید.

تلاش‌های انجام شده ازجمله رئیس آن شورا و تعدادی از دولت های عضو سازمان برای حل وفصل این بحران قرار داد و اظهار داشت:

«باتوجه به تحولات و شدت‌یافتن سطح تنش، جمع بندی من آن است که این بحران تهدیدی جدی به صلح و امنیت بین‌المللی است. لذا من در اجرای مسئولیت‌های محوله طبق منشور، درخواست تشکیل فوری جلسه شورای امنیت را نمودم. قابل ذکر است که هر دو کشور ایران و آمریکا از این اقدام استقبال کرده‌اند».(۱۷)

پس از این مکاتبه، رئیس شورای امنیت در تاریخ ۲۷ نوامبر۱۹۷۹ (ششم آذرماه ۱۳۵۸) طی بیانیه‌ای ضمن اعلام موافقت شورا با تعویق جلسه آن طبق درخواست ایران، بار دیگر از ایران خواست به فوریت اعضای دیپلماتیک و کنسولی سفارت آمریکا در تهران را آزاد نماید. در این بیانیه که همانند بیانیه قبلی با حمایت تمامی اعضای شورای امنیت صادر شد، آمده بود:

«با تشکر از بیانیه دبیرکل و باتوجه به نامه مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۷۹ وی مبنی‌بر درخواست فوری جلسه شورای امنیت سازمان ملل برای رسیدگی به تنش بین ایران و آمریکا در رابطه با ضبط سفارت آمریکا در تهران و بازداشت اعضای آن و با توجه به نامه کاردار نمایندگی ایران در سازمان ملل مبنی‌بر تعویق جلسه شورای امنیت[۱] به دلیل تلاقی این جلسه با روزهای تاسوعا و عاشورا که در

---

۱. نامه کاردار ایران به رئیس شورای امنیت (S/13650, 27 November 1979) به شرح ذیل می‌بود:

بر اساس دستور دولت خود افتخار دارم توجه شورای امنیت را به موارد ذیل جلب نمایم:

۱. دولت ایران از درخواست دبیرکل برای تشکیل جلسه شورای امنیت استقبال می کند.

۲. لازم به یادآوری است که وزیر خارجه ایران در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۷۹ طی نامه ای به دبیرکل ضمن جلب توجه وی به تهدیدات علیه صلح و امنیت ایران، تشکیل جلسه شورای امنیت را خواستار شده بود.

۳. هیات نمایندگی ایران مذاکرات مفصلی را با دبیرکل، رئیس و اعضای شورای امنیت انجام و بر تشکیل جلسه شورای امنیت پیش از روزهای بسیار مقدس تاسوعا و عاشورا تأکید ورزیده است. باتوجه به حساسیت بسیار موضوع مربوطه، مایلم درخواست تعویق جلسه شورای امنیت را به طور رسمی بنمایم.

٤. بایستی جنابعالی را مطلع نمایم که ایران آماده شرکت در مذاکرات شورای امنیت در بعدازظهر روز شنبه مورخ یک دسامبر ۱۹۷۹ می باشد.

آقای بنی صدر وزیر خارجه ایران قرار است روز شنبه وارد نیویورک شده و هیأت ایران را در مذاکرات شورای امنیت هدایت خواهند نمود.

ایران بسیار محترم می‌باشد و هم چنین به‌لحاظ امکان حضور جناب آقای ابوالحسن بنی‌صدر وزیر خارجه ایران در جلسه شورای امنیت، پس از مشورت با اعضای شورای امنیت با تعویق آن به ساعت ۹ صبح روز اول دسامبر موافقت می‌نماید مشروط بر این که در صورت ضرورت و چنانچه شرایط ایجاب نماید این جلسه قبل از آن نیز بتواند تشکیل گردد. شورای امنیت باتوجه به تهدید جـدی بـــه صلح و امنیت بین‌المللی از هیچ تلاشی برای حل‌وفصل موضوع از طرق مسالمت‌آمیز و براساس عدالت و حـقوق بین‌الملل خودداری نخواهد نمود».(۱۸)

قطعنامه‌های شورای امنیت

به‌دنبال تحولات فوق الذکر ازجمله نامه دبیرکل به شورای امنیت و تأکید بر فوریت تشکیل جلسه شورای امنیت جهت بررسی راه‌های آزادی گروگان‌ها، امیدواری زیادی برای تشکیل این جلسه با حضور وزرای خارجه ایران و آمریکا به‌وجود آمد. لیکن به‌دنبال کنار رفتن بنی صدر از سمت وزارت خارجه ایران و منتفی شدن حضور نماینده ایران در شورای امنیت، دولت آمریکا ضمن اصرار بر تشکیل فوری جلسه این شورا، موضع سخت‌تری در پیش گرفت و باتوجه به عدم پاسخ ایران به درخواست‌های رئیس شورای امنیت، خواستار صدور قطعنامه شدیداللحنی علیه ایران شد. در این راستا، کارتر رئیس جمهوری آمریکا طی نامه‌ای به شورای امنیت خواستار تصویب قطعنامه‌ای طبق فصل هفت برای تحریم همه جانبه ایران شد. دراین نامه وی اقداماتی چون مین‌گذاری بنادر ایران، انهدام تأسیسات نفتی داخلی و محدودیت‌هایی را در رابطه با دسترسی ایران به اعتبارات و تجارت خارجی مطرح نموده بود.(۱۹)

شورای امنیت بنابر درخواست آمریکا در تاریخ اول دسامبر ۱۹۷۹ تشکیل و سفیر آمریکا در سازمان ملل طی سخنانی مؤکداً از ایران خواست به فوریت تمامی گروگان‌ها را طبق مقررات بین‌المللی آزاد نماید. سخنرانان بعدی ازجمله سفیر شوروی در سازمان ملل نیز طی این جلسه و جلسات روزهای بعد با تکرار درخواست مذکور، خواهان ایفای ایران به تعهدات خود وفق مقررات حقوق بین‌الملل شدند.

قابل ذکر آن که صادق قطب‌زاده که پس از کناره‌گیری بنی‌صدر عهده‌دار پست وزارت امورخارجه ایران شده بود طی نامه‌ای به دبیرکل در رابطه با تحرکات علیه کشورش اظهار می‌دارد:

«باتوجه به توطئه‌های آمریکای امپریالیست و صهیونیسم بین‌المللی در اشاعه شایعات مربوط به امکان حملات تروریستی در آمریکا توسط عوامل به اصطلاح ایرانی، مایلم توجه شورای امنیت را به جدی‌بودن این توطئه‌ها که به منظور تأثیرگذاری بر مباحث و مذاکرات آن شورا صورت می‌گیرد جلب نمایم».[۲۰]

آنگاه درجلسه مورخ ۴ دسامبرشورای امنیت، اولین قطعنامه این شورا در رابطه با تصرف سفارت آمریکا در تهران به تصویب رسید. دراین قطعنامه با تکرار مفاد بیانیه‌های رئیس شورای امنیت، از دولت ایران خواسته شده بود گروگان‌ها را آزاد نماید و این که دو کشور ایران و آمریکا مسائل و اختلافات فیمابین را به‌طور مسالمت‌آمیز حل‌وفصل نمایند.[۲۱] در دیگر بندهای قطعنامه مذکور گفته شده بود:

«باتوجه به درخواست‌های رئیس شورای امنیت در مورخ ۹ و ۲۷ نوامبر ۱۹۷۹، با توجه به تعهد دولت ها به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات، با آگاهی از مسئولیت دولت‌ها برای خودداری از توسل به زور و با تأکیدبرتعهد راسخ دولت‌های عضو کنوانسیون‌های وین ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ مبنی بر حمایت از مصونیت اماکن دیپلماتیک و اعضای آنها،

- از دولت ایران می‌خواهد به فوریت گروگان‌ها را آزاد نموده و آنان را تحت حمایت قرارداده و اجازه دهد که خاک ایران را ترک نمایند.

- از طرفین می خواهد به حل و فصل اختلافات فیمابین از طرق مسالمت‌آمیز بپردازند».[۱]

---

۱. همان‌طورکه بعداً خواهد آمد شورای امنیت درحالی به بررسی این موضوع پرداخت که رسیدگی به آن براساس درخواست آمریکا در دستور کار دیوان بین‌المللی دادگستری قرار داشت. پس از تصویب قطعنامه مذکور نماینده آمریکا طی بیانیه‌ای اعلام داشت که این امر به‌منزله نفی تلاش‌های صلح آمیزدیگر ارکان سازمان ملل نمی‌باشد و تصویب قطعنامه مورد بحث نبایستی هیچ اثری بردرخواست صدور قرار موقت از دیوان داشته باشد (قطعنامه شماره ٤٥٧ مورخ ٤ دسامبر ۱۹۷۹).

تصویب این قطعنامه را کاخ سفید انزوای ایران ارزیابی کرد و آن را به‌منزله عدم حمایت کشورهای غیرمتعهد از ایران دانست. به موازات این شرایط، آمریکا به تلاش برای همراه‌ساختن متحدان خود و کسب حمایت آنان بر آمد. در اجلاس کشورهای سازمان ناتو در بروکسل، کشورهای مذکور حمایت خود را از آمریکا برای وضع تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران حتی درصورت وتوی شوروی اعلام داشتند، هر چند که به گفته برخی ناظران، کشورهای اروپایی تنها درصدد بازداشتن آمریکا از عملیات نظامی یکجانبه این کشور علیه ایران بودند و بدین سبب در هرمرحله‌ای تنها با آن میزان از اقدامات حداقلی که برای این هدف ضروری بود، موافقت می‌کردند.[۲۲]

در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۷۹ و قبل از تصویب قطعنامه دوم شورای امنیت یعنی در فاصله تصویب دو قطعنامه در شورای امنیت، کارتر ضمن تأکید بر تمایل کشورش بر راه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل این بحران، اعلام داشت که نیل به این هدف مستلزم اتخاذ تدابیر و انجام اقدامات مشخص توسط جامعه بین‌المللی است. در این رابطه وی بر اقدام شورای امنیت در قالب فصل هفتم منشور و اعمال تحریم های اقتصادی علیه ایران تصریح نمود.[۲۳] در۲۲ دسامبر همان سال آمریکا خواستار تشکیل جلسه دیگری در شورای امنیت برای بررسی و رسیدگی به عدم توجه ایران به قطعنامه مورخ ۴ دسامبر آن شورا و قرار موقت مورخ ۱۵ دسامبر۱۹۷۹ دیوان بین المللی دادگستری و اتخاذ تدابیر اجرائی براساس فصل هفتم منشور در الزام ایران به ایفای تعهدات مذکورگردید. در نامه نماینده آمریکا به رئیس شورای امنیت آمده بود:

«متأسفانه تلاش‌های دبیرکل به نتیجه مثبتی نرسیده و ایران قرار موقت دیوان را رد کرده است. درواقع ایران در مقابل تمامی تصمیمات جامعه بین‌المللی و همچنین تقاضاهای آزادی گروگان‌ها توسط دبیرکل، رئیس شورای امنیت و رئیس مجمع عمومی و تعدادی از دولت‌ها و رهبران جهان از هر مرام سیاسی و عقیده دینی به مخالفت برخاسته است. ایران در شرایطی غیرقابل قبول به نگهداری گروگان‌های آمریکایی ادامه می‌دهد».

نماینده آمریکا ضمن اشاره به بیانیه این کشور در شورای امنیت در مورخ ۴ دسامبر۱۹۷۹، مبنی برآمادگی کشورش برای مذاکره درخصوص شکایات مورد ادعای ایران و همکاری برای اقدامات فوری پس از آزادی گروگان‌ها جهت حل و فصل مسالمت‌آمیز مسائل باقی مانده بین دو کشور، می‌افزاید:

«تداوم مقابله با جامعه بین المللی به نظم جهانی که دارای اهمیت حیاتی برای همه ملت هاست لطمه وارد می سازد. شورای امنیت بایستی برای اجبار ایران به آزادی گروگان‌ها اقدام نماید. تمامیت و یکپارچگی حقوق بین‌الملل و دیپلماسی مدرن درگرو توانایی سازمان ملل در اجرای تعهداتش برای حفظ صلح و امنیت بین المللی است».(۲۴)

در۲۲ دسامبر نیز والدهایم طی گزارش کوتاهی با اشاره به اینکه مسأله تصرف سفارت آمریکا یک وضعیت استثنائی و غیر عادی است، خبر از عدم فیصله سریع آن داد.(۲۵) به‌دنبال این گزارش سفیر آمریکا در سازمان ملل خواستار تشکیل فوری جلسه شورای امنیت شد و تاریخ ۲۸ دسامبر را پیشنهاد نمود. در این مرحله آمریکا یک استراتژی دو مرحله ای را برای توسل به فصل هفت منشور دنبال می‌کرد، یکی اعزام دبیرکل به تهران و در واقع طی کردن راههای مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافات طبق فصل شش منشور و دیگری فراهم ساختن تصویب قطعنامه اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه ایران. در این رابطه ونس در سفر به نیویورک با دبیرکل ملاقات و با وی مذاکره نمود و از او خواست به شورای امنیت اعلام دارد ایران با پذیرش میانجیگری مخالفت می‌کند. سپس وی با حضور در جلسه شورای امنیت در ۲۹ دسامبر براین نکته تأکید نمود که در صورت عدم توجه ایران به خواست شورای امنیت، این شورا موظف به تصویب قطعنامه‌ای در اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه ایران است.

لذا متعاقب این درخواست و تحت فشار آمریکا، قطعنامه شماره ۴۶۱ در رابطه با ادامه بحران ناشی از تصرف سفارت آمریکا در ۳۱ دسامبر همان سال با یازده رأی موافق، بدون رأی منفی در شورای امنیت به تصویب رسید. دراین قطعنامه همانند قطعنامه قبلی، با اظهار نگرانی از تداوم تنش بین ایران و آمریکا به لحاظ طولانی شدن توقیف و بازداشت اتباع آمریکایی در ایران برخلاف مقررات بین المللی، چنین آمده بود:

- با یادآوری قطعنامه شماره ۴۵۷ مورخ ۴ دسامبر ۱۹۷۹،

- همچنین با یادآوری درخواست رئیس شورای امنیت در۹ نوامبر ۱۹۷۹ که در تاریخ ۲۷ نوامبر تکرار شده است،

- با ابراز نگرانی شدید از افزایش تنش بین جمهوری اسلامی ایران و آمریکا به لحاظ توقیف و بازداشت افراد آمریکایی که برخلاف مقررات حقوق بین‌الملل در ایران به

گروگان گرفته شده‌اند و این که این موضوع می‌تواند نتایج وخیمی برای صلح و امنیت بین‌المللی داشته باشد،

- باتوجه به نامه‌های وزرای خارجه ایران به تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۷۹ و اول دسامبر ۱۹۷۹ در رابطه با شکایات و اعلامیه‌های ایران در این قضیه،

- باتوجه به نامه دبیرکل در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۷۹ که در آن وی بیان داشته که به نظر او شرایط موجود بحران بین ایران و آمریکا تهدیدی جدی بر صلح و امنیت بین‌المللی است،

- با در نظرگرفتن قرارموقت دیوان بین‌المللی دادگستری مبنی‌بر درخواست آزادی فوری تمامی اتباع آمریکا که در ایران به گروگان گرفته شده‌اند و همچنین درخواست از ایران و آمریکا برای خودداری از هرگونه عملی که موجب تشدید تنش بین دو کشور می‌شود،

- همچنین با در نظر گرفتن گزارش دبیرکل مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۷۹[۲۶] در رابطه با تحولات اوضاع،

- باتوجه به تعهد دولت‌ها برای حل و فصل اختلافات بین‌المللی از راه‌های مسالمت‌آمیز و به گونه‌ای که صلح و امنیت بین‌المللی را در معرض خطر قرار ندهد،

- با آگاهی از مسئولیت دولت‌ها درخودداری از تهدید یا توسل به زور در روابط بین‌المللی علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر دولتی و یا طرقی که در مغایرت با مقاصد سازمان ملل است،

۱. بر قطعنامه ۴۵۷ شورای امنیت و تمامی جوانب آن تأکید نموده،

۲. از بازداشت و نگهداری گروگان‌ها در تعارض با قطعنامه ۴۵۷ و قرار مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۷۹ دیوان ابراز تأسف می‌نماید.

۳. بار دیگر از ایران می‌خواهد به فوریت تمامی اتباع آمریکایی را که به گروگان گرفته شده‌اند، آزاد نموده و اجازه دهد خاک آن کشور را ترک نمایند.

۴. تقاضای خود از دبیرکل برای مساعی جمیله و تشدید تلاش برای کمک به شورای امنیت را در نیل اهدافش که در این قطعنامه بیان شده تکرار و آمادگی دبیرکل برای سفر به تهران را مورد توجه قرار می‌دهد.

۵. از دبیرکل می‌خواهد نتیجه تلاش‌های خود را مجدداً به شورای امنیت گزارش دهد.

۶. مقرر می‌دارد که جلسه بعدی شورای امنیت در تاریخ ۷ ژانویه ۱۹۸۰ برای بررسی اوضاع تشکیل و در صورت عدم ایفای ایران به مفاد این قطعنامه، اقدامات مؤثری را طبق مواد ۳۹ و ۴۱ منشور ملل متحد تصویب و مورد پذیرش قرار دهد.[۱]

۲. اقدامات دبیرکل

علی‌الاصول در مواقعی که شورای امنیت قادربه اقدام نمی‌باشد، توجهات به دبیرکل و توانایی‌های وی برای کمک به فیصله بحران معطوف می‌گردد.[۲] باتوجه به سوابق در سازمان ملل و اقدامات دبیرکل در این‌گونه موارد، اصولاً چهار نقش یا وظیفه برای دبیرکل می‌توان در نظر گرفت:

۱. اشکال اولیه کمک‌های دیپلماتیک ازجمله تماس و مشورت‌های غیر رسمی،

۲. ابراز و بیان نگرانی‌های جامعه بین‌المللی از طرق اقدامات دیپلماتیک،

۳. میانجی‌گری، سازش و هماهنگی در اموری چون کمک به طرف یا طرفین درگیر در موارد نقض حقوق بشر یا تعدیل آلام بشری،

۴. تشکیل کمیسیون‌های تحقیق، حقیقت‌یابی و مواردی چون نظارت بر انتخابات.

قابل ذکر است که نقش دبیرکل در اکثر این‌گونه موارد، ایفای نقش طرف ثالث است و علی‌الاصول در این شرایط اختیارات دبیرکل محدود و عمدتاً تسهیل مذاکرات بین طرفین ذی‌نفع است. به‌علاوه، دبیرکل می‌تواند نظر شورای امنیت را به هر موضوعی که به عقیده وی ممکن است حفظ صلح و امنیت بین المللی را تهدید نماید، جلب کند. لذا دبیرکل دارای اختیار درخواست از شورای امنیت برای رسیدگی به موضوعات مربوط بـــه صلح و امنیت بین المللی و ارتباط با طرفین اختلاف است و می تواند مذاکره بین اعضای شورای امنیت یا طرفین یک اختلاف را تسهیل نماید.

---

۱. این قطعنامه درجلسه ۲۱۸٤ شورای امنیت با ۱۱ رأی موافق و چهار رأی ممتنع کشورهای شوروی، چکسلواکی، بنگلادش و کویت تصویب گردید.

۲. اصولاً در مورد نقش دبیرکل نظر واحدی وجود ندارد و دبیران کل سازمان ملل نیز رویه‌های مختلفی داشته‌اند. برای مثال داگ هامرشولد بر این اعتقاد بود که منشور به‌خصوص ماده ۹۹ آن، مسئولیت و اختیارات دیپلماتیک و سیاسی وسیعی به دبیرکل داده است، درحالی که اکثر دبیران کل ازجمله والدهایم در رابطه با اختیارات دبیرکل روشی محتاطانه در پیش گرفتند.

در بحران روابط بین ایران و آمریکا، دبیرکل سازمان ملل سعی در آرام‌ساختن اوضاع و کنترل بحران در اوج آن را داشت. وی دراین رابطه تلاش کرد با برقراری تماس‌های غیرمستقیم زمینه ملاقات وزرای خارجه دو کشور را فراهم سازد که در نهایت با مخالفت آیت‌الله خمینی (ره) با سفر بنی‌صدر به نیویورک و در نتیجه کناره‌گیری وی از سمت وزارت امور خارجه ایران منتفی شد. در مرحله بعد، دبیرکل براساس درخواست شورای امنیت به مساعی جمیله برای حل و فصل بحران پرداخت که ازجمله اقدامات وی در این رابطه سفر به تهران و تشکیل کمیسیون تحقیق متعاقب این سفر بود.

به‌طور کلی دبیرکل سازمان ملل در دو مقطع به موضوع سفارت آمریکا در تهران پرداخت، اول در چارچوب وظایف محوله که ضمن پیگیری بحران ناشی از تصرف سفارت خانه آمریکا در تهران و مذاکره و هماهنگی هائی با طرفین اختلاف، خواستار بررسی موضوع در شورای امنیت شد. دیگر سفر آقای والدهایم دبیرکل به تهران که متعاقب تصویب قطعنامه های شورای امنیت صورت گرفت.[1]

بنی‌صدر وزیر خارجه ایران در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۹ شرایط حل و فصل این بحران را پیشنهاد کرد و آمریکا که درصدد ارتباط با ایران از طریق دبیرکل بود در تلاش برای بهره‌برداری از این موضوع بر آمد. در این رابطه سایروس ونس وزیر خارجه به‌همراه معاون این وزارت‌خانه در ۱۴ نوامبر با دبیرکل ملاقات و در مقابل پیشنهادات بنی صدر، یک بسته چهار ماده‌ای حاوی نکات ذیل را ارائه داد:

۱. آزادی فوری گروگان‌ها و عزیمت آنان،

۲. تشکیل یک کمیسیون بین‌المللی برای تحقیق در مورد اتهامات نقض حقوق‌بشر توسط شاه،

۳. دسترسی به محاکم آمریکا برای بازگردانیدن دارایی‌های شاه،

۴. رعایت مقررات و قوانین بین‌المللی درخصوص منع مداخله در امور داخلی کشورها و احترام به مقررات حقوق دیپلماتیک.

---

۱. در بیانیه رئیس شورای امنیت نیز درتاریخ ۹ نوامبر ۱۹۷۹ از دبیرکل سازمان ملل خواسته شده بود مساعی جمیله خود را برای فیصله بحران به کار گیرد.

نهایتاً، در تاریخ ۲۵ نوامبر در مورد متنی جهت فیصله اختلافات توافق صورت گرفت و انتظار می‌رفت بنی صدر و ونس برای نهایی‌ساختن این توافق به نیویورک سفر نمایند. دبیرکل نیز بر این اساس خواستار تشکیل جلسه شورای امنیت شد. متعاقباً جلسه شورای امنیت در ۲۷ نوامبر تشکیل و همان‌طور که بیان شد بنا به درخواست ایران و به‌منظور فراهم ساختن حضور بنی‌صدر در جلسه شورای امنیت، جلسه مذکور به اول دسامبر موکول گردید. لیکن سه روز بعد بنی‌صدر از سمت وزارت خارجه برکنار و جانشین وی صادق قطب‌زاده اعلام داشت که در حال حاضر امکان انجام مذکرات وجود ندارد و از آمدن به نیویورک سر باز زد.[۲۷]

دبیرکل در ۲۲ دسامبر ۱۹۷۹ در تشریح تلاش‌هایش برای حل‌وفصل بحران و در رابطه با اجرای قطعنامه ۴۵۷ شورای امنیت، طی گزارشی به مطالب زیر اشاره دارد:

«مایلم به شورای امنیت درخصوص تحولات از زمان تصویب قطعنامه ۴۵۷ گزارش دهم.

۱. دو روز پس از تصویب قطعنامه با قطب‌زاده وزیر خارجه ایران در رابطه با شیوه و راه‌های به انجام رسانیدن تلاش‌هایم صحبت کردم. من با او درخصوص از سرگیری مذاکراتی که با نماینده اعزامی سلف وی داشتم، مذاکره کردم.

۲. لذا پیشنهاد کردم که یک نماینده تام‌الاختیار از طرف وی به نیویورک برای مذاکره درخصوص آزادی اعضای سفارت آمریکا در تهران و دیگر موضوعات مورد نظرسفر نماید. در غیر این صورت نماینده ویژه‌ای از طرف من برای بررسی این موضوعات به تهران سفر نماید. وزیر خارجه گفت که پاسخ وی منوط به مشورت با افراد ذی‌ربط در ایران است.

۳. همچنین، تبادل‌نظر با نماینده آمریکا پس از تصویب قطعنامه داشتم که وی تمایل کشورش را برای ازسرگیری مذاکرات از طریق تلاش‌های من برای حل و فصل سریع موضوع خاطرنشان ساخت.

۴. در ۹ دسامبر قطب‌زاده ضمن اعلام سلامتی گروگان‌ها، از تصمیم تشکیل یک هیأت داوری (ژوری) از نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی و ایرانیان خبر داد.

ـ ۱۹ دسامبر پیامی فوری به آیت الله خمینی (ره) فرستادم که نماینده سازمان ملل در تهران آن را در قم تحویل داد. دراین پیام بار دیگر آزادی فوری

گروگان‌ها را درخواست و با توجه به نزدیک شدن به کریسمس یادآور شدم که پیوستن آنان به خانواده‌هایشان دارای موضوعیت خاصی خواهد بود». وی می‌افزاید: «مجدداً آمادگی خود را برای سفر به ایران و مذاکره درخصوص این موضوع با ایشان در هر زمانی اعلام داشتم. در تمامی این دوران، در تماس با نماینده دائم آمریکا و وزیر خارجه در واشنگتن و همچنین با نمایندگان کشورهایی که می‌توانند به این وضعیت مشکل کمک نمایند، بوده‌ام. به‌علاوه، در ۲۱ مارس مجدداً با قطب‌زاده تماس تلفنی داشتم. از این تماس و همچنین مذاکرات با نماینده ایران چنین می‌توانم نتیجه‌گیری کنم که انتظاراتی که برای پیشرفت و حل‌وفصل این موضوع پیش آمده بود، قابل حصول نیست. همان طوری‌که در بیانیه‌های قبلی گفتم ما با یک وضعیت فوق‌العاده غیرمعمول و استثنائی مواجه هستیم. من کماکان به تلاش‌هایم برای انجام وظیفه محوله از طرف شورای امنیت برای یافتن راه‌حل قابل قبول طرفین ادامه می‌دهم».(۲۸)

سفر به ایران

سفر دبیرکل به ایران براساس قطعنامه های شورای امنیت که در آن‌ها مساعی جمیله دبیرکل برای حل و فصل بحران فیمابین ایران و آمریکا درخواست شده بود، صورت گرفت. وی قبل از سفر به تهران با سایروس ونس ملاقات و مذاکره کرد. ونس تمایل کشورش را برای اجرای طرح چهار ماده ای که قبلاً برای حل و فصل این بحران ارائه شده بود اعلام و بند پنجمی را مبنی بر آمادگی آمریکا برای فیصله تمامی موضوعات فیمابین دو کشور در چارچوب منشور سازمان ملل مطرح ساخت. لیکن والدهایم پیش از سفر به ایران برای فاصله گرفتن از مواضع شورای امنیت در تهدید ایران و به‌کارگیری مجازات‌های اقتصادی و این که به‌عنوان نماینده و عامل شورای امنیت به حساب نیاید، اقدام به صدور بیانیه ای نمود که در آن تأکید شده بود وی مشخصاً در راستای وظایفی که طبق منشور به دبیرکل محول شده به تهران سفر می‌نماید. دبیرکل در سفر به تهران موفق به دیدار آیت الله خمینی (ره) نگردید که در آن زمان از ایشان به‌عنوان تنها فرد قادر به تصمیم‌گیری در این خصوص یاد می‌شد. در همین حال، در تهران تـــلاش گسترده و هماهنگی صـــورت می گرفت تا از سازمان ملل تصویری ارائه شود که با سیاستی جانبدارانه نسبت به شاه، از توجه به آلام و

مشکلات حقوق بشری مردم ایران در دوران رژیم گذشته غفلت ورزیده است. والدهایم در این سفر در روز های اول و سوم ژانویه با صادق قطب‌زاده وزیر امور خارجه ملاقات نمود و با این استدلال که آزادی گروگان‌ها می‌تواند موجبات رسیدگی به شکایات ایران را فراهم سازد مؤکداً بر آزادی گروگان‌ها اصرار ورزید، لیکن قطب‌زاده خواستار رسیدگی به شکایات ایران قبل از آزادی گروگان‌ها شد. والدهایم همچنین با شورای انقلاب به ریاست آیت‌الله بهشتی دیدار نمود اما شورای انقلاب نیز از نظر وزیر خارجه حمایت کرد.[۲۹] والدهایم در گزارش خود به شورای امنیت می‌نویسد:

«در چند موقعیت از نخستین مراحل بحران فیمابین ایران و آمریکا، پیشنهاد سفر شخصی به ایران را به منظور کمک به حل این مشکل ارائه نمودم. در تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۷۹ در پیامی به آیت‌الله خمینی صریحاً این پیشنهاد را مطرح ساخته و در ۳۰ دسامبر نماینده دائم ایران در سازمان ملل پیام صادق قطب‌زاده وزیر خارجه این کشور مبنی بر پذیرش این پیشنهاد را به من تسلیم نمود.

در بدو ورود به تهران قطب‌زاده وزیرخارجه از طرف شورای انقلاب از من در فرودگاه استقبال نمود و در روز بعد با وی در وزارت امور خارجه ملاقات نمودم که این ملاقات سه ساعت به طول انجامید. من در تشریح مواضع سازمان ملل، به تصمیمات و قطعنامه‌های مربوطه اشاره کردم. من بر نقض کنوانسیون‌های بین‌المللی و حقوق بین‌الملل به دلیل بازداشت اعضای سفارت آمریکا در تهران تأکید و بیان داشتم که جامعه بین‌المللی این‌گونه اعمال را نمی‌پذیرد و مکرراً آزادی گروگان‌ها را درخواست نموده است. من یادآور شدم که آزادی اعضای سفارت آمریکا پاسخی به خواسته جامعه بین‌المللی است و این امر استماع شکایات ایران را تسهیل می‌کند. براین نکته تأکید شد چنانچه هدف از بازداشت دیپلمات‌های آمریکایی جلب توجه بین‌المللی به اعتراضات مردم ایران بوده، حال دیگر این امر در خدمت این منظور نخواهد بود و برعکس ادامه این وضعیت غیرقانونی موجب وخیم‌شدن اوضاع و اقدامات اقتصادی علیه ایران می‌شود. آقای قطب‌زاده توضیح داد اقدامات اقتصادی علیه ایران بی فایده می‌باشد و ایـــران می‌تواند حتی در شرایط یک تحریم اقتصادی دوام آورد. وی گفت هرگونه فشار یا چنین اقداماتی تنها موجب برانگیخته شدن مقاومت بیشتر در ایران می‌گردد و استدلال نمود

به همان میزان که نقض مصونیت دیپلماتیک مغایر با حقوق بین‌الملل است، مداخله در امور داخلی کشور پذیرنده با مقررات حقوق بین‌الملل تعارض دارد».[۳۰]

والدهایم در بازگشت به نیویورک و درگزارش به شورای امنیت ضمن مفید خواندن سفرش به تهران و مؤثر بودن آن در شناخت و درک بهتر جوانب این بحران، امیدواری چندانی از امکان حل و فصل سریع مشکل به دست نمی‌دهد. وی در جمع‌بندی مذاکراتش با مقامات ایرانی چنین بیان می‌دارد:

«علی‌رغم مشکلات زیادی که در این سفر به دلیل ساختار خاص قدرت در ایران داشتم، این سفر را مفید و در درک بسیاری از حقایق این بحران، کمک‌کننده یافتم. گرچه در این سفر موفق به دیدار آیت‌الله خمینی نشدم، لیکن مذاکرات مفصل با وزیر خارجه و اعضای شورای انقلاب، دید روشن تری برای درک موضع رهبران ایران به من داد. در حال‌حاضر آنان آماده پاسخ به خواست جامعه بین‌المللی برای آزادی فوری گروگان‌ها نمی‌باشند و این موضوع را به استرداد شاه سابق و بازگردانیدن دارایی‌هایی که ادعا شده غیرقانونی به خارج برده شده مرتبط ساخته‌اند. در همان حال آنان از پیشنهاد تشکیل یک کمیته بین‌المللی تحقیق درخصوص موارد تخطی از حقوق بشر توسط رژیم گذشته حمایت کردند. من کاملاً آگاهم که این گزارش حاوی هیچ پیشنهادی برای این موضوع پیچیده و حساس نیست. با این وجود، این گزارش حاوی یک رشته نظرات و عناصری است که می‌تواند مبنایی را برای بررسی بیشتر بحران موجود توسط شورای امنیت فراهم سازد».[۳۱]

والدهایم در همین روز در واشنگتن با کارتر ملاقات و با بیان عدم تأثیر مجازات‌های اقتصادی علیه ایران از وی خواست از چنین تصمیمی عدول کند.[۳۲]

تشکیل کمیسیون تحقیق

دبیرکل پیشنهادات مشخصی ازجمله تشکیل کمیسیون تحقیق را براساس تماس‌هایش با طرف‌های ذی‌ربط مطرح کرد. بنابر اظهارات یک منبع، ایده تشکیل کمیسیون را شخص والدهایم مطرح کرد. پس از تصرف سفارت، بنی صدر وزیر خارجه وقت ایران طی نامه ای بیان داشت که آمریکا بایستی حداقل، انجام بررسی برای اثبات گناهان شاه را مورد تأئید قرار دهد. لذا ایده تشکیل یک هیأت داوری (ژوری) برای

بررسی خواسته‌های ایران در مقابل آزادی گروگان‌ها بدین نحو شکل گرفت که به شدت مورد حمایت دیپلمات‌های کشورهای اسلامی قرار گرفت. متعاقباً، والدهایم در۱۷ نوامبر ۱۹۷۹ این ایده را به‌طور خصوصی با طرفین مطرح کرد که می‌توان آن را یک تحول قابل ملاحظه خواند.[۳۳] بحث تشکیل کمیسیون تحقیق مجدداً در سفر دبیرکل به تهران و مذکرات وی با قطب‌زاده وزیر خارجه ایران مطرح شد. دبیرکل درگزارش خود به شورای امنیت می‌گوید از نظر ایران، جدا از استرداد شاه و بازگردانیدن تمامی دارایی‌های وی، نوعی تحقیقات بین‌المللی برای بررسی موارد نقض فاحش حقوق بشر توسط رژیم سابق ضروری است. دبیرکل در این گزارش می‌افزاید:

«در دیگر ملاقات با وزیر خارجه ایران در سوم ژانویه ۱۹۸۰ به بررسی امکانات مختلفی که می‌تواند به هموار ساختن راه‌های حل و فصل بحران فعلی ازجمله آزادی گروگان‌ها کمک کند پرداختیم. در این چارچوب ایده تشکیل کمیته حقیقت‌یاب که در جلسه قبل مطرح شده بود مورد بحث قرار گرفت.

این کمیته به تحقیق در خصوص اتهامات نقض فاحش حقوق بشر و دیگر اعمال غیر قانونی در دوران رژیم سابق خواهد پرداخت و گزارش خود را به ارکان مربوطه سازمان ملل برای اقدام مقتضی تسلیم خواهد کرد. من بیان داشتم که آزادی گروگان‌ها بایستی قبل از ایجاد این کمیسیون و یا حداقل همزمان با تأسیس آن صورت پذیرد. مع‌هذا وزیر خارجه ایران گفت که آزادی گروگان‌ها می‌تواند یکی از نتایج تشکیل کمیسیون مذکور باشد».[۳۴]

تشکیل این کمیسیون توسط والدهایم در واقع در پاسخ به نگرانی‌های ایرانیان و اعتراض آنان به عدم توجه سازمان ملل به نقض حقوق بشر توسط رژیم شاه صورت گرفت. هدف والدهایم آن بود تا نشان دهد نسبت به دغدغه ایرانیان بی‌توجه نبوده و به متعرضان در ایران نشان داده شود نگرانی‌های آنان نیز مورد توجه سازمان ملل می‌باشد.

دبیرکل در ۲۰ فوریه ۱۹۸۰ تشکیل کمیسیون تحقیق را اعلام و بیان داشت وظیفه کمیسیون مذکور استماع شکایات ایران و امکان پذیرساختن حل و فصل سریع بحران روابط ایران و آمریکا است. وی تصریح کرد که کمیسیون به بررسی موضوع و تهیه گزارشی در این خصوص پرداخته و گزارش کارش را به وی تسلیم خواهد کرد. افراد عضو کمیسیون عبارت بودند از:

۱. آندریاس آگیلار[1] از ونزوئلا
۲. محمد بجاوی[2] از الجزایر
۳. ادیب دودی[3] از سوریه
۴. اچ دبلیو جایاواردنه[4] از سریلانکا
۵. لوئیس ادموند پتیتی[5] از فرانسه.(۳۵)

کمیسیون مذکور در ۲۳ فوریه ۱۹۸۰ کارش را در تهران آغاز کرد و اعضای آن چندین بار با قطب‌زاده وزیر خارجه ملاقات کردند. این هیأت به سرعت به جمع‌آوری اسناد و مدارک در رابطه با موارد نقض حقوق بشر توسط رژیم شاه پرداخت. کادر دبیرخانه سازمان ملل نیز در جمع‌آوری و فراهم‌ساختن اطلاعات موردنیاز این کمیسیون تلاش زیادی نمودند. کاخ سفید نیز پس از تشکیل کمیسیون اعلام داشت که از بیانیه دبیرکل چنین استنباط می‌شود که مأموریت این کمیسیون حقیقت‌یابی است. این کمیسیون یک دادگاه نخواهد بود و از نظر آمریکا کار این کمیسیون شنیدن شکایات طرفین و گزارش مرتب به دبیرکل است. همچنین تأکید شده بود که از نظر ما دیدار این کمیسیون با اتباع آمریکایی بایستی براساس مقررات بین‌المللی صورت گیرد و گروگان‌ها نبایستی در هیچ شرایطی تحت بازجویی قرار گیرند. کاخ سفید گفته بود این مهم است که کمیسیون درخصوص وضعیت گروگان‌ها مطمئن و شرایط آنان را مورد ارزیابی قرار دهد.(۳۶)

قطب‌زاده در۳ مارس ۱۹۸۰ به اعضای کمیسیون گفت که شورای انقلاب موافقت خود را برای دیدار کمیسیون با گروگان‌ها اعلام داشته است.(۳۷) بنابر اظهار یک مقام سازمان ملل زمان و جزئیات این دیدار قرار بود در روزهای بعد روشن شود. لیکن موضع ایران در این فاصله عوض شد و کمیسیون بدون دیدار با گروگان‌ها و به دلیل عدم امکان ادامه فعالیت، در۱۰ مارس تصمیم گرفت فعالیت‌هایش را به حال تعلیق در آورده و برای مذاکره با دبیرکل به نیویورک باز گردد. در۱۲ مارس ونس وزیر خارجه آمریکا برای تبادل نظر با دبیرکل و اعضای کمیسیون تحقیق به نیویورک رفت.(۳۸) گفته

1. Anderias Aguilar
2. Mohamed Bedjaoui
3. Adyb Daudy
4. H. W. Jayawardene
5. Louis Edmond Petitti

شده بیانات آیت‌الله خمینی (ره) در ماه فوریه همان سال مبنی بر این که تنها مجلس جدید از صلاحیت لازم برای حل و فصل بحران برخوردار است و در نتیجه منتفی‌شدن آزادی گروگان‌ها در ارتباط با بررسی‌های کمیسیون تحقیق، ادامه کار این کمیسیون را زیر سئوال برد.[۳۹]

در گزارش دیوان هم در رابطه با این کمیسیون چنین آمده است:

کمیسیون همان طوری که بیان شد برای انجام مأموریت حقیقت‌یابی در ایران به منظور رسیدگی و استماع شکایات ایران ایجاد و مجاز به حل فوری بحران ایران و آمریکا بود. هدف دبیرکل از تأسیس آن، ایجاد یک مرجع قضایی برای اخذ تصمیم درخصوص مسائل حقوقی یا اختلافات بین ایران و آمریکا نبود. در واقع، موافقت این دو کشور نیز بدین منظور نبود. هدف اصلی از این اقدام ایجاد رکن یا وسیله‌ای برای میانجی‌گری، سازش یا مذاکره جهت فراهم‌ساختن راه‌های تعدیل شرایط بحرانی بین دو کشور بود».[۴۰]

لذا در جمع‌بندی از نقش و اقدامات دبیرکل در این بحران، چنین می‌توان نتیجه گرفت که گرچه دبیرکل نتوانست نقش مؤثری را در بحران روابط ایران و آمریکا ایفا نماید لیکن دبیرکل در سفر به تهران با مقامات ایرانی درخصوص راه‌های برون رفت از این بحران صحبت کرد. وی برای مذاکره با مقامات آمریکائی به واشنگتن نیز سفر کرد. وی با سفر به ایران و واشنگتن و تشکیل کمیسیون تحقیق اولا به تلاش قابل‌ملاحظه‌ای برای حل و فصل این بحران پرداخت و ثانیاً با تشکیل کمیسیون تحقیق برای بررسی تخلفات رژیم شاه در رابطه با حقوق بشر، تمایل و اراده سازمان ملل را برای رسیدگی به موضوعی نشان داد که برای طرف ایرانی واجد اهمیت زیادی بود. این امر از این جهت دارای اهمیت بود که دولت جدید ایران نه تنها به آمریکا به لحاظ حمایت از شاه نظری منتقدانه داشت بلکه از سازمان ملل هم به دلیل عدم اقدام در برابر اقدامات ناقض حقوق بشرانتقاد داشت. در واقع، تأسیس کمیسیون تحقیق توسط دبیرکل برای پاسخ به این رنجش و آزردگی ایرانیان بود.[۴۱]

۳. طرح تحریم‌های اقتصادی علیه ایران

آمریکا با علم به این که تحریم‌های یک‌جانبه هیچ‌گاه در نیل به اهداف مورد نظر موفق و مؤثر واقع نشده، از آغاز تلاش‌هایش در اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه ایران، درصدد کسب حمایت متحدان خود دراین خصوص برآمد. لذا آمریکا هم‌زمان با تلاش در سازمان ملل برای تصویب قطعنامه‌ای در این خصوص، به رایزنی و مشورت با متحدان خود پرداخت. دراین رابطه، سایروس ونس وزیر خارجه وقت آمریکا در سفری به اروپا از ۱۰ تا ۱۳ دسامبر ۱۹۷۹ از انگلستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا و مقر ناتو در بروکسل دیدار و از متحدان آن کشور خواست همراه با آمریکا به اقدامات ذیل مبادرت نمایند:

- توقیف اموال و دارایی‌های ایران،
- حمایت از خواسته‌های آمریکا در سازمان ملل،
- محدودیت صادرات به ایران و ممنوعیت واردات از این کشور،
- اتخاذ سیاست‌های مالی علیه ایران ازجمله تأکید بر بازپرداخت به‌موقع وام‌های بانکی این کشور.[(۴۲)]

البته تلاش‌های آمریکا برای همراه ساختن متحدانش با موفقیت قرین نشد و در عمل کشورهای اروپایی به لحاظ ارتباطات و وابستگی‌های اقتصادی با ایران و آثار متقابل تحریم‌ها بر خود این کشورها، تنها به حمایت‌های سیاسی و دیپلماتیک بسنده کردند. در سازمان ملل نیز آمریکا درصدد تصویب قطعنامه‌ای به‌منظور اعمال مجازات‌های اقتصادی چندجانبه علیه ایران بود.[۱] مع‌هذا همان‌طوری که قبلاً بیان شد در دو قطعنامه مصوب شورای امنیت در دسامبر ۱۹۷۹، توافقی دراین خصوص صورت نگرفت. درقطعنامه دوم شورای امنیت به ایران تا ۷ ژانویه ۱۹۸۰ مهلت داده شده بود گروگان‌های آمریکایی را آزاد کند و این که در صورت عدم اجرای مفاد این قطعنامه از طرف ایران، جلسه بعدی شورای امنیت برای بررسی و تصمیم‌گیری جهت اقدامات مؤثر وفق مواد ۳۹ و ۴۱ منشور تشکیل گردد.[(۴۳)]

---

۱. سایروس ونس در نوامبر۱۹۷۹، دو مجموعه اقدامات را به‌طور همزمان برای حل‌وفصل و مقابله با بحران ارائه داد یکی باز گذاردن تمامی راه‌های ارتباطی با ایران و دیگری اعمال فشارهای شدید اقتصادی، سیاسی و حقوقی علیه ایران از طریق سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی و افزایش انزوای ایران در جامعه بین‌المللی.

بدین سبب به‌دنبال سفر کورت والدهایم به ایران در اوایل ژانویه و گزارش وی به شورای امنیت مبنی‌بر عدم آمادگی ایران جهت حل و فصل بحران، آمریکا بلافاصله در۱۰ ژانویه ۱۹۸۰ به منظور تصویب اقدامات مؤثر علیه ایران، پیش‌نویس قطعنامه‌ای را جهت اعمال مجازات‌های اقتصادی ارائه داد و سرانجام جلسه شورای امنیت پس از دو بار تعویق در نهایت در۲۲ دی ۵۸ (۱۳ ژانویه ۱۹۸۰) با پافشاری و اصرار آمریکا، جهت بررسی قطعنامه پیشنهادی این کشور تشکیل شد. مک هنری نماینده آمریکا در ابتدا، دعاوی کشورش را علیه ایران اقامه و از شورا خواست برای حفظ صلح بین‌المللی پیش‌نویس قطعنامه مورد درخواست آمریکا مبنی‌بر تحریم اقتصادی ایران را به تصویب برساند.

در قطعنامه پیشنهادی آمریکا با اشاره به مکاتبات قبلی دبیرکل با شورای امنیت، بیانیه‌ها و قطعنامه‌های شورای امنیت، دو فقره نامه‌های ایران به دبیرکل، قرار موقت دیوان بین‌المللی دادگستری، تصویب کنوانسیون مقابله با گروگان‌گیری در دسامبر ۱۹۷۹ در مجمع عمومی سازمان ملل، تعهد تمامی دولت‌ها به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، مسئولیت دولت‌ها به‌لحاظ توسل یا تهدید به زور علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی هر کشور دیگری و باتوجه به گزارش دبیرکل، بر ضرورت آزادی گروگان‌ها و عزیمت آنان تأکید و بندهای اجرایی چنین تنظیم شده بود:

۱. بار دیگر مؤکداً از دولت جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد تمامی اتباع آمریکایی را که به گروگان گرفته شده‌اند به فوریت آزاد ساخته و با حمایت‌های لازم امکان خروج آنان را از آن کشور فراهم سازد.

۲. تا زمانی که گروگان‌ها آزاد نشده‌اند تمامی اعضای سازمان ملل باید:

الف) از فروش یا تأمین تمامی اقلام، کالا یا تولیدات به استثنای مواد غذایی، دارو و کالاهایی که مشخصاً برای مقاصد پزشکی است، از خاک خود به مقصد ایران خودداری نمایند.

ب) از حمل هر قلم کالا و تولیدات توسط کشتی، هواپیما، قطار و دیگر وسایل حمل و نقل زمینی به مقصد ایران اعم از واحدهای دولتی یا مؤسساتی که در ایران فعالیت دارند ممانعت به عمل آورند.

ج) از اعطای هر نوع اعتبار جدید یا وام به مقامات ایرانی یا هر شخصی در ایران یا مؤسساتی که تحت کنترل دولت ایران قرار دارد یا فراهم ساختن تسهیلات برای سپرده‌های جدید یا موقت یا افزایش سپرده‌های غیر دلاری برای مقامات فوق خودداری نمایند.

د) اعضای مأموریت‌های دیپلماتیک ایران را به‌حداقل تعداد ممکن کاهش دهند.

ه) از مشارکت اتباع یا مؤسسات اقتصادی در خاک خود در قراردادهای خدماتی در حمایت از پروژه‌های صنعتی در ایران، به استثنای پروژه‌های مربوط به مراقبت‌های پزشکی جلوگیری نمایند.

و) از مشارکت اتباع یا هر شخصی در قلمروی خود از هر نوع فعالیتی در مغایرت با اهداف فوق و یا اقداماتی که موجب طفره رفتن از اهداف مذکور گردد ممانعت نمایند

۳. از تمامی اعضای سازمان ملل می‌خواهد به تصمیمات مندرج در بند ۲ اجرایی این قطعنامه بدون توجه به توافقات و قراردادهای قبلی عمل نمایند.

۴. از تمامی اعضای سازمان ملل می‌خواهد وفق ماده ۲۵ منشور سازمان ملل پایبندی خود را به مفاد این قطعنامه نشان دهند.

در دیگر بندهای اجرایی قطعنامه مذکور ضمن درخواست از تمامی اعضای سازمان ملل به‌خصوص آن دسته از کشورها که مسئولیت اساسی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دارند، کشورهای غیرعضو سازمان ملل و سازمان‌های تخصصی این سازمان برای اجرای مفاد این قطعنامه، از دبیرکل می‌خواهد گزارش اقدامات انجام شده در راستای اجرای قطعنامه مذکور را تا اول مارس ۱۹۸۰ به شورای امنیت بدهد.(۴۴)

در نشست شورای امنیت در۱۳ ژانویه ۱۹۸۰پس از چندین ساعت بحث و بررسی، اکثر اعضا ازجمله انگلستان، نروژ، پرتغال و فرانسه از قطعنامه پیشنهادی آمریکا حمایت نمودند. بنگلادش و مکزیک رأی ممتنع و آلمان شرقی و شوروی با این توضیح که موضوع امری دوجانبه بین ایران و آمریکا می‌باشد به این قطعنامه رأی مخالف‌دادند.[۱]

---

۱. به قطعنامه پیشنهادی آمریکا ۱۰ دولت عضو رأی مثبت، دو کشور رأی منفی، دو کشور رأی ممتنع و یک کشور در رأی‌گیری حاضر نشد.

در نتیجه رأی مخالف شوروی که به مفهوم توسل این کشور به حق وتو بود، قطعنامه پیشنهادی آمریکا در اعمال تحریم‌های چندجانبه علیه ایران به بایگانی شورای امنیت سپرده شد.[1] پس از وتوی این قطعنامه توسط شوروی، مک هنری نماینده دائم آمریکا در سازمان ملل به شدت از اقدام شوروی انتقاد و آنرا اقدامی غیرمسئولانه خواند. وی گفت هدف شوروی از وتوی قطعنامه پیشنهادی آمریکا، بازداشتن توجهات از مسأله افغانستان[2] و جلب نظر مثبت ایران است که از زمره مهم ترین و تأثیرگذارترین کشور در این بحران محسوب می‌گردد.(۴۵) لذا چنین استنباط می‌شود که سعی شوروی بر آن بود تا با وتوی قطعنامه پیشنهادی آمریکا، از تشدید اختلافات با ایران ممانعت نماید. درنتیجه، مسأله افغانستان هم در این مقطع زمانی نتوانست از شدت بحران ایران و آمریکا بکاهد.(۴۶)

آمریکا پس از عدم موفقیت در تصویب قطعنامه مذکور در شورای امنیت اعلام داشت یک‌جانبه به مفاد قطعنامه پیشنهادی در تحریم ایران عمل خواهد کرد. در این راستا، دولت کارتر به اقداماتی چون قطع روابط دیپلماتیک با ایران، اخراج تمامی پرسنل دیپلماتیک و کنسولی ایران، نیروهای نظامی در حال آموزش ایران از آمریکا و همچنین لغو روادیدهای صادره برای ایرانیان مبادرت ورزید.

---

۱. طبق بند ۳ ماده ۲۷ منشور سازمان ملل، اتخاذ تصمیم درخصوص مسائل غیرآئین‌نامه‌ای با اکثریت ۹ رأی ازجمله رأی موافق پنج عضو دائمی شورای امنیت صورت می‌گیرد که برخورداری پنج عضو دائم شورای امنیت از چنین حقی به حق وتو موسوم است. گرچه حق وتو نوعی تبعیض در میان اعضای سازمان ملل محسوب می‌گردد، لیکن کمتر دولتی را می‌توان یافت که همانند جمهوری اسلامی ایران از آن بهره‌مند شده باشد. زیرا همان‌طور که در این مبحث بیان شد وتوی شوروی در آن زمان از تصویب تحریم‌های همه‌جانبه علیه ایران توسط شورای امنیت جلوگیری نمود و فزون برآن مانع از ایفای هرگونه نقش مؤثری در این بحران توسط شورای امنیت به نفع آمریکا شد. در جریان جنگ تحمیلی عراق علیه کشورمان نیز تهدید شوروی به استفاده از حق وتو، مانع از تصویب هرگونه قطعنامه‌ای جهت اعمال مجازات‌های اقتصادی توسط کشورهای غربی علیه ج. ا. ایران گردید که کشورمان را مسئول طولانی شدن مخاصمه می‌خواندند. در مسائل هسته‌ای هم نقش کشورهای روسیه و چین در شورای امنیت درسال‌های اخیر در جلوگیری از تصویب قطعنامه‌های حاوی مجازات‌های اقتصادی شدید توسط کشورهای غربی علیه ج. ا. ایران، نیازی به توضیح و یادآوری ندارد.

۲. لازم به یاد آوری است که حمله نیروهای شوروی به افغانستان به بحران درروابط بین آن کشور و آمریکا تبدیل و به روابط بین ایران و شوروی هم خدشه وارد ساخت.

قطع رابطه سیاسی آمریکا با ایران در ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ (۹ آوریل ۱۹۸۰)[۱] از دیگر اقدامات آمریکا بود. جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا پس از صدور فرمان قطع رابطه، در سخنانی اعلام کرد دیپلمات‌های ایران ۲۴ ساعت فرصت دارند خاک آمریکا را ترک کنند. موضوع قطع روابط سیاسی و اقتصادی آمریکا با ایران پیش از این در قطعنامه ارائه شده از سوی آمریکا به شورای امنیت سازمان ملل پیش‌بینی شده بود. کارتر در سخنان خود راجع به اقدامات علیه ایران گفت:

«مطالبات شاکیان آمریکایی و شرکت‌ها، از اموال مسدود شده ایران در آمریکا برداشت خواهد شد و مسئولیت بحران با شورای انقلاب ایران است که خود را پشت سر دانشجویان پنهان نموده است. هیچ ویزای جدیدی برای ایرانیان صادر نخواهد شد و کلیه ویزا های صادرشده پس از بحران نیز باطل است. در صورت عدم آزادی گروگان‌ها، تصمیمات شدیدتری علیه ایران اتخاذ خواهد شد و آمریکا با هم‌پیمانان خود اقدامات مقتضی به عمل خواهد آورد».[(۴۷)]

علاوه براین، کارتر با صدور دستور اجرایی جدیدی اقدام به منع تجارت و تمامی معاملات با ایران نمود.[(۴۸)] با دستور اجرایی مذکور در واقع دولت آمریکا مجازات‌های اقتصادی را که از مسدود ساختن دارایی‌های ایران در نوامبر ۱۹۷۹ شروع شده بود به تحریم کامل اقتصادی بسط داد.[۲] کارتر در توجیه صدور دستور اجرایی مورد بحث اعلام داشت علی‌رغم تمامی تلاش‌ها برای آزادی گروگان‌ها، ایران از این کار خودداری نموده است. وی به ایران هشدار داد در صورت عدم موفقیت برای آزادی گروگان‌ها از طریق اعمال فشارهای اقتصادی، در صورت لزوم به دیگر اقدامات مبادرت خواهد نمود. متعاقباً کارتر با صدور دستور اجرایی دیگری[(۴۹)] تمامی واردات از ایران را ممنوع نمود.[۳]

---

۱. اولین قطع رابطه سیاسی ایران و آمریکا در سال ۱۳۱۵ در دوران رضاخان صورت گرفت که به خاطر بازداشت چند ساعته عبدالغفارخان جلال علاء سفیر ایران درآمریکا به علت تخلف رانندگی روی داد. رابطه دو کشور پس از سه سال به دنبال اعزام نماینده مخصوص از طرف آمریکا برای ادای توضیحات و عذرخواهی از سرگرفته شد.

۲. کارتر در تاریخ ١٤ نوامبر ۱۹۷۹ طی دستور اجرایی شماره ۱۲۱۷۰ تمامی دارایی‌های ایران در آمریکا را بلوکه و دفتر کنترل دارایی‌های خارجی وزارت خزانه‌داری (OFAC) را مسئول اجرای این دستورکرده بود. به‌زعم بسیاری، این عمل مهم‌ترین اقدام آمریکا در دوران بحران مذکور محسوب می‌گردید.

۳. واردات نفت از ایران در همان اوان بحران (نوامبر ۱۹۷۹) قطع شده بود

ب) اقدامات حقوقی سازمان ملل (بررسی موضوع در دیوان بین‌المللی دادگستری)

در ۲۹ نوامبر۱۹۷۹، مشاور حقوقی وزارت خارجه آمریکا درخواست رسیدگی علیه ایران را در رابطه با توقیف اعضای دیپلماتیک و کنسولی سفارت آمریکا در تهران و نگهداری آنان به‌عنوان گروگان در دیوان بین المللی دادگستری[1] ثبت نمود. طرح دعوی علیه ایران در رابطه با توقیف اعضای دیپلماتیک و کنسولی سفارت آمریکا در تهران و نگهداری آنان به‌عنوان گروگان در دیوان درحالی صورت گرفت که موضوع مورد بحث براساس درخواست آمریکا و همچنین دبیرکل سازمان ملل کماکان در دستور کار شورای امنیت قرار داشت.

بدون تردید در دعاوی مطروحه در دیوان این قضیه که به دعوی «کادر دیپلماتیک و کنسولی آمریکا در تهران» موسوم است از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار می‌باشد. قضیه سفارت آمریکا در تهران[2] مهم‌ترین اختلافی است که در طول تاریخ فعالیت دیوان در رابطه با حقوق دیپلماتیک مطرح شده است. به‌طوری که این قضیه را علی‌رغم گذشت بیش از سی‌سال از طرح آن، نمی‌توان امری متعلق به گذشته تلقی کرد و کماکان یک موضوع معاصر حقوقی دیپلماتیک محسوب و احکام دیوان در رابطه با موضوعات مطروحه در این دعوی و تصریح دیوان بر برخی از اصول حقوق دیپلماتیک به‌عنوان قواعد آمره و در نتیجه تبیین تعهدات ناشی از این اصول به‌عنوان تعهدات عام،[3] دارای اهمیت شایان توجهی در حقوق بین‌الملل است.

رسیدگی به این دعوی در دیوان نه تنها از بُعد قضایی بلکه از تبیین و تعریف مفاهیم حقوق دیپلماتیک دارای اهمیت فزاینده‌ای است. علاوه‌براین، آرای دیوان در رابطه با دعوی مذکور، در تمامی کتب حقوق دیپلماتیک مطرح و در موارد عدیده‌ای در دعاوی و اختلافات بعدی به‌عنوان رویه قضایی مورد استناد قرار گرفته است.[4] به‌نظر

---

۱. برای سهولت از این به بعد از عنوان «دیوان» استفاده خواهد شد.

۲. به این قضیه دعوی گروگان گیری Hostage Case نیز گفته می‌شود.

3. Erga Omnes

٤. در رابطه با کشته‌شدن اعضای کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزارشریف توسط رژیم طالبان در افغانستان در مرداد ماه۱۳۷۷، ایران در درخواست محکومیت رژیم طالبان به ویژگی تعهدات حقوق دیپلماتیک به عنوان «تعهدات عام» در رأی دیوان در سال ۱۹۸۰ استناد نمود و سازمان ملل هم با وجودی که رژیم طالبان مورد شناسایی بین‌المللی قرار نداشت این اقدام طالبان را به شدت محکوم کرد.

برخی حقوق‌دانان تسخیر سفارت آمریکا در تهران نه‌تنها از بُعد تأکید بر ضرورت مصونیت دیپلماتیک به‌عنوان شرط لاینفک ادامه روابط و حفظ ارتباطات میان دولت‌ها، بلکه از منظر تصریح بر مسئولیت دولت‌ها برای حمایت مؤثر از مأموران دیپلماتیک دارای اهمیت قابل ملاحظه‌ای می‌باشد.(۵۰)

همچنین، در نهایت می‌توان آرای دیوان در این قضیه به‌خصوص حکم مربوط به ضرورت پرداخت خسارت به آمریکا را، از زمره علل توافقات بعدی ایران و آمریکا در قالب بیانیه الجزایر دانست. از مهم‌ترین تبعات این توافق تأسیس دیوان داوری به منظور رسیدگی به اختلافات ایران و آمریکا در لاهه در سال ۱۳۶۰ است که کماکان این دیوان به رسیدگی به اختلافات طرفین ادامه می‌دهد.

۱. دادخواست آمریکا و درخواست‌های این کشور

در دادخواست آمریکا در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۷۹و همچنین در ضمیمه‌ای که در ۱۵ ژانویه سال بعد به دیوان ارائه شد، آمریکا از دیوان درخواست نموده بود با احراز نقض مقررات کنوانسیون‌های وین ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳، کنوانسیون جلوگیری و مجازات جرایم علیه افراد تحت حمایت بین‌المللی ازجمله مأمورین دیپلماتیک و همچنین عهدنامه مودت، روابط اقتصادی و حقوق کنسولی بین ایران و آمریکا مورخ ۱۹۵۵ توسط جمهوری اسلامی ایران، تعهد ایران را به آزادی فوری تمام گروگان‌ها، پرداخت خسارت به آمریکا و مجازات افراد مسئول این اقدام اعلام دارد.

متعاقباً این درخواست به دولت ایران ابلاغ گردید و دبیرکل سازمان ملل، اعضای این سازمان و دیگر دولت‌هایی که حق رجوع و ترافع در این دیوان را دارند، در جریان امر قرار داده شدند.[۱]

درخواست‌های آمریکا به‌طور مشخص عبارت بود از:

---

۱. این اقدامات وفق بندهای ۲ و ۳ ماده ٤٠ اساسنامه دیوان صورت گرفت که مقرر می‌دارد:

– دفتردار فوراً دادخواست را به هر ذی‌نفعی ابلاغ می‌کند.

– و نیز نامبرده موضوع را به وسیله دبیرکل سازمان ملل به اطلاع اعضای ملل متحد و همچنین به اطلاع دولت‌هایی که حق رجوع به دیوان را دارند، می‌رساند.

۱. دولت ایران تعهدات خود نسبت به آمریکا را در رابطه با مقررات ذیل نقض کرده است:

- مواد ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۷ و ۴۷ کنوانسیون وین ۱۹۶۱ ناظر بر روابط دیپلماتیک،

- مواد ۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۴۰ و ۷۲ کنوانسیون وین ۱۹۶۳ ناظر بر روابط کنسولی،

- مواد ۴ و ۷ کنوانسیون ۱۹۷۳ مقابله و مجازات جنایات علیه افراد تحت حمایت بین‌المللی ازجمله مأموران دیپلماتیک مصوب ۱۹۷۳،

- مواد (۴) ۲، ۱۳، ۱۸ و ۱۹ عهدنامه مودت، روابط اقتصادی و حقوق کنسولی بین ایران و آمریکا،

- مواد (۳)۲ ، (۴)۲ و ۳۳ منشور سازمان ملل.

۲. دولت ایران به لحاظ نقض تعهدات ناشی از مقررات فوق، مسئول است.

۳. دولت ایران بایستی به فوریت تمامی اتباع آمریکائی را آزاد نماید و اماکن سفارت این کشور را در اختیار دولت حافظ منافع قرار دهد.

۴. اعضای دیپلماتیک و کنسولی آمریکا را نمی‌توان تحت هیچ نوع رسیدگی قضایی قرار داد یا اینکه به‌عنوان شاهد به دادگاه احضار کرد.

۵. دولت ایران مسئول پرداخت خسارت می باشد و در صورت عدم توافق طرفین در خصوص میزان و نحوه پرداخت ، دیوان در این خصوص اقدام و میزان خسارت را تعیین خواهد کرد.[۵۱]

آمریکا در همان روز ثبت دادخواست خود در دیوان، درخواستی را نیز برای اقدامات موقت (صدور قرار موقت) در رابطه با این قضیه تسلیم دیوان نمود. آمریکا در حمایت از درخواست صدور قرار موقت، بسیاری از اظهارات و بیانات رهبران ایران را به‌عنوان ضمیمه به دیوان تسلیم نموده بود.

۲. صدور رأی موقت توسط دیوان

دیوان بنا به درخواست آمریکا و در اولین مرحله رسیدگی در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۷۹، اقدام به صدور قرار موقت نمود. در این حکم که به اتفاق آرا صادر شد، دیوان

ضمن محکومیت تصرف سفارت آمریکا در تهران به‌عنوان عملی ناقض حقوق بین‌الملل، آزادی تمام گروگان‌ها و بازگردانیدن اماکن این سفارت را به آمریکا خواستار شده و چنین مقرر می‌دارد:

۱. دولت جمهوری اسلامی ایران بایستی به فوریت اطمینان حاصل نماید که اماکن سفارت آمریکا، اقامتگاه و کنسولگری‌های این کشور به کنترل و مالکیت انحصاری مقامات آمریکایی بازگردانیده شود و همچنین از عــدم تعرض این اماکن و حمایت مؤثر از آنان طبق معاهدات لازم‌الاجرای فیمابین دو کشور و حقوق بین‌الملل اطمینان حاصل نماید.

۲. دولت جمهوری اسلامی ایران می‌بایستی از آزادی فوری تمامی افراد آمریکایی که در سفارت آمریکا یا وزارت امور خارجه ایران در بازداشت قرار دارند و یا در هر مکان دیگری به گروگان گرفته شده‌اند، اطمینان حاصل نماید و این افراد، وفق معاهدات لازم‌الاجرای فیمابین دو کشور و حقوق بین‌الملل عمومی از حمایت کامل برخوردار گردند.

۳. دولت جمهوری اسلامی ایران بایستی از تمامی اعضای دیپلماتیک و کنسولی سفارت آمریکا در تهران حمایت کامل نموده و به آنان مزایا و مصونیت‌های لازم ازجمله مصونیت از صلاحیت کیفری، آزادی تردد و تسهیلات لازم را برای ترک قلمرو ایران طبق مقررات عمومی حقوق بین‌الملل، اعطا نماید.

۴. دولتین ایران و آمریکا بایستی به اقداماتی که موجب تشدید تنش بین دو کشور و یا موجب مشکلات بیشتری در اختلافات موجود گردد، خودداری نمایند.

در حکم دیوان بر این نکته تصریح شده بود که ترتیبات مقرر در قرار موقت تا صدور تصمیم نهایی و بدون توجه به بررسی صلاحیت آن، صورت گرفته است.(۵۲) به‌علاوه، در قرار موقت دیوان، بر اهمیت قاعده تعرض‌ناپذیری مأموران و اماکن دیپلماتیک تصریح و گفته شده بود:

«برای اداره روابط فیمابین دولت‌ها هیچ پیش‌شرطی اساسی‌تر از قاعده تعرض‌ناپذیری نمایندگان دیپلماتیک و سفارت‌خانه‌ها وجود ندارد، به‌طوری که در سراسر تاریخ در میان ملت‌ها با هر مرام، کیش و فرهنگی، تعهدات متقابل برای این منظور رعایت شده است». دیوان در ادامه می افزاید:

«نهاد دیپلماسی به‌عنوان یک ابزار الزامی برای همکاری مؤثر در جامعه بین‌المللی و قادر ساختن دولت‌ها برای نیل به تفاهم متقابل و حل و فصل اختلافات از طرق مسالمت‌آمیز صرف‌نظر از تفاوت‌های قانون اساسی و سیستم‌های اجتماعی آنان، به اثبات رسیده است».[۵۳]

۳. عدم حضور ایران در رسیدگی در دیوان

دولت ایران از شرکت در جلسات استماع دیوان خودداری نمود؛ لیکن وزیر خارجه ایران در دو تلگراف به دیوان ضمن بیان دلایل عدم شرکت کشورش در رسیدگی به دعوای مطروحه از جانب آمریکا، اعلام داشت که رسیدگی به مسأله تصرف سفارت آمریکا در تهران می‌بایستی در رابطه با ۲۵ سال دخالت آمریکا در امور داخلی ایران مورد بررسی قرار گیرد. قطب‌زاده وزیر خارجه وقت ایران در نامه مورخ ۹ دسامبر ۱۹۷۹ به دیوان اعلام داشته بود:

«مسأله گروگان‌گیری تنها یک موضوع جنبی و ثانویه یک معضل اساسی است، معضلی که شامل ازجمله: ۲۵ سال دخالت مستمرآمریکا در امور داخلی ایران، استثمار بی‌شرمانه منابع مملکت می باشد و جنایات عدیده‌ای مانند کودتای سال ۱۹۵۳، سرنگونی حکومت قانونی و ملی دکتر مصدق و بازگردانیدن رژیم شاه علیه خواسته مردم ایران و در تعارض با تمامی هنجارهای بین‌المللی و بشردوستانه. موضوع مطروحه، اختلاف بین دو کشور برسر تفسیر یا اجرای معاهدات نمی‌باشد بلکه نتیجه شرایط اساسی حاوی عناصر بسیار مهم‌تر و پیچیده‌تر است».[۵۴]

وزیر امور خارجه ایران همچنین اعلام داشته بود:

«صدور قرار موقت به‌گونه‌ای که توسط آمریکا درخواست شده، در حقیقت به‌منزله قضاوت در ماهیت دعوی مطروحه در آن دیوان است که دیوان نمی‌تواند بدون نقض مقررات مربوط به صلاحیت خود این کار را انجام دهد. به‌علاوه، از آنجا که اقدامات موقتی برای دفاع از منافع طرفین است، لـذا تصمیم دیوان نمی‌تواند همان‌گونه که در درخواست آمریکا آمده یک‌جانبه باشد».[۵۵]

دیوان در عکس‌العمل به این درخواست ایران، ابتدا این نظر را ابراز داشت که به لحاظ عدم حضور ایران اتهامات ایران علیه آمریکا قابل بررسی نیست و علاوه بر این

اتهامات نیز اثبات نشده است.(۵۶) با این وجود، دیوان به بررسی موضع حقوقی ایران و وقایع مطروحه در آن پرداخت. به نظر دیوان مطالب مطروحه توسط ایران در رابطه با سوء رفتار آمریکا در بردارنده عناصریک دعاوی حقوقی علیه این کشور نیست زیرا که حقوق دیپلماتیک، خود راه‌ها و طرق لازم برای اقدام در موارد فعالیت‌ها و اقدامات نادرست و غیرقانونی نمایندگی‌های کنسولی ودیپلماتیک را در نظر داشته است.(۵۷) حال آن که در رابطه با سفارت آمریکا درتهران سابقه‌ای از اخراج ماموران دیپلماتیک به دلیل رفتار مغایر با شئونات دیپلماتیک و یا قطع رابطه بدین دلیل وجود ندارد.[۱] دیوان چنین نتیجه‌گیری نمود که ایران در بحث سوء رفتار توسط سفارت آمریکا در تهران به قواعد در اختیارش طبق حقوق دیپلماتیک توسل نجسته و در عوض به زور متوسل شده است. دیوان بیان می‌دارد حتی بنابر اظهار مقامات ایرانی، دلیل تصرف سفارت آمریکا در تهران پذیرش شاه به این کشور بوده است.(۵۸) به‌علاوه، در نامه دولت ایران به این نکته اشاره نشده که مساله گروگانگیری، عکس العملی به تداوم مداخلات نادرست آمریکا علیه ایران است و یا این که هدف از این اقدام، خاتمه‌بخشیدن به مداخلات مذکور بوده است.

لذا به نظر دادگاه، استدلال‌های ایران نمی‌تواند توجیه‌کننده تصرف سفارت و نمایندگی‌های کنسولی آن باشد، همچنین، باور ایرانیان مبنی بر نقض و نادیده گرفتن حقوق آن‌ها توسط آمریکا، نمی‌تواند بر ویژگی آمرانه تعهدات حقوقی دولت ایران تاثیر گذارد. به نظر دیوان اقدام دانشجویان علیه سفارت آمریکا را نمی توان به دلیل اقدامات نادرست قبلی این کشور در دوران رژیم قبلی یعنی زمان شاه که موقعیت آن به‌طور مشخص به مداخلات غیرقانونی آمریکا وابسته بود، توجیه کرد.

نامه دوم ایران در تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۸۰ به دیوان ارسال شد که در آن دولت ایران خود را محدود به تکرار مطالب نامه مورخ ۹ دسامبر ۱۹۷۹ بدون هیچ استدلال افزون بر استدلالات قبلی نموده بود. لذا دیوان از بررسی و پرداختن بدان خودداری و همان مواضع مربوط به نامه اول ایران را کافی دانست.(۵۹)

---

۱. طبق مقررات حقوق دیپلماتیک، اعضای نمایندگی‌های دیپلماتیک و کنسولی بایستی رفتاری شایسته داشته و ازجمله از دخالت در امور داخلی کشور پذیرنده خودداری نمایند. به‌علاوه، در هردو کنوانسیون دیپلماتیک و کنسولی مقرر شده که نبایستی از اماکن به‌گونه‌ای مغایر با وظایف مأموریت استفاده شود.

۴. احراز صلاحیت دیوان

دیوان در احراز صلاحیت خود به پروتکل‌های اختیاری حل و فصل اجباری اختلافات کنوانسیون‌های وین ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ ناظر بر روابط دیپلماتیک و کنسولی استناد نمود. طبق مقررات مربوطه، حل‌وفصل اختلافات ناشی از تفسیر یا اجرای کنوانسیون‌های مذکور به طرق داوری، سازش یا ارجاع به دیوان بین‌المللی دادگستری صورت خواهد گرفت.[۱] در ماده یک پروتکل تصریح شده حل و فصل اختلافات ناشی از تفسیر یا اجرای کنوانسیون در صلاحیت اجباری دیوان است و درصورت عضویت طرفین اختلاف به این پروتکل، هر یک از طرفین می‌تواند موضوع مورد اختلاف را با ارائه دادخواستی در دیوان مطرح نماید.

در پروتکل مقرر شده است طرفین اختلاف می‌توانند ظرف مدت دو ماه از بروز اختلاف، با توافق با یکدیگر به جای طرح موضوع در دیوان، موضوع را به داوری یا سازش ارجاع نمایند. درغیر این صورت، طرفین اجازه دارند به طرح موضوع در دیوان بپردازند. کمیسیون سازش درصورت تشکیل می‌بایستی توصیه‌های خود را در مدت پنج‌ماه از تاریخ طرح اختلاف تسلیم نماید. چنانچه پس از انقضای مهلت دو ماهه برای ارجاع اختلاف به داوری یا کمیسیون سازش، طرفین قادر به توافق در این باره نگردند و یا چنانچه پس از موافقت با ارجاع موضوع به کمیسیون سازش هر یک از طرف‌های اختلاف از پذیرش توصیه‌های آن سر باز زند، دراین صورت، هریک از طرفین اختلاف می‌تواند موضوع مورد اختلاف را به دیوان ارجاع دهد.[۲]

مقررات حل و فصل اختلافات کنوانسیون وین۱۹۶۳ در رابطه با روابط کنسولی نیز مشخصاً همان مقررات پروتکل اختیاری مربوط به حل اجباری اختلافات ضمیمه کنوانسیون وین ۱۹۶۱ است که بدون هیچ‌گونه تغییری به تصویب رسیده است. تعداد اعضای این پروتکل ۴۸ دولت ازجمله کشورمان می‌باشد.[۶۰]

---

۱. ضمیمه کنوانسیون وین ۱۹٦۱ ناظر بر روابط دیپلماتیک تحت عنوان «پروتکل اختیاری مربوط به حل اجباری اختلافات» در۱۰ ماده تنظیم شده است. دلیل عدم درج مقررات مذکور در خود کنوانسیون، مخالفت تعدادی از کشورها با پذیرش صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری بود. بدین‌خاطر ترتیبات حل و فصل اختلافات درپروتکلی ضمیمه کنوانسیون تنظیم و مورد تصویب قرار گرفت. قابل ذکر است پروتکل مذکور در حال حاضر دارای ٦٦ عضو است در حالی که تعداد اعضای کنوانسیون مذکور۱۸٦ کشور می‌باشد.

۲. مواد ۲ و۳ پروتکل اختیاری مربوط به حل اجباری اختلافات.

دیوان در رسیدگی به درخواست آمریکا ضمن رد اعتراض ایران، اعلام داشت اتهامات مبنی بر استفاده آمریکا از سفارت این کشور برای مقاصد جاسوسی، تصرف آن را توجیه نمی‌کند زیرا همان‌گونه که بیان شد درکنوانسیون وین ۱۹۶۱، راه‌های مقابله با مداخله نمایندگی‌های خارجی در امور داخلی کشورها، پیش‌بینی شده و این که دولت پذیرنده می‌تواند در موارد سوء استفاده مأموران دیپلماتیک از مصونیت‌های دیپلماتیک با توسل به اصل «عنصر نامطلوب»[1] به این نوع فعالیت‌ها خاتمه داده و موجبات عدم‌حضور فرد خاطی را در قلمروی خود فراهم سازد[2]. دیوان همچنین بیان داشته بود حتی در صورت قبول ادعای ایران، این امر مانع از رسیدگی به شکایت آمریکا، مستقل از دعاوی ایران نمی‌گردد.

دیوان در احراز صلاحیت خود در رسیدگی به این اختلاف، با یادآوری امکان حل و فصل اختلافات از طرق داوری یا سازش طبق مقررات پروتکل‌های مربوطه، خاطرنشان می‌سازد که قبل از طرح این اختلاف در دیوان هیچ‌یک از طرفین به راه‌های داوری یا سازش توسل نجسته زیرا که طرف ایرانی از هرگونه مذاکره‌ای که لازمه توافق برای ارجاع اختلاف به داوری یا سازش می‌باشد، سر باز زده است

دیوان به هنگام احراز صلاحیت خود[3] در رسیدگی به دعوای مطروحه توسط آمریکا علاوه بر پروتکل‌های اختیاری کنوانسیون‌های وین ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ مبنی‌بر

---

1. Persona Non-Grata

۲. طبق کنوانسیون‌های وین۱۹٦۱ و۱۹٦۳، دولت پذیرنده می‌تواند بدون الزام به هرگونه توضیحی، درخواست خروج یکی از اعضای نمایندگی‌های دیپلماتیک یا کنسولی را از قلمرو خود در ظرف مدت زمان معقولی بنماید و چنانچه دولت فرستنده از فراخوانی فرد موردنظر خودداری نماید، دولت پذیرنده می‌تواند پس از انقضای مدت مذکور، به مصونیت‌های وی پایان داده و اقدامات قانونی علیه وی را به مورد اجرا گذارد.

۳. طبق اطلاعات واصله از دبیرکل سازمان ملل به‌عنوان امین معاهدات بین المللی، درزمان طرح دعوی، ایران و آمریکا هر دو به توافقات ذیل درخصوص حل و فصل اجباری اختلافات ازجمله پذیرش صلاحیت اجباری دیوان ملحق بودند:

۱. کنوانسیون وین ۱۹٦۱ ناظر بر روابط دیپلماتیک

۲. پروتکل اختیاری مربوط به حل اجباری اختلافات کنوانسیون وین ۱۹٦۱

۳. کنوانسیون وین ۱۹٦۳ ناظر بر روابط کنسولی

٤. پروتکل‌های اختیاری مربوط به حل و فصل اجباری اختلافات کنوانسیون‌های وین ۱۹٦۳

۵. کنوانسیون ۱۹۷۳ مقابله و مجازات جنایات علیه افراد تحت حمایت بین‌المللی ازجمله مأموران دیپلماتیک.

پذیرش صلاحیت اجباری دیوان به عهدنامه مودت و روابط اقتصادی و حقوق کنسولی ایران و آمریکا مورخ ۱۹۵۵ استناد نموده بود، که در آن نیز ارجاع اختلافات طرفین در تفسیر و یا اجرای این عهدنامه به دیوان، درصورت عدم حل و فصل اختلاقات مذکور از راه‌های دیپلماتیک پیش‌بینی شده بود[۱]. دیوان می افزاید هنگامی که آمریکا به طرح دعوی در این دادگاه پرداخت تلاش‌هایش برای مذاکره با ایران به‌دلیل مخالفت این کشور به بـــن‌بست انجامیده بود و بدون هرگونه تردیدی بین ایران و آمریکا اختلافی در قالب عهدنامه فوق‌الذکر وجود دارد که از راه‌های دیپلماتیک فیصله نیافته است.[۶۱]

نکته قابل تأمل به هنگام طرح این دعوی در دیوان این که، موضوع به‌طور همزمان در شورای امنیت نیز مورد بررسی بود و در نتیجه امکان بررسی آن در دو رکن سازمان ملل مطرح بود. در واقع، این سئوال وجود داشت که در صورتی که رسیدگی به موضوع کماکان در شورای امنیت ادامه دارد، آیا دیوان می‌تواند همزمان به بررسی آن پرداخته و در نهایت به صدور رأی مبادرت ورزد؟ لذا دیوان قبل از رسیدگی ماهوی علاوه براحراز صلاحیت خود، همچنین به بررسی این موضوع پرداخت و با بیان این که به نظر اعضای شورای امنیت، اعمال و اجرای همزمان وظایف شورای امنیت و دیوان، امری نادرست نمی‌باشد،[۶۲] بدین سان نتیجه‌گیری می‌نماید:

۱. در منشور سازمان ملل و اساسنامه دیوان، مقرراتی همانند ماده ۱۲ در ممنوعیت رسیدگی به موضوعی در دیوان که شورای امنیت هنوز در حال پرداختن بدان است، وجود ندارد.[۲]

۲. دیوان به‌عنوان رکن حقوقی سازمان ملل از اختیار حل و فصل هر موضوع حقوقی مطروحه بین اعضا برخوردار است و شورای امنیت طبق بند ۳ ماده ۳۶ منشور

---

۱. بند ۲ ماده۲۱ عهدنامه مودت چنین مقرر می‌دارد: هر اختلافی بین طرفین معظمین متعاهدین درمورد تفسیر یا اجرای عهدنامه فعلی که از طریق دیپلماسی به‌نحو رضایت‌بخش فیصله نیابد به دیوان دادگستری بین‌المللی ارجاع خواهد شد مگر این که طرفین معظمین متعاهدین موافقت کنند که اختلاف به وسایل صلح‌جویانه دیگری حل شود.

۲. در این رابطه می‌توان مشخصاً به ماده ۱۲ منشور اشاره داشت که در آن تصریح شده مادامی که شورای امنیت در حال بررسی وضعیت یا موضوعی در قالب وظایف محوله می‌باشد، مجمع عمومی سازمان ملل فاقد صلاحیت بررسی آن وضعیت یا موضوع است.

ملزم است اهمیت و نقش قطعی دیوان را در پیشبرد و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات در نظر گیرد.(۶۳)

از باب سابقه شرایط مشابه یادآور می‌گردد دیوان در دعوی مربوط به نیکاراگوئه بعداً چنین استدلال نمود که شورای امنیت دارای وظایف سیاسی است در حالی که نقش دیوان صرفاً قضائی است. در واقع، دو رکن مورد بحث سازمان ملل می‌توانند به بررسی موضوعی واحد پرداخته و نقش‌های مکملی را ایفا می‌نمایند.(۶۴)

علاوه بر این، دیوان در احراز صلاحیت خود به این نکته اشاره دارد که نه مسئولیت‌های محوله به دبیرکل طبق قطعنامه‌های شورای امنیت و نه تشکیل کمیسیون تحقیق توسط وی می‌تواند به‌عنوان مانعی در راه رسیدگی به درخواست آمریکا در دیوان محسوب گردد.

۵. عملیات نظامی آمریکا (پنچه عقاب)

مهم‌ترین اقدام یک‌جانبه آمریکا علیه ایران در شب ۲۵-۲۴ آوریل ۱۹۸۰ (پنجم اردیبهشت ۱۳۵۸) صورت گرفت که به عملیات پنجه عقاب[1] موسوم است. در پی ناکامی آمریکا در آزادسازی گروگان‌ها از طرق کانال‌های دیپلماتیک یا اعمال فشار سیاسی و اقتصادی، جیمی کارتر رئیس جمهور این کشور دستور انجام عملیات نظامی برای آزادسازی آنان را صادر کرد. در این عملیات، یگان ویژه نیروهای مسلح آمریکا موسوم به دلتا فورس، با هدف انجام عملیاتی کوماندوئی جهت آزادی گروگان‌ها وارد فضای ایران شدند. براساس طرح عملیاتی، قرار بود هشت فروند بالگرد سی استالیون در طبس در۲۶۰ مایلی تهران به شش فروند هواپیمای ترابری هرکولس سی- ۱۳۵ حامل افراد و تجهیزات بپیوندند و به صورت پنهانی به محل سفارت در تهران منتقل شوند. اما در مرحله نخست عملیات مذکور سه فروند از هشت فروند بالگرد موجود از مسیرخود خارج شده و فرمانده را مجبور به ناتمام گذاشتن عملیات کردند. در راه بازگشت هم یک بالگرد به علت تاریکی شب و وقوع طوفان شن با یک هواپیمای باربری برخورد و در نتیجه هشت تن از نظامیان آمریکایی در این حادثه کشته شدند.(۶۵) پس از شکست این

1. Operation Eagle Claw

مأموریت سایروس ونس که از ابتدا با چنین عملیاتی مخالفت نموده بود از سمت وزارت خارجه استعفا داد.(۶۶)

عملیات نظامی آمریکا در شرایطی صورت گرفت که این کشور مکرراً بر حل‌وفصل مسالمت‌آمیز موضوع تأکید می‌نمود. در این راستا، نماینده آمریکا در جلسه رسیدگی دیوان در ۱۸ مارس ۱۹۸۰ چنین اظهار می‌دارد: نباید خویشتن‌داری آمریکا را به مثابه ضعف آن تلقی کرد بلکه نشانه‌ای از قوت آن است و مبین توانایی دولت و مردم آمریکا به فائق آمدن و کنترل بر احساس ضربه زدن به ایران.(۶۷)

افزون بر آن در قرار موقت دیوان مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۷۹ نیز آمده بود که دولتین ایران و آمریکا بایستی از اقداماتی که ممکن است به تشدید تنش بین دو کشور منجر شود یا این که حل و فصل اختلاف موجود را با دشواری بیشتری مواجه سازد خودداری نمایند. نکته مهم اینکه آمریکا در زمان صدور رأی مذکور به مطلب مورد درخواست دیوان اعتراضی ننمود. باوجود این، علی‌رغم درخواست دیوان، آمریکا حدود یک ماه قبل از صدور رأی نهایی به عملیات نظامی پنجه عقاب مبادرت ورزید.

اسناد رسمی مربوط به این عملیات ازجمله گزارش آمریکا به شورای امنیت، بنا به درخواست رئیس دیوان به این دادگاه تسلیم شد. در گزارش آمریکا به شورای امنیت اعلام داشته بود این عملیات در اعمال حق ذاتی دفاع مشروع[۱] و به‌منظور آزادی اتباع این کشور که قربانی حمله مسلحانه ایران به سفارت آمریکا هستند، صورت گرفته است.[۲]

دیوان در رسیدگی به این دعوی از بررسی اقدام نظامی آمریکا خودداری و چنین استدلال نمود که نه مسأله مشروعیت و قانونی‌بودن این عملیات وفق مقررات

---

۱. رئیس جمهور کارتر این عملیات را به دلایل بشردوستانه و همچنین حق لاینفک دفاع مشروع توجیه کرد.

۲. به نظر بسیاری استناد به ماده ۵۱ منشور ملل متحد در توجیه این اقدام دشوار می‌باشد زیرا که در قضیه گروگان‌گیری خاک آمریکا مورد حمله قرار نگرفته بود. به‌علاوه، توسل به زور طبق ماده ۵۱ منشور، استثنائی بر اصل عدم توسل به زور (بند ٤ ماده ۲ منشور) است و علی‌الاصول هیچ استثنایی نبایستی به صورت موسع تفسیر گردد. در اسناد دیوان همواره از موضوع تصرف سفارت آمریکا به‌عنوان عملی خشونت‌آمیز نام برده شده بود. لذا چنین به نظر می‌رسید که آمریکاییان این مفهوم را به معنای حمله مسلحانه تعبیر نموده و در نتیجه ماده ۵۱ منشور را بر این وضعیت قابل اعمال دانسته بودند.

منشور ملل متحد و مقررات حقوق بین‌الملل عمومی مطرح است و نه مسئولیت‌های ناشی از آن. به‌علاوه، دیوان از بررسی تطابق یا تعارض این اقدام آمریکا با ماده ۵۱ منشور سازمان ملل و بند ۴ ماده ۲ در رابطه با منع توسل به زور، خودداری کرد. گفته می‌شود عدم حضور ایران در رسیدگی به این موضوع و در نتیجه عدم ارائه لایحه دفاعیه از زمره دلایل منتفی‌شدن بررسی موضوع مشروعیت اقدام نظامی آمریکا و حق این کشور در توسل به ماده ۵۱ منشور بود.

مع‌هذا دیوان عدم خشنودی خود را از اقدام آمریکا چنین بیان می‌دارد:

«از نظر دیوان عملیات نجات، به هر انگیزه و دلیل باتوجه به مفاد قرار موقت مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۷۹ دیوان مبنی‌بر درخواست خویشتن‌داری طرفین از اقداماتی که می‌تواند به تشدید تنش بین طرفین منجر شود و در چنین شرایطی که موضوع دراین دادگاه تحت رسیدگی قرار دارد، تقلیل و کاهش احترام به روند رسیدگی قضایی در روابط بین المللی محسوب می‌گردد».[۶۸]

۶. رأی دیوان

دیوان پس از استماع توضیحات آمریکا و وکلای این کشور در مراحل رسیدگی به اختلاف فیمابین ایران و آمریکا و در غیاب نمایندگان ایـران، اقدام به صدور شش رأی در این دعوی می‌نماید که این احکام به شرح ذیل می‌باشند:

۱. دیوان با سیزده رأی مثبت در مقابل دو رأی منفی تصمیم می‌گیرد که جمهوری اسلامی ایران با رفتاری که دراین حکم تشریح شده به تعهداتش در مقابل آمریکا طبق مقررات کنوانسیون‌های لازم‌الاجرای فیمابین دو کشور و هچنین قواعد حقوق بین‌الملل عمومی عمل ننموده و نقض این تعهدات کماکان ادامه دارد. به‌زعم دیوان دولت ایران به تعهداتش در انجام «اقدامات مقتضی» برای حفاظت از اماکن، اعضا و آرشیو سفارت آمریکا در برابر حمله دانشجویان و همچنین اتخاذ تدابیر مقتضی هم برای جلوگیری از این حمله و یا متوقف ساختن آنان قبل از اشغال کامل سفارت، عمل ننموده است.[۶۹]

۲. نقض این تعهدات طبق حقوق بین‌الملل موجب مسئولیت جمهوری اسلامی ایران در مقابل آمریکا است (سیزده رأی مثبت در مقابل دو رأی منفی).

۳. دیوان به اتفاق آرا تصمیم می‌گیرد که جمهوری اسلامی ایران بایستی به فوریت اقدامات لازم را برای جبران شرایط ناشی از اتفاقات روز ۴ نوامبر ۱۹۷۹و پس از آن مبذول داشته و برای این منظور:

الف) بایستی به‌فوریت به بازداشت غیرقانونی کاردار، اعضای دیپلماتیک و کنسولی و دیگر اتباع آمریکا که هم‌اکنون به گروگان گرفته شده اند، پایان‌داده و آنان را آزادساخته و وفق ماده۴۵ کنوانسیون وین ۱۹۶۱ در اختیار دولت حافظ منافع قرار دهد.

ب) از این که امکانات لازم ازجمله وسایل حمل و نقل برای ترک قلمرو ایران در اختیار افراد مذکور قرار گیرد، اطمینان حاصل نماید.

ج) اماکن، آرشیو و اسناد سفارت آمریکا در تهران باید به فوریت در اختیار دولت حافظ منافع قرار داده شود.

۴. دیوان به اتفاق آرا تصمیم می‌گیرد که هیچ‌یک از اعضای دیپلماتیک و کنسولی آمریکا نباید در ایران محاکمه و یا به‌عنوان شاهد به دادگاه احضار گردند.

۵. دولت جمهوری اسلامی ایران مکلف به پرداخت خسارت به دولت آمریکا به دلیل لطمات وارده به این کشور به لحاظ وقایع ناشی از اتفاقات روز ۴ نوامبر ۱۹۷۹و پس از آن است. این حکم با دوازده رأی مثبت در مقابل سه رأی منفی صادر گردید و قاضی طرازی، قاضی لاکس و قاضی موروزف[1] به این حکم رأی مخالف دادند.

۶. در صورت عدم توافق طرفین برای تعیین میزان خسارات، این امر توسط دیوان رسیدگی و میزان آن مشخص خواهد شد. این حکم با چهارده رأی مثبت در مقابل تنها رأی منفی قاضی موروزف صادر شد.[۷۰]

درخصوص کاردار و دو تن دیگر از اعضای سفارت آمریکا که از تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۷۹ در وزارت امور خارجه ایران به سر می‌بردند، دیوان مذکور بر این نظر بود که مقامات ایرانی از انجام تعهدات خود برای حمایت از آنان و فراهم ساختن تسهیلات لازم برای خروج از وزارت امور خارجه، سرباز زده و این اقدام را نقض مواد ۲۶ و ۲۹ کنوانسیون وین ۱۹۶۱ می‌خواند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود آرای سوم و چهارم به اتفاق آرا صادرگردید که مبین وحدت نظر تمامی قضات دیوان درخصوص مقررات

1. Judges Tarazi, Morozov and Lachs

مربوط به مصونیت اماکن مأموریت از تعرض و اعضای آن است.[۱] لیکن اتخاذ تصمیم در مورد رأی پنجم مبنی بر مسئولیت دولت ایران، با اکثریت ۱۲ رأی موافق در مقابل سه نظر مخالف صورت گرفت. از میان قضات مخالف، قاضی طرازی از سوریه اعلام داشته بود که به‌دلیل سیاست‌های آمریکا درگذشته در ایران، این کشور در قضیه گروگان‌گیری دارای مسئولیت نسبی است و قاضی موروزف معتقد بود که آمریکا با اقدام علیه ایران در مدتی که موضوع در دیوان در دست رسیدگی قرار داشت و مغایرت این اقدامات با حقوق بین الملل، از حق دریافت خسارت برخوردار نمی باشد.[۲]

۷. توضیح رأی مذکور

علی‌الاصول در دعاوی مطروحه در دیـــوان، به‌ندرت می‌توان دعوایی را با چنین ویژگی در رابطه با مقررات بین‌المللی یافت که پاسخ به سئوالات مطروحه از قبل واضح و روشن باشد. در واقع از نظر حقایق مطروحه، وجود مقررات مربوطه یعنی کنوانسیون‌های وین۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ و وضعیت خاص قواعد عرفی حمایت از دیپلماتها، اختلاف نظری بین طرفین دعوی وجود نداشت. دیوان پس از صدور آرای فوق الذکر، درتوضیح رأی خود اعلام می‌دارد گرچه دلایل و قرائن کافی مبنی‌بر هماهنگی دانشجویان با دولت ایران قبل از اقدام به تصرف سفارت، وجود ندارد مع هذا دولت ایران به دلایل ذیل مسئول است:

- عدم تلاش برای جلوگیری از تصرف سفارت آمریکا توسط دانشجویان،
- اظهارات مقامات ایرانی در حمایت از این اقدام،
- مغایرت رفتار دولت ایران در واقعه تصرف سفارت آمریکا با دیگر موارد این‌گونه وقایع.

---

۱. سابقه مصونیت نمایندگان دیپلماتیک به اوان و سال‌های اولیه شکل‌گیری تاریخ مدون باز می‌گردد. سیسرون مورخ معروف یونانی در تبیین این نظریه می‌گوید:«قاعده تعرض‌ناپذیری سفرا هم در حقوق بشری و هم حقوق الهی مورد حمایت قرار گرفته است. سفرا مصون و مورد احترام هستند. به‌طوری که نه‌تنها در ممالک دوست بلکه در صورت بودن در میان نیروهای دشمن نیز از چنین مصونیتی برخوردارند. برای اطلاع بیشتر به:
G von Glahn. Law among Nations, 2 ed (1970) مراجعه شود.

۲. منظور قاضی موروزوف از اقدامات آمریکا، حمله نظامی این کشور در طبس در ۲٤ و ۲۵ آوریل ۱۹۸۰ بود.

به‌زعم دیوان در قضیه سفارت آمریکا در تهران، دولت جمهوری اسلامی ایران با تأیید اقدام خود جوش دانشجویان، مسئولیت اقدامات مربوط به نقض مصونیت مأموران دیپلماتیک آمریکا را به عهده گرفته است. دیوان در این خصوص اعلام می دارد اقدامات مقامات ایرانی «نقض آشکار و شدید» ماده ۲۹ کنوانسیون وین ۱۹۶۱ است و تصمیم مقامات ایرانی به تداوم اشغال اماکن مأموریت، موجب نقض مکرر و چند باره مقررات لازم الاجرای کنوانسیون وین ۱۹۶۱ شده است.

استناد دیوان به مغایرت رفتار دولت ایران در واقعه تسخیر سفارت آمریکا، اشاره به وقایعی است که قبل و بعد از تسخیر سفارت آمریکا در تهران در رابطه با اماکن مأموریت روی داده و دولت ایران به مقابله با این موارد پرداخته بود. در این رابطه، دیوان به حمله افراد مسلح به سفارت آمریکا در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۵(۱۴فوریه ۱۹۷۹) که به کشته‌شدن دو نفر و دستگیری هفتاد نفر از اعضای سفارت انجامید و اظهارات نخست وزیر و وزیر خارجه وقت ایران مبنی بر تعهد این کشور جهت حفظ امنیت اماکن آمریکا(۷۱) و همچنین وقایع بعد از ۱۳ آبان ۱۳۵۸ یعنی اشغال سفارت انگلستان در تهران[۱] و کنسولگری عراق در کرمانشاه به ترتیب در ۱۴ و ۱۵ آبان ۱۳۵۸ که به دستور امام خمینی (ره) تخلیه شد و جلوگیری از حمله به سفارت شوروی در ژانویه ۱۹۸۰ توسط دولت ایران، اشاره دارد.(۷۲)

لازم به یادآوری است که در۱۴ فوریه ۱۹۷۹ متعاقب تصرف سفارت توسط یک گروه مسلح، مقامات ایرانی به فوریت به تقاضای کمک سفارت آمریکا در تهران پاسخ داده و دکتر یزدی معاون وقت نخست وزیز به همراه یک گروه پاسداران انقلاب به سفارت آمدند و کنترل آن را به مقامات دیپلماتیک آمریکا بازگردانیدند. درآن زمان دولت کارتر بستن سفارت در تهران را مورد بررسی قرار داد لیکن درنهایت با کاهش اعضای سفارت به کمتر از ده‌درصد حالت عادی، از تعطیل سفارت خودداری شد.(۷۳) متعاقباً در تاریخ یکم مارس همان سال بازرگان نخست وزیر طی نامه‌ای ضمن ابراز

---

۱. در ۵ نوامبر ۱۹۷۹ گروهی از دانشجویان، سفارت انگلستان در تهران را به مدت شش ساعت اشغال کردند. آنان خواستار تسلیم شاهپور بختیار آخرین نخست وزیر شاه به ایران بودند لیکن پس از اطلاع از این که وی در فرانسه است و همچنین عدم‌حمایت مقامات از این اقدام همانند قضیه سفارت آمریکا، مجبور به ترک آن گردیدند.

تأسف از حادثه حمله به سفارت بر انجام اقدامات برای جلوگیری از تکرار حمله و آمادگی دولت برای جبران خسارات وارده تأکید نموده بود.

علاوه بر این، دیوان دررسیدگی به دعوی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران، وقایع مربوط به تسخیر سفارت آمریکا در تهران را به دو مرحله تقسیم می کند: یکی از زمان تصرف سفارت در۴ نوامبرتا تاریخ هفتم نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳تا ۱۸ آبان ۱۳۵۸) که به‌نظر دیوان دلایل و مستندات کافی در اثبات این که دانشجویان پیرو خط امام از طرف دولت ایران اقدام کرده‌اند، وجود ندارد. دیگر، وقایع پس از هفت نوامبر که به نظر دیوان در این مرحله، دانشجویان مذکور به‌عنوان عوامل دولت ایران عمل نمودند. زیرا که در این مرحله دولت ایران اعلام می‌دارد که از آزادی اعضای سفارت آمریکا تا بازگردانیدن شاه و دارایی‌های وی به دولت ایران، خودداری خواهد کرد. به نظر دیوان، از تاریخ اخیر، اقدام دانشجویان مبارز به اهرمی توسط دولت ایران برای اعمال فشار بر آمریکا تبدیل گردید و در نتیجه به‌زعم دیوان می‌توان در این مرحله، اقدامات دانشجویان را اقدامات دولت ایران تلقی نمود.[1]

---

۱. بعدها در مصاحبه‌های افراد ذی‌ربط یا کسانی که در این جریان مشارکت داشتند، گفته شد که تصور طراحان تصرف سفارت آن بود که پس از چند روز و به‌دنبال طرح خواسته‌هایشان به این اقدام خاتمه دهند. ازجمله این افراد، آیت‌الله سید محمد موسوی خوئینی‌ها که در اشغال سفارت مذکور نقش مؤثری داشت، در دیداری با دانشجویان عضو انجمن اسلامی گفت: «دانشجویان با شور جوانی و درک سیاسی مربوط به محیط دانشجویی خود به این فکر رسیدند تا با تسخیر سفارت آمریکا، صدای اعتراض مردم را به گوش همه دنیا برسانند. بنا براین بود که این حرکت چند روزه باشد و پس از آن گروگان‌ها آزاد شوند».

وی می‌افزاید: «این دانشجویان از من خواستند این تصمیم را به اطلاع امام برسانم و موافقت ایشان را در این‌باره بپرسم. اما من گفتم که این به صلاح نیست، چرا که اگر ایشان موافق باشند به دلیل این که امنیت سفارت خانه‌ها به عهده ایشان است و نباید آنرا مخدوش کرد، درست نیست که به شما اجازه دهند اگر هم مخالف باشند در ساعات اولی که تسخیر سفارت انجام شد اطلاعیه‌ای صادر کرده و این حرکت را خاتمه می‌دهید. پس از انجام کار و تسخیر سفارت از سوی دانشجویان با دفتر امام در قم تماس گرفتیم و از احمد آقا خواستیم به امام بگویند اینها دانشجویان مسلمان، معتقد به امام و مطیع هستند. اگر امام مخالف است اینها بیرون از سفارت بیایند. پس از چند دقیقه احمد آقا نظر امام را پرسیدند و گفت ایشان گفته‌اند بگویید خوب جایی را گرفتید» (موسوی‌خوئینی‌ها: امام بر دیانت بازرگان تأکید می‌کرد. *اعتماد*، ۲۸ بهمن ۱۳۸۵ صفحات ۱ و٦).

آیت‌الله مهدوی‌کنی مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی در زمان تسخیر سفارت آمریکا در تهران نیز در یک برنامه تلویزیونی گفت: «اما سفارت هر کشور بخشی از خاک آن کشور است و امام به من گفته بود که از سفارت‌خانه‌ها

آثار و تبعات تصرف سفارت آمریکا

بحران میان ایران و آمریکا بر سر اشغال سفارت این کشور در تهران سرانجام از طرق و روش‌های سیاسی، یعنی مشخصاً مذاکره بین طرفین اختلاف به میانجی‌گری الجزایر حل و فصل شد.[1] لیکن آثار آن تا سالیان دراز پابرجا ماند و کماکان نیز وجود

در تهران به شدت محافظت شود. عصری که سفارت آمریکا توسط دانشجویان اشغال شد، مهندس بازرگان زنگ زد و با همان عصبانیتی که داشت در حالی که من هنوز از رضایت و یا عدم‌رضایت امام اطلاع دقیق نداشتم شروع کرد به داد و بیداد کردن که چرا این حزب‌اللهی‌ها و کمیته‌چی‌ها این کارها را می‌کنند؟ من گفتم که کمیته‌چی‌ها این کار را نکرده‌اند. مرحوم بهشتی هم تماس گرفتند که چرا رفته‌اند سفارت را گرفته‌اند. ایشان هم ناراضی بود. ایشان آن زمان رئیس قوه قضائیه بود. یادم نیست من زنگ زدم یا حاج احمد آقا خودشان زنگ زدند از ایشان پرسیدم که اینها سرخود این کار کرده‌اند یا امام گفته است؟ حاج احمد آقا پشت گوشی می‌خندیدند گفت اگر امام گفته باشد چطور؟ گفتم اگر امام گفته باشد که هیچ». رئیس کمیته‌های انقلاب اسلامی در پاسخ به سئوالی که باتوجه به مخالفت شما با این قضیه، شما دیداری با امام در این مسأله نداشته‌اید گفت: «من به امام چیزی نگفتم، امام در این مسأله خیلی جدی بودند، ما دیگر نمی‌رفتیم با امام بحث کنیم، آقای هاشمی می‌گفتند ما در مسأله ریاست جمهوری رفتیم بحث کردیم، گریه کردیم ولی من رسمم این نبود وقتی امام یک چیزی می‌فرمودند می‌گفتیم چشم سمعاً و طاعتاً. در هیأت دولت بحث کردم که چرا این‌ها این کار را کردند. اصل قضیه چیز خوبی بود، تحقیر بود برای آمریکایی‌ها. ولی ادامه‌اش را نمی‌دانم، باید اهل سیاست بگویند.» (مخالفت مهدوی کنی با اشغال سفارت آمریکا، *روزنامه اعتماد* ۱۹ اسفند ۱۳۸۵، ص ۵)

۱. در بیست و نهم دی‌ماه ۱۳۵۹ دولتین جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده به منظور حل و فصل بحران موجود در روابط دو کشور با میانجی‌گری دولت الجزایر ترتیبات و تعهداتی را درقالب بیانیه‌های الجزایر پذیرفتند که به موجب آن آمریکا متعهد گردید که با اعاده وضع مالی ایران به قبل از ١٤ نوامبر ۱۹۷۹ کلیه اموال و دارایی‌های مسدود شده ایران پس از گروگان‌گیری را آزاد و به ایران منتقل کند. متقابلاً ایران نیز تعهدکرد که گروگان‌های آمریکایی را تحویل دهد. به‌علاوه، به موجب بیانیه‌های الجزایر ایالات متحده متعهد گردید:

۱. در امور داخلی ایران مداخله نکند

۲. مجازات‌های تجاری و اقتصادی وضع شده پس از ١٤ نوامبر ۱۹۷۹ علیه ایران را لغو نماید.

۳. برای توقیف و استرداد اموال خانواده پهلوی و نزدیکان آن در آمریکا با ایران با شرایط مقرر در بیانیه‌ها همکاری کند.

٤. از دعاوی ایالات متحده یا اتباع آن کشور علیه ایران به علت تصرف سفارت سابق آمریکا یا گروگان‌گیری اتباع آمریکایی یا حوادث واقع‌شده درجریان انقلاب اسلامی تا زمان انعقاد بیانیه‌ها صرف‌نظر نماید

۵. به دعاوی حقوقی اتباع آمریکایی در محاکم آمریکا خاتمه داده و آن‌ها را به داوری مرضی‌الطرفین ارجاع دهد.

دارد. می‌توان تأثیر این بحران را بر روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا در گذشته و حال مشاهده کرد. از زمره این موارد، تداوم قطع روابط دیپلماتیک، تحریم‌های اقتصادی علیه ایران[۱] و خصومت بین دو کشور ازجمله در مسأله هسته‌ای ایران قابل ذکر است.

۱۳ آبان ۱۳۵۸ نقطه عطفی در تاریخ روابط دیپلماتیک کشورمان محسوب می‌گردد و تصرف سفارت آمریکا به وسیله دانشجویان مسلمان پیرو خط امام دارای تبعات قابل ملاحظه‌ای بود و در نوع و ماهیت روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای غربی تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذارد. تأثیراین بحران بر روابط ایران با سازمان‌های بین‌المللی به‌خصوص سازمان ملل به لحاظ نفوذ و نقش تأثیرگذار آمریکا در این تشکیلات بین‌المللی از دیگر جنبه‌های این بحران محسوب می‌گردد. این امر به‌ویژه در موضع‌گیری سازمان ملل در ابتدای حمله نیروهای عراق به خاک کشورمان و تجاوز آشکار این کشور کاملاً مشهود و عیان بود. در سپتامبر ۱۹۸۰ یعنی زمان حمله عراق به خاک کشورمان، این گرایش منفی به دلیل عدم فیصله بحران روابط ایران و آمریکا و حتی عدم پیشرفت در حل و فصل آن، تشدید شده بود به طوری که علی‌رغم حضور اکثر وزرای خارجه کشورها در نیویورک جهت شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، عراق توانست از تشکیل جلسه شورای امنیت جلوگیری نماید.[(۷۴)]

تفصیل و نحوه اجرای تعهدات مالی و حقوقی فوق الذکردر بندهای مختلف بیانیه کلی طی۱۵ ماده آمده است. ترتیبات لازم در اجرای توافق دولتین برای ایجاد داوری مرضی‌الطرفین جهت رسیدگی به دعاوی اتباع آمریکایی و اختلافات مالی و حقوقی فیمابین دو کشور در بیانیه حل و فصل دعاوی پیش بینی گردیده است. همچنین راه و روش‌های اجرایی بعضی توافقات مالی طرفین در سندی به نام «سند تعهدات» مشخص گردید و همزمان با بیانیه‌ها منتشر و اجرا شده است.

۱. کاخ سفید اعلام کرد باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا روز ۱۲ نوامبر ۲۰۰۹ تحریم‌های سی ساله این کشور علیه ایران را یک بار دیگر تمدید کرد. این تحریم‌ها در هنگام بحران گروگان‌گیری در نوامبر ۱۹۷۹ علیه ایران اعمال شد. اوباما به کنگره آمریکا اطلاع داده «روابط ما با ایران به وضعیت عادی بازنگشته» و به همین دلیل تحریم‌های مالی واشنگتن علیه تهران برای یک‌سال دیگر تمدید می‌شود. دولت آمریکا در دو سال گذشته تلاش کرده با ایران تماس برقرار و درباره برنامه‌های اتمی این کشور گفتگو کند. اما این تلاش‌ها تاکنون به نتیجه‌ای نیانجامیده است. به گفته کارشناسان، تمدید این تحریم‌ها ارتباطی با چالش اتمی ایران ندارد و رئیس جمهور آمریکا همه ساله در نوامبر باید درباره آن تصمیم‌گیری کند. دولت جیمی کارتر در نوامبر ۱۹۷۹ با بهره‌گیری از قانون «اضطرارهای ملی» دارایی‌های ایران در آمریکا را مسدود کرد. رقم این دارایی‌ها روشن نیست و گذشت سه دهه، اختلاف بر سر آن را تشدید کرده است. دولت ایران همواره خواستار لغو مسدودیت این دارایی‌ها شده و استرداد آن‌ها را نشانه تغییر رویکرد واشنگتن در قبال تهران خوانده است (بی بی سی فارسی۱۴ نوامبر۲۰۰۹).

این بحران اثری عمیق در سازمان ملل داشت و در شکل‌گیری گرایشات نسبتاً منفی شورای امنیت نسبت به ایران در جریان جنگ تحمیلی بسیار مؤثر واقع شد و عکس‌العمل خصمانه‌ای را در سازمان ملل به‌دنبال داشت. به‌علاوه، به‌زعم برخی منتقدان، بحران گروگان‌گیری در آن ایام باعث انحراف توجهات از امور مهمی چون مسأله اعراب و اسرائیل و اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی گردید.

با وجود این، صرف‌نظر از توجیهات سیاسی در تسخیر سفارت آمریکا در تهران ازجمله سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا و شرایط خاص انقلابی آن دوران، این واقعه با مقررات بین‌المللی و هنجارهای مورد پذیرش جامعه جهانی در تعارض قرار داشت و بر روابط کشورمان با تعدادی ازکشورها و همچنین همکاری با سازمان‌های بین‌المللی تأثیر گذارد. این امر در تمامی بیانیه‌ها، قطعنامه‌ها و تصمیمات سازمان ملل منعکس شد.

در قضاوتی منصفانه از این واقعه که بدون تردید رویدادی منحصر به فرد در تاریخ روابط دیپلماتیک است، باید به شرایط زمانی، تاریخی و فضای انقلابی آن دوران توجه و براساس زمینه‌ها و ظرف‌های زمانی و مکانی، به تحلیل این واقعه پرداخت.

ب)

یادداشت‌ها

۱. عباس معین زاده «حقوق دیپلماتیک مدرن»، تهران: دفتـر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲، صفحات ۷۰-۱۶۹.

۲. احمدرضا شاه علی، «انقلاب دوم: تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، آثار و پیامدها»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۸۵. ص۲۶.

3. ICJ Judgment of 24 May 1980, Para.126.

۴. بنابر برخی دیگر از اسناد و منابع، موافقت کارتر با اجازه ورود شاه به آمریکا با اصرار برژینسکی مشاور امنیت ملی و با این استدلال صورت گرفت که آمریکا بایستی اقتدار و وفاداری خود را در کمک به یکی از دوستان قدیمی به نمایش گذارد حتی اگر این امر متضمن خطر برای گروهی از آمریکاییان باشد. به گمان برخی نیز هنری کیسینجر و دیوید راکفلرو گروهی از دوستان شاه، کارتر را برای صدور روادید ورود به شاه تحت فشار قرار دادند. جهت بررسی دقیق‌تر موضوع و فرضیه‌هایی که در این مورد وجود دارد مراجعه شود به محسن میلانی «شکل‌گیری انقلاب اسلامی»، ترجمه: مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو، ۱۳۸۱ صص. ۹-۲۹۷.

5. TIME. Blackmailing the U.S., Nov. 19, 1979.

۶. شاه اصرار داشت متحدانش به ویژه ایالات متحده هیچ‌گونه تماسی با مخالفان وی نداشته باشند. او معتقد بود چنین تماس‌هایی را مخالفانش حمل‌بر پشتیبانی خارجی از خود خواهند کرد (ویلیام شوکراس«آاخرین سفر شاه» ترجمه: هوشنگ مهدوی، صفحه ۳۴۳).

7. Paul Lansing and Robert Castle, "The Seizure of the American Embassy in Iran: How Should International Law be Applied?" South African Yearbook of International Law. Volume 5, 1979, P.31.
8. Time. Op.Cit.
9. Stanislaw.E Nahlilk, "Development of Diplomatic Law; Selected Problems". The Hague Academy of International Law. P.312.
10. Time, Op.Cit.
11. Inteview in Time, European edition, Janury 1980, P.17.
12. S/13626, 13 November 1979.
13. ICJ Judgement of 24 May 1980, Para. 28.
14. S/13616, 9 November 1979.
15. S/13626, 13 November 1979.
16. S/13646, 25 November 1979.
17. SC(34) 2172nd meeting, Para.9 .
18. S/13652, 27 November 1979.
19. Cameron R. Hume, "The United Nations, Iran and Iraq: How Peacemaking Changed" Georgetown University, 1995, P.30.
20. S/13671 December 1, 1979.
21. ICJ Judgment of 24 May 1980, Para. 24.
22. Cameron R. Hume, Op.Cit, P.31.
23. Hossein Alikhani, "SANCTIONING IRAN:Anatomy of a Failed Policy". I.B.Tauris& Co Ltd, 2000, P.75.
24. S/13705, 22 December 1979.
25. S/13704, 22 December 1979.
26. Ibid.
27. Cameron R. Hume, Op.Cit, PP.30-32.
28. S/13704, 22 December 1979.
29. Cameron R. Hume, Op.Cit, P. 33.
30. S/13730, 6 January 1980.
31. Hossein Alikhani , Op.Cit, P. 75.
32. Cameron R. Hume, Op.Cit,. P. 33.
33. B.G. Ramcharan, "Hummanitarian Good Offices in International Law: the Good Offices of the United Nations Secretary General in the Field of Human Rights", Martinus Nijhoff Publishers, 1983, P. 132.
34. S/13730, Op.Cit., P.2.
35. B.G. Ramcharan, Op.Cit., P.132.
36. Ibid.
37. WS/961, 7 March 1980.
38. ICJ Judgement, Op.Cit, Para.41.
۳۹. محسن میلانی، «شکل‌گیری انقلاب اسلامی»، ترجمه: مجتبی عطارزاده. تهران: گام‌نو، ۱۳۸۱ ص ۳۲۰.
40. ICJ Judgement, Op. Cit., Para 43.
41. B. G. Ramchakan, "Preventive Diplomacy", Indiana University Press, 2008, P.92.

42. Financial Times, "US May Call for Sanction on Iran", 14 Dce. 1979.
۴۳. قطعنامه شماره ۴۶۱، مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹.
44. S/13735,10 January 1980.
45. Statement by the US Ambassador to the UN, before the Security Council, 13 January 1980.
46. Hossein Alikhani, Op.Cit, PP.76-7.
۴۷. روزنامه ابتکار، شماره ۱۴۴۲، ۲۰ فروردین ۱۳۸۸، مصاحبه با وزیر خارجه سوئیس.
48. Executive Order No.12205 of 7th April 1980.
49. Executive Order No.122۱۱ of 17th April 1980.
50. B. V. A. Roling, "Aspects of the Case Concerning United States Diplomatic and Consular Staff in Tehran". Netherland Year Book of International Law. Vol. XI (1980) P.152.
51. ICJ Judjement, Ibid. Para.8.
52. Hossein Alikhani, Op.Cit, PP.73-4 .
53. ICJ Judgement, Op.Cit, P. 43.
54. ICJ, Case Concerning Diplomatic and Cousolar Staff in Tehran. Order of 15 Dec.1979.
55. S/13697, 19 December 1979, P. 7.
56. ICJ Judgement. Op.Cit. Para.82.
57. Ibid. Para. 83.
58. B.V.A. Roling, Op.Cit, P.146.
59. ICJ Judgement, OP.Cit. Para.33.
60. A/63/121, dated 14th July, 2008. P.17.
61. ICJ Jugdement, Ibid. Para.51.
62. ICJ Report, 1980, PP. 21-22.
63. Mohamed Sameh M.Amr, "The Role of ICJ as the Principale Judicial Organ of the United Nations" Martinus Nijhoff Publshers, 2003, P.243.
64. Ibid, PP. 244-5.
۶۵. محسن میلانی، پیشین.ص۲-۳۲۱.
۶۶. پیشین. ص ۳۲۲.
67. B.V.A. Roling, Op.Cit, P.150.
68. Ibid.
69. ICJ Reports 1980, pares 63, 76 & 92.
70. ICJ Judgement, Op.Cit. Para.95 .
71. ICJ Judgement, Ibid. Para. 14.
۷۲. عباس معین‌زاده، پیشین. صفحات ۷۰-۱۶۹.
73. NewYork Time, 6 Nov. 1979.
74. International Community. PP.13-4.

غیرایدئولوژیک‌شدن اندیشه‌های سیاسی در پایان قرن بیستم

محمد توحیدفام[1]
رقیه عمرانی[2]

چکیده: ایدئولوژی‌های سیاسی در فرایند نوسازی، دنیوی کردن و عقلانی‌نمودن زندگی انسان به‌وجود آمدند. این ایدئولوژی‌ها دارای اهداف کلان و وسیع نظیر ترقی، پیشرفت، عقلانیت، خردباوری و... هستند و برای رسیدن به آن‌ها نیازمند نظام‌سازی و برنامه‌ای برای ادارهٔ امور جامعه می‌باشند. این‌گونه است که نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک به‌وجود آمدند. از طرفی مفهوم ایدئولوژی در طول عمر خود دچار تحول شده و امروزه به معنای یک سری قواعد آمرانه و متصلب می‌باشد. همین معنا، شکل‌دهندهٔ نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک و بسته، در طول قرن ۲۰ است. امروزه باتوجه به تجربه منفور و ناخوشایندی که به‌واسطه برخورد ایدئولوژی‌های سیاسی به‌وجود آمده و آثار و تبعات ناگوار آن بر کیفیت زندگی جوامع مختلف، گرایش به سمت این ایدئولوژی‌ها از بین رفته است. همچنین چرخش‌هایی نیز در ایدئولوژی‌های معتدل و میانه صورت گرفته و آن‌ها را از حالت انسجام و شکنندگی گذشته بیرون آورده و به یکدیگر نزدیک نموده است. این امر به دلیل ناکافی دانستن این ایدئولوژی‌ها برای حل مسائل و بحران‌هایی است که امروزه گریبانگیر جامعه بشری است. بحران محیط‌زیست، آلودگی هوا، گرم شدن دمای زمین، ایدز و... ازجمله این مسائل مبتلا به جهانی هستند که در دسته‌بندی‌های سنتی ایدئولوژیک در قالب راست و چپ نمی‌گنجند و فراتر از آن‌ها می‌باشد چرا که متعلق به گروه، ملت و کشور خاصی نیست، بلکه مسائلی هستند جهانی و حل‌وفصل آن‌ها نیز نیازمند همکاری و همگرایی بیشتر ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های سیاسی می‌باشد. در این بین تسریع روند

---

۱. دکتر محمد توحیدفام، دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، tohidfam_m@yahoo.com
۲. خانم رقیه عمرانی، کارشناس ارشدرشته اندیشه‌های سیاسی اسلام، emrani_r@yahoo.com

جهانی‌شدن، در پی فروپاشی کمونیسم، ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی، بحرانهای اقتصادی و گسترش ارتباطات و اطلاعات نیز از عوامل دیگر غیرایدئولوژیک‌شدن اندیشه‌های سیاسی است.
واژگان کلیدی: ایدئولوژی‌های سیاسی، اندیشه‌های سیاسی، غیرایدئولوژیک شدن، فروپاشی کمونیسم، جهانی‌شدن، جنبش‌های اجتماعی، فناوری اطلاعات.

مقدمه

با آغاز قرن ۲۱ اهمیت بازنگری در دستاوردهای فکری قرن ۲۰ هرچه بیشتر آشکار می‌گردد. سدهٔ بیستم عصر دگرگونی‌های بنیادی در همه عرصه‌های زندگی انسان و از آن جمله عرصه زندگی سیاسی بوده است. در این قرن جهان شاهد وقوع جنگ‌های بزرگ، فروپاشی امپراتوری‌های باقی‌مانده از سدهٔ پیش، گسترش بازار سرمایه‌داری در سطح جهانی و منطقه‌ای برای پیشگیری از تکرار جنگ‌های جهانی، وقوع انقلاب‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی، بحران و دگرگونی نظام سرمایه‌داری، پیدایش ساختار دولت رفاهی، پیدایش واکنش‌های ضد مدرنیسم، پیدایش احزاب توده‌ای و جنبش‌های بسیج محلی در قالب ایدئولوژی‌های سیاسی گوناگون، سیاسی‌تر شدن برخی نظام‌های فکری و مذهبی قدیم در واکنش به مسائل عصر نو، گسترش شتابان ابزارهای ارتباطی پیچیده، تغییر در شیوهٔ زندگی اجتماعی و سیاسی، دگرگونی در نمودهای جنسی، گسترش جنبش‌های رهایی زنان و ده‌ها دگرگونی دیگر بوده است (بشیریه، ۱۳۷۶: ۱۱). در قرن بیستم ما شاهد اندیشه‌های سیاسی متضاد و متنوعی بودیم که به نوعی از علایق متنوع جوامع نشأت می‌گرفت و این نوع تنوع علائق، تجارب تاریخی مهم و پرهزینه‌ای را برای آیندگان به میراث گذاشت. بی‌شک عنصر اصلی سرشت این سال‌ها ایدئولوژی در روابط بین‌الملل بوده است (صادقی، ۱۳۷۶: ۷). اصطلاح ایدئولوژی گسترهٔ پهناوری از معانی تاریخی را دربرمی‌گیرد، از مفهوم وسیع نامحدود تعیین اجتماعی گرفته تا ایدهٔ محدود شبهه‌انگیز به‌کارگیری ایده‌های کاذب در منافع مستقیم فلان طبقه حاکم. اما طی این دوران ایدئولوژی اغلب به شیوه‌هایی اشاره دارد که در آن نشانه‌ها، معانی و ارزش‌ها کمک می‌کنند تا قدرت اجتماعی مسلطی بازتولید گردد (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۳۳۵). ایدئولوژی‌ها محصول نوآوری‌های دنیای مدرن و فرایند نوسازی و دنیوی‌کردن زندگی اجتماعی و قدرت سیاسی می‌باشند. از همین‌رو قرن بیستم قرن فراز و فرودهای ایدئولوژی‌هایی بود که هر یک به نوعی چهره جهان را دگرگون کردند. پیشرفت سریع

علم که جهان‌گستری صنعت و تجارت را به همراه داشت در عین حال زمینه را برای رشد ایدئولوژی‌هایی فراهم آورد که توانایی‌شان در بسیج نیروهای عظیم انسانی مهم‌ترین ویژگی‌شان به شمار می‌رود. (بودن، ۱۳۷۸: ۴۶) عمدتاً معروف‌ترین ایدئولوژی‌های پایان قرن بیستم به دو قسمت راست و چپ تقسیم می‌شدند که دیدگاه‌های متفاوتی از پیش از فروپاشی بلوک شرق در اداره کشور داشتند و در تضادی ایدئولوژیک و غیرقابل گذشت با یکدیگر بودند و فجایع و جنگ‌های ناگواری را بر جامعه بشری تحمیل نمودند. در این میان مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی و... رنگ و بوی ایدئولوژیک گرفته و به موضوع منازعات نظام‌های سیاسی تبدیل می‌شوند. پیامد این امر قبول و اتخاذ یک نوع دیدگاه و یک نوع روش برای تمامی آحاد جامعه بشری و همچنین تسلط نگاه فایده‌گرایانه و مادی بر این امور می‌باشد. از آنجا که ایدئولوژی مبتنی‌بر حقانیت است هر کدام از ایدئولوژی‌ها راه و روش خود را حقیقت پنداشته و در برابر ایدئولوژی‌های دیگر ـ که غیرحقیقت تلقی می‌شود ـ، به نزاع و مخاصمه پرداخته و موجبات افزایش تنش و ناامنی و نهایتاً نارضایتی از این ایدئولوژی‌ها را فراهم ساختند.

به سبب همین تجربه‌های منفور ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه و اثرات نامطلوب آن بر کیفیت زندگی انسان، گرایش به این ایدئولوژی‌ها کاسته شده و ایدئولوژی‌های سیاسی دچار سرخوردگی و بحران شدند. همچنین می‌توان رشد سریع ارتباطات، فروپاشی کمونیسم، جهانی‌شدن و... را نیز از عوامل غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی دانست. چرا که فرض ما بر این است که اندیشه‌های سیاسی در حول علائق اجتماعی شکل می‌گیرد و خود بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. بدین معنا باید دیالکتیک اندیشه و واقعیت را برررسی کرد. بدین‌سان کشمکش‌ها، علائق و صف‌بندی‌های نیروهای اجتماعی و سیاسی در هر عصری در شکل‌گیری و تکوین اندیشه‌های آن عصر نقش انکارناپذیری دارد (بشیریه، ۱۲۰). بدین‌سان امروزه باتوجه به سرخوردگی ایدئولوژی‌های سیاسی افراطی و تمامیت‌خواه و فروپاشی آن‌ها، و مطرح شدن موضوعات و مسائلی که متفاوت از گذشته می‌باشند و در دسته‌بندی‌های ایدئولوژیک راست و چپ نمی‌گنجند، ما با تغییر نگرش در اندیشه‌های سیاسی روبرو هستیم. چرا که اندیشه سیاسی در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه به اقتضای مشکلات و مسائل هر عصر متحول شده و درصدد پاسخگویی و حل آن‌ها بر می‌آید. این تغییرات حاکی از غیرایدئولوژیک‌شدن اندیشه‌های سیاسی می‌باشد. چرا که به واسطه فروپاشی و سرخوردگی ایدئولوژی‌های افراطی، جرح و تعدیل‌های بی‌پایان ایدئولوژی‌های معتدل و میانه و بروز

مسائل و مشکلات جدید نظیر آلودگی هوا، بحران محیط‌زیست، گرم شدن دمای زمین، مسائل و مشکلات زنان، کودکان و...، حضور و نفوذ ایدئولوژی‌ها به شکل گذشته امکان‌پذیر نیست یا حداقل دیگر قابل توجیه نمی‌باشد چرا که این مسائل و مشکلات عصر حاضر و تحولات ناشی از آن، قابلیت به انحصار درآمدن توسط یک ایدئولوژی تام و افراطی، را نداشته و حل آن‌ها نیازمند کنار گذاشتن خصومت‌های ایدئولوژیک گذشته می‌باشد. چرا که پرداختن یا عدم پرداختن به این‌گونه مسائل کل جامعه بشری را متأثر می‌سازد و مخصوص ملت و کشور خاصی نیست. همچنین اتخاذ هرگونه رهیافت به شیوهٔ گذشته و منازعه‌آمیز، به معنای نابودی و به خطر انداختن موقعیت همه انسان‌ها و ازجمله خود ایدئولوژی‌ها می‌باشد. پس اندیشه‌های سیاسی باتوجه به این حوادث و بروز مسائل جدید اولویت‌های موضوعی خود را تغییر داده و از حالت مخاصمه و خشونت‌آمیز و افراطی خارج شده و به سمت همگرایی و گرایشات غیرایدئولوژیک و عملگرایانه که دل‌نگران کیفیت زندگی می‌باشد، تغییر جهت داده است.

غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی

به منظور بررسی این موضوع لازم است که به تاریخچه ظهور ایدئولوژی‌ها و این که اساساً چرا قرن بیستم، خصلتی ایدئولوژیک پیدا کرد، اشاره‌ای نمود.

کلمه «ایدئولوژی» برای اولین‌بار در دورهٔ انقلاب کبیر فرانسه و توسط گروهی از فلاسفه مادی‌گرا که در پیروی از جان لاک و کندیاک، با این عقیده که مجموعه دانش‌های بشری حاصل عواطف و احساسات است، مخالفت می‌کردند، مطرح گردید. دو قرن است که مفهوم ایدئولوژی جایگاه محوری ـ اگرچه ناخوشایند ـ را در تحول اندیشه سیاسی و اجتماعی اشغال کرده است. اصطلاح ایدئولوژی که توسط دستوت دوتراسی فرانسوی، به‌عنوان برچسبی جهت پیشنهاد دانش ایده‌ها مطرح گردید به صورت سلاحی در نبرد سیاسی در عرصه زبان جلوه‌گر شد. ایدئولوژی که در آغاز آکنده از روحیه اعتماد و اطمینان عصر روشنگری در اروپا بود، و دانشی که آن را توصیف می‌کرد لاجرم می‌بایست نمایانگر مرتبهٔ کمال باشد، خیلی زود به صورت اصطلاحی در معرض سوءاستفاده در آمد که حاکی از تهی‌بودن، بیهودگی و سفسطهٔ اندیشه‌های خاص بود. دانش‌های اجتماعی رو به ظهور سدهٔ نوزدهم و بیستم هر یک مفهوم ایدئولوژی را به

شیوه‌ای متفاوت به کار برده و همواره آن را به سویی می‌راندند. با این همه در تمامی این کش‌وقوس‌ها، این ایدئولوژی، به صورت اصطلاحی که نقشی در نبردهای سیاسی زندگی روزمره ایفا می‌کرد، باقی ماند (تامپسون، ۱۳۷۸: ۳۵).

رفته رفته مفهوم این اصطلاح عوض شده و امروزه کمتر کسی با افتخار از خود به‌عنوان «ایدئولوژیست» یاد می‌کند (همان، ۶). حال دیگر ایدئولوژی حکم قواعد و دستورات آمرانه را دارد که پیروان و معتقدان به آن حول یک یا چند ارزش والای اجتماعی چون رستگاری، خلوص نژاد و... تمرکز یافته‌اند (توحیدفام، ۱۳۷۴: ۱۳۲).

طرح بحث غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی نیز بواسطهٔ همین تحولات در مفهوم ایدئولوژی و به معنای کاهش نفوذ و هژمونی ایدئولوژی‌های افراطی در اندیشه‌های سیاسی می‌باشد. در واقع سخن بر سر حدّ و حصر ایدئولوژی‌هاست و به معنای غیرافراطی‌شدن اندیشه‌های سیاسی و توجه به آرا و نظرات و اندیشه‌های دیگران و بالابردن توان و ظرفیت خود از طریق ایجاد فضای گفتمانی و تفاهم می‌باشد.

۱. چرا قرن بیستم خصلتی ایدئولوژیک پیدا کرد؟

ایدئولوژی‌ها در فرآیند نوسازی در اروپا و آمریکای شمالی به‌وجود آمدند و در پی آرزو برای پیشرفت مادی و سیاسی، به صورت ایدئولوژی‌های جهانی درآمدند (هی‌وود، ۱۳۸۶ :۵۴). دنیوی کردن زندگی اجتماعی و قدرت سیاسی شرایط تازه‌ای را در جهت ظهور و اشاعه ایدئولوژی به وجود آورد (تامپسون، ۹۹). لذا پیشرفت‌های علمی و فنی و حتی هنری که شروع دنیای مدرن و نوین را در اروپا رقم زدند، امید به ترقی و پیشرفت را در دل مردم به‌وجود آورد. مردم به این باور رسیدند که زندگی می‌تواند به‌مراتب بهتر از آنچه هست باشد اما قبل از اینکه مردم بتوانند از ثمرات ترّقی و پیشرفت بهره ببرند، جامعه باید نظم نوینی پیدا کند (بال، داگر، ۱۳۸۴ :۳۰). برای همین منظور دست به نظام‌سازی جدیدی زدند که با تحولات و دگرگونی‌های به‌وجود آمده سازگاری داشته باشد و از حالت و جنبهٔ دینی و مذهبی که در آن کلیسا نفوذ ویژه‌ای داشت و روبرگردانده و به سمت اتخاذ روش‌های علمی، اثباتی و کمّی و توجه به جنبه مادی امور و دنیوی کردن آن، تغییر نگرش دهد. این تغییرات موجب ظهور «عصر ایدئولوژی‌ها» گردید که نهایتاً منجر به جنبش‌های رادیکال در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم شد

(تامپسون، ۹۶). اساساً تجدد خصلتی ایدئولوژیک دارد و مبتنی بر معیار و ملاکی درخصوص حقیقت است. مجموعه‌ای از احکام را حقیقی می‌شمارد و آن‌ها را در مقابل امور غیرحقیقی و غیرجدی، قرار می‌دهد. تجربه‌گرایی و عینیت‌گرایی پشتوانه معرفتی چنین معانی و حقایقی هستند (بشیریه، ۱۳۸۳: ۲۱۹).

با وجود این، ایدئولوژی‌ها نظام‌های تفکر بدون منفذ (مسدود) نمی‌باشند بلکه معمولاً مجموعه‌ای از عقایدی هستند که در سایر ایدئولوژی‌ها تداخل کرده و بر یکدیگر سایه می‌افکنند. (هی‌وود، ۴۴) در این میان نتایج گیج‌کننده‌ای حاصل می‌شود. برای مثال گروه محافظه‌کاران امروزی گاه به نظر می‌رسد که با لیبرال‌های اولیه وجوه مشترک بیشتری در مقایسه با لیبرال‌های امروزی دارند. علتش این است که ایدئولوژی‌های سیاسی هرگز ثابت نمانده بلکه به تغییرات دنیای پیرامون خود واکنش نشان می‌دهند (بال، داگر، ۱۶). به گونه‌ای که در طول دوران پیدایش، تولد و رشد خود کاملاً ایستا نبوده و دچار تغییر و تحول می‌شوند. می‌توان این عوامل تغییردهنده را به دو دسته درون‌زا و برون‌زا تقسیم نمود. تغییرات درون‌زا در نتیجه برخورد میان پیروان سیاست‌های مختلف که بوسیله ایدئولوژی‌ها مورد تأیید قرار گرفته‌اند به‌وجود می‌آیند. در نتیجهٔ غلبه هر یک از گروه‌های مخاصمه‌گر بر دیگری پیشرفت‌های جدیدی در یک ایدئولوژی ایجاد می‌گردد. این خصایص منشأ بی‌ثباتی ایدئولوژی‌هاست. اما تغییرات و عوامل برون‌زای ایدئولوژی‌ها، در نتیجه فشار وقایع و حوادث خارجی تغییر می‌یابند. چرا که واقعیات زندگی شایستهٔ گروه‌بندی‌های ایدئولوژیک نمی‌باشند. عامل خارجی دیگر، تقلیل یافتن بحرانی است که به خاطر آن و در نتیجه جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک به‌وجود آمده است (توحیدفام، ۱۳۹).

بر همین اساس نیز می‌توان عوامل مؤثر بر غیرایدئولوژیک‌شدن اندیشه‌های سیاسی را به عوامل داخلی و خارجی تقسیم نمود.

۲. عوامل مؤثر بر غیرایدئولوژیک‌شدن اندیشه‌های سیاسی

این عوامل را می‌توان به عوامل داخلی (تغییرات در خود ایدئولوژی‌های سیاسی) و عوامل خارجی تقسیم نمود.

الف) عوامل داخلی

۱.سرخوردگی ایدئولوژی‌ها: بی‌تردید قرن بیستم، قرن ایدئولوژی بود. با پایان جنگ سرد و سقوط بلوک شرق و شوروی سابق، ایدئولوژی‌های راست و چپ افراطی به نوعی نسبت به آرمان‌ها و ایده‌های بزرگ و کلان به دیدهٔ تردید نگریستند و تضادهای طبقه سرمایه‌داری ـ پرولتاریا، غرب ـ شرق، اکنون رنگ باخته است. در دوران جنگ سرد جهان به دو بلوک ایدئولوژیک تقسیم شده بود که هر کدام بخش خاصی را تحت سلطه خود قرار داده بودند و قهرمانانِ جهان‌بینی‌های کاملاً متفاوت محسوب می‌شوند (آکسفورد، ۱۳۷۸ :۲۴۵). اما با پایان یافتن جنگ، اتهاماتی که دو گرایش سرمایه‌داری و کمونیستی به یکدیگر وارد می‌کردند، از بین رفت و اساساً دیگر جهان دوقطبی وجود نداشت. در عصر ایدئولوژی‌ها عضویت در احزاب بزرگ از اهمیت بسیاری برخوردار بود. اما از دهۀ ۹۰ به بعد عضویت در احزاب رسمی جای خود را به عضویت خودجوش در جنبش‌های اجتماعی و انجمن‌های مردمی داده است و بسیاری از امور که تا پیش از این خارج از چارچوب ایدئولوژی‌های سیاسی قابل بررسی نبوده، با آغاز دهۀ ۹۰ از اهمیت برخوردار شدند. گروه‌های اکولوژیک، فمینیستی و حقوق بشری از این دست، می‌باشند. نظریات این جنبش‌های موردی در پایان قرن بیستم به‌عنوان رقیب اصلی ایدئولوژی‌های مسلط سیاسی، باعث تغییر نگاه ایدئولوژی‌های راست و چپ نسبت به اقتصاد، سیاست، اجتماع و... شدند (استوار، ۱۳۸۳ :۱۵۳).

۲. بحران ایدئولوژی‌ها: با پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و شوروی سابق و مطرح شدن مسائل جدید در عرصه زندگی خصوصی و عمومی مردم، ایدئولوژی‌های سیاسی که در قالب سنتی گذشته به چپ و راست تقسیم می‌شدند، با بحران مواجه گشتند.

آنچه بیش از همه ایدئولوژی‌های سیاسی را با بحران مواجه ساخت، تجربه‌های منفور و خونین در طول تاریخ بوده است. فجایع انسانی و اقتصادی برآمده از حکومت فاشیسم و نازیسم به همراه حکومت توتالیتر شوروی سابق، باعث گشت که بسیاری از اندیشمندان در اواخر قرن بیستم با دیده تردید به مقوله ایدئولوژی‌ها بنگرند. به این عوامل می‌توان شرایط و تغییرات به‌وجود آمده درخواست‌های مردم و ناکافی و ناکارآمد دانستن احزاب ایدئولوژیک راست و چپ در برآورده ساختن نیازهایشان ـ که خارج از نظم سلسله‌مراتبی و ایدئولوژیک گذشته است ـ را نیز اضافه نمود. امروزه مسائل و

مشکلاتی پدید آمده است که دیگر در قالب‌های ایدئولوژیک نمی‌گنجند. جهانی و فراسوی تقسیم‌بندی‌های سنتی راست و چپ و حل این معضلات نیز نیازمند خواست و ارادهٔ جهانی است. این خود زمینه‌ای است برای همکاری و تعامل مردم جوامع مختلف جهان و همچنین تغذیه فکری اندیشمندان در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... . در این بین ایدئولوژی‌های افراطی گذشته دیگر برای خود جایگاهی نمی‌یابند و از بین می‌روند. همچنین بسیاری از ایدئولوژی‌های میانه و معتدل نیز در مواجهه با این موضوعات و برای افزایش کارایی و کارآمدی خود، به تغییرات بی‌پایان جهت حل این معضلات، دست می‌زنند و در همین راستا برخی الزامات عصر حاضر را نیز قبول کرده و جهت‌گیری‌های جدیدی ایجاد می‌کنند که نسبت به گذشته متفاوت است. در راستای همین امر، احزاب جدیدی به‌وجود می‌آیند که نگران کیفیت زندگی و جنبهٔ کیفی موضوعات و مسائل سیاسی، می‌باشند. ازجمله اینها می‌توان به احزاب حقوق بشری، اکولوژیستی و... اشاره نمود. همچنین این مسائل باعث شده که بسیاری از ایدئولوژی‌های راست و چپ با پذیرش حکومت مبتنی بر دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد، فعالیت سیاسی احزاب متعدد، قدرت نامتمرکز و تکثر سیاسی و کنار گذاشتن نزاع‌های گذشته، به توافقی عملی دست یابند. از این منظر به نظر می‌رسد که ایدئولوژی‌ها با کم‌کردن اختلافات خود در پی جرح و تعدیل‌های متعدد درونی، از جهات دیدگاههای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... به هم نزدیک شده‌اند و به عصر نزاع‌های ایدئولوژیک در قرن بیستم پایان داده‌اند.

۳. بحران‌های اقتصادی و نارضایتی از وضعیت اقتصادی: پس از پایان جنگ جهانی دوم و خرابی‌های به جا مانده از آن در کشورهای درگیر جنگ، اندیشه دولت رفاهی به منظور تأمین نیازهای معیشتی مردم و مبارزه با فقر به‌وجود آمد. پیش از این نیز، بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۲۹ـ۳۲ که همراه با افزایش تورم و بیکاری، ورشکستگی، کاهش قیمت سهام شرکت‌ها و کاهش تجارت و سرمایه‌گذاری بود، موجب شد که دولت به طور گسترده در اقتصاد دخالت کند. پس از بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ م و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم دولت مسئولیت تمامی سرمایه‌گذاری‌ها را برعهده گرفت و مکانیسم بازار به کنار گذاشته شد. دولت‌های رفاه توانستند که سطح رکود و اشتغال را در سطح مطلوبی نگه دارند، اما به بحران تورم کمتر توجه داشتند (استوار،۱۴۹). لیبرالهایی که خواستار اقدامات رفاهی شدند به رفاهیون شهرت یافتند

(بال، داگر،۱۱۴). لیبرال‌های رفاهی به توافق‌هایی با رقبای سوسیالیست و محافظه‌کار خود دست یافتند و اکثریت احزاب، مطلوبیت دولت رفاه را به رسمیت شناختند (بال، داگر، ۱۲۱) و باعث شد که گرایش‌های مختلف ایدئولوژیک به یکدیگر نزدیک‌تر شوند. در ادامه، دولت‌های رفاهی که در کوتاه‌مدت باعث بهبود وضع اقتصادی شده بودند، با گسترده‌تر شدن اختیارات در دوران صلح، با چالش اساسی مواجه گردیدند. با افزایش تورم و بحران اقتصادی در آغاز دهه ۷۰ م، اضطراب و تشویش روحی بسیاری از جوامع غربیِ تحت سلطه دولت رفاهی را دربرگرفت. تورم در دهه ۷۰ مدیریت دولت را ناکارآمد ساخت و خود این تورم عامل شکست دولت‌های برنامه‌ریز گردید. با نارضایتی پیش آمده در سطح عمومی جامعه، بسیاری از دولت‌ها از مدیریت تقاضا دست کشیدند و به سمت و سوی دولت حداقل و اقتصاد بازار روی آوردند. بدین سان بحران رکود در دهه ۱۹۷۰ که موجب نارضاتی عمومی شد باعث تجدیدنظر بسیاری از کشورها در هدایت اقتصاد گشت. این گرایش‌ها با نگاهی انتقادی نسبت به سیاست‌های اقتصادی خود، برای ایجاد رشد و رفاه اقتصادی چاره‌ای جز پذیرش اقتصاد بازار نداشتند. همین امر نیز باعث نزدیکی گرایش‌های سیاسی مختلف شد (استوار، ۱۵۰). چرا که همین جرح و تعدیل‌ها بر سر مسائل مختلف ازجمله مسائل اقتصادی، باعث افزایش شباهت دولت‌ها شده که این امر خود منجر به افزایش شباهت میان کشورها، ملت‌ها و نهایتاً کاهش تنش و منازعه و افزایش استمرار صلح می‌شود. (بشیریه، ۱۳۸۶ :۲۳۳).

ب) عوامل خارجی

۱. جهانی‌شدن: جهانی‌شدن به‌عنوان واقعیت عصر ما، مسئله‌ای است چندبعدی و برخی آن را روندی ناگزیر و برخی رویارویی با آن را قابل اجتناب دانسته‌اند (اومایی، ۱۳۸۶ :۱۲). این مفهوم که از دهه ۱۹۶۰ وارد فرهنگ لغات گردیده، پس از پایان جنگ سرد در ابعاد وسیع و متنوعی کاربرد پیدا کرده است (قوام، ۱۳۸۳ :۷). در دوران جنگ سرد به علت وجود نظام دوقطبی و مرزبندی‌های سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک، عملاً موضوع جهانی شدن با تهدیدات عدیده‌ای مواجه بود. بدین ترتیب فضاهای محدود و اندکی را برای تبیین رفتارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جهانی ایجاد کرد. چنین وضعیتی سبب می‌گردید که آنچه امروز از جهانی شدن مستفاد می‌شود، قابل اطلاق نباشد (قوام، ۱۴). جهانی شدن «فرایند به هم وابستگی روزافزون» است و نباید آن را

صرفاً غربی شدن، مورد سلطه جهان توسعه‌یافته واقع‌شدن، آمریکایی‌شدن (گیدنز، ۱۳۸۴، ۳۷) و یا یک استراتژی، برنامه و پروژه که از سوی قدرت‌های بزرگ صنعتی طراحی شده، تصور کرد. بلکه پدیده‌ای است لجام‌گسیخته که بدون نقشه و قطب‌نما به پیش می‌رود و جوامع گوناگون را به صور مختلف تحت‌تأثیر خود قرار می‌دهد (قوام، ۱۶). چه بخواهیم و چه نخواهیم واقعاً بر «همه» انسآن‌ها در دنیای جدید اثر می گذارد و تأثیر آن در زندگی روزمره آن‌ها، انکار نشدنی است (گیدنز، ۳۷). انسان‌ها، فرهنگ‌ها، کشورها و مناطق مختلف، طعم جهانی شدن را به شیوه‌های مختلفی می‌چشند و با این حساب خاطرات متفاوتی هم از آن دارند.

بر همین اساس می‌توان گفت که جهانی شدن فرایندی است که اساساً بر پایه حرکت آزاد کالا، سرمایه، خدمات، ایده‌ها و افکار و عقاید و... شکل گرفته است و تصویری از جهان ارائه می کند که در آن هر پدیده‌ای با پدیدهٔ دیگر مربوط، تأثیرگذار و تأثیرپذیر است. در واقع پدیده‌ای است دیالکتیک. ما عاملان این فرایند هستیم همان‌طور که همزمان تحت‌تأثیر آن نیز قرار داریم. (گیدنز، ۶۵) بر همین مبنا نیز، حصارهای بسته دیکتاتوری های محلی سیاسی و فکری بسیار شکننده‌تر شده است و استیلای کامل دولت‌های محلی به شیوه زیست فرهنگی مردم دیگر ممکن و دست‌کم قابل توجه نیست و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی سلطه و هژمونی پیشین خود را از دست داده‌اند (بشیریه، ۱۳۸۳ :۶۵۷). در چنین فضایی امکان شکنندگی رژیم‌های توتالیتر ـ که همراه با بسیج توده‌ای، القاء ارعاب و مبتنی بر ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه هستند ـ بیشتر می‌شود (قوام، ۳۲۵). ایدئولوژیک بودن دوران جنگ سرد شرایطی را به‌وجود آورد که طی آن دولت‌ها به زبان سمبلیک با یکدیگر همکاری، رقابت و ستیز داشتند. بر این اساس سمبل‌ها می‌توانستند دوست و دشمن را از یکدیگر متمایز ساخته و به اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی معنا بخشند. اما در عصر جهانی شدن به دلیل مرکزیت‌زدایی دولت‌ها در اغلب موارد سمبل‌های وحدت ـ یکپارچگی، مشروعیت ـ اقتدار، کارکردهای گذشته خود را از دست داده‌اند. (قوام، ۲۶) در وضعیت جدید دولت‌های مطلق‌گرا فاقد ابزار لازم برای انجام دادن کارها هستند. وضعیت جدید نیازمند یک نظم مدیریتی چند مرکزی است. بدین‌سان ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه و افراطی در چنین فضایی امکان ظهور و گسترش نمی‌یابند و دیگر نمی‌توانند اتخاذ یک رهیافت کلی را به عموم جوامع تحمیل نمایند.

از دیگر پیامدهای جهانی شدن در همین راستا، دگرگونی در نقش و عملکرد نهادهای واسطه تشکیل‌دهندهٔ جامعه مدنی نظیر اتحادیه‌های صنفی، سندیکاها و احزاب سیاسی، است. در بسیاری از این جوامع مردم به این نتیجه رسیده‌اند که نهادهای سنتی مزبور نمی‌توانند مانند سابق در تبیین خواست‌ها و تبدیل آن‌ها به سیاست، نقش مؤثری داشته باشند. آن‌ها معتقدند که در بسیاری از موارد تقاضاهایشان در لابه‌لای دیوانسالاری‌ها گم شده و از این‌رو به ایجاد گروه‌های موردی (زیست محیطی، رفاهی، صلح، اشتغال و...) مبادرت می‌ورزند. در اغلب موارد عدم یا کاهش حمایت مردم از نهادهای سنتی مزبور (که معمولاً با عدم پرداخت حق عضویت همراه است) به حدّی جدی است که دولت‌ها مجبور می‌شوند که برای ادامه حیات و بقای نهادهایی چون احزاب سیاسی به آن‌ها کمک مالی نمایند (قوام، ۱۸). معروف‌ترین ملاک طبقه‌بندی احزاب سیاسی، ملاک ایدئولوژی است که براساس آن احزاب بر روی طیفی از راست افراطی و چپ افراطی دسته‌بندی می‌شوند (بشیریه، ۱۳۸۶ :۳۸۳). اما امروزه، سیاست قدیمی مبتنی بر چپ و راست در عصر جهانی‌شدن، در حال فرسودگی است. چرا که این سیاست کهنه بر پایه پاره‌ای از «سنت‌ها» بنا شده است که به نظر می‌رسد جهانی‌شدن کمر به حذفشان بسته است. مدرنیته سنتهای خاص خود را بنا کرد. این سنت‌ها بیشتر بر پایه گروه‌های شغلی و طبقات اجتماعی شکل گرفته بودند. بنابراین ایدئولوژی‌های سیاسی محافظه‌کار، لیبرالی و سوسیالیستی یکی از اجزای ضروری مدرنیته بودند و از ترکیب آن‌ها مفهوم چپ و راست شکل گرفت. اما جهانی شدن این سنت‌ها را زیر سؤال می‌برد و بازاندیشی تشدید شده و سرعت زیاد «جهانی شدن» این سنت‌ها را فرسوده کرده است (گیدنز، ۱۳۸۴ :۴۶). امروزه بسیاری از مشکلات و مسائل سیاسی وجود دارند که به‌طور واضح در بعد چپ و راست مشخص نشده است. اصلی‌ترین اشتباه این است که تمام مسائل و مشکلات در این بُعد گنجانده شود (گیدنز، ۳۸۰ :۴۴). مسائلی نظیر بحران محیط‌زیست، فقر، حقوق بشر، بحران دموکراسی، جلوگیری از شیوع بیماری‌های واگیردار نظیر ایدز و... از این قبیل می‌باشند و با وجود این‌ها، در عصر حاضر (جهانی شدن)، دیگر تقسیم مسائل به داخلی و خارجی در سال‌های اخیر اعتبار خود را از دست داده است (رابرتسون، ۱۳۸۰ :۴۹). این مسائل جهانی‌اند و راه‌حل‌ها هم باید جهانی باشند و هیچ دولتی نمی‌تواند به تنهایی آن را حل کند. در چنین وضعیتی، جهانی شدن زیستن با یکدیگر و وجود ارزش‌ها و هنجارهای

مشترک را به بازیگران القا می‌کند و رفته رفته به بازیگران می‌آموزد که جهانی بیاندیشند و عمل کنند. مهم‌ترین نتیجه وضعیت فوق نیاز به وجود و گسترش عرصه عمومی جهانی است. عرصه عمومی در مقابل عرصه آمریت قرار می‌گیرد. عرصه آمریت، عرصه قدرت، عرصه اقدام یک جانبه و تحمیل اراده بر دیگری است. عرصه عمومی، عرصه عقلانیت، استدلال، گفتگو و انتقادات است. گفتگو ابزاری است برای رسیدن به توافق و روشی است برای حل اختلافات. پیش‌فرض گفتگو این است که دیگری وجود دارد و دارای حق و حقوق است و انسان‌ها می‌آموزند که با یکدیگر زندگی کنند. از سوی دیگر گفتگو یعنی کاهش (عدم) مطلق‌نگری، یعنی نبود قطعیت، چون متضمن داد و ستد است. در چنین فضایی، جوامع مختلف سنتی، در حال توسعه، و دولتهایی که در بحبوحهٔ سیاست جهانی و نقاط دوردست آن قرار دارند، بر روابط متقابل بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. این تأثیر موجب همسویی ایدئولوژی و سیاست در جوامع مختلف می‌گردد (قادری، ۱۳۷۰ :۵۰). بر همین اساس نیز امکان ظهور، نفوذ و گسترش ایدئولوژی‌های مطلق‌گرا و افراطی وجود نخواهد داشت یا دست‌کم به حداقل می‌رسد و دیگر مانند گذشته قابل توجیه نیست.

۲. فروپاشی کمونیسم: بی‌شک ایدئولوژی عنصر مهم و تعیین‌کننده در سال‌های قبل از فروپاشی کمونیسم بوده است. در دوران جنگ سرد میان ایدئولوژی و قدرت رابطه‌ای معنادار وجود داشت. ایدئولوژی سیاست جهانی را غایت‌مدار نموده و می‌توانست هویت‌سازی کند. در این شرایط تقلیل‌گرایی یک راه سریع و فضیلت، تلقی می‌شد. در حالیکه پس از پایان جنگ سرد این نوع نگرش به مسائل بین‌المللی به منزله ناقص‌دیدن واقعیت‌ها تلقی می‌شود. زیرا اصولاً ایدئولوژی‌ها تقلیل‌گرا و حقیقت محورند که همین امر سبب می‌شود تا با رویدادهای جهانی برخوردی نرماتیو (هنجاری) گردد (قوام، ۳۸).

در واقع فروپاشی نظام دو قطبی و به پایان رسیدن دوران جنگ سرد، نه‌تنها به روند جهانی شدن سرعت بخشیده است بلکه نوع و کیفیت تعاملات را در اشکال گوناگون به کلی دگرگون ساخته است و بسیاری از هنجارهای عصر روشنگری ازجمله کلیت‌گرایی، وفاداری به دولت ـ ملت، تمرکزگرایی و کنترل، یکپارچگی میان عناصر شهروندی، ایجاد هویت برای رابطه انسان و ماشین، تعریف سلسله مراتب براساس زور و قدرت، جستجوی هر مسئله در دیگری (نه در خودش)، تقلیل‌گرایی و جز اینها را مورد

سؤال قرار داده است (قوام، ۳۰). ازجمله این دگرگونی‌ها پس از فروپاشی کمونیسم می‌توان به تغییر چهرهٔ امنیت از نظامی به غیرنظامی اشاره نمود. در دوران جنگ سرد به دلیل غالب بودن پارادایم رئالیسم، بر دو بعد امنیت نظامی و تهدیدات خارجی تأکید می‌شد و رقابت تسلیحاتی و تعارضات ایدئولوژیک، ترسیم‌کننده حاکمیت نظام دو قطبی بود و رئالیسم به‌عنوان رویکرد غالب، امنیت ملی را در ابعاد نظامی و خارجی تعریف می‌کرد (قوام، ۱۹۸).

همچنین تغییر و کم‌رنگ شدن نقش «زور» در روابط بین‌الملل. متعاقب پایان جنگ سرد قابل ذکر است. تحلیل‌گران حوزه روابط بین‌الملل با اشاره به کم‌رنگ‌شدن نقش زور در روابط بین‌الملل، از بروز تحولی مهم در این زمینه خبر دادند. عدم پذیرش استمرار منازعات، از دست رفتن مشروعیت بلامنازع قدرت نظامی و تأثیر بر روی اصل مساوات «حاکمیت‌های ملّی» ازجمله پدیده‌هایی هستند که هر یک به سهم خود در بی‌اعتبار نمودن «زور» مؤثر بوده‌اند (افتخاری، ۱۳۸۱ :۸۸).

همچنین از سال ۱۹۸۹ به بعد نمی‌توانیم فکر کنیم که جناح چپ و راست در مسیر مشابهی که بیشتر وقت‌ها حرکت می‌کردند ادامه مسیر دهند (گیدنز، ۱۳۸۰ :۳۴). تحولاتی در درون احزاب مستقر پدید آمده است که بدین‌سان احزاب حرفه‌ای انتخاباتی به سوی نوعی بسیج اجتماعی حرکت کرده‌اند و در نتیجه انجماد سازمانی احزاب کاهش یافته است (بشیریه، ۱۳۸۳ :۲۳۴). پس از فروپاشی، دیکتاتوری‌های کمونیستی همه جا با شکست روبرو شده‌اند و در سرتاسر قلمرو اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی همه جا سخن از «مردم‌سالاری» و مشارکت همگانی در امر حکومت و اقتصاد است (نیزبیت، آبردین، ۱۳۷۸ :۳۶). جنگ و مبارزه ایدئولوژیک همان‌طور که برای رژیمهای توتالیتر از لوازم و ضروریات است، برای رژیم‌های دموکراسی امری غیرممکن و ناسازگار با طبیعت آن می‌باشد. همچنین مسلم است که برای ورود به جنگ ایدئولوژیک ابتدا باید معتقد به ایدئولوژی مشخص بود. اما سیستم‌های دموکراسی دارای ایدئولوژی‌های واحدی نبوده، بلکه دارای ایده‌های گوناگون و مختلف هستند. زیرا که طبیعت و ذات دموکراسی و اصل وجودی آن مبتنی بر انتقاد و اظهارنظر و تبادل عقیده گروه‌ها و دسته‌جات متعددی است که از داخل آن برخاسته و کثرت و وفور عقاید سیاسی و فرهنگی، نتیجه منطقی و طبیعی آن است (رول، ۱۳۷۲ :۲۶۶ـ۲۶۵). از همین روی و باتوجه به اینکه امروزه کشورهای سابق کمونیستی با برقراری دموکراسی به جهت‌گیری نوینی دست یافته‌اند و

درگیری‌های اقتصادی و اجتماعی ـ که همچنان برقرارند ـ را در چارچوب دموکراسی حل و فصل می‌نمایند (مولر، ۱۳۸۴ :۳۳)، منازعات ایدئولوژیک که حاصل یکجانبه‌گرایی و افراط است، در عرصه جهانی رو به کاهش نهاده است.

۳. ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی: فرایندهای تغییر ساختاری، دگرگونی در زمینه تولید، دگرگونی در نقش دولت، دگرگونی در روابط میان حوزه‌های خصوصی و عمومی، به شیوه‌های گوناگون به تضعیف منازعات اجتماعی سنتی کمک می‌کند. این فرایندها به حوزه خاصی از منازعات که غیرمادی هستند اشاره دارند. هدف این منازعات کنترل منابعی است که به تولید معنا می‌پردازند و به بازیگران امکان می‌دهند نه تنها در رابطه با محیط زیست خودشان بلکه هم‌چنین در حوزهٔ شخصی نیز دخالت کنند (دلاپورتا، ۱۳۸۳ :۷۱). ظهور گرایش‌هایی به سمت سازمان‌های بزرگ، تحرّک جمعیت، نوآوری تکنولوژیک، ارتباطات گسترده و زوال قالب‌های سنتی، همگی شرایطی نوظهور تلقی می‌شوند که افراد را به سمت یافتن الگوهای جدید سازماندهی اجتماعی سوق می‌دهد (دلاپورتا، ۱۹). بر همین اساس «حزب» و «اتحادیه» که در اوایل قرن ۲۰ الگوی غالب بودند در پایان قرن، زیاده از حد بوروکراتیک تلقی می‌گردند و آن‌ها را عامل استفاده ناموجه از قدرت می‌دانند و بنابراین به مثابه ابزارهایی که برای تغییر مترقیانه مناسب باشند، نمی‌شناسند (فیتز پتریک، ۱۳۸۱ :۲۳). اکنون حزب‌ها به عقیده نظریه‌پردازان جدید دموکراسی، گرفتار وضع دشواری شده‌اند و تمایل شهروندان برای همراه شدن با این حزب‌ها کمتر شده و مردم در قضاوت دربارهٔ رهبران سیاسی شکاک‌تر شده‌اند و بیشتر به کاری که از آن رهبران برمی‌آید توجه دارند. و به مراتب راغب‌ترند که حرکت‌های سیاسی مستقلی راه بیندازند و نیرویشان را در راه مبارزات و جنبش‌هایی صرف کنند که از نظر علایق شخصی و خلاقیت فکری برایشان جالب‌تر باشد. یعنی همان چیزی که شارحان مکاتب سیاسی «جنبش‌های جدید اجتماعی» خوانده‌اند. بر این اساس زندگی سیاسی، سازماندهی از بالا به پایین، کمتر خواهد داشت و به مراتب بیشتر برپایه چندگانگی ابتکار عمل از پایین خواهد بود (مکنزی، ۱۳۷۵ :۲۱۱).

جنبش‌های اجتماعی به روندی از اقدامات مشترک اشاره دارد و در اینجا تأکید بر روند، به معنای مخالفت با تصلب ایستایی است که تحلیل‌های طبقاتی معمولاً در آن فرومی‌افتند (فیتز پتریک، ۲۳۰). در واقع جنبش‌های اجتماعی یکی از بازیگران مهم سپهر جامعه مدنی هستند که در فقدان یا ضعف و کم‌خونی جامعه سیاسی و دیگر

بازیگران برای پاسخگویی به نیازها، بیان مطالبات و تقاضاهای افراد و گروه‌های اجتماعی، وارد عرصه پیکار و کارزار اجتماعی می‌شوند و یکی از عوامل مهم تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی‌اند. آنان واکنشی در برابر بحران‌ها و نابسامانی‌های جامعه هستند و اکثراً بیرون از گفتمان‌های مسلط و نهادهای رسمی که مردم آن‌ها را دربرآورده شدن نیازهایشان ناتوان می‌بینند، رخ می‌دهند. این جنبش‌ها نمایانگر یأس و ناامیدی مردم از دولت، احزاب و روندهای سیاسی برای پاسخگویی به نیازها، مطالبات و خواسته‌هایشان می‌باشد و تلاش آنان برای ارائه طرح‌ها و الگوهای بدیل است. عرصه اصلی مبارزات جنبش‌های اجتماعی جدید، عرصه سیاست فرهنگی است. یعنی عرصه‌ای که در آن مفاهیم و روابط سنتی به چالش کشیده می‌شود و چارچوبهای معنایی جدیدی شکل می‌گیرد. مبارزه آن‌ها بر سر نهادها، معناها و سبک زندگی، آنهم در زمینه‌ای سیال و نامطمئن از هویت‌های متکثر و متحول می‌باشد. در این پیکار دیگر دولت تنها آماج مبارزه نیست، بلکه همه روابط، نهادها و زمینه‌های اجتماعی و حتی شخصی‌ترین روابط، عرصه مبارزات مستمر می‌شوند. همچنین این جنبش‌ها ضد ایدئولوژی‌اند و نگرش‌های سلسله‌مراتبی را طرد می‌کنند. می‌توان گفت که ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید نتیجه ظهورشان در متن یک صورت‌بندی جدید اجتماعی است. به عبارتی آن‌ها جدید تلقی می‌شوند چرا که نمونه و نمادی از روابط سیاسی و اجتماعی جدید هستند. غیرافزاری بودن، مدنی‌بودن و نه دولتی‌بودن، غیررسمی‌بودن و تکیه‌داشتن به رسانه‌های جمعی، ازجمله ویژگی‌های این جنبش‌ها می‌باشد (آشفته تهرانی، ۱۳۸۷ :۱۹۴). برخلاف منازعات سنتی گذشته که براساس یک ایدئولوژی تام و مطلق بوده و موجب جنگ و ناآرامی فراگیر و برخورد نظامی می‌شد، مبارزه این جنبش‌ها، جنگ مستقیم نیست بلکه مجموعه‌ای از رفتارهایی در قالب زندگی روزمره است و فضاهای عمومی تازه‌ای می‌گشایند (فیتز پتریک، ۲۳۳). اهداف این جنبش‌ها ممکن است به خودی خود به گروه‌ها و اقشار اجتماعی ـ اقتصادی خاصی ارتباط نداشته باشند و اغلب انعکاس‌دهنده علاقهٔ مشترک به خیرهای «عمومی» هستند. نظیر کیفیت هوا یا کاهش ترافیک و ... . خیرها از آن جهات عمومی هستند که هیچ طبقه یا بخش اجتماعی نمی‌تواند دسترسی به آن‌ها را به خود منحصر کند و به طور انحصاری از آن بهره‌مند گردد (دلاپورتا، ۴۷). در واقع نیروهای سیاسی جدید، جنبش‌هایی هستند که نگران کیفیت زندگی می‌باشند و از طریق فنون خبرگیری و خبررسانی الکترونیک، واقعیت‌های مختلف درد و رنج در

سراسر جهان را به مخاطبانی که هر روز افزایش می‌یابند فوراً منتقل می‌کنند و گریز مقامات خصوصی و عمومی از مجازات (به خاطر اقدامات یا عدم اقدامشان) را دشوارتر می‌سازد (آکسفورد، ۱۳۷۸ :۲۴). همان‌طور که گفته شد ویژگی مهمشان غیرایدئولوژیک بودن آنهاست چرا که اساساً این جنبش‌ها به دلیل نارسایی ایدئولوژیک سیاسی مبتنی بر گرایشات چپ و راست و سیستم سلسله مراتبی و ایدئولوژیک گذشته، در برآورده ساختن نیازها و علایق مردم جامعه، شکل گرفتند. همین امر موجب نزدیکی گرایشات سیاسی و غیرایدئولوژیک شدن آن‌ها در جهت حل مسائل ملموس و اساسی زندگی انسان می‌شود.

۴. گسترش فن‌آوری اطلاعات: امروزه اطلاعات به چنان اهمیتی دست یافته که شایستگی آن را دارد تا به صورت نماد عصر حاضر با آن برخورد شود. تولد واژه «جوامع اطلاعاتی» در این راستا می‌باشد. (وبستر، ۱۳۸۴ :۲).

ویژگی مهم جهان معاصر، به وضوح تحولاتی است که در حوزه اطلاعات رخ داده است. یقیناً این سخنی نامعقول است که کسی بدون توجه به این قلمرو بسیار عظیم، بتواند اوضاع و احوال جهان را تبیین کند (وبستر، ۴). ایدهٔ جامعه اطلاعاتی ریشه در اندیشه سیاسی و اجتماعی مدنی دارد که خواهان بیشترین استفاده از فناوری به‌عنوان ابزاری برای آزادسازی بشریت از یوغ کار زیاد و درآمد کم است. (ویلکن، ۱۳۸۱ :۱۲۰). در این جامعه استانداردهای زندگی و الگوهای کار و فراغت، نظام آموزشی، فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی، از پیشرفت اطلاعات و دانش فنی تأثیر می‌پذیرد.

امروزه آزادی اطلاعات و حق دسترسی به آن به‌عنوان «اکسیژن» دموکراسی تعبیر می‌شود. در این زمینه، نیک دانسته شده است که اشتباهات حکومت‌ها در فضای پنهان‌کاری رخ داده و تداوم می‌یابند. دسترسی به اطلاعات و حسابرسی از رفتار سیاست‌مداران بهترین راه پیش‌گیری از اشتباهات و کاستن از دامنه تخلفات آنهاست. کاستن از خودرأیی حکومت‌ها در شرایطی میسر است که مردم از آنچه حکومت بدان مشغول است آگاه باشند. از همین‌رو حق دسترسی به اطلاعات هم سازوکاری برای اعمال قدرت آگاهانه شهروندان در جهت تحقق حقوق خود فراهم می‌کند و هم تضمینی برای دستکاری حکومت، رفتار مبتنی بر قانون و کنترل فساد دستگاههای حکومتی، ایجاد می‌کند.

با گسترش جامعه مدنی، جایی که رسانه‌های جهانی به طور پیوسته شکلی از نظارت را بر بازیگران سیاسی جهان اعمال می‌کنند، دیکتاتورها و حکومت‌های جور، محلی برای اختفا ندارند (ویلکن،۱۳۰). اینک در جهان، شمار دیکتاتورها به کمترین حد ممکن رسیده است. زیرا دیگر نمی‌توان اخبار و اطلاعات را تحت کنترل خود قرار داد (نیزبیت، آبردین، ۴۶۶). در عصر جدید سیاست دیگر به درون دیوارهای کاخ‌ها و دژهای حکومتی محدود نیست بلکه جزئی از زندگی عمومی شده است (بشیریه، ۱۳۸۶ :۱۳). سیاستمداران و احزاب سنتی باید بدانند که دیگر نمی‌توانند اهداف سیاست‌های داخلی خود را بدون در نظر گرفتن ارتباط‌های بین‌المللی تعیین کنند (مولر، ۱۳). دولت‌ها نیز از اهمیت اطلاعات آگاه شده‌اند و در بسیاری از موضوع‌ها به افکار عمومی مراجعه می‌کنند و اگر لازم است عموم در تصمیم‌گیری شرکت کنند، ارائه کامل‌تر و بی‌طرفانه‌تر اطلاعات از آنچه رسانه‌ها می‌توانند مهیا کنند، اهمیت پیدامی‌کنند (هیل، ۱۳۸۷ :۳۴۵).

باتوجه به این شرایط امروزه دیگر مانند گذشته حکومتها و سیاستمداران، چه در عرصه سیاست‌های داخلی و چه در عرصه سیاست بین‌المللی خود، نمی‌توانند یک ایدئولوژی تام و مطلق را در نظر گیرند و تمام جامعه و مردمان جهان را تحت لوای یک ایدئولوژی واحد، اداره کنند. گسترش رسانه‌های ارتباط جمعی، جهانی شدن، فروپاشی کمونیسم، ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی، همگی باعث شده تا تغییراتی در نگرش‌های سیاسی به‌وجود آید و آن‌ها را از حالت تصلب گذشته خارج نموده و در جهت حل مسائل ناشی از تحولات دنیای پیرامون، به یکدیگر نزدیک کند.

البته در مورد غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی ذکر این نقطه‌نظر حائز اهمیت است که غیرایدئولوژیک شدن به معنای افول اثربخشی ایدئولوژی‌های افراطی و تقابلی و گرایش هرچه بیشتر به سوی گفتمان و مفاهمه در جهت هرچه بهتر کردن زندگی می‌باشد. اینکه همین گفته را نیز ایدئولوژیک بدانیم در خور تأمل بیشتری می‌باشد. چنانچه معتقد باشیم که هر چیزی ایدئولوژیک باشد، چگونه می‌توانیم بگوییم که یک ایدئولوژی بیش از دیگری ایدئولوژیک است و چگونه می‌توان بین شکل‌های مختلف ایدئولوژی قضاوت کنیم (مکنزی، ۱۳۷۵ :۲۷). برای جلوگیری از خلط میان این مباحث باید توجه داشت که «بعضی از نظرات از بعضی دیگر ایدئولوژیک‌ترند» (مکنزی، ۳۹). پس سخن بر سر ایدئولوژی‌های افراطی و کاهش نفوذ و هژمونی آن‌ها در اندیشه‌های سیاسی جدید می‌باشد نه پایان ایدئولوژی.

نتیجه‌گیری

رواج ایدئولوژی‌ها، گسترهٔ محبوبیت و نیز طول عمرشان، منوط به وجود عوامل و عناصر دیگری است که وجود افراد واسطه، میزان نیاز اجتماعی برای یافتن پاسخ به پرسشهای بنیادین و همچنین همسویی پاسخهای یک ایدئولوژی با امیال و آرزوهای افراد، همه و همه در زمرهٔ آن‌ها به شمار می‌رود. به این اعتبار، اقتدار اجتماعی ایدئولوژی‌ها در قرن بیست و نیز افول آن‌ها در آغاز هزاره جدید، هر دو را می‌توان به واسطه همین عوامل و عناصر توضیح داد (بودن، ۸).

ایدئولوژی‌های سیاسی به‌واسطه تغییرات در جهان‌بینی و معرفت انسان‌ها به‌وجود آمدند و به دنبال عقلانی کردن هرچه بیشتر امور زندگی و مذهب و توجه هرچه بیشتر به زندگی دنیوی و ساختن آن براساس خواست و اراده خود انسان‌ها، بودند. از آنجا که ایدئولوژی‌ها معتقد به یک رشته اهداف کلان بودند ـ که ازجمله آن‌ها می‌توان به پیشرفت، ترقی، عقلانیت و... اشاره نمود ـ نیازمند برنامه‌ریزی و نظام‌سازی براساس همین اهداف و خواست‌ها شدند. همین امر باعث به‌وجود آمدن نظام‌های سیاسی ایدئولوژیک شد که اتخاذ یک رهیافت کلی برای عموم انسان‌ها و حقیقت پنداشتن آن از خصوصیات بارز این نظام‌های ایدئولوژیک بود. نتیجهٔ چنین نگرشی تحمیل یک ایدئولوژی و عام گردانیدن آن و نهایتاً مبارزه و منازعه بین ایدئولوژی‌های مختلف بر سر اثبات حقانیت خود است. این‌گونه است که مفهوم ایدئولوژی از معنای اولیه آن به معنای دانش پدیده‌ها دور شده و امروزه به معنای مجموعه‌ای از احکام و دستورات آمرانه می‌باشد که از واقعیت به دور بوده و تهی و بیهوده تلقی می‌شود. ایدئولوژی‌ها که زمانی برای رسیدن به اهداف خود در بسیج کردن توده‌های مردم قابلیت انکارناپذیری داشتند امروزه به واسطهٔ عملکرد و نقش آن‌ها در ایجاد تنش‌ها و جنگ‌های بین‌المللی و ناامنی محیط زندگی، چهره‌ای منفور در اذهان جامعه بشری دارد. همچنین دنیای امروز از یک جنبه بسیار مهم با دنیای صد سال پیش تفاوت دارد. در آن زمان متفکرانی بودند که دربارهٔ آینده به پیشگویی، پیش‌بینی، ارائه طریق‌های قاطعانه ایدئولوژیک، یا دست‌کم تهییج و تحریک در جهتی خاص می‌پرداختند. اما امروزه جمع‌بندی بیشتر تمدن‌ها و ارائه راه‌حل جامع برای کل بشریت از سوی یک یا چند مغز متفکر تقریباً محال به نظر می‌رسد (مکنزی، ۷). در فرهنگ اساسی سیاست جهان، تغییراتی در حال وقوع است که

شاید در نهایت از شدت ستیزهای جهانی بکاهد. سرشت آن‌ها را از نو شکل دهد و نحوه مهار و مدیریت آن‌ها را دگرگون سازد و این امکانی است که شرایط را برای پاگرفتن فرهنگی جهانی، یعنی مجموعه‌ای از هنجارهای مشترک میان مردم جهان فراهم می‌سازد (روزنا، ۱۳۸۴ :۵۶۰). این امر به‌واسطه سرخوردگی ایدئولوژی‌های افراطی و بحران حضور آن‌ها به دلیل پیامدها و تجربه‌های ناگواری که بر بشریت تحمیل نمودند و همچنین ناکارآمد دانستن این ایدئولوژی‌ها در حل و فصل مسائل و مشکلات مبتلا به عصر حاضر ـ که دامنهٔ آن تمام جهان می‌باشد ـ صورت می‌گیرد. مسائلی نظیر تغییر خواست‌ها و جهان‌بینی افراد از مادی‌گرایی که خصومت ایدئولوژی‌ها بود ـ به فرامادی‌گرایی و ظهور مسائلی نظیر سوراخ شدن لایه ازن و گرم شدن زمین، بحران محیط‌زیست، بحران دموکراسی و حقوق بشر، جلوگیری از شیوع بیمارهای واگیردار نظیر ایدز و... . همان‌طور که ملاحظه می‌شود این امور قابل دسته‌بندی در نظام‌های ایدئولوژیک سنتی گذشته در قالب چپ یا راست، نمی‌باشند و مختص گروه یا کشور خاصی نیستند بلکه به عموم انسان‌ها مربوط می‌شود و برای برخورد با آن‌ها و حل‌وفصلشان نیازمند کنار گذاشتن خصومت‌های ایدئولوژیک گذشته و توجه به هنجارهای مشترک به منظور همکاری و تعامل بیشتر در جهت حل این مسائل می‌باشد که می‌توان آن‌ها را موضوعات، دغدغه‌ها و اولویت‌های جدید اندیشه‌های سیاسی دانست که خاصیت انحصار در دست یک ایدئولوژی تام و مطلق را ندارد و نیازمند گفتگو و همکاری می‌باشد. همچنین به این عوامل می‌توان فروپاشی کمونیسم و ایدئولوژی‌های افراطی، تسریع روند جهانی شدن، ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی و همچنین اطلاعاتی شدن جوامع، را نیز اضافه نمود که همگی این عوامل اعم از داخلی و خارجی موجبات غیرایدئولوژیک شدن اندیشه‌های سیاسی را فراهم آورده است.

منظور از غیرایدئولوژیک‌شدن، غیرافراطی و غیرتقابلی شدن اندیشه‌های سیاسی است که خود به‌واسطه تغییر در اولویت‌های موضوعی و مطرح شدن مسائلی است که ویژگی به انحصار درآمدن و تحمیل عقاید و منازعه در راستای آن را نداشته و برخوردهای تقابلی و مخاصمه‌آمیز، حضوری کمرنگ دارند. پس سخن بر سر ایدئولوژی‌های افراطی و کاهش حد و حصر و نفوذ آن‌ها در اندیشه‌های سیاسی و عدم امکان ظهور آن‌ها به شکل گذشته است، نه پایان ایدئولوژی. در این رابطه ما باید هر تلاشی را برای فهم این امر انجام دهیم که بیش از یک راه به سوی آینده جهانی وجود

دارد و اینکه باید بفهمیم که ارتباط و مبادله فرهنگی بین مردم و کشورهای جهان، براساس برابری کامل و احترام متقابل توأم با شناخت تفاوتهای آن‌ها امری ضروری است (میسگلد، ۱۳۸۵ :۱۲). هیچ نوع تمدن جهانی نمی‌تواند دنیا را تسخیر کند بلکه ارزش‌ها، تاریخ‌ها و سنت‌ها و فرهنگ‌های متفاوت باید در کنار هم پذیرفته شوند (میسگلد، ۱۳۹). چراکه اکنون پذیرفته‌شده که هیچ بینشی از کلیت زندگی‌بشری نیست که بتواند مدعی شود بینشی قطعی یا برای همگان معتبر است (اشتراوس، ۱۳۷۳ :۳۹).

از نتایج این امر می‌توان به کاهش تنش‌های ناشی از نظام‌های ایدئولوژیک اشاره کرد. همچنین به مدد گسترش ارتباطات و جهانی شدن، گفتگو و تغذیه فکری بین اندیشمندان کشورهای مختلف افزایش یافته و فرصت‌های جدیدی ایجاد می‌شود که منجر به افزایش ظرفیت فکری و گسترش افق دیدمان شده و همچنین افزایش روحیهٔ تحمل و مدارا در مقابل نظر و عقاید دیگری را به همراه خواهد داشت. در راستای اطلاعاتی شدن جوامع نیز، فضای سیاسی حاکم بر کشورها، بسیار شفاف‌تر شده و دولت‌ها و مقامات حکومتی پاسخگوتر می‌شوند. در کنار این مسائل اصول و هنجارها و قوانین جدیدی در حال شکل‌گیری است. بازیگران جدیدی پدیدار می‌شوند و با همان شتاب از صحنه محو می‌شوند. رفتارها مبتنی بر وضعیت کنش و واکنش هستند و کمتر مبتنی بر ساختار یا ایدئولوژی خاص می‌باشند. رفتارها بیشتر حالت سایبرنتیکی دارند. گرایشات جدید در اندیشه‌های سیاسی بحث در مورد حقیقت مطلق را کنار گذارده و تصویر یک حقیقت مطلق و عمومی به‌عنوان تظاهر خودپسندانه کنار گذاشته شده و به جای آن به گفتمان و مباحثه تأکید می‌گردد.

یادداشت‌ها

الف) کتابها

۱. آشفته تهرانی، امیر، ۱۳۸۷، جامعه‌شناسی جهانی شدن، تهران، نشر دانژه.

۲. اشتراوس، لئو، ۱۳۷۳، حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر آگاه.

۳. افتخاری، اصغر، ۱۳۸۱، مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، چ۱، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۴. آکسفورد، باری، ۱۳۷۸، نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

۵. اومایی، کینچی، ۱۳۸۶، صحنه نمایش بعدی جهانی، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۶. ایگلتون، تری، ۱۳۸۱، درآمدی بر ایدئولوژی، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، چ ۱، تهران، نشر آگه.
۷. بال، ترنس؛ داگر، ریچارد، ۱۳۸۴، ایدئولوژی‌های سیاسی و ایده‌آل دموکراتیک، ترجمه رویا منتظمی، چ ۱، تهران، انتشارات پیک بهار.
۸. بشیریه، حسین، ۱۳۷۶، تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، چ ۱، تهران، نشر نی.
۹. ــــــــ ، ۱۳۸۶، آموزش دانش سیاسی، چ ۷، تهران، انتشارات نگاه معاصر.
۱۰. ــــــــ ، ۱۳۸۳، عقل در سیاست، چ ۱، تهران، انتشارات نگاه معاصر.
۱۱. بودن، ریمون، ۱۳۷۸، ایدئولوژی در منشأ معتقدات، ترجمه ایرج علی‌آبادی، چ ۱، تهران، نشر شیرازه.
۱۲. تامپسون، جان. ب، ۱۳۷۸، ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدی، تهران، انتشارات آینده پویان.
۱۳. دلاپورتا، دوناتلا؛ دیانی، ماریو، ۱۳۸۳، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.
۱۴. رابرتسون، رونالد، ۱۳۸۰، جهانی شدن، ترجمه کمال پولادی، تهران، نشر ثالث.
۱۵. روزنا، جیمز، ۱۳۸۴، آشوب در سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، چ ۱، تهران، انتشارات روزنه.
۱۶. رول، ژان فرانسوا، ۱۳۷۲، سرنوشت دموکراسی‌ها، ترجمه دکتر جعفر ثقه‌الاسلامی، تهران، انتشارات معارف تهران.
۱۷. صادقی، علی، ۱۳۷۶، ایدئولوژی و روابط بین‌الملل، تهران، نشر قومس.
۱۸. فیتز پتریک، تونی، ۱۳۸۱، نظریه رفاه، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران، مؤسسهٔ عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
۱۹. قادری، سیدعلی، ۱۳۷۰، مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۲۰. قوام، عبدالعلی، ۱۳۸۲، جهانی شدن و جهان سوم، چ ۲، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۱. گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۰، راه سوم و منتقدان آن، ترجمه مریم پاشنگ، تهران، انتشارات همشهری.
۲۲. ــــــــ ، ۱۳۸۴، چشم‌اندازهای جهانی، ترجمه محمدرضا جلایی‌پور، تهران، نشر طرح نو.
۲۳. مکنزی، یان، ۱۳۷۵، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه م. قائد، تهران، نشر مرکز.
۲۴. مولر، کلاس، ۱۳۸۴، دموکراسی و سیاست جهانی در دوران جهانی شدن، ترجمه لطفعلی سمینو، تهران،انتشارات اختران.

۲۵. میسگلد، ویتر، ۱۳۸۵، از هرمنوتیک متن تا متن سیاست رهایی‌بخش، ترجمه حسن مصباحیان، تهران، نشر کوچک.
۲۶. نیزبیت، جان؛ آبردین، پاتریشیا، ۱۳۷۸، دنیای ۲۰۰۰، ترجمه ناصرموفقیان، تهران، نشر نی.
۲۷. وبستر، فرانک، ۱۳۸۴، نظریه‌های جامعه اطلاعاتی، ترجمه مهدی داوودی، چ ۲، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۸. ویلکن، پیتر، ۱۳۸۱، اقتصاد سیاسی، ارتباطات جهانی و امنیت انسانی، ترجمه مرتضی بحرانی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۹. هی‌وود، اندرو، ۱۳۸۶، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمود رفیعی مهرآبادی، چ ۱، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۳۰. هیل، مایکل، ۱۳۸۷، تأثیر اطلاعات بر جامعه، ترجمه محسن نوکاریزی، چ ۲، تهران، نشر چاپار.

ب) مقاله

توحیدفام، محمد، پاییز ۱۳۷۴، «ایدئولوژی از نظر تا عمل»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)، شماره دوم و سوم، سال اول.

ج) پایان‌نامه

استوار، مجید، «تأثیر اندیشه هایک بر ایدئولوژی‌های سیاسی در پایان قرن ۲۰»، ۱۳۸۴ـ۱۳۸۳، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم سیاسی.

د) منابع اینترنتی

1. www.kherad.info/articles?aid=2
2. www.ayandeh.com
3. www.csr.ir
4. www.sociology of iran. Com

نقد و معرفی کتاب

دیپلماسی چریکی: بازاندیشی در روابط بین‌الملل

Daryl Copeland, *Guerrilla Diplomacy: Rethinking International Relations*, boulder, CO: Lynne Rienner Publication, 2009, 320 pp.

نویسنده کتاب فوق، داریل کوپلند، دیپلمات ارشد کانادایی است که بعد از ۲۸ سال کار عملی دیپلماتیک در کشورهای تایلند، اتیوپی، نیوزیلند و مالزی بازنشسته شده و هم اکنون استاد و محقق ارشد مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه تورنتو و همچنین محقق مرکز کالیفرنیای جنوبی در امور دیپلماسی عمومی می‌باشد. هفته نامه سیاست خارجی کانادا « امبسی»[1] در سال ۲۰۰۹ این کتاب را در فهرست ۲۰ کتاب برتر سیاسی قرار داد که در این سال در کانادا بیشترین خواننده را داشته است. باتوجه به تجربه عملی دیپلماتیک نویسنده و آشنایی وی با مباحث نظری، معرفی این کتاب و طرح ایده‌های نامبرده می‌تواند برای دیپلمات‌های کشورمان و علاقمندان به مباحث دیپلماسی مفید و مؤثر واقع شود. در این نقد و بررسی تلاش می‌شود تا ایده‌ها و نظریات اصلی نویسنده در چارچوب چند مفهوم اصلی مطرح‌شده در کتاب تبیین شود.

این کتاب از یک مقدمه و عناوین مختلف تشکیل شده که در سه بخش کلی سازماندهی شده‌اند. در مقدمه کتاب، نویسنده ضمن طرح برخی مسائل مربوط به اولین تجربه دیپلماتیک خود در تایلند، بر حساسیت فرهنگی و اهمیت آشنایی بیشتر دیپلمات‌ها با ظرافت‌ها و حساسیت‌های فرهنگی و اجتماعی کشور محل مأموریت و لزوم خروج آن‌ها از انزوا و حصار امن سفارت و ارتباط بیشتر با مردم تأکید کرده است. مدعای اصلی وی این است که محیط بین‌المللی در مقایسه با دوران جنگ سرد تحت

1. Embassy

تأثیر فرایند جهانی‌شدن و گسترش فناوری‌های جدید متحول شده و بر اهمیت دیپلماسی در روابط بین‌المللی افزوده شده است.

نویسنده در بخش اول ضمن تشریح تغییرات ایجاد شده در روابط بین‌الملل بعد از جنگ سرد به بررسی پدیده جهانی‌شدن و تهدیدات جدید امنیتی پرداخته است. در واقع، این بخش بنیان نظری نویسنده برای طرح مباحث بعدی کتاب را شکل می‌دهد. در این بخش عوامل ایجاد کننده تغییر در روابط بین الملل مانند جهانی‌شدن، تهدیدات جدید امنیتی و تغییرات ناشی از توسعه دانش و فناوری بررسی شده است.

بازتعریف نظم جهانی

نویسنده در بخش اول کتاب، ضمن تشریح نظم جدید جهانی در حال ظهور بیان می‌کند که تنش‌های بین‌المللی به سرعت ایجاد و به سرعت گسترش پیدا می‌کنند. منازعات نیز بیشتر در قالب جنگ‌های غیرمنظم در مقیاس کوچک مانند عراق و افغانستان و جنگ‌های نامتقارن مانند مبارزه جهانی علیه تروریسم به کانون سیاست بین‌الملل منتقل شده‌اند و قدرت‌های بزرگ برای مواجهه با آن‌ها و حل اختلافات خود، راهی به جز استفاده از روش‌ها و ابزارهای مسالمت‌آمیز ندارند. در نظم جدید جهانی چندقطبی با بازیگران متعدد، سیاست مقابله با بحران یا برقراری ثبات، مورد توجه مجدد سیاست‌گذاران و دستگاه‌های دیپلماسی و برنامه‌ریزان اطلاعاتی قرار گرفته است. این تحولات باعث توجه و سرمایه‌گذاری بیشتر در وزارت‌خانه‌های امور خارجه و بازتعریف وظایف دیپلمات‌ها شده است. استفاده از ابزار ارتباطات برای حمایت و تقویت قدرت سیاسی و نظامی در روابط بین‌الملل موضوع جدیدی نیست، اما آن چیزی که متحول شده محیط بین‌المللی است که این ارتباطات در آن رخ داده و شکل می‌گیرد. منازعات و بحران‌های کنونی بین المللی در نتیجه پوشش رسانه‌ای تمام وقت و نزدیک به زمان واقعی توسط رسانه‌های جدید و حتی شهروندان در شکل گزارش‌گران غیرحرفه ای و با استفاده از ابزارهای ارتباطی نوین، بسیار شفاف شده‌اند.

کوپلند مدعی است که بین عملکرد دیپلماتیک و تحول ایجادشده در روابط بین‌الملل یک شکاف اساسی وجود دارد و سرویس‌های دیپلماتیک به تهدیدات جدید امنیتی که طیف گسترده‌ای از موضوعات از بیماری‌های واگیردار تا تخریب محیط‌زیست

و کمبود منابع طبیعی را در بر می‌گیرند و همچنین تحولات ایجادشده در دانش و استفاده از فناوری‌های جدید توجه کافی نکرده‌اند. به نظر وی مهم‌ترین ابزار مقابله با این تهدیدات، دیپلماسی چریکی است.

دیپلماسی چریکی

نویسنده دیپلماسی چریکی را این‌گونه تعریف کرده است: «شکلی از دیپلماسی عمومی که به جای ارتباطات عمودی، درگیر ارتباطات افقی با لایه‌های مختلف اجتماعی شده و از ارتباطات بین فرهنگی و ابزارهای قدرت نرم نهایت استفاده را می‌کند». ابزارهای دیپلماسی عمومی با برخی فنون دیپلماسی کلاسیک تلفیق می شود. همان‌گونه که عنوان کتاب نیز نشان می‌دهد دیپلماسی چریکی تداعی‌کننده یک گروه یا سازمان کوچک دیپلماتیک با دیپلمات‌های ورزیده و استفاده از تاکتیک‌های غیرمتعارف همراه با تحرک، چابکی، انعطاف و استفاده از ایده‌ها و فناوری‌های جدید است. در دیپلماسی چریکی تصویرسازی و ارتقای چهره و اعتبار یک کشور با استفاده از عناصر قدرت نرم و توسعه سیاست نفوذ، اقناع، تعامل، گفتگو، همکاری و مبادله اهمیت زیادی دارد. از نظر وی دیپلماسی در قرن بیست‌ویکم، ابزار ارتقای تصویر، اعتبار و جایگاه جهانی و توسعه نفوذ یک کشور است و اگر سرویس‌های دیپلماتیک در این هدف ناکام شوند، دیگر اهداف و برنامه‌های آن‌ها در محیط بین المللی با ناکامی مواجه خواهد شد. لذا بایستی به مسأله نوع برداشت و درک دیگران از یک کشور و نوع تصویر ارائه شده توجه خاصی شود. به عبارت دیگر، این عناصر در مواجهه با چالش‌ها و تهدیدات جدید امنیتی در جهان که از طریق قدرت نظامی قابل حل نیستند، کارآمدتر هستند. در نتیجه، تقویت توانایی‌های ارتباطی فرافرهنگی و هدایت ارتباطات و جریان‌های سیاسی بین‌المللی در اولویت دستور کار وزارتخانه‌های امور خارجه قرار گرفته است. در این میان، دیپلماسی عمومی که در آن دیپلمات‌ها به‌طور مستقیم با مردم و عرصه عمومی ارتباط برقرار می‌کنند از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد.

تحولات ایجادشده در محیط بین‌المللی برای دیپلمات‌ها چه اهمیت و پیامدهایی دارد؟ نامبرده در بخش سوم به این سئوال پاسخ می‌دهد و بر لزوم اتخاذ رهیافت جدید در دیپلماسی و اهمیت تربیت دیپلمات‌های چریک تأکید می‌کند.

دیپلمات های جدید

از نظر نویسنده، در بسیاری از نقاط جهان دیپلمات‌ها خود را در خط مقدم و در مرکز تحولات سیاسی، اقتصادی و امنیتی بین‌المللی احساس می‌کنند و برای مواجهه با آن‌ها نیازمند استفاده از تمامی ابزارها به خصوص استفاده از دیپلماسی عمومی و تقویت مهارت‌های دیپلماتیک خود می باشند. تحولات ایجادشده در روابط بین‌الملل دو پیامد مهم برای دیپلمات‌ها دارد: اول، آن‌ها بایستی به عنوان رابط و به نمایندگی از تمامی اجزای دولت عمل کنند و به دلیل توانایی‌های ارتباطی هیچ‌کس و هیچ نهاد دیگری قادر به ایفای این نقش نیست، اما این نقش همزمان با افزایش تعداد نمایندگان دیگر بخش‌های دولتی در مأموریت های دیپلماتیک با چالش مواجه شده است. دوم، دیپلمات‌ها بایستی به سهولت و راحتی قادر به برقراری ارتباط با عرصه عمومی بوده و در میان مردم باشند. چون بدون برخورداری از توانمندی‌های ارتباطی و زبانی، وزارتخانه‌های امور خارجه قادر به تهیه و تولید اطلاعات واقعی از جهان خارج که برای تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها حیاتی است، نخواهند بود. این وزارتخانه‌ها باید توانایی‌های خود را در برابر دیگر بازیگران عرصه سیاست بین‌الملل که به طور روزافزونی به رقیب عمده آن‌ها تبدیل می‌شوند، افزایش دهند. نویسنده برای ایجاد تحول در سرویس‌های دیپلماتیک دو راهکار ارائه می‌دهد:

راهکار اول، لزوم توجه مجدد به سرویس دیپلماتیک و تمرکز جهت افزایش توانایی و کارآمدی و انطباق آن با تحولات ایجاد شده در روابط بین‌الملل است. وزارت امور خارجه باید توجه خود را بر برخی موضوعات مثل محیط زیست، نهادهای مالی، مسائل فرهنگی و هنری کاهش داده و وظایف خود را در این زمینه به دیگر سازمان‌ها واگذار کرده و اولویت خود را متوجه تصویرسازی و ارتباط با لایه‌های مختلف عمومی نماید.

پیشنهاد دوم، ایجاد میزهای مجازی موضوعی و منطقه‌ای و ایجاد شبکه‌ای از متخصصین فراتر از کارشناسان وزارت امور خارجه و استفاده بیشتر از شبکه جهانی اینترنت و رسانه‌های الکترونیک و شبکه‌های اجتماعی است.

کوپلند در پایان کتاب این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که دیپلماسی چریکی بهترین روش و یا ابزار جهت هدایت سیاست بین‌الملل و مواجهه با تهدیدات جدید

امنیتی است. تحولات ناشی از جهانی‌شدن باعث اهمیت مجدد سرویس‌های دیپلماتیک شده اما متأسفانه علی‌رغم این تحولات به وزارتخانه‌های امور خارجه از نظر افزایش بودجه و ارتقای توانایی‌های کارشناسی و حرفه‌ای توجه کافی نشده است. با افزایش تعداد نمایندگان دیگر وزارتخانه‌ها در مأموریت‌های دیپلماتیک که در برخی کشورها به ۵۰ درصد رسیده است، دیگر جایی برای دیپلماسی عمومی یا آنچه کوپلند آن را دیپلماسی چریکی می‌نامد، باقی نمی‌ماند. محیط جدید بین‌المللی نیازمند دیپلماسی کارآمدتر و نه افزایش بوروکراسی است. در نتیجه یکی از تحولات مهم در دیپلماسی، افزایش نقش دیپلمات‌های وزارت امور خارجه و کاهش دخالت نمایندگان دیگر وزارتخانه‌ها در این عرصه است. دخالت نمایندگان دیگر نهادها موجب کاهش انعطاف و چالاکی دستگاه دیپلماسی در مواجهه با چالش‌ها و تهدیدات جدید جهانی است که نیازمند واکنش سریع هستند و مواجهه با آن‌ها، نیازمند راه‌حل‌های مبتنی بر دانش و مهارت‌های پیچیده دیپلماتیک است و دیپلمات‌ها در مقایسه با دیگر نیروها قادر به نقش‌آفرینی مؤثرتری در این عرصه هستند.

ارزیابی

داریل کوپلند بیشتر یک دیپلمات است تا تئوری‌پرداز و لذا این کتاب به دلیل تجربه عملی نامبرده، اثری در خور توجه است و راهکارهای ارائه شده در آن می‌تواند برای سرویس‌های دیپلماتیک راهگشا و مؤثر باشد. نویسنده در این کتاب با مهارت موفق شده دیپلماسی عمومی را در چارچوب مفهومی نوین یعنی دیپلماسی چریکی مفهوم‌سازی و بازتعریف کند و تصویر خوبی از بازیگران چندگانه با موضوعات جدید در هم تنیده و افزایش نقش دیپلماسی در آن ارائه کند. برخی مباحث وی رویکردهای سنتی نسبت به دیپلماسی را می‌تواند با چالش مواجه سازد. اما جدای از مباحث مبتنی‌بر تجربه دیپلماتیک نامبرده که بسیار قابل توجه است، مباحث نظری وی به‌خصوص مباحث مربوط به قدرت نرم و دیپلماسی عمومی علی‌رغم این که در قالبی نو ارائه شده، تازگی ندارد و توسط دیگر محققین روابط بین‌الملل قبلاً ارائه شده است.

علی‌رغم خوشبینی کوپلند در استفاده بسیاری از وزارتخانه‌های امور خارجه و سرویس‌های دیپلماتیک از فناوری‌های جدید و شبکه‌های اجتماعی در دیپلماسی

عمومی، هنوز در بسیاری از کشورها، دستگاه‌های دیپلماتیک به دلیل احتیاط و یا شاید عادت به رویه‌ها و ابزارهای سنتی به استفاده از شبکه‌های ارتباطی مثل اینترنت و شبکه‌های اجتماعی ارتباطی مانند فیس‌بوک، تویتر، یوتوب، سکند لایف و غیره توجه بایسته نکرده‌اند و لذا در تصویرسازی و ایجاد ارتباط با لایه‌های مختلف عمومی ناموفق هستند. برخی کشورها مانند کانادا در این زمینه بسیار پیشگام می‌باشند.

مطالب کوپلند درخصوص تشدید بوروکراسی و کاهش کارآمدی در دیپلماسی باتوجه به افزایش تعداد نمایندگان دیگر نهادهای دولتی غیر از وزارت امور خارجه در سرویس‌های دیپلماتیک قابل‌توجه است که می‌تواند برای وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران که در دولت جدید بر دیپلماسی عمومی تأکید بیشتری دارد، مفید باشد. برخی کشورها همانند کانادا در برنامه دیپلماسی عمومی خود به نقش مدیریت‌کننده وزارت امور خارجه و سرویس دیپلماتیک این کشور در هدایت و اجرای دیپلماسی عمومی اهمیت خاصی داده‌اند. برنامه دیپلماسی عمومی این کشور در سال ۱۹۹۸ با مشارکت نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی تحت نظر وزارت امور خارجه این کشور تأسیس شد. بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۴ بیش از ۱۲/۴ میلیون دلار صرف اجرای بیش از ۵۰۰ برنامه در این زمینه شده و سالانه ۸ میلیون دلار به این امر اختصاص می‌یابد. علاوه بر نقش مدیریت‌کننده وزارت خارجه، سفارت‌خانه‌های مهم این کشور در اروپا، آسیا و آمریکا نیز نقش مؤثری در این زمینه ایفا کرده و سالانه بین ۱۱ تا ۵۰۰ هزار دلار بودجه برای دیپلماسی عمومی دریافت می‌کنند.

در صورت فقدان نقش مدیریت‌کننده وزارت امور خارجه در برنامه کلان دیپلماسی عمومی یک کشور، کارآمدی برنامه دیپلماسی عمومی آن به علت تعدد روزافزون نهادهای دخیل و رقیب دچار تناقض در تصویرسازی، اقناع‌سازی و ایجاد ارتباط شده و در نتیجه اعتبار و اعتماد جهانی آن که در محیط جدید جهانی مهم‌ترین سرمایه یک کشور محسوب می‌شود، آسیب می‌بیند. دیپلماسی چریکی موردنظر کوپلند برای کشورهای در حال‌توسعه که در مقایسه با کشورهای ثروتمند از سرمایه و امکانات و ابزارهای کافی برخوردار نیستند، بهترین روش برای بازیگری و نقش‌آفرینی در محیط جدید و پیچیده جهانی با بازیگران متعدد و تأثیرگذاری بر دستورکار جهانی و سهیم شدن بیشتر در مدیریت امور جهان می‌باشد.

دکتر موسی‌الرضا وحیدی

نقد و معرفی کتاب

سیاست جهانی در حال تغییر

Anna M. Agathangelou, L. H. M. Ling, *Transforming World Politics*, London and New York: Routledge, 2009

فراگیر شدن ارزش‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جهان غرب تحت عنوان گفتمان نئولیبرالی به‌ویژه از دهه۱۹۷۰ به بعد در سراسر دنیا همواره با مخالفت‌ها و موافقت‌هایی از سوی سایر کشورها و تمدن‌ها همراه بوده است. مخالفان بر این اعتقاد بوده‌اند که اگرچه نولیبرالیسم بر تساهل، ارزش‌های انسانی، آزادی و پذیرش دیگران تأکید داشته است، اما عملکرد آن نه تنها نتوانسته آمال افراد بشری را در نیل به صلح و جهان عاری از خشونت فراهم آورد، بلکه با تمایلات خود به خاستگاه نظری خشونت نیز تبدیل شده است. در برابر این گروه، عده ای دیگر معتقدند که نولیبرالیسم در فرآیند سعی و خطا و رقابت با سایر گفتمان‌های رقیب خود، توانسته مجموعه‌ای را ارائه دهد که بیشترین توجه را به صلح و ارزش‌های انسانی دارد و گسترش خشونت‌ها در دهه‌های اخیر نه ناشی از ضعف‌های نولیبرالیسم بلکه برآمده از تحت‌الشعاع قرارگرفتن منافع و امیال افراد و مکاتبی است که تحت لوای فراگیری این گفتمان غالب به حاشیه رانده شده‌اند. در میان طیف نخست که در زمره منتقدان نولیبرالیسم و کارکردهای آن قرار می‌گیرند می‌توان از نظریه‌پردازانی نام برد که اندیشه‌های آنان، صبغه‌هایی کم و بیش مارکسیستی، پسا ساختاری و فمنیستی را می‌نمایاند. از این جهت اینان تلاش داشته‌اند تا با نقد نولیبرالیسم در ابعاد هستی‌شناختی و معرفت شناختی بتواند بدیل یا بدیل‌هایی را برای حرکت به سمت نمونه‌ای عالی‌تر ارائه دهند. آنا آگسانگلو و لینگ از جمله نظریه‌پردازانی هستند که با قرارگیری در این طیف سعی در ترسیم وضعیتی بهتر داشته‌اند. نویسنده نخست از اساتید هیأت علمی دپارتمان علوم

سیاسی و مطالعات زنان در دانشگاه یورک[1] کانادا و عضو مؤسسه تغییر جهانی[2] نیکوزیای قبرس است. وی محور مطالعاتی خود را پیرامون بحث از بخش به حاشیه رانده شده در عرصه جهان سیاست نظیر زنان، نژاد و طبقات قرار داده و از این جهت با نقد شرایط حاضر وضعیتی را دنبال می‌کند که طی آن تمامی گروه‌ها بدون طرد یکدیگر مناسبات را سامان بخشند. نظریه‌پرداز دوم از اعضای هیأت علمی برنامه آموزشی امور بین‌المللی نیو اسکول[3] در نیویورک است که پیرامون مسائل بین‌المللی به‌ویژه مطالعات پسا استعماری و فرهنگی مطالعات عمده‌ای را ارائه نموده است. نویسندگان کتاب *سیاست جهانی در حال تغییر* برنامه عمده مطالعاتی خود در این اثر را همانند سایر منتقدان وضع موجود بر محوریت ضعف‌ها و کاستی‌های نظم فعلی قرار داده و تلاش می‌کنند تا این شرایط را با بررسی علمی و دقیق و نیز بهره‌گیری از منابع مناطق حاشیه‌ای (نظیر یونان و شرق دور) طی فصولی به بحث گذارده و جایگزین مناسبی را به حوزه‌های مطالعاتی بین‌المللی پیشنهاد نمایند.

کتاب *سیاست جهانی در حال تغییر* در قالب یک مقدمه و دو بخش مشتمل بر هشت فصل می‌باشد. ساختار محتوایی این اثر همانند سایر آثاری که سعی در ارائه نظریه‌ای جدید به عنوان یک بدیل برای وضعیت یا شرایط موجود را دارد در دو بخش عمده است. بخش نخست در این کتاب به عنوان حاکمیت مطلق نولیبرالیسم[4] شرایط فعلی را مورد بررسی قرار می‌دهد و بخش دوم تحت‌عنوان در جهان‌های چندگانه،[5] تئوری جهان‌گرایی نویسندگان کتاب را به عنوان بدیل نئوالیبرالیسم معرفی و تبدیل می‌کند. در ذیل هر یک از عناوین بخش، چهار فصل گنجانده شده که هر یک، جنبه‌هایی از کلیت بخش خود را می‌نمایاند.

در مقدمه کتاب که مروری کلی بر محتوای کتاب نیز می‌باشد، نویسندگان مطالبی را طرح و مورد توجه قرار می‌دهند که به نوعی نویسنده علاقه‌مندان به مطالعه محتوای کتاب را، ناگریز از توجه به مقدمه می‌کند. آنچه که اثر حاضر محور مطالعه خود قرار می‌دهد اعتقاد به این امر است که نئولیبرالیسم رویه‌ای است که به اغوای افراد در

1. Department of Political Science and Women's Studies
2. Global Change Institute
3. The Graduate Program in International Affairs
4. The Neoliberal Imperium
5. In and Of Multiple Worlds

جهت قرار دادن آن‌ها در پروژه‌های قدرت و از خودبیگانگی می‌پردازد. این پروژه قدرت و از خودبیگانگی گزینه‌های محدودی را در اختیار انسان قرار می‌دهد و همین تصور انتخاب محدود، باعث خشونت می‌گردد، لذا اجتناب از خشونت با بدیلی همراه می‌شود که جهان‌گرایی نام دارد. به عبارت دیگر رویه‌های سیاست جهانی فعلی به سمت آشکارتر شدن تضادها میان «ما» و «آن‌ها» در حال حرکت بوده و خشونت‌ها و بی‌عدالتی‌ها باعث تکوین این تضادها بوده‌اند.

نویسندگان با تفکیک دو مفهوم «خود» و «دیگری» معتقدند که این دوگانگی مفهومی بر سیاست جهانی اثر می‌گذارد. در نتیجه این تفکیک «خود»، به این جمع‌بندی می‌رسد که عامل بی‌نظمی«دیگری» است، لذا تغییر یا تأدیب[1] «دیگری» را مورد توجه قرار می‌دهد. عنصر تغییر تحت حاکمیت نئولیبرالی و در قالب‌های لیبرالیزه‌کردن، دموکراسی‌سازی، تغییر رژیم یا ملت‌سازی مطرح می‌شود. تأدیب نیز غالباً در شکل عملیات نظامی آشکار می‌گردد. بر این اساس، آن تعداد زیادی که در قالب «دیگری» هویت‌یابی شده‌اند مورد تنفر و انزجار قرار می‌گیرند. نتیجه این درک «خود» از «دیگری» تلاش برای کاربست خشونت جهت تلافی خواهد بود. مجموعه این شرایط با پاسخ «دگر» برای حفظ موجودیت همراه شده و لذا خشونت وجه مشخصه نظام بین‌الملل می‌گردد. نویسندگان اجتناب از این شرایط نامناسب را روی‌آوردن به جهان‌گرایی می‌دانند.

در مقدمه کتاب به‌عنوان مدخلی برای فهم ایده اصلی اثر، نویسندگان مفاهیمی را مورد تعریف قرار می‌دهند تا از رهگذر آن بتوانند ذهن خواننده را در فرآیند مطالعه متن اصلی کتاب از پیش آشنا سازند. حاکمیت مطلق نئولیبرالیسم نخستین مفهوم مدنظر آن‌هاست. از این جهت نگاه به نئولیبرالیسم به‌منزله پروژه مسلطی است که شامل عناصر مختلفی نظیر دولت‌ها، حکومت‌ها، طبقات و انواع ایدئولوژی‌هاست که در راستای ارزش‌بخشیدن به یکدیگر عمل می‌کنند. نئولیبرالیسم با تأکید بر عرف‌هایی خاص (نظیر سرمایه‌داری جهانی، دولت نئولیبرالی، خانواده پدرسالار و هستی‌شناسی ترس و ثروت و...) از استراتژی‌های نو استعماری بر پایه نژاد، جنسیت و طبقه، برای

1. Convert or Face Discipline

امتیاز دادن به اقلیت در برابر اکثریت استفاده می‌کند. نئولیبرالیسم به‌عنوان یک قالب سیاسی ـ اجتماعی دو هدف عمده را دنبال می‌کند:

۱. معرفی خود به عنوان یک قابلیت در دسترس در همه جا و برای همه

۲. حذف جهان‌های غیر نئولیبرالی

نژاد، جنسیت و طبقه مفاهیم دیگری هستند که نقش مهم و ذاتی را در جهان‌گرایی ایفا کرده و از این جهت به فهم چگونگی ساختار روابط اجتماعی نهادهای قدرت کمک می‌کنند. برای مثال، می‌توان از گزاره «سفید» به‌عنوان نژاد برتر بهره گرفت. این تفکر نه تنها یک برساخته فرهنگی است بلکه ناشی از زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی است که موارد شخصی را به سطوح محلی، منطقه‌ای و جهانی پیوند می‌دهد. به همین دلیل زمانی که بوش پسر از «جنگ جهانی دوم علیه تروریسم» نام می‌برد، منظور نه فقط «برخورد تمدن‌ها» بلکه «منازعه برای تمدن» است و این تمدن، تمدنی اروپایی، مسیحی و متعلق به سفیدپوستان و سرمایه‌داری بوده و محور آن مردسالاری است.

نویسندگان در اشاره به مفاهیم، از مردسالاری افراطی و زن‌سالاری افراطی به‌عنوان ویژگی‌های مشترک هم در میان استعمارگران یا «خود» و هم در میان مستعمرات یا «دیگری» نام می‌برند. نویسندگان به نقل از ناندی معتقدند که استعمار برای توجیه مأموریت حمله و تجاوز، رقابت، قدرت و تولید را به‌عنوان عملی مردانه مورد توجه خاص قرار داده و از این جهت زنان را تضعیف نموده و در مقابل، نخبگان وابسته به استعمار در مستعمرات نیز در راستای حفظ سلسله‌مراتب خود، بر این محور تأکید می‌نمایند. در مقابل، برخی از جنبه‌های نئولیبرالیسم با نادیده‌انگاری یا تقلیل نقش مرد عمدتاً جایگاه زن را به‌طور افراطی فراتر از رفاه، پرورش و تربیت، محبت و مصرف می‌دانند و آن‌ها را در فضایی ترسیم می‌کنند که سلسله‌مراتب مردانه با سلسله‌مراتب زنانه جایگزین می‌شود. تئوری پسا استعمارگرایی در کنار جهان‌گرایی، چهارمین مفهومی است که مورد استفاده قرار می‌گیرد. تئوری پسا استعمارگرایی داستان نئولیبرالیسم را تحت عنوان رابطه استعمارگر و مستعمره مجدداً بیان می کند و از این منظر هر دو در برابر نتایج قابل پیش‌بینی که هر یک با آن مواجه می‌شوند، مسئولیت دارند. این تئوری نه تنها رابطه گذشته و حال را نشان می‌دهد بلکه تأثیرات گذشته بر آینده را نیز مدنظر قرار می‌دهد. پیوند حوزه خصوصی (خانواده) به حوزه عمومی

(حکمرانی) ، طبقات بالا به طبقات پایین، خودی‌ها به خارجی‌ها و مسائل شخصی به مسائل کلان و ساختاری (مقوله قدرت) از جمله کارکردها و تأثیراتی می‌باشد که این تئوری می‌تواند در جهت تحقق جهان‌گرایی از خود بروز دهد. تئوری جهان‌گرایی با رد انحصار یک جهان (نئولیبرالیسم)، جهان‌های مفروض گرفته‌شده فوق در تئوری پسااستعماری را صریح و روشن می‌کند و برخلاف نظریه‌پردازی‌های سنتی روابط بین‌الملل که از مطالعات پسا استعماری در تحلیل فرهنگی استفاده می‌کنند، جهان‌گرایی از آن برای زیر سئوال‌بردن نهادهای قدرت بهره می‌گیرد. بنابراین، جهان‌گرایی نه مستقیماً از خود مارکسیسم، بلکه با بهره‌گیری از شرایط استعماری و نتیجه آن ـ استعمار نو و پسا استعمار ـ سعی در تئوری‌پردازی دارد.

بخش نخست از کتاب حاضر که در بر گیرنده چهار فصل اول این اثر است به‌طور خاص به بررسی ماهیت نئولیبرالیسم برای بیان ضعف‌ها و در نهایت عدم کفایت آن به عنوان گفتمان انحصاری و مسلط، می‌پردازد. فصل اول کتاب *سیاست جهانی در حال تغییر* با عنوان سیاست زدگی توجه عمده خود را به سیاست‌هایی معطوف می‌کند که نتیجه نهایی آن‌ها خشونت است. به عبارت دیگر در شرایطی که دوگانگی «خود» و «دیگری» وجه غالب نگاه افراد انسانی به یکدیگر می‌شود، خشونت امری اجتناب‌ناپذیر می‌گردد، چرا که «خود»، «دیگری» را عامل ناامنی و بی‌ثباتی دانسته و لذا برای برون‌رفت از این شرایط، تغییر یا تأدیب «دیگری» را در دستور کار قرار می‌دهد و متقابلاً «دیگری» نیر در واکنش، به شیوه‌های غیرمسالمت‌آمیز توسل می‌جوید.

بنابراین، نئولیبرالیسم که «خود» را نماد حقانیت می‌داند با شناسایی صرف یک جهان به دنبال آنست که سایرین را متقاعد کند که طرفدار اصول، الگوها و عرف‌های مدنظر آن باشند و سایر سنت‌ها در صورتی موضوعیت می‌یابند که در طول ادعاهای نئولیبرالیسم مبنی بر تساهل، پلورالیسم و... قرار گیرند.

میل و خشونت عنوان فصل دوم از این کتاب است که طی آن نویسندگان معتقدند که خواست‌ها و خواهش‌های نئولیبرالی به نوعی در برابر خشونت‌ها مسئول است. تعهدی که نئولیبرالیسم در ایجاد یک زندگی مناسب برای افراد بشری ارائه می‌دهد، علی‌رغم استفاده آن از خشونت سیستماتیک، مورد پذیرش نخبگان و توده‌ها قرار گرفته است.

تأکید بر زندگی خوب با تبلوریافتن در صنایع، بُعد جدیدی به خود می‌گیرد به‌طوری که ایجاد یک چنین وضعیتی می‌تواند نظامی‌گری را تقویت کند تا از طریق آن امنیت برقرار گردد. به‌طور مثال، تلاش کارگران درکارخانجات، ادارات و حتی پایگاه‌های نظامی نشان‌گر پوشش آن‌ها برای حفظ خود است و این حفظ خود در برابر دیگری می‌تواند زمینه تعارض و روی آوردن به خشونت را فراهم کند.

فصل سوم از این کتاب با عنوان خانه روابط بین‌الملل بُعد علمی نئولیبرالیسم را در حفظ تسلط بررسی می‌کند. با شکل‌گیری دوگانگی‌های «خود» و «دیگری» که در نهایت منجر به خشونت می‌شوند، همزمان مکاتب و نظریات بین‌الملل این دوگانگی را بازتولید نموده‌اند. این نظریات با مفروض بنیادی خود از وجود دوگانگی‌ها به نوعی در مسیر مشروع‌سازی و گسترش آن‌ها عمل می‌کنند. نکته محوری تقریباً تمامی این نظریات تأکید بر این امر است که سیاست جهانی در نهایت منازعه‌ای برای قدرت و حفظ امنیت «خود» در برابر « آن‌ها » می‌باشد. در این راستا، روابط بین‌الملل به‌گونه‌ای نگریسته می‌شود که می‌توان آن را با یک خانواده استعماری قیاس کرد: «دگر»های قابل‌قبول در طبقات پایین یک خانه قرار گرفته و به‌عنوان واسط و مخبر برای نظریه‌پردازان ساکن در طبقات بالا عمل می‌کنند و «دگر»های غیرقابل‌قبول به خارج از خانه اخراج می‌شوند. بنابراین، نقش اصلی این تئوری‌ها موجه‌سازی ساختارهایی است که نئولیبرالیسم یا «خود» علیه «دیگری» ایجاد کرده‌اند و از این جهت این دیسیپلین بیش از آن که راه‌حلی برای برون‌رفت از این وضعیت ارائه دهد خود، نیز به مسأله و مشکل تبدیل می‌شود.

فصل چهارم از بخش نخست مبانی فرانظری خانه روابط بین‌الملل و نئولیبرالیسم را تحت عنوان هستی‌شناسی ترس و ثروت [1] مورد واکاوی قرار می‌دهد. هدف هستی‌شناسی ثروت لاکی و ترس هابزی نئولیبرالیسم، اهلی‌کردن و جلب‌نظر «دگر»ها به استانداردهای خود در مورد تمدن و پیشرفت و در نتیجه بسط حوزه منافع «خود» بوده است. نویسندگان با نگاهی به نهادهای نئولیبرالی غرب معتقدند که این نهادها علاوه‌بر آن که از دهه‌های ۱۹۹۰ تلاش داشته‌اند تا سایر نقاط جهان را در سرمایه‌داری به تحلیل برند، دولت ایالات متحده را به بهانه «تغییر رژیم» و

1. Ontology Of Fear and Property

«ملت‌سازی» به عراق و افغانستان فرستادند و به نوعی منابع اعتبارات خود را در حوزه منافع تجدید نمودند. با پایان‌یافتن دیدگاه نویسندگان در مورد نئولیبرالیسم و ضعف‌های آن، بخش دوم بدیل کتاب را برای گریز از خشونت و ناامنی و بی ثباتی با ارائه تئوری جهان‌گرایی با جهان های چندگانه ارائه می‌کند. از این جهت فصل پنجم کتاب مبانی و مفروضات جهان‌گرایی را مورد توجه قرار می‌دهد.

نویسندگان، جهان‌گرایی را به عنوان پروژه‌ای رهایی‌بخش می‌دانند که به دنبال خشونت کمتر و جهانی خودپایدار است که این امر با تأکید بر موضوعات و جهان‌های چندگانه محقق می‌شود. هدف بزرگ جهان‌گرایی بیش از آن که قراردادن کارگزاران جهان در برابر یکدیگر باشد، تأکید بر آغاز مذاکرات بین «ما» و «دیگری» برای ایجاد «ما»ی جدید است. برای رسیدن به این هدف جهان‌گرایی تعهدات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی متمایزی را ارائه می‌دهد که می‌تواند به تحلیل‌گران اجازه دهد تا هستی‌شناسی‌های اجتماعی را که دربرگیرنده جهان‌های چندگانه با تأکیدبر تعاملات و پیوستگی‌ها هستند را مورد بررسی قرار دهد.

از حیث هستی‌شناسی، جهان‌گرایی، هستی‌شناسی این جهان‌ها (جنسیت، نژاد، طبقه، مسایل شخصی و کلان) و نتایج قدرت، که در ورای ساختارها و عرف‌ها قرار می‌گیرد را مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین، جهان‌گرایی از هستی‌شناسی‌های اجتماعی چندگانه ای سرچشمه گرفته است که به روابط اجتماعی مبنا می‌دهند .

به لحاظ معرفت شناسی، جهان‌گرایی از چند مفهوم بهره می‌جوید. اولین آن‌ها اندیشه توازن یونانی است. لغت توازن در اینجا می‌تواند به یک سازه دیگر در تفکر یونانی تبدیل گردد؛ «خود» توسط «دگرها» برای ساختن ذهنیت متقابل آن‌ها منعکس می‌گردد، لذا توازن در اینجا به نوعی از رابطه اجتماعی و یک قالب هستی‌شناختی-جامعه‌شناختی اشاره دارد.

در بُعد روش‌شناسی، جهان‌گرایی بر روابط اجتماعی که جهان را شکل می‌دهند، تمرکز می‌کند. با در نظرداشتن مفهوم « مادی‌گرایی نسبی» می‌توان گفت هر آنچه که تاریخ را می‌سازد (سرمایه‌داری یا ماقبل آن، مسائل شخصی و کلی و در نهایت ساختاری) واجد یک پایه مادی است که به‌طور اجتماعی ساخته می‌شود. به عبارت دیگر، ساختارهای اقتصادی پایه روابط اجتماعی هستند.

فصل ششم از کتاب حاضر با عنوان نگرش‌ها و رویه‌های بدیل : افسانه و شعر[۱] به منابع غیرنولیبرالی اشاره دارد که می‌تواند در تسهیل روند تعامل مؤثر باشد. به‌عقیده نویسندگان، درک سیاست جهانی معاصر خارج از نتایج رویه‌ها و جهان دیگر (رویه‌های مارکسیستی، پسا استعماری، فمنیسم، تئوری‌های چینی و یونانی سیاست جهانی) که همان جنسیت، نژاد، طبقه و ملیت است، نمی‌تواند کامل باشد. بنابراین می‌توان با بهره‌گیری از روش‌های اکتشافی شعر و داستان رویه‌های جهان‌های چندگانه مدنظر خود را برای درک جنبه‌های متفاوت سیاست جهانی پیاده نمود. در این راستا، توجه به رمان مشهور چینی با عنوان «رؤیای اتاق سرخ»[۲] برای تبیین منطق جهان‌گرایی که همان پذیرش تنوع و به‌کارگیری موارد حاشیه‌ای است، می‌باشد. در ادامه قطعات منتخبی از اشعار یونانی معاصر، این منطق را با نشان‌دادن چگونگی بازتولید روابط اجتماعی برای برهم زدن و شکستن خشونت هژمونیک بسط می‌دهد. مجموعه این منابع ضمن نشان‌دادن جایگاه زیباشناسی در شکل‌دهی به جهان، «خود»ها و «دگر»ها را در تعامل با یکدیگر قرار می‌دهد.

مداخلات جهان‌گرایانه در سیاست جهانی عنوان فصل هفتم از کتاب *سیاست جهانی در حال تغییر* است که فراتر از مبانی نظری به دنبال اثبات این مهم می‌باشد، که تئوری جهان‌گرایی می‌تواند در عمل نیز کارساز و مؤثر باشد. مسأله قبرس، مثلث تعارضات آمریکا، هند و چین و در نهایت مسأله جنگ جهانی علیه تروریسم نمونه‌هایی هستند که به نظر نویسندگان اولاً از مشکلات مهم معاصر می‌باشند و ثانیاً گزینش راه‌حل برای آن‌ها می‌تواند از مسیر جهان‌گرایی صورت گیرد. به عبارت دیگر، حل این مسائل از طریق جهان‌گرایی می‌تواند درک جدیدی باشد که این مهم نیز به‌نوبه خود از راه بسط و تعیین سطوح ذهنیت‌های چندگانه و متغیری که در هر بُعد وجود دارد، با تکیه‌بر مشارکت امکان‌پذیر است. نویسندگان در این فصل بر این اعتقادند که آن‌ها مدعی ارائه الگوهای کاملی برای مشکلات جهان نیستند چرا که چنین ادعایی نه تنها غیرمنطقی است، بلکه می‌تواند اصول جهان‌گرایی را نیز مختل سازد. لذا جهان‌گرایی به‌عنوان یک دید جدید، روش یا مجموعه‌ای از شناخت‌ها مطرح می‌گردد که بتواند تفکر و عملکرد خلاقانه بیشتری را تحریک نماید.

1.Alternative Visions and Practices: Fiction and Poetry
2.Dream of the Red Chamber (Hong Lou Meng)

فصل هشتم کتاب با عنوان بازی در جهان‌ها با ارائه تمثیل سفرهای اتللو در واقع نتیجه‌گیری نویسندگان از مباحث خود را نشان می‌دهد. با نگاه به نئوالیبرالیسم در شرایطی که جهان‌گرایی را پذیرفته‌ایم خواهیم دید سیاست‌های آن، که غالباً مبتنی‌بر حذف و تقلیل‌گرایی است، توجیهی برای خشونت ارائه می‌دهد و از این جهت نئولیبرالیسم نمی‌تواند به آنچه که وعده داده برسد. این گفتمان ما را به سبکی از زندگی و نگاه خاصی به جهان محدود می‌کند که خلاقیت، انرژی و آزادی را کاهش می‌دهد و در این‌جاست که جهان‌گرایی برای رفع نواقص نولیبرالیسم بدون رد یا انکار آن بدیلی را ارائه می‌دهد، تا به‌گونه‌ای به نئولیبرالیسم نشان دهد که با فرض وجود دوگانگی «خود» و «دیگری» این امر تنها بُعد کوچکی از دنیای انسان‌ها را تشکیل می‌دهد، لذا با رد خشونت مدنظر نئولیبرال‌ها می‌توان فرصتی برای تغییر شکل ایجاد نمود. بدیل مدنظر کتاب تحت‌عنوان جهان‌گرایی در ورای یک فهم پست‌مدرنی از تغییر، به‌دنبال نمایان‌ساختن درهم تنیدگی‌ها و پیچیدگی‌های جهان‌های چندگانه است. به عبارت دیگر، جهان‌گرایی، پیوند ساختارهای بحث‌انگیز جهان‌های مختلف به تاریخ و اقتصاد سیاسی آن‌ها را در عرصه سیاست جهانی معاصر نمود می‌دهد تا از رهگذر آن، علاوه‌بر تأکیدبر همبستگی و همکاری، «خود» و «دگر» را در شرایطی قرار دهد تا در برابر زمینه‌های اجتماعی سیاست جهانی مسئولیت را پذیرا گردند، یعنی علاوه‌بر تعارضات بتوان از همکاری‌ها نیز نام برد. به بیان نویسندگان، هدف، معرفی جهان‌های چندگانه و نتایج آن به عنوان نمونه ایده‌آل نیست، بلکه سیاسی‌کردن آن‌ها مدنظر است و از این جهت جهان‌گرایی خشونت و تهدید را به‌عنوان چهره‌های اصلی قدرت می‌پذیرد و همین پذیرش ما را مجبور به قبول جهان‌گرایی می‌کند. جهان‌گرایی به دو بُعد اشاره می‌کند:

اول آن که به‌عنوان یک فرآیند توصیفی در برگیرنده مسائلی نظیر ذهنیت‌های چندگانه و متغیری است که از بازتاب «خود» و «دیگری» ناشی می‌شود. کارگزاری تمامی گروه‌ها برای ایجاد جهان و تعامل، که نیازمندی به روش‌های جدید تفکر، اقدام و رابطه را نشان می‌دهد و در نهایت جامعه‌سازی که جهان‌های چندگانه را تکمیل می‌کند، بخش‌های دیگر از جهان‌گرایی به‌عنوان یک فرآیند توصیفی است.

دوم، جهان‌گرایی به‌عنوان یک پروژه تحلیلی بیانگر موارد ذیل است: مسئولیت‌پذیری که نشان‌دهنده ضرورت انجام تحقیق در مورد جهان‌گرایی است، نقد

درونی برای زیر سئوال‌بردن هژمونی که در صورت تحقق نگاه جهانی به سیاست محقق می‌شود، بر هم ریختن استراتژی حاکمیت مطلق نئولیبرالیسم یا هر شکل دیگر از هژمونی. فهم سیاست جهانی در ورای تغییر در شیوه تفکر نیازمند تغییر و جهشی رو به جلو در روش‌های زندگی است.

همانند بهره‌گیری از اشعار چینی و یونانی برای نشان‌دادن ضرورت تعامل و همکاری، فهم کلی مطلب توسط خوانندگان به تمثیل اتللو اثر شکسپیر منوط شده است. اتللو برای نویسندگان کتاب نماد انسان کلاسیکی است که توسط قدرت نژادی (نئولیبرالیسم) برای تأسف دائم به خاطر خشونتی که مرتکب شده بود ساخته شد. در این نوشتار، اتللو بعد از کشتن عشق خود به نوعی حالت دوگانگی وارد می شود (چرا کسی را که دوست داشتم کشتم) و از طرف دیگر با خود می‌گوید (با این کار به کشورم خدمت کرده ام). در این داستان، اتللو تنها نیست بلکه اپیکور فیلسوف و هوژوان هونگ[1] شاعر فمنیست ویتنامی به وی کمک می‌کنند تا از حالت دوگانگی خارج شود و به سمت جایگزین عاشقانه‌تری برای زندگی و قدرت حرکت کند. اتللو با یک نیروی اطمینان‌بخش و دوباره تجدید شده، در خود و جهان چندگانه‌اش پیش می‌رود. پدیده اتللو را نمی‌توان به آسانی با پدیده سیاسی ـ اجتماعی دیگری به نام باراک اوباما مقایسه کرد چرا که وی بحث جهان‌های چندگانه را پیش می‌کشد اما سایر پدیده‌های سیاسی ـ اجتماعی پیرامون وی برخلاف اتللو وی را در تداوم منازعه با دیگران پیش برده است.

ارزیابی

کتاب *سیاست جهانی درحال تغییر* در زمره آن دسته از ادبیات روابط بین‌الملل به‌شمار می‌رود که نظم مستقر و فلسفه حاکم بر آن را مناسب حال جهانی نمی‌بینند و در این راستا سعی دارد تا با نقد وضع موجود، گزینه‌ای ارائه دهد که بتواند اهداف کلان بین‌المللی یعنی نظم و صلح را تحقق بخشد. تعقیب این‌گونه اهداف باعث می شود تا ارائه بدیل‌ها با بهره‌گیری از مواردی صورت پذیرد که پیش‌تر و در نظم کنونی به حاشیه رانده شده‌اند و لذا نگرش به این دسته از کتب و نوشته‌ها در شرایط فعلی که چنبره

1.Ho Xuan Huong

نظم موجود به شدت بر جوامع حاکم شده است تا حدی غیرقابل‌تصور و تحقق به‌نظر می‌رسد.

بررسی کلی ادبیات این‌گونه از آثار ما را به موارد مشابه دیگری می‌رساند. شان‌کی در اثری با عنوان *امنیت جهانی در قرن بیست و یکم* مشابه کتاب مورد توجه این نوشتار معتقد است که روندها و کارکردهای نظم جهانی نتوانسته است امنیت را برای افراد بشری به دنبال آورد. این اثر برخلاف *سیاست جهانی درحال تغییر* نگاه و بینش غربی به جهان را از یاد نبرده و معتقد است که نظم حاکم گرچه با ضعف‌هایی مواجه است اما روندهای درونی آن به گونه‌ای است که در صورت تغییرات جزیی در اجزا می‌توان صلح و امنیت را مستقر نمود.[1] همانند این کتاب می‌توان از آخرین اثر انتشاریافته از گلدمن با نام *منطق بین الملل گرایی* نام برد که طی آن نویسنده معتقد است که لایه‌های تمدنی و فلسفی حاکم بر روابط بین‌الملل به ضرورت بایستی در ورای حوزه غرب حرکت کرده و بین‌المللی شدن را در ابعاد جهانی و غیرغربی آن نیز تفسیر کرد. تفاوت این اثر با *سیاست جهانی درحال تغییر*، نخست در عدم ارائه راهکاری خاص برای رسیدن به هدف مزبور است و ثانیاً فلسفه حاکم که به نوعی همان نئولیبرالیسم است را بدون توجه به سایر عناصر ازجمله جنس، طبقه و نژاد، مورد توجه قرار می‌دهد.[2]

در توجه به *سیاست جهانی درحال تغییر* چند مزیت و نکته قابل تشخیص است:

۱. این اثر بدیلی را ارائه می‌دهد که می‌تواند موضوعات حاشیه‌ای‌شده در روابط بین‌الملل نظیر جنسیت، طبقه و نژاد را فعال‌تر کند و از رهگذر آن‌ها تعامل را برقرار سازد.

۲. این اثر به خوبی توانسته است پیچیدگی‌های حاکم بر جهان کنونی را نشان دهد ؛ پیچیدگی‌هایی که مولد نادیده‌انگاری بخشی و برجسته‌شدن بخشی دیگر است.

۳. تز اصلی کتاب صرفاً «خود» یا نئولیبرالیسم را مورد هجمه قرار نمی‌دهد بلکه دعوت به تغییر را حتی برای «دیگران» نیز در نظر می‌گیرد و در نهایت دعوت به تعامل و همکاری را صرفاً تجویزی از سوی خود نمی‌داند بلکه معتقد است این دعوت به

---

1. Sean , Kay. Global Security in 21th Century (New York : Roman and Littlefield, 2005)

2.Kjell Goldman. The Logic of Internatinalism. (New York: Routledge 2009).

تعامل و همکاری در کلیت تمدن جهانی وجود دارد؛ چنانکه با بررسی ادبیات شرق دور و نیز یونان باستان می‌توان اسطوره‌های تعامل و پیوستگی را استنتاج نمود.

با وجود نکات مثبت حاکم بر کلیت مجموعه، این اثر برکنار از نقد و بحث نمی‌باشد. نویسندگان این کتاب با ترسیم طیف گسترده‌ای از نظریه‌های اجتماعی انتقادی و به‌طور برجسته مارکسیسم، فمنیسم، پساساختارگرایی و نیز فلسفه‌های بودائیسم و کنفوسیوئیسم تلاش داشته‌اند تا نگرش جهان‌گرایانه خود را پیش از آن که برمبنای تضاد میان «خود» و «دیگری» باشد، بر محوریت نوعی در هم تنیدگی بنیادین[1] استوار سازند. این بدیل با تکیه بر بینش پسااستعماری بر این نظر است که ساخت و تداوم جهان معاصر از طریق روابط درونی میان خود و دیگری ساخته شده است. باوجود این که این روابط بعضاً ناسازگار و تعارض‌آمیز هستند، در شرایطی متفاوت می‌توانند همکاری‌جویانه و کارآمد نیز باشند.

نکته قابل تأمل در این عبارات کاربست نظریاتی است که گرچه نقد وضعیت حاکم را رسالت مهم خود می‌بینند اما این دسته از نظریات یا در شرایط حاکمیت مطلق نئولیبرالیسم مستحیل شده‌اند و یا این که خود با نقدهای جدی مواجهند. چنان که عمده این نظریات انتقادی به دلیل گرفتارشدن در مباحث فرانظری و عدم توجه به لزوم تلاش برای تبیین روابط پدیده‌ها در عرصه بین‌المللی، مورد نقد هستند. از سوی دیگر، استفاده از این نظریات گرچه این توانایی را ایجاد می‌کنند تا بخش‌های متعددی از نئولیبرالیسم نقد شود اما این نظریات نیز به یکدیگر با نگاهی انتقادی می‌نگرند؛ چنان‌که پسا ساختارگرایان، جریان تئوری انتقادی را به اندازه کافی انتقادی ندانسته و آن را کماکان متعهد به میراث‌های مدرنیسم می‌دانند.[2] علاوه‌بر آن، نظریه پساساختارگرایی نیز به دلیل ماهیت فرانظری خود نمی‌تواند تنوعات را پذیرفته و از این جهت حساسیتی نسبت به ارزش‌ها و اجماع که مدنظر تئوری جهان‌گرایی است، ندارند.[3] مبحث دیگری که در ارزیابی تئوری جهان‌گرایی نظر بدان بایسته است، اشاره نویسندگان به شعر و ادبیات به عنوان عاملی است که می‌تواند فضایی مناسب را برای نقد و بازترکیب‌کردن جهان با

1. Fundamental Entwinment

۲. حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل (تهران: سمت. ۱۳۸۶)، صص ۲۵۰ ـ ۲۴۹.

۳. همان، ص۲۸۳.

دیدن و درک‌کردن موقعیت‌ها و ذهنیت‌های قضاوت فراهم کند. باوجود آنکه جهان‌گرایی باعث می شود تا شعر و داستان به گونه‌ای خوانده شوند که میراث‌های هستی‌شناسه‌ای که به روابط اجتماعی شکل می‌دهد از درون آن آشکار شود نباید از یاد برد که شعر و داستان ممکن است در خدمت اهداف هژمونی قرا رگرفته و از بطن آن هستی‌شناسی‌ای استنتاج شود که مناسبات سلطه تداوم یابد. با تمامی این تفاسیر، این اثر علاوه بر آن که با ارائه تئوری جهان‌گرایی و نیز توجه به منابع جدیدی نظیر شعر و داستان، توانسته نگاهی جدید، به ضرورت تعامل و همکاری برای رفع خشونت برآمده از نئولیبرالیسم داشته باشد، از رهگذر توجه خاص به نئولیبرالیسم و ضعف‌های آن، فرضیه آغازین را با ارائه راهکار در قالبی تئوریک به انجام رسانده است، چنان که خود نویسندگان نیز بدان اذعان دارند، خواننده ممکن است متقاعد نگردد اما این اثر می‌تواند بیانگر بدیلی برای اشخاصی باشد که از خشونت‌های مستمر و بی‌عدالتی سیاست جهانی معاصر و بدبینی‌های سنتی حاکم بر مکاتب روابط بین‌الملل نومید شده‌اند.

فریبرز ارغوانی پیرسلامی[۱]
زکیه یزدان‌شناس[۲]

---

۱. فریبرز ارغوانی پیرسلامی، دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران
f.arghavani84@yahoo.com
۲. زکیه یزدان‌شناس، دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شهیدبهشتی
Yazdanshenas3059@yahoo.com

نقد و معرفی کتاب

مذهب و سیاست در اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا

Jeffrey Haynes, *Religion and Politics in Europe, the Middle East and North Africa,* London: Routledge, 2009, 312 pp.

«اساس بحث کتاب این است که مذهب جای مختص خود را در قلمرو شخصی و حیطه خصوصی در مناطق اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا یافته است؛ به‌طوری که در زمینه‌های گوناگون به‌لحاظ سیاسی فعال بوده و داده‌های درخور و قابل‌توجه را دارا می‌باشد. به قول نویسندهٔ اولین فصل کتاب: «نکته تأمل‌برانگیز آن است که از دهه ۱۹۸۰ به بعد آنچه که جدید بود و جزو اخبار مطرح می‌شد چرخش و امتناع گسترده و همزمان مذاهب بود که نمی‌بایست محصور و محدود به دایره شخصی باشد. این امر، شامل تطبیق دوباره و التزام مجدد به ایفای نقش‌های اجتماعی از طرف مسئولان مذهبی می‌گردد؛ در حالی که نظریه‌های سکولاریزه نمودن قبلاً مطلق‌گرایی سیاسی و اجتماعی را محکوم و نکوهش کرده بودند.

در حالی که تفاوت در تعبیر ترم‌های مباحث خاص که آنها را قادر می‌سازد به‌طور سیاسی عمل نمایند (شناسه‌ها و هویت‌های مذهبی عموماً ایده‌آل‌های سکولار که همیشه نظریات توسعهٔ سیاسی در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه را شکل می‌داده‌اند را رد می‌کنند) در عوض به عنوان قهرمانان آلترناتیو، عقاید انحرافی، برنامه‌ها و سیاست‌ها مطرح می‌گردند».

مطلب فوق بخشی از نوشته «جفری هاینز» ویراستار و نویسنده فصل اول کتاب *مذهب و سیاست در اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا* می‌باشد. این کتاب شامل سه بخش و مجموعاً دارای ده مقاله تحت عناوین زیر است:

۱. مذهب و سیاست در اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا،

۲. کلیسا، دولت و سیاست شهروندی: مطالعه‌مقایسه‌ای ۱۹ دموکراسی غربی،
۳. کلیسای ارتدوکس و روابط ترکیه- یونان: مذهب به عنوان رقابت یا رضایت؟
۴. مذهب و سکولاریسم در اسرائیل: بین سیاست و بخش‌های تابعه،
۵ .میانجی‌گری و تعهد: کلیسای کاتولیک و بحران باسک،
۶. نقش مذهب در پروژه همگرایی اروپایی،
۷. اسلام سیاسی و سرمایه اسلامی: مورد ترکیه،
۸. جماعت‌العدل و الاحسان: مذهب، اپوزیسیون سیاسی و دموکراتیزه‌کردن متوقف‌شده در مراکش،
۹. کلیسا به عنوان اپوزیسیون: بازیگران مذهبی، لابی نمودن و رأی‌دهندگان کاتولیک در ایتالیا،
۱۰. سیاست اخلاقیات در یک دموکراسی کاتولیک: مسیری ناهموار به سوی احقاق حقوق شهروندی در لهستان.

در مقاله: «مذهب و سکولاریسم در اسرائیل: بین سیاست و بخش‌های تابعه» در صفحه ۷۳ کتاب مورد بحث چنین می‌خوانیم: «اسرائیل کنونی با موضوع مقابلهٔ سکولاریسم- مذهب مواجه است که بعضی اوقات از آن تحت عنوان :«جنگ فرهنگی» نام برده می‌شود؛ نمونه‌ای آشکار از آنچه که در سراسر جهان مشاهده می‌گردد. از یک‌سو، این مبارزه سکولاریسم و مذهب شامل مجادله و مباحثه‌ای سرزمینی در مورد مرزهای آینده اسرائیل می‌باشد و از سوی دیگر مبارزه حول شکل‌دهی فضای عمومی است. مباحثه مربوط به مرزها نگرانی‌های مربوط به سرزمین‌های اشغالی توسط اسرائیل در جنگ شش‌روزه سال ۱۹۶۷ رامنعکس می‌نماید. سیاست اسرائیلی به دو گروه «کبوترها» (که از تشکیل کشور فلسطین و «صلح سرزمینی»[1] حمایت می‌کنند) و «بازها» که مخالف «صلح سرزمینی» هستند تقسیم می‌گردد. مخالفان خروج نیروهای اشغال‌گر از سرزمین‌های اشغالی تنها مسائل امنیتی را مطرح نمی‌کنند بلکه اهمیت ایدئولوژی مذهبی را عنوان نموده و هرگونه مصالحه‌ای را در مورد به اصطلاح و به دروغ «سرزمین موعود» نفی می‌کنند. مبارزه مطرح در فضای عمومی دو مبحث «دولت یهود» و «نقش مذهب در زندگی عمومی» را شامل می‌گردد. در حالی که اسرائیلی‌های

1. Territorial Compromise

سکولار محدودیت‌هایی را به واسطه قوانین و مقررات مذهبی حس می‌کنند اسرائیلی‌های مذهبی در مورد تضعیف نفوذ مذهب در زندگی عمومی و در نتیجه سکولاریزه‌کردن جامعه اسرائیل اظهار نگرانی می‌نمایند. در مجموع، در اسرائیل، مذهب و سیاست خیالی واهی و پوچ از دو جانب می‌باشد که بالمآل روابط مذهب و سکولاریسم را سست نموده چنانچه پتانسیل «جنگ فرهنگی» را همچنان افروخته نگاه می‌دارد».

همچنین، در صفحه ۲ کتاب از قول نویسندهٔ مقدمهٔ مبسوط آن چنین می‌خوانیم:

- در اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا یک تقسیم سه‌گانه رسمی از سیاست به: دولت، جامعه سیاسی و جامعه شهری وجود دارد.

- براساس علوم اجتماعی وضع و تبیین‌شده در غرب، این تقسیم‌بندی ناگزیر به شخصی‌نمودن دائم و پایدار مذهب همراه با کاهش اهمیت سیاسی آن منجر می‌شود.

- با این حال، در زمینه مذهب و سیاست در اروپا و خاورمیانه، به صحنه عمومی آوردن گسترده هویت‌های مذهبی مربوط به گذشته مشاهده می‌گردد.

- در اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا، از حالت شخصی درآوردن و به صحنه عمومی آوردن مذهب به لحاظ سیاسی با این سه مبحث عنوان می‌گردد: شهروندی، سکولاریزه‌کردن و دموکراسی.

نویسنده مقاله اول *کتاب مذهب و سیاست در اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا* در رابطه با بستگی تام مذهب و دموکراسی در صفحه ۱۴ اظهار می‌دارد: «مثال‌های فراوانی از تأثیر بسیار مذهب بر «داده‌های دموکراتیک»[1] می‌توان مشاهده نمود. یکی از آن موارد، نقش رهبری کلیسای کاتولیک روم در «سومین موج دموکراسی»[2] از اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اواخر دهه ۱۹۹۰ می‌باشد. این امر، یک اثر بنیادی سیاسی در اروپای شرقی و جنوبی، آمریکای لاتین و آفریقا داشت. همچنین، خیزش همزمان «راست مسیحی»[3] در آمریکا بروز کرد و به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای بر فرصت‌های انتخاباتی دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه تأثیر گذاشت. علاوه‌بر این، رشد گسترده جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام با انشعاب‌های مهم برای نتایج انتخاباتی در کشورهای گوناگون (ازجمله

1. Democratic Outcomes
2. Third Wave of Democracy
3. Christian Right

الجزایر، مصر و مراکش)، موفقیت‌های انتخاباتی برای حزب «بهاراتیا جاناتا»[1] در هند، نفوذ سیاسی بسیار برای احزاب سیاسی «بنیادگرای یهودی» در اسرائیل، همه گواه متقنی از اهمیت دموکراتیک مذهب در سال‌های اخیر می‌باشند. نقل قول بخشی دیگر از کتاب مذکور در مقاله چهارم (ص ۷۴) قابل‌توجه می‌باشد. نویسنده مقاله چهارم می‌گوید: «تنش‌ها بین گرایشات مذهبی و سکولاریسم یکی از ویژگی‌های دوران پس از جنگ سرد نامیده شده‌اند. جنبش‌های بنیادگرای مذهبی در سرتاسر جهان به دنبال دعوی دوباره قدرت برای مذهب بوده متقاضی به‌کارگیری مذهب در روند تصمیم‌گیری سیاست عمومی می‌باشند. مذهب، در این زمینه براساس نظر «کاسانوا»[2] به صحنه اجتماع آمده و در واقع سیاسی شده است، به‌طوری که این جنبش‌ها در پی دفاع از «خاک ریشه‌دار سنتی»[3] بوده و خواهان ورود دوباره به صحن جامعه هستند».

ارزیابی

از آنجا که امروزه مذهب یک نیروی اجتماعی – سیاسی فعال در جوامع گوناگون به شمار می‌رود و جوامع مذهبی به لحاظ تأثیر مستقیم بر تصمیم‌گیری‌های سیاست داخلی و خارجی بسیار مطرح می‌باشند اهمیت مطالب کتاب مورد بررسی بیشتر آشکار می‌گردد. از زاویه‌ای دیگر، اگر بخواهیم اهمیت مذهب در سیاست (به‌طور مثال در اروپا) را بررسی کنیم شاهدیم شمار مسلمانان اروپا در ۲۰۰۴ بدون در نظر گرفتن ترکیه، ۲۳ میلیون نفر بوده که بنا بر یک برآورد در سال ۲۰۳۰ به ۴۰ میلیون نفر می‌رسد؛ این امر حاکی از نقش روزافزون مذهب در تمامی زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع امروز جهان می‌باشد. به عبارت دیگر، گروه‌ها و تشکل‌های مذهبی در تمامی تعاملات و فعالیت‌های گوناگون حضور داشته سعی در طرح و اجرای دیدگاه‌های خویش دارند. این علاقه‌مندی و عطش به حضور در مسائل مختلف جامعه، چالش‌های جدید به دنبال دارد که در روابط اجتماعی داخلی و مناسبات سیاسی خارجی تأثیر مستقیم دارند. وجه دیگر آن مواجهه با سکولاریسم بوده که همگی در مباحث این کتاب خواندنی مورد بحث قرار می‌گیرند.

---

1. Bharatiya Janata
2. Casanova
3. Traditional Turf

نقد و معرفی کتاب

بستر روابط ایران و هلند در گذر زمان

Martine Gosselink and Dirk Tang, *Iran and the Netherlands: Interwoven Through the Ages*, Rotterdam: Barjesteh Van Waalwijk Van Doorn, (2209), 388 pp.

این کتاب به یادبود بازگشایی محل کار و اقامت سفارت هلند در تهران نگاشته شده است. مردم ایران و هلندی‌ها قرن‌هاست که با هم در ارتباط هستند. این تماس در جنبه‌های گوناگون صورت پذیرفته: اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و همین‌طور روابط فردی. هلندی‌ها همواره سفر و تجارت کرده‌اند و ایرانیان همیشه مردمانی مهمان‌نواز بوده که با فرهنگ غنی در سرزمینی زیبا، که در منطقه‌ای استراتژیک واقع شده، زیسته‌اند. پس، ایرانیان و هلندی‌ها مدتی طولانی‌ست که رابطه پرباری با یکدیگر دارند. این کتاب به بخش کوتاهی از داستان بلند ارتباط و دوستی بین دو ملت می‌پردازد و روایت آن، که به گستردگی چندین قرن است با جزئیات شگفت‌انگیز و داستان‌های کوتاه و گیرا شرح داده شده‌اند.

کتاب *بستر روابط ایران و هلند در گذر زمان* که در قطعی بزرگ و بسیار نفیس به زیور طبع آراسته شده با مجموعه‌ای از عکس‌های تاریخی، اجتماعی و مینیاتورهای دلفریب، سیر روابط ایران و هلند را طی چندین قرن نمایش می‌دهد و قدمت آن را طی فصول گوناگون با اسناد تاریخی بازگو نموده است. فهرست مطالب فصول چهارگانه کتاب ارزشمند فوق در ذیل می‌آید:

فصل اول: اشیاء ایرانی در موزه ملی باستان لیدن، ویلم فان روبروک: یکی از پیشگامان سفر به ایران؟، آن سوی سرزمین مقدس، کتاب پادشاهان یا شاهنامه در کتابخانه دانشگاه لیدن، سرامیک‌های ایرانی در کلکسیون موزه‌ای در هلند.

فصل دوم: رابطه ایران و هلند از ۱۶۰۸ تا به امروز، مردان هلندی در ایران: نمایندگان عمده مدیران و ساکنان، یک تصویر به تازگی کشف‌شده از سفارت هلند در اصفهان در سال‌های ۱۶۵۲-۱۶۵۱، گذرگاهی به ایران، فریبایی شرق: داستان مطالعات فارسی در هلند، فالنامه، سهم هلندی‌ها در تهیه نقشه جغرافیایی سرزمین ایران: چیزی بین سرقت دانش و محققان و اکتشافات مخفی، احسان و نیکی صفویه و اهانت و خردانگاری کمپانی: بخت و اقبال نقاشان هلندی در دربار شاه، مزار هلندی‌ها در اصفهان، ریاضیات ایران در هلند در قرن هفدهم، این دروازه شادی همواره گشوده بادا، کنیپ هاوزن و خارک: داستان جالب نجیب‌زاده‌ای که به جزیره خارک وارد شد.

فصل سوم: ارتباطات سلطنت، پزشک هلندی در ایران، تولد دوباره هنر پارسی در هلند، کلکسیون تینکو مارتینوس لیکلاما آنیهولت: شگفتی‌های شرق، آلبرت پائولوس هرمائوس هوتز: تاجر، مسافر و اولین عکاس هلندی در ایران، کلکسیون ایرانی در رتردام، غرفه ایرانی در نمایشگاه جهانی آمستردام (۱۸۳۳)، آثار یک عکاس ایتالیایی در کلکسیون سلطنتی هلند، تصویر ایران در مجموعه‌های عکس هلند، تمبر پستی در ایران، دیپلمات و نوکرش.

فصل چهارم: ایران و هلند بین دو جنگ جهانی بزرگ، ایرانیان در هلند، از بندرعباس تا تهران: حضور هلندی‌ها در ایران، هانا کولبروخه: نخستین استاد زبان پارسی در هلند، ملی‌کردن نفت ایران و سفر مصدق به لاهه، آن زمان و این زمان، مروارید آبی، یاقوت اشکی، شکوه سحر لاله: گل کاملاً هلندی، ایران و لیدن: رابطه‌ای از طریق لباس‌ها، متولد ۱۳ آوریل ۱۹۸۰ تهران – ایران، نویسنده ایرانی برنده مقام دوم محبوب‌ترین کتاب هلندی که تا به حال منتشر شده، چرا یزد؟ هفت دلیل غیرقابل توضیح، تئاتر و موسیقی: کنش متقابل فرهنگی، گفتگو با شری، کانون: موزه جوانان انستیتو سلطنتی مناطق گرمسیری، شگفتی واژه‌ها برای نخستین‌بار تاکنون، پنیر فتا و دانه‌های ریز شکلات، رضا عابدینی برنده جایزه معتبر هلندی، سه شرکت هلندی در ایران، زندگی‌نامه‌ها، باغبان و مرگ.

«پیتر آگرمانس» استاد باستان‌شناسی دانشگاه «لیدن» در مقاله‌ای تحت‌عنوان «اشیاء ایرانی در موزه ملی باستانی لیدن» می‌نویسد:

«نزدیک به دو قرن پیش در سال ۱۸۱۸، کاسپر روونس موزه ملی باستان لیدن را بنا نهاد. روونس در رشته کلاسیک (هنر و ادبیات یونان و رم باستان) و حقوق

تحصیل کرده و اولین پروفسور باستان‌شناسی در جهان بود. از همان ابتدا، او وجود مکانی را در موزه‌اش، برای آنتیک‌های خاورمیانه و ایران ضروری می‌دانست. روونس گزارشات سیاحان را در مورد خرابه‌های تخت‌جمشید مطالعه کرده و با هنر ایران آشنایی داشت و برای آن ارزش و اهمیتی برابر هنر یونان قائل بود. در همان اوایل در سال ۱۸۲۱، موزه او قالب‌های گچی از نقش‌های برجسته تخت جمشید داشت که کار انگلستان بود. ولی بعد چندین دهه طول کشید تا این که این موزه هلندی صاحب آنتیک اصیل ایرانی گردید. در سال ۱۸۸۰، کنسول هلند ریچارد کیون، یک قبر سنگی از بندر بوشهر در ساحل خلیج فارس به موزه فرستاد که درون آن باقی‌مانده جسدی سوخته‌شده قرار داشت. همراه با آن چندین لوح سفالی که به خط میخی ایلامی نوشته شده بودند روانه کرد. ظاهراً این اشیاء در منطقه‌ای دورتر از شهر به فاصله دو ساعت پیدا شده بودند.

از همان آغاز کار از طریق پیشکشی‌ها، به دست آوردن میراث و خرید از بازار فروش آثار هنری،کلکسیون موزه افزایش یافت. در اوایل ۱۹۳۰، مسافرانی چون پروفسور دانشگاه لیدن ف.م.ت دلیاگربول، آنتیک‌هایی را از خاورمیانه با خود آوردند. در همان زمان کلکسیون‌های قابل‌توجهی از اشیاء برنزی لرستان و بخش‌های دوردست در کوهستان‌های غرب ایران به دست آمد. این اشیاء برنزی که شامل وسایل آشپزخانه، اسلحه‌ها، زین و برگ اسب، اسباب مربوط به مراسم مذهبی، جواهرات و چیزهای دیگر بودند از مناطق کوهستانی و از میان قبرهایی که قدمت آن‌ها به ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌رسید، تاراج شده بودند. کیفیت این اشیا بسیار خوب است و مردم ارزش بسیاری برای آن‌ها قائلند. مخصوصاً در سال‌های بین دو جنگ بزرگ جهانی (۱۹۳۹-۱۹۱۸) چنین اقلامی در اروپا به صورت دیوانه‌وار جمع‌آوری می‌گردید.

تقاضای زیاد برای آثار برنز لرستان باعث تولید فراوان انواع جعلی آن گردید. بعد از سال ۱۹۴۵، موزه ملی باستان لیدن از بیم جعلی‌بودن، به ندرت آثار برنز لرستان را خریداری می‌کرد. از این به بعد توجه و علاقه به آبگینه‌های ایران متمایل شد. مخصوصاً آبگینه‌های دوران ساسانی (از ۲۲۴ تا ۶۳۶ میلادی). این بخشی از سیاست‌های هوشیارانه موزه هلند بود تا بتواند هر چه بیشتر دامنه گسترده‌تری از انواع مختلف آبگینه‌های آنتیک را به همگان نشان دهد. تا بعد از شروع دهه ۱۹۷۰، موزه‌ها و کلکسیونرها در موقع خرید اشیاء آنتیک در بازار آثار هنری بیشتر به جنبه

زیبایی‌شناسی و هنری توجه می‌داشتند. در گذشته توجه کمتری به اطلاعاتی می‌شد که ما امروزه از بافتار و فحوای کلی اشیاء باستانی یافت‌شده به دست می‌آوریم و برایمان اهمیت فراوان دارد. زیرا که باعث افزایش دانش ما نسبت به گذشته می‌شود. در آن زمان در هیچ کجای دنیا رسم نبود که بپرسند چگونه شیئی باستانی یافت شده و یا اینکه آیا کاوش و یا حفاری آن از لحاظ علمی و قانونی مورد تأیید بوده یا نه. این شرایط تا بعد از سال ۱۹۷۰ تغییر نکرد. در آن سال در قرارداد یونسکو «روش‌های بازداری و جلوگیری از صادرات، واردات و جابه‌جایی غیرقانونی مالکیت اموال فرهنگی» معین شد.

در چنین شرایطی است که باید روش اکتساب اشیاء باستانی شمال غربی ایران را در بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۹۹ مورد ملاحظه و بررسی قرار داد. در آن سال‌ها در بازار فروش آثار هنری آنتیک، سیلی از انواع سرامیک، جواهر، ظروف برنزی و از این قبیل سرازیر شد. این اشیاء از مناطقی چون خوروین، املش، سکزآباد، اسمائیل‌آباد، در کوهستان‌ها و در نواحی ساحلی شمال غربی ایران به دست آمده بودند. حفاری‌های غیرقانونی مخصوصاً در قبرستان‌های قدیمی، باعث به دست آوردن تعداد زیادی اشیاء آنتیک شد. با وجود این که این اشیاء تصویری روشن از زندگی هزاران سال پیش را نشان می‌دهند ولی حقیقت تأسف‌آور در این میان، ادامه چپاول کوه‌ها و تپه‌های باستانی است. این دزدی و نابوی آثار باستانی امروزه نیز در بسیاری از نقاط خاورمیانه ادامه دارد.

در اوایل دهه ۱۹۸۰، موزه لیدن چندین کلکسیون شخصی بسیار گسترده و بااهمیت به دست آورد. یکی از میراث‌هایی که به موزه واگذار شد، کلکسیون بی‌نظیری است با بیش از ۱۲۰۰ مهر ساسانی که برای مهر و موم‌کردن به کار می‌رفت. کلکسیون بزرگ دیگری از فان لیر به دست آمد که وی آن را در زمانی که به عنوان مشاور دولت ایران در تهران کار می‌کرد (۱۹۶۳-۱۹۶۰)، جمع‌آوری نموده بود. کلکسیون او شامل صدها ظرف سفالی، برنزی و شیشه‌ای (آبگینه) و جواهرات ساخته‌شده از طلا و نقره، برنز و سنگ‌ها و صدف‌هاست. تاریخ ساخت بعضی از آن‌ها به ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تا حدود قرن هفتم میلادی می‌رسد.

موزه ملی باستان در لیدن، بعد از حدود دو قرن جمع‌آوری اشیاء عتیقه، کلکسیون بی‌نظیری از آثار هنرهای دستی و باستانی ایران را به دست آورده، این موزه

مرکز مهمی است برای کسانی که شوق آشنایی با گذشته دور ایران را دارند و یا کسانی که مایلند در امواج زیبایی‌های هنر باستانی شرق غوطه‌ور شوند» ص ۱۸.

همچنین، «دیرک تانک»، مورخ هلندی در مقاله خود با عنوان: «ویلم فان روبروک: یکی از پیشگامان سفر به ایران؟» می‌گوید:

برخی از نشریات اروپایی، ویلم فان روبروک را اولین مسافر اروپایی به ایران می‌دانند. در مورد ویلم – که گاهی اوقات یاگیوم نامیده شده – اطلاعات کمی وجود دارد. چیزی که روشن است این است که او موقعیتی مذهبی داشته و یک راهب از فرقه فرانسیسکن بوده، تاریخ تولد و مرگ او ناشناخته است. ولی شاید بزرگ‌ترین معما در مورد او عدم وجود هرگونه اطلاعی در مورد محل دقیق تولدش باشد. آیا او در روستای روبروک[1] فلاندر متولد شده و یا در رایسبروک[2] در برابانت درست در جنوب بروکسل؟ جواب این سئوال نامعلوم است و همین باعث سردرگمی در مورد تلفظ صحیح نام او و انجام مباحثات در بین متخصصین و کارشناسان می‌گردد.

با این حال، ما می‌دانیم که ویلم با لویی نهم پادشاه فرانسه (سنت لوئیس)، در جنگ‌های صلیبی هشتم علیه مسلمانان در سرزمین مقدس (۱۲۵۴-۱۲۴۸) همراه بوده. او لویی را متقاعد کرد که به او اجازه دیدار از مسیحیان مغولستان را بدهد و بگذارد که او را در این جد و جهد یاری کند. ویلم امیدوار بود بتواند خان بزرگ را در مورد مزایای مسیحیت متقاعد کند تا بدین‌وسیله از پیشرفت اسلام در شرق جلوگیری نماید. سفرنامه‌ای از او تحت نام لاتین روبریکیس[3] باقی مانده است.

در سال ۱۲۵۳، ویلم فلسطین را ترک کرد و به همراه گروهی کوچک از طریق قسطنطنیه (شهر کنستانتین، استانبول) به کریمه رفت. از آنجا او سفری طولانی را در استپ‌های آسیای مرکزی به طرف مغولستان آغاز کرد که چندین ماه طول کشید. اقامت او در دربار خان، در کاراکوروم از هر لحاظ ناامیدکننده بود. برای تبلیغ مسیحیت امکان زیادی نبود. کلیسای آشوری از قبل در آن ناحیه حضور داشت و علاوه بر آن، رابطه با خان نیز به مشکلاتی انجامیده بود. بنابراین افسرده و دل‌شکسته به اروپا بازگشت.

1. Rubruck
2. Ruysbrouck
3. Rubriquis

در راه طولانی بازگشت خود به مناطقی چون گرجستان، ارمنستان و آذربایجان سفر کرد. وی همچنین در این راه از بخش کوچکی از گوشه شمال غربی ایران گذشت تا به کاپادوکیه (ترکیه) و دریای مدیترانه برود. از آنجا که او به ندرت در سفرنامه خود از ایران سخنی آورده، نادرست خواهد بود اگر ما او را به عنوان یکی از پیشگامان سفر به ایران به حساب آوریم ص ۲۲.

«مایکه فان برکل» عرب‌شناس و متخصص تاریخ قرون وسطی، در مقاله‌اش با عنوان «آن سوی سرزمین مقدس» چنین می‌نویسد:

«سرزمین مادها و ایرانیان برای سفر خطرناک است». هفتمین جلد کتاب آمبروزیوس زیبات[1] به نام «سفرهای آقای یوس فان خیستله چنین آغاز شده است: «از این‌رو مسافران باید از پند و اندرز و تجربه تاجران محلی بهره برند» و این دقیقاً کاری است که یوس فان خیستله نجیب‌زاده قرن پانزدهم انجام داد. بعد از دوره‌ای سرگردانی، به حلب رفت. شهری که در شمال سوریه کنونی قرار دارد. در آنجا با چند تاجر تبریزی تماس گرفت. آن‌ها به او پیشنهاد کردند که مترجم بگیرد و در لباس ایرانیان در آید. سپس همراه با کشیش یافن فان کوستات در کاروانی بزرگ به طرف شمال ایران حرکت کرد. وقایع‌نگار گزارش می‌دهد: «انجام چنین سفرهایی در گروه‌های بزرگ از ضروریات است. اگرچه در ایران مردم عادی دوستانه‌تر و مهربان‌تر از کشورهای اطراف هستند. ولی ناپسندی و شرارت افراد رذل، دزدان و مردان اهریمنی به همان اندازه بیشتر است».

... یکی از بخش‌های درخشان اقامت فان خیستله در تبریز، دیدارش از دربار سلطنتی بود. او در بدو ورود به شهر، مبهوت زیبایی ساختمان، انواع مختلف سنگ‌های مرمر سیاه و سفید، مارپیچ و یشم، تزئینات رنگارنگ و فواره‌های ساده اطراف آن شد. از منابع دیگری می‌دانیم که این کاخ مدت کمی قبل از ورود فان خیستله به دستور یعقوب‌بیگ پسر فرمانروای مشهور آق‌قویونلو، اوزون حسن، ساخته شده بود به نظر می‌رسد در مدت ملاقاتش از کاخ فان خیستله از اطلاعات حساسی در مورد خاندان سلطنتی آگاهی یافت. ظاهراً به تازگی دو تلاش برای کودتا انجام شده بود. یکی به وسیله خلیل یا خلیل‌بیگ، برادر یعقوب و دیگری به وسیله مهم‌ترین ژنرال آق‌قویونلو. ولی یعقوب هر دوی این قیام‌ها را با موفقیت سرکوب کرد. بخت با فان خیستله یار نبود

1. Ambrosius Zeebout

تا بتواند قبر سنت‌توماس، در سرزمین یوحنا را ببیند. تاجران محلی در تبریز، او را از ادامه راه بازداشتند. آن‌ها گفتند که خطرات بسیاری در این راه طولانی در کمین است که حبشه در چند سال گذشته میزان مرگ و میر بالایی داشته و این که به بازرگانان هشدار داده شده که سفر در داخل آن کشور بسیار دشوار است. از آن جایی که مسافران احساس خستگی و واماندگی می‌کردند، فان خیستله و فان کوستات تصمیم گرفتند که سفرشان به حبشه را لغو کنند و به حلب بازگردند. آنان از شهر تریپولی، مجمع‌الجزایر یونان و شمال آفریقا گذشتند تا در نهایت به هلند و زادروپ رسیدند.به لطف کوشش‌های پرشور و اشتیاق آنان برای رسیدن به سرزمین کشیش یوحنا است که ما امروز گزارشی چنین زنده و معتبر از ایران قرن پانزدهم داریم ص ۲۹.

اولین تماس‌ها در قرن هفدهم

در سال ۱۶۲۲ کمپانی هند شرقی هلند (VOC) تصمیم به توسعه ارتباط تجاری با ایران گرفت. این کمپانی در سال ۱۶۰۲ ایجاد شد تا شکافی در انحصار تجارت پرتغالی‌ها با آسیا به وجود بیاورد. برای شروع، تمرکز خود را بر فرصت‌های تجارتی در ادویه اندونزی و منسوجات و نیل هندی بنا نهاد. وقتی که عملکرد تجارت، ثابت و استوار شد فرماندار کل «یان پیترزون کون»[1] بر این عقیده شد که تجارت با ایران را نیز می‌توان به خوبی در الگوی تجارت آسیایی VOC جای داد. کمپانی امیدوار بود که با به دست آوردن ابریشم خام از ایران، آن را در آسیا بفروشد و به جای پول،محصولات آسیایی را به ایران بدهد. «هویبرت ویسنیخ»[2] که از هند برای سروسامان دادن تجارت به ایران فرستاده شده بود در ورود به بندرعباس، از خیرمقدمی که برایش تدارک دیده شده بود، غافلگیر و شادمان شد. افراد بانفوذ محلی به او گفتند که می‌تواند با آنجا تجارت کند. ولی اگر می‌خواهد به یک توافق‌نامه استوار دست بیابد و امتیازات تجارتی کسب نماید باید به اصفهان رفته و شاه‌عباس را ملاقات کند (شاه عباس اول، سلطنت ۱۶۲۹-۱۵۸۷میلادی). شاه با گرمی او را پذیرفت زیرا می‌خواست به جز انگلیس (انگلیسی‌ها از سال ۱۶۱۷ در آنجا تجارت می‌کردند) با تمام اروپا ارتباط برقرار نماید.

1. Pieterzsz Coen
2. Huybert Visnich

در ۱۷ نوامبر ۱۶۲۳، شاه عباس امتیازاتی را که انگلیسی‌ها از آن بهره می‌بردند به هلندی‌ها هم اعطا کرد. در برابر تجارت بدون مالیات، هلندی‌ها باید ابریشم خام را با قیمت ثابت از شاه می‌خریدند، قیمتی که بالاتر از قیمت بازار بود. هلندی‌ها می‌توانستند پول ابریشم را از محصولات آسیایی و یا نقد بپردازند که شاه برای جنگ‌هایش با عثمانی به آن نیاز داشت.

شاه عباس از ارتباط تجاری با هلندی‌ها شادمان بود، ولی تماس سیاسی را هم لازم می‌دید. در سال ۱۶۰۸ زین‌العابدین خان‌بیگ سفیرش را به دریاهای اروپا (۱۶۰۹-۱۶۰۴) و ازجمله به هلند فرستاد. اولین سئوال شاه از ویسنیخ این بود که چرا نامه‌ای از پادشاهت نداری؟ انگلیسی‌ها در آن زمان کاملاً برای شاه شناخته شده بودند و هلندی‌ها هم یا باید با آنان همکاری می‌کردند و یا رقابت. شاه عباس در آن زمان با پادشاه انگلیس مکاتبه داشت. ولی برعکس آنها، هلندی‌ها تازه وارد و نابلد بودند. به‌علاوه، ویسنیخ هیچ مدرکی از مقامات بالای هلندی نداشت که به منزله معرفی‌نامه او به شاه باشد. پس، اولین درخواست ویسنیخ از کمپانی، سفارش‌نامه‌ای از طرف دولت هند بود. او گمان می‌برد که بدین‌ترتیب دو کشور رقیب در چشم شاه یکسان جلوه خواهند نمود. ولی شاه‌عباس منتظر نامه نماند و در مقابل، موسی‌بیگ را به عنوان سفیر خود به لاهه فرستاد. در ۱۰ فوریه ۱۶۲۵، موسی‌بیگ به همراه چندین بازرگان که بار ابریشم برای فروش در هلند به همراه داشتند سوار بر کشتی VOC که از مسیر باتاویا (جاکارتا) به هلند می‌رفت، شد. مأموریت موفقیت‌آمیز نبود. چه از نظر سیاسی، تجاری و یا حتی شخصی. موسی‌بیگ در ۱۴ مارس ۱۶۲۷، دست خالی با پیامی از هلند مبنی‌بر این که آن‌ها برای جنگ با عثمانی به ایران کمک نخواهند کرد به ایران بازگشت. برای شیرین جلوه‌دادن حقیقت تلخ «یان اسمیت»[1] را که هم سفیر دولت و نماینده VOC بود با موسی‌بیگ همراه کردند. مأموریت اسمیت این بود که همه چیز را توضیح دهد. با این حال، ویسنیخ اولین تجارت‌خانه را در ایران در بندرعباس تأسیس کرد و برای تداوم ارتباط با دربار، شعبه دیگر آن را هم در اصفهان گشود. از آنجایی که VOC حق ساخت و صادرات شراب را هم به دست آورده بود، ویسنیخ خانه‌ای در شیراز مهیا کرد تا از سهم این شراب بی‌نظیر، بی‌نصیب نماند. اگرچه تولید و نوشیدن شراب برای مسلمانان

1. Jan Smidt

حرام است با این همه شراب در بسیاری از نقاط ایران تولید می‌شد. مخصوصاً در شیراز، قزوین، همدان، اصفهان و گرجستان. فقط مسیحیان و کلیمی‌ها حق تولید و فروش شراب را داشتند ولی اولیای امور چوب تکفیر و تأدیب را زمین گذاشته بودند. از سال ۱۶۲۱، خانه‌ای واقع در لار در خدمت کاروان‌های بین شیراز و بندرعباس بود. به‌خصوص در زمان خشکسالی که علوفه کم می‌شد. تجارت‌خانه دیگری در کرمان (۱۶۵۹ تا ۱۷۳۵) و به دنبال آن در بوشهر (۱۷۳۷ تا ۱۷۵۳) و جزیره خارک (۱۷۵۳ تا ۱۷۶۶) تأسیس شد. البته مدیریت عملیات بازرگانی، تمرکز خود را بر تجارت‌خانه‌های بندرعباس و اصفهان گذاشته بود که بسیار بزرگ‌تر بودند. شعبه اصفهان شامل خانه‌ای بزرگ با دو باغ وسیع نزدیک منطقه بازار می‌شد. فضای داخلی خانه طوری بود که کاروان‌ها می‌توانستند داخل شده و لنگه بارها را سوار یا پیاده کنند. اتاق‌های زیادی برای کارکنان VOC در این سرا وجود داشت. اسباب و وسایل خانه از جنس نقره بودند. فرش‌ها، کوسن‌های مخمل، اسب‌ها، تابلوهای نقاشی و حتی گربه‌های ایرانی هم آنجا حضور داشتند. کارکنان نیز لباس‌های ایرانی می‌پوشیدند تا مثل بقیه مردم شوند. این زندگی پرتجمل از آن جهت بود که کارکنان به‌طور مرتب با درباریان رفت‌وآمد داشتند و درباریان هم انتظار داشتند که با افرادی معتبر و برخوردهایی شایسته روبه‌رو شوند. کارخانه VOC در بندرعباس که در سال‌های ۱۶۹۹ تا ۱۷۰۲ ساخته شد، در دهه ۱۹۶۰ هنور هم پابرجا بود و به عنوان دفتر شهرداری بندرعباس مورد استفاده قرار می‌گرفت.

به خاطر بدی آب و هوا در بندرعباس، زندگی در آنجا دشوار بود. هلندی‌ها و یا اشخاصی که امکانات مالی داشتند صاحب باغی در اسین[1] بودند تا فصل گرما را در آنجا بگذرانند و از اثرات درمانی چشمه سولفوری که در آن نزدیکی بود استفاده کنند. قبل از اقامت در ایران، ویسنیخ مدتی در مشرق (ترکیه فعلی) و پس از آن هم در کوروماندل (در جنوب شرقی هند) به سر برد و در آنجا تجارت را آموخت و نشان داد که می تواند با متصدیان محلی و تجار ارتباط برقرار کند. به ایتالیایی، عربی و ترکی صحبت می‌کرد که بعدها به‌خصوص از دانستن زبان ترکی بسیار بهره برد، زیرا زبان دربار ایران، ترکی آذری بود. ویسنیخ از توانایی خود آگاهی داشت و می‌دانست که برای اعتلای

1. Essin

تجارت VOC باید دربار و شاه را شاد کند. به‌خصوص هنگامی که اختلافاتی بین ویسنیخ و نمایندگان دربار (مأموران شاه) در مورد انجام قراردادهای تجاری به‌وجود آمد. وی با بازدید از دربار و هدیه‌های خردمندانه خود توانست روابط را بهبود ببخشد و سود قابل‌توجهی هم به دست آورد. چون شاه بیشتر در غرب کشور به جنگ با عثمانیان می‌پرداخت ویسنیخ به‌طور مرتب به اردوی شاه می‌رفت. گاهی اوقات حرارت و گرمای هوا چون آتش بود و زمانی هم سرمای پرسوز و برف چنان بر زمین نشسته بود که به سختی می‌شد حرکت کرد. ویسنیخ ایران را خانه خود می‌دانست. او با زنی ارمنی ازدواج کرد و از او صاحب دو پسر شد. رابطه خوبی با شاه و والی ولایت فارس داشت ولایتی که شیراز و بندرعباس جزو آن بودند.

بعد از مرگ شاه عباس (۱۶۲۹)، هلندی‌ها با فرستادن یان اسمیت به‌عنوان سفیر به اصفهان، در دسامبر ۱۶۲۹، موافقت‌نامه را با جانشین او «شاه صفی اول» تمدید کردند. اگرچه VOC کالاهای خود را به شاه می‌داد، ولی در مقابل، دیگر از شاه ابریشم خام تحویل نمی‌گرفت ص ۷۰.

همچنین در ص ۲۹۴ کتاب بستر *روابط ایران و هلند در گذر زمان* در مورد تاریخ روابط ایران و هلند آمده است:

«تاریخ ارتباط سیاسی و اقتصادی ایران و هلند را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:

اولین دوره (۱۷۶۵-۱۶۲۳) با شروع فعالیت‌های کمپانی هند شرقی هلند در بندرعباس در سال ۱۶۲۳ بود. ورود موسی‌بیگ به‌عنوان اولین سفیر ایرانیان به هلند در سال ۱۶۲۵ و ورود یان اسمیت اولین سفیر هلند به ایران در سال ۱۶۲۸ آغاز شد. با فروپاشی سلسله صفوی و هرج و مرج سیاسی پس از آن در سراسر ایران، کمپانی هند شرقی هلند در سال ۱۷۶۵ به فعالیت خود در ایران پایان داد.

دوره دوم روابط بین سال‌های ۱۸۵۷ و ۱۹۱۴ برقرار شد. در سال ۱۸۵۷ یک عهدنامه دوستی و همکاری بین دو کشور به امضا رسید و کمپانی هلندی توانست از بازار کالاهای خام بهره برد. در این میان تریاک سودآوری ویژه‌ای داشت. گسترش جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ موجب گسسته‌شدن این روابط شد.

در خلال دوره سوم، روابط بین دو کشور توسعه یافت و قراردادهای اولیه برای اکتشاف و استخراج نفت خام در شمال ایران و دریای خزر به امضا رسید. در این زمان

هلندی‌ها کوشش می‌کردند که داستان پیروزمندانه شرکت نفت ایران و انگلیس را تکرار کنند. آغاز جنگ جهانی دوم باعث گسست پیوند دوجانبه بین این دو کشور شد.

در دوره چهارم (از سال ۱۹۴۵ تا حال‌حاضر) شاهد تغییرات گسترده‌ای در روابط دو کشور بودیم. ملی‌شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۹۵۱ و بحرانی که به دنبال آن ایجاد شد، نه‌تنها سیاست داخلی ایران را دگرگون کرد بلکه اقتصاد جهانی و نظم سیاسی را به هم زد و چارچوب جدیدی را مشخص کرد که سیاست‌های بعد از جنگ برپایه آن نهاده شدند. این گزارش کوتاه به‌طور خلاصه به رابطه ایران و هلند در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم می‌پردازد.

در سال ۱۹۵۱، به دنبال دوره‌ای نسبتاً طولانی از گفتمانهای ملی، چاره‌جویی و بررسی اندیشه‌ها، قوانینی از مجلس ایران گذشت که صنعت نفت را ملی اعلام کرد. به دنبال آن برنامه اجرایی این قوانین عرضه گردید و عملیات شرکت نفت ایران و انگلیس، شرکت نفت ایران بعد از پنجاه سال به پایان رسید. در طول دو سال پس از این عمل جسورانه و بی‌باکانه، جامعه بین‌الملل شاهد وخیم‌شدن روابط سیاسی بین ایران از یک‌طرف و انگلستان و آمریکای شمالی و متفقین اروپایی ازجمله هلند از طرف دیگر شد.

این رویداد که شاید بزرگ‌ترین چالش بعد از جنگ جهانی دوم بود، زمانی به وقوع پیوست که غرب با بحران رو به افزایش در خاورمیانه روبه‌رو بود. در سال ۱۹۵۳ کودتای طراحی‌شده به‌وسیله انگلیس و آمریکا در ایران، دولت مصدق را که با رأی مردم برگزیده شده بود، برانداخت. کاملاً واضح است که این کودتا که سرنوشت سیاسی ایران را از بنیاد تغییر داد، رویدادی غم‌انگیز پس از ملی‌کردن صنعت نفت ایران برای مردم ایران بود.

در ۲۶ ماه مه ۱۹۵۱ دولت انگلیس شکایتی از طرف شرکت نفت ایران و انگلیس برای پیگیری حق و حقوق دیپلماتیک خود به دادگاه بین‌المللی لاهه برد و خواستار قضاوت آنان شد. از طرف دیگر بنا بر استدلال دولت ایران، نقش این دادگاه داوری بین دو دولت می‌باشد و از آنجا که این نزاع بین دولت ایران و یک شرکت خصوصی است، ق ان و محمدعلی موحد به لاهه رفتند تا دادگاه را قانع کنند که در این مورد صلاحیت قضایی ندارد. به هرحال تلاش ایرانیان بی‌فایده ماند و در ۵ جولای

۱۹۵۱ دادگاه تصمیم گرفت به نفع دولت انگلیس رأی دهد و رسیدگی به دادرسی را به ۹ ژوئن ۱۹۵۲ موکول کردند.

بازدید دوم نمایندگان برگزیده ایران در لاهه در روز ۲۸ می ۱۹۵۲ بود. یعنی دوازده روز پیش از تشکیل دادگاه، سرپرست نمایندگان ایران محمد مصدق بود و مقامات سیاسی چند نفر از اعضای مجلس، چندین دیپلمات و تعدادی خبرنگار هم او را همراهی می‌کردند. شب پیش از سفر مصدق به لاهه دولت هلند از او دعوت کرد که در محل سکونت دیپلمات‌ها اقامت کند. او دعوت را رد کرد و هتل ساده سه‌ستاره‌ای به نام پالاس هتل را برای اقامتش برگزید. در آنجا بود که او نطق آغازین خود را نوشت و آئین دادرسی و رویه دفاع را با هنری رولین مشاور حقوقی برجسته بلژیکی که وکیل ارشد دادرسی این پرونده از طرف ایران بود، تنظیم نمود.

پس از تجزیه و تحلیل جزئیات ادعانامه و بررسی دقیق شواهد، دادگاه اعلام کرد که دستور ۵ جولای دیگر اعتباری ندارد و از همان زمان تمام برآوردهای موقتی باطل شد. دادگاه بالاخره به این نتیجه رسید که در این پرونده فاقد صلاحیت قضایی می‌باشد. نخست وزیر ایران خرسند از نتیجه، هلند را ترک کرد ناآگاه از سرنوشتی که چشم به راه اوست.

رسانه‌ها و محافل دیپلماتیک هلندی حتی پیش از حضور مصدق در دادگاه بین‌المللی لاهه از نزدیک جزئیات را زیرنظر داشتند. در آرشیو وزارت امور خارجه در لاهه گزارشاتی یافت می‌شود که نگرانی دولت هلند را در مورد بحران نفت ایران بازتاب می‌دهد. آشکار است که همکاری سطح بالایی که در میان کشورهای غربی در دوران بعد از جنگ وجود داشت، سبب حمایت بی‌قید و شرط دولت هلند از بریتانیا در مقابل ایران شد. با این وجود، روند کار سیاست‌مداران هلندی در هواداری از انگلیس باعث گردید که حمایت اکثر مردم هلند را از دست بدهند. تظاهرات زیادی در حمایت از دفاعیات مصدق انجام شد. بعضی از شرکت‌های خصوصی ناخشنودی خود را از طرز برخورد دولت ابراز داشتند. برای مثال، وقتی در سال ۱۹۵۲ دولت هلند تصمیم گرفت که تحریم اقتصادی در تجارت نفت با ایران را به مورد اجرا گذارد، بعضی از شرکت‌های خصوصی مثل کمپانی تنباکوی هلند به نام براتاما جسورانه تصمیم گرفتند که نفت ایران را با نام دیگری صادر نمایند و تحریم اقتصادی را نادیده بگیرند. شواهدی نیز وجود دارد که کمپانی شل هم سیاست دولت هلند در پشتیبانی از انگلیس را نادیده

گرفته بود. برعکس صنعت نفت بریتانیا، کمپانی شل از فرصت پیش آمده در بحران نفتی ایران سود برد. این کمپانی یک جنگ قیمت نفت برعلیه رقیبان خود آغاز کرد که چندین‌بار باعث رنجیدگی دولت بریتانیا شد. اقداماتی که به وسیله کمپانی هلندی انجام گردید از دید دولت انگلیس دور نماند. برای آن‌ها روشن بود که قانون‌گذاران هلندی در دام معمای سیاسی غیرقابل حلی افتاده‌اند. آن‌ها از یک‌طرف می‌خواستند ارتباط سیاسی خود را با بریتانیا قطع نکنند و از طرف دیگر باید مردم را در نظر می‌گرفتند و از آن‌ها دلجویی می‌کردند. در عین‌حال، اقتصاد جنگ‌زده هلند هم نیاز به تقویت داشت. در ارزیابی اثر کودتا در آگوست ۱۹۵۲ و پیامدهای آن، دیپلمات‌های هلندی این‌گونه اظهارنظر کردند: «دوران پر دردسر و پیچیده به پایان رسید و امید است که دوره مسرت‌بخشی آغاز گردد». «مارتینه خوسلینک»، متخصص فرهنگ و هنر هلند، نوشته‌ای تاریخی با عنوان «دیپلماسی و نوکرش» در کتاب *بستر روابط ایران و هلند در گذر زمان* دارد که در ذیل نقل می‌گردد:

«فریتس کنوبل (۱۹۳۳-۱۸۵۷) کنسول ژنرال هلند در تهران بود. در سال‌های ۱۸۹۵-۱۸۸۹ و برای بار دوم از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۴، زمانی که عهده‌دار کارهای سفارت در تهران شد، مرد جوانی بود که دهه سوم زندگی خود را می‌گذراند. جالب است که بدانیم که پدر و مادرش مردم ساده‌ای بودند که به کار شیرینی‌پزی می‌پرداختند. مأموریت او ارتقای سطح منافع تجاری هلند در ایران بود. کاری بس دشوار که در آن موفقیت چندانی نیز نداشت. ولی با این حال، در یافتن عشق واقعی موفق شد. او نیکلا دختر مترجم دربار ایران را ملاقات کرد و در سال ۱۸۹۱ ازدواج کردند.

چندین سال بعد وی سفری از پاریس به آسیای میانه کرد که تا مرز چین نیز پیش رفت. هدف او از این سفر ارزیابی امکانات تجاری هلندی‌ها در این منطقه بود. گزارشی نیز در مورد یافته‌هایش به وزارت‌خانه لاهه فرستاد. بعد به همسرش پیوست که در هلند با فرزندانشان زندگی می‌کرد. ولی روابطشان به هم خورده بود. به‌طوری که مدتی بعد از ورودش از هم جدا شدند. در راه بازگشت به تهران، کنوبل پیغام گرفت که به حکم لاهه باید به عنوان کنسول ژنرال به پکن برود. مدت کوتاهی در آنجا بود و بعد دوباره به تهران منتقل شد. در سال ۱۹۰۲ علاوه‌بر مقام کنسول ژنرالی، مقام وزیر مقیم را نیز داشت» ص ۲۵۶.

قاسم ملکی

The De-ideologization Process of Political Thoughts

Political ideologies were shaped during the process of modernization, materialization and rationalization of human life. These ideologies entail great and extended aims like development, growth and rationality and in attaining this aims, require systems and plans to manage the society. In this context, political ideological systems were created. Due to unpleasant and destructive experiences of confrontation among totalitarian and absolute ideologies and their implications for the life in different societies, the tendency toward these ideologies is over and we witness the collapse of radical ideologies. There is also some transformation in moderate ideologies which has made them close together. The cause of this change is the failure of these ideologies in solving the universal challenges and crises that human being faces. The environmental crisis, pollution, global warming and AIDS are among these global problems which do not stand in traditional ideological categorizations.

elements influence this debate. The author believes that although the human rights seems to be among the principles of the European Union and European countries try to define a traditional role for Europe in introducing and expressing this value in international arena, that is not really the case. As the Iran-EU relations reveal, the European Union and its member States have always utilized the human rights issue as a leverage, based on their interests, to put pressure on Iran. Several elements which are involved in the EU-Iran human rights debate are covered in this article.

The United Nations and Takeover of the US Embassy in Tehran

Takeover of the US embassy was a reaction to the confrontational policies of the US administration which began with the military coup in 1953 against the popular government of Iran and was followed up to the Islamic revolution and afterwards. Takeover of the US embassy was a response to external threats to the Islamic Republic and its achievements which was the main concern of the people and students who perceived defending the revolution as their major duty. The positive reaction of the Iranian public after the takeover of the US embassy indicated how much the US policies were despised in Iran. The present article aims to study the efforts of the UN Secretary General, initiation of fact-finding commission, resolutions of the Security Council with regard to the issue of the hostages, the reference of the issue to the International Court of Justice and finally the Algiers Declaration.

focus on the legislation process. The author begins with federalism in Germany and then explains the role of the constitutional law, federal constitutional court and political parties. The role of the legislation body including Bundestag and Bundesrat and their committees and the mechanism of their coordination will also be analyzed.

China-EU Relations

The European Union and China are two important players in international politics. Although China is one of the ideological regimes attached to the left, it has been able to comply with the international system and the Market mechanism and emerge as a great political and economic power. The European Union as a cohesive institution based on alliance among States has influenced the power pillars of the worlds as well as the researchers of global politics. In general, there is no serious conflict between the European Union and China. Strengthening cooperation with the European Union is an integral part of Chinese foreign policy. Europe has also been interested in China's integration in global economy.

This article aims to analyze the relations between these two players in the past three decades and to indicate what factors are influential in EU-China relations and which of them are more important.

The Human Rights in Iran-EU Relations

The present article aims to assess the implications of human rights debate for the Iran-EU relations and to analyze what

The author believes that a new international relations system is shaping with new elements. The rapidly successive political developments are evidence of change both in global power equilibrium and in international interdependence.

The US Strategy towards Taiwan and the Reaction of China

Taiwan Island was given to the National Republic of China after the defeat of Japan in World War II in 1945. The nationalists under the leadership of Chiang Kai-shek, with the support of the United States, seized Taiwan in 1949. Henceforth, Taiwan became the ally of the United States in the region. After the secret visit of President Nixon to China in 1971, the United States declared "One–China Policy" and tried to decrease the negative impact of Taiwan on the US-China relations. With normalization of China-US relations in 1978 and 1979, Taiwan lost the highest international recognition. This US policy was sustained until 1989 when George Bush resumed the sales of high-tech arms to Taiwan. The victory of Ma Ying-jeou in 2008 elections in Taiwan, however, was the beginning of a new phase in the peace process between China and Taiwan. This article aims to study the political and security implications of the issue of Taiwan on the China-US-Taiwan triangle.

The Status of Legislation System in the Federal Republic of Germany

Democracy in Germany is rooted in the period of post World War I. Today, Germany is one of the big economic powers whose political position in Europe and beyond is increasing. The aim of this article is to explain the legal system of Germany with

focuses on the role of the United Nations and big powers in adopting the sanctions, and cost of sanctions for the imposing states as well as the target state.

Cosmopolitan Cities: A New Phenomenon in International Relations

In recent decades international relations has witnessed dramatic changes. The post Cold War era generated trends which influenced all aspects of human life, including international relations. Four major waves contributed to trends which put an end to the era of nationalism and internationalism and generated a new mega trend which is called globalization. This article tries to illustrate that, among the new phenomena in the era of globalization, the development of some national mega cities to global mega cities and ultimately to cosmopolitan cities is very distinctive. These sophisticated cities have increasingly become important players in the process of globalization and in international relations, affecting the process of national and international governance.

The Shift of Global Power: Characteristics and Scenarios

International system in the post Cold War era, particularly in the recent years, has changed dramatically. One of the changes is the transition of power from the West to the East. The present article, reviewing different theories and views, tries to answer the following questions:

1. What are the characteristics of transitional period?
2. What are the attributes of emerging powers like China?
3. What scenarios could be introduced for future?

The Obstacles of Implementation of Nuclear Non-Proliferation Regime in the Middle East

While the Non-Proliferation Treaty (NPT) is the base of non-proliferation regime, different concerns are expressed that this treaty is out of credit and priority and prone to failure and collapse. These concerns are based on two arguments: first, the impediments in front of the International Atomic Energy Agency (IAEA) to verify that there is no diversion in nuclear programs of non-nuclear states to military objectives; second, the lack of universality of this treaty.
This article, considering Iran's efforts to remove concerns over its peaceful nuclear activities and Israel's denial to the Agency inspections of its nuclear program, tries to analyze the impediments for implementation of nuclear non-proliferation regime in the Middle East.

International Sanctions: The UN Security Council Resolution 1929

The resolution 1929 of the Security Council against the Islamic Republic of Iran was adopted with extensive diplomatic efforts of the United States in 9 June 2010. Except Turkey and Brazil who voted against the resolution and Lebanon who abstained, other permanent and non-permanent members of the Security Council voted for the resolution. The United States, ignoring Tehran Declaration and bearing the political cost for its ever confrontational policy, did all the efforts for adoption of this resolution.
This article presents an analysis concerning the mechanism of international sanctions, reviews the history of these sanctions,

The Institute for Political and International Studies was founded in September 1983 with the objective of undertaking and encouraging the study and research of issues relevant to Islamic Republic of Iran's foreign policy. Thus, the Institute's main aims are: to conduct and promote independent research in the field of international relation; to undertake and encourage the analysis, investigation, and dissemination of knowledge in the political, economic, legal, strategic, and cultural areas; to gather, present, and publish reliable information and accourate and intelligent judgement of international affairs and, to advance the analytical understanding of vital issues affecting Iran and other Islamic countries.

The Institute has a staff of approximately 100, made up of researchers, sepcialists, and diplomats. Scholars from different universities also participate in some of the research projects. IPIS organizes seminars as well as conferences both at the Institute and universities such as Tehran University to acquaint the public more fully with its activities and with vital foreign policy issues. Seminar lectures and discussions are usually published as "Seminar reports". As the Institute regards the publication of its research findings an important part of its activities, they are published in the form of books, articles , and occasional papers.

The *Journal of Foreign Policy* is the quarterly Journal of the Institute, and is devoted to the study of international affairs. It publishes original articles on political, economic, strategic, legal, and cultural issues in international relations, with a special emphasis on foreign policy issues.

All correspondence concerning subscriptions to the *Journal of Foreign Policy* or information on the Institute's publications should be sent to:

The Publishing- House of the Foreign Ministry,
Tehran: P.O. Box: 15875/6353 Tel: 22802649
Tehran, Iran.

In The Name of God